

عرض این عاجز [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] که در این [illegible] حضرت [illegible]

این [illegible] خواهش [illegible] و جواهر [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] که خداوند [illegible]

که در [illegible] [illegible]

در مقام رضامندی این عاجز [illegible] حضرت [illegible]

ذوالجلال و ائمه اطهار صلوات الله علیهم [illegible]

[illegible] محمد و آل محمد [illegible] ۱۳۲۳

[illegible]

مجدداً عرض [illegible]

خداوندا [illegible]



رساله ایست در مسائل فرعیه از جناب سید الاکرم و المجتهد الاعظم العالم الربانی آقا سید علی قزوینی ولد المکرم آقا سید معبد وسلمه الله تعالی

عمل باین رساله جایز است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین

بدانکه چنین گوید احقر اولاد نبی علی بن اسمعیل الموسوی القزوینی مولدا وموطنا عفی الله عن جرائمهما که این رساله مختصریست در مسائل فرع که در او طریق اختصار منظور کرده و مقصود انست که اغلب مردم از عوام و خواص از او منتفع و بهره‌مند گردند و آن مشتمل است بر یک مقدمه و پنج کتاب که عبارات از کتاب طهارت و صلوة و زکوة و خمس و صوم است اما مقدمه پس در بیان برخی از مسائل اجتهاد و تقلید و احکام مجتهد و مقلد است پس بدانکه مکلف در فروع دو صنف است اول مجتهد دویم مقلد و اما محتاط پس او بحسب واقع خارج از این دو صنف نیست هرچند در عمل متفاوت از انها است و مجتهد یا مطلق است و یا متجزی و مجتهد مطلق کسی را گویند که قوه استنباط و استخراج جمیع مسائل و احکام را از ادله و طرق انها داشته باشد خواه بالفعل جمیع را استنباط کرده باشد یا نه و متجزی کسی را گویند که قوه استنباط بعض مسائل را داشته باشد و بعض دیگر را نداشته باشد خواه در آن بعضی که قوه استنباط آن را دارد بالفعل استنباط کرده باشد یا نه و خواه آن بعض کثیر باشد و یا قلیل هرچند یک مسئله باشد اما مجتهد مطلق پس هرگاه بالفعل استنباط جمیع مسائل کرده باشد بر او حرام است که در آنها تقلید مجتهد دیگر نماید اگرچه مجتهد دیگر اعلم و یا اورع از او بوده باشد بلکه واجب و متعین است در حق او عمل کردن به مستنبط خود و یا عمل نمودن باحتیاط و همچنین است حکم آنکه در بعض مسائل فعلا استنباط کرده باشد که در آن بعض نیز حرام است بر او تقلید مجتهد دیگر کردن بلکه واجب و متعین است بر او عمل بمستنبط خود و یا عمل باحتیاط کند و همچنین است حکم او در آن مسائلی که هنوز فعلا استنباط نکرده پس حرام است بر او تقلید نمودن در آنها بلکه باید در آنها عمل باحتیاط کند و یا استنباط نماید و بعد عمل بر مستنبط خود گذارد بلی هرگاه بسبب عارضی مثل مرض و یا سفر واجبی و یا ضیق وقت و یا فقد کتب و یا اسباب دیگر و یا مانع دیگر از موانع استنباط کردن بر او ممکن نشود و یا

بیان تقلید

و یا مشقتی داشته باشد که عادةً نتواند متحمل آن شد پس ظاهر علما قدس اسرارهم جواز تقلید و عدم وجوب
احتیاط است برای او و لکن احتیاط وجوبی در حق او و عمل باحتیاط و ترک تقلید است و اما مجتهد متجزی پس اشکالی
نیست در جواز تقلید برای او در آن مسائلیکه قوهٔ استنباط در آنها ندارد و اما مسائلیکه در آنها قوهٔ
استنباط داشته باشد و فعلا نیز استنباط کرده باشد پس متعین بر او در این مسائل یا عمل باحتیاط است و یا
متابعت علم خود در مسئله فرعیه که عبارتست از آن مسائلیکه در آنها استنباط کرده هرگاه برای او در آنها
علم بحکم الله حاصل شده باشد و یا در مسئله اصولیه که عبارتست از جواز عمل متجزی بمستنبطاتش خود
بوده باشد پس بعد از تعذر علم در مسئله فرعیه و تامل در مسئله اصولیه هرگاه برای او علم حاصل شود بجواز
عمل به مؤدای اجتهاد خود و یا بجواز تقلید مجتهد مطلق عمل بعلم خود کند در هر دو صورت و الا واجبست بر او
عمل باحتیاط نماید و اما مقلد و او کسیست که قوهٔ استنباط از ادله و طرق آنها را نداشته باشد اصلا خواه
عامی محض بوده باشد و یا عالم بطایفهٔ از علوم بوده باشد و لکن بمرتبهٔ اجتهاد نرسیده باشد مثل عالم نحوی و یا
منطقی و یا کلامی و یا حکمی و مانند آنها پس واجبست بر او تقلید مجتهد در همهٔ مسائلی که محل ابتلای او باشند
حتی مسائلیکه برای آنها دلیل قطعی بوده باشد مثل اجماع و خبر متواتر و مانند آنها که وظیفهٔ مقلد در آنها تقلید
است از پی دلیل قطعی رفتن و نظر در آن کردن بلی ساقط میشود وجوب تقلید از او در مسائل ضروریه که
عبارتست از ضروریات دین و ضروریات مذهب بوده باشد که برای مقلد در آنها بسبب ضرورت علم بحکم مسئله
حاصل شود که در آنها عمل بعلم خود می کند و هم چنین است حکم در قطعیات نظریه که برای او در آنها بسبیل اتفاق
بسبب وضوح مدرک و نحو آن قطع بحکم الله حاصل شود که در اینجا وجوب تقلید از مقلد ساقط است و متعین
است بر او که عمل بقطع خود کند و ضابط کلی بجهة تمیز دادن مابین محل تقلید از غیر محل تقلید آنست که هر مسئله
که در حق مجتهد محل اجتهاد است که بر مجتهد لازم است در او اجتهاد کند و حکم آنرا باجتهاد بفهمد آن مسئله در
حق مقلد محل تقلید است که بر مقلد لازم است در او تقلید مجتهد کند و حکم آنرا بتقلید بفهمد خواه از قبیل
عبادات باشد یا از قبیل معاملات و آنکه از قبیل عبادات است از واجبات باشد یا از مستحبات و آنکه از قبیل
معاملاتست از عقود باشد چون بیع و صلح و اجاره و نکاح و مانند آنها یا از ایقاعات باشد چون طلاق و خلع
و ظهار و عتق و نذر و مانند آنها یا از احکام باشد چون صید و ذباحه و اطعمه و اشربه و مواریث و حدود و دیات و
مانند آنها پس هم چنانکه بر مقلد در واجبات تقلید لازم است و هم چنین در مستحبات و مکروهات نیز تقلید لازم
است بر او که اگر مقلد بخواهد اتیان کند بعمل مستحبی بداعی استحباب برای ادراک اجر و ثواب باید استحباب آنرا قبل
از عمل احراز کند بطریقی که احراز در حق او و تقلید مجتهدیست که قائل باستحباب باشد بلی باب تقلید در مستحبات

احکام تقلید

اوسع است از باب تقلید در واجبات بتقریب اینکه در مستحبات می تواند اکتفا باذن عام مجتهد نماید که تسامح
در ادله سنن اگر مستحبات و مکروهات باشد جایز بداند پس بنا بر تسامح برای مقلدین خود بطریق عموم
بگوید که ما دو فتیه در عمل کردن به مستحباتی که در کتب ادعیه چون زاد المعاد و مفتاح الفلاح و روضة الاذکار
و مانند اینها مذکور است و هم چنین جایز است در مکروهات نیز اکتفا کردن باذن عام مجتهد و اگر مقلد
از اهل علم بوده باشد و قاعدهٔ تسامح در ادله سنن را فهمیده باشد و ادله آن را فهمیده و ثابت کرده
باشد میتواند در استحباب مستحبات و کراهت مکروهات اکتفا کند بروایات وارده در بیان آنها و بفتوای فقها
در رسائل و کتب ادعیه بدون استیذان از مجتهد خود و لکن باید در هر یک از دو صورت مذکوره که بخواهد
از روی اذن عام مجتهد و یا بمقتضای قاعدهٔ تسامح ایشان عملی کند که استحباب از روایات ضعیفه یا فتوای
فقهاء در کتب ادعیه رسیده در نیت آن عمل التماس امید ثواب یا رجاء و امید محبوبیت را مراعات نماید یعنی
نیت را چنین کند که ایشان را می کنم بامید اجر و ثوابی که برای آن وارد شده و یا برای آن عند الله مقرر است و یا
ایشان را می کنم بامید آنکه مطلوب و محبوب جناب قدس الهی است عزّ و تبارک الله پس اینکه عوام الناس اعتقاد کرده
اند که مستحبات تقلید نمی خواهند اصلی ندارد و گویا مدرک این اعتقاد این است که چون اکثر مستحبات از ضروریات دین و یا
مذهب شده اند و ضروریات از آنها مسقط تقلید شده و بدین واسطه غفلت کرده و حکم آنها را در
مستحبات غیر ضروریه نیز جاری مینمایند و هم چنین تقلید لازم است در مباحات اصلیه که در آنها شبهه حرمت
برود چون عصیر زبیبی و عصیر تمری بعد از غلیان و لحوم بهایم و طیوری که نمیدانند حلال اند یا حرام و جایز نیست
برای او عمل کردن باصل اباحه در آنها و نیز برای مجتهد که او را اذن دهد در عمل کردن باصل مذکور در آنها زیرا
که عمل باین اصل در شبهات حکمیه مشروط است به فحص از دلیل و آن وظیفه مجتهد است نه مقلد بلی هر گاه شبهه
حرمت در موضوعات خارجیه بوده باشد مثل اینکه مایعی را دیده و نمیداند که آیا خمر است که حرام بوده باشد
و یا سرکه است که حلال باشد و یا اینکه مالی از عشار و یا سارق و یا ظالم و یا عامل سلطان بدست او رسیده
و نمیداند که مغصوبست تا حرام باشد و یا غیر مغصوبست تا حلال باشد میتواند باذن مجتهد بنا بر اصل اباحه
گذارده و آنرا بر خود مباح و حلال بداند زیرا که در عمل باصل در موضوعات فحص لازم نیست و اگر مجتهد بنحو
عموم مقلدین خود را اذن دهد که در موضوعات خارجیه اگر شبهه حرمت داشته باشند در آنها بنا بر اباحه
بگذارند و آنها را بر خود حلال بدانند کفایت می کند و در هر یک از جزئیات آنها اخذ فتوی بر اباحه از مجتهد
لازم نیست بدانکه در تقلید شرط نیست اینکه از برای مقلد از قول مجتهد مظنه حاصل شود بحقیّت فتوای
او در مسئله بلکه ظن مقلد بخطاء مجتهد در مسئله نیز مانع از تقلید او در این مسئله نیست بلی هر گاه

قطع

اجتهاد و تقلید

قطع نماید بخطاء او در مسئله پس در خصوص همین مسئله تقلید او را نمیتواند کرد و همچنین اگر قطع نماید
بخطاء او در مسئله معینه که مشتبه هست بر وجه شبهه محصوره در ما بین مسائل چند بلکه تقلید او را در
هیچ یک از این مسائل نمیتواند کرد و اگر اشتباه بر وجه شبهه غیر محصوره بوده باشد مثل اینکه قاطع
باشد بخطاء او در یکمسئله یا چند مسئله از مجموع مسائل فقهیه از اول طهارت الی آخر دیات ضرر ندارد
و مانع از تقلید او نیست و کفایت نمیکند در انعقاد تقلید مجرد سؤال از مجتهد بلکه مجرد اطلاع بر فتوی مجتهد
بلکه معتبر است در او التزام بحکم مفتی بر بعضی از آنکه در خود کشیدن و عقد قلبی نمودن باینکه حکم الله
فعلی در حق مجتهد همین است و معنی تقلید بنا بر اظهر و اشهر همین التزام است که از و گاهی تعبیر باخذ میشود
و گاهی بتعبیر بقبول میشود و گاهی نیز تعبیر بعمل میشود پس عمل خارج که عبادات است از مرتبه آثار بر فتوای
داخل در حقیقت تقلید نیست هر چند خود فی نفسه واجب است بلکه مقصود بالاصاله از ایجاب تقلید عمل است
پس عمل مقصود از تقلید است نه داخل در حقیقت تقلید چنانچه عمل در حق مجتهد مقصود از اجتهاد است نه داخل
در حقیقت اجتهاد و کفایت نمیکند در التزام که حقیقت تقلید است التزام اجمالی یعنی عقد قلبی نمودن باینکه
آنچه فتوای مجتهد است در مسائل و یا آنچه در رساله این مجتهد مندرج است او حکم الله است در حق من و
من عمل بآن خواهم کرد بلکه معتبر است در او التزام تفصیلی که موقوفست بر اطلاع تفصیلی بخصوص فتوای مجتهد
در هر مسئله و آن را بالخصوص در هر مسئله برای خود حکم الله یعنی دانستن و عقد قلبی بآن نمودن پس از اینجا
معلوم میشود که مجرد گفتن اینکه من مقلد فلان مجتهدم و یا تقلید از فلان مجتهد میکنم بدون اطلاع بر فتاوی
او در مسائل و التزام باحکامی که مجتهد بآنها فتوی داده چنانچه اکثر عوام و نسوان دیده و شنیده میشود
تقلید تمام نمیشود بدانکه جایز است برای مقلد ترک تقلید کرده و عمل باحتیاط نماید در مسائلیکه مورد
احتیاط باشد و از عمل بآن عسر و حرج لازم نیاید بلکه افضل است اگر چه مستلزم تکرار عبادات شود بنا بر
اصح و اظهر و مورد احتیاط خالی از چهار صورت نیست صورت اولی است که وجوب چیزی ثابت شده و لکن
مردد باشد در ما بین اینکه واجب تعیینی است یا یکی از دو فرد واجب تخییری است چون نماز ظهر در روز جمعه که
وجوبش ثابت شود و شک شود در اینکه همین ظهر واجب معین است و یا اینکه مکلف مخیر است در ما بین
ظهر و جمعه طریق احتیاط در چنین صورت بنا بر تعیین است بایمعنی که همیشه اتیان بظهر کند که اگر چنین
کند وظیفه هر دو احتمال بعمل خواهد آمد صورت ثانیه است که چیزی شبهه وجوب داشته باشد بدون احتمال
حرمت چون غسل جمعه مثلا که مردد است در ما بین وجوب و استحباب و کیفیت احتیاط در امثال این صورت بنا بر
احتمال وجوبست که حاصل میشود باینکه همیشه اختیار و فعل کند آن را بقصد قربه بجای آورد که بان وظیفه

کفایت آن بعید نیست ظ



مردد و احتمال بعمل خواهد آمد و هم چنین است حکم دوران شیء در ما بین وجوب و یا حرمت یا کراهت یا در ما بین سه
یا هر چهار صورت ثالثه آنست که شک شود در جزئیت و یا شرطیت چیزی از برای عبادت چون سوره در صلوة و غسل
استحاضه از برای صوم و کیفیت احتیاط در چنین صورت اتیان بمشکوک فیه است بقصد قربت که باز وظیفه احتمال
وجوب و استحباب از هر دو بعمل خواهد آمد صورت رابعه آنست که مکلف به معلوم باجمال مردد باشد در ما بین
متباینین در محل اشتغال ذمه یقینی باحدهما چون شک در قصر و اتمام صلوة در سیر هشت فرسخ مرکب از
رفتن و برگشتن در دو یوم و یا یوم واحد و کیفیت احتیاط در امثال این صورت بجمع و تکرار عملست که باین اداء
مامور به واقعی بطریق یقین خواهد شد و افضل در حق مقلد بکر اخذ بفتوای مجتهد نمودن و در حق خود مجتهد بین عمل به
احتیاط است و هر گاه مقلد قاصد عمل به احتیاط موارد احتیاط را نشناسد و یا آنکه کیفیت آنرا رجوع کند بعالم
ثقه و عادل که موارد و کیفیت آنرا تعلیم او نماید و تارک تقلید هر گاه احتیاط را هم ترک نموده و عبادات خود را
از روی جهل بمسائل آنها بعمل آورده باشد و از جاهل در عبادات خود مانند هر چند در آنها اعتماد بر قول پدر یا مادر
یا معلم خود یا کس دیگر که صلاحیت تقلید و قابلیت فتوی نداشته کرده باشد پس این عبادات او اگر مطابق واقع
شده و از او بقصد قربت بعمل آورده باشد صحیح و مجزیست و بر او اعاده و قضاء لازم نیست علی الاصح خواه مقصر
بوده باشد یا مقصر و اگر مخالف واقع و یا بدون قصد قربت واقع شده باطل و اعاده یا قضاء آن واجبست
و مراد به مطابقه و مخالفه واقع در اینمقام موافقه و مخالفه عملست با رأی مجتهد جامع شرایطی که واجبست
بر او بعد از تنبه و التفات رجوع بر او کند و بنا عمل بر تقلید او گذارد پس کفایت نمیکند در مطابقه که مسقط
اعاده و قضاء است موافقه عمل فتوای یکی از فقها را اگر چه میت و یا غیر اعلم باشد و هر گاه مجتهد جامع شرایطی که
رجوع بر او جایز است متعدد باشند و مخالف در رأی باشند معتبر در مطابقه موافقت عملست برأی کسی از ایشان
که او را از برای تقلید خود اختیار کند و کفایت نمیکند موافقه و مخالفه رأی احدهما را قبل از اختیار و اینهمه در
صورتی است که مجتهد موجود در زمان عمل تا زمان التفات متحد باشد و یا آنکه بر تقدیر تعدد موافق در رأی
و فتوی باشند و هر گاه متعدد و مخالف در رأی باشند و عمل موافق رأی مجتهد اول و مخالف رأی مجتهد ثانی
و یا بعکس بوده باشد پس اظهر و اوجه اعتبار موافقه و مخالفه رأی مجتهد زمان التفات است هر چند قول به
اعتبار موافقه و مخالفه رأی مجتهد زمان عمل بنظر خالی از قوت نیست خصوصا در حق جاهل مقصر که ملتفت
وجوب تقلید او در زمان عمل بوده و هر گاه شک نماید در مطابقه و مخالفت عمل رأی مجتهدی را که بنای تقلید
او گذارده است بجهت نسیان بعض خصوصیات العمل پس در وجوب بنا بر بطلان که مستلزم وجوب اعاده یا
قضاء است یا بنا بر صحت که مستلزم سقوط اعاده و قضاء است دو وجه است اقوی آنها وجه اولست هر گاه حکم نماید

احوط مراعات مطابقه با هر دو است ظ

بیان تقلید

کذا یا اگر اعمال سابقهٔ خود تقلید مجتهد جامع شرایط نموده است یا نه واجبست عرض نماید آن اعمال را بر رأی مجتهدیکه الان تقلید او را نموده نماید پس با موافقه رأی این مجتهد بنا بر صحّه گذارد و با مخالفه آن بنا بر بطلان گذارد و از قبیل عمل مخالف واقع است که محکوم به بطلان و وجوب اعاده یا قضا است عملیکه مقلّدین را اعتماد کرده باشد بر تقلید کسی باعتقاد اینکه مجتهد جامع شرایط است و بعد منکشف شود که نبوده است و یا اعتماد کرده باشد بر نقل عادلی فتوای را از مجتهد جامع شرایط و بعد منکشف شود خطای او در نقل و یا اعتماد کرده باشد بر ظاهر کلام مفتی در فتوی یا ظاهر کلام ناقل فتوای او مفتی و بعد معلوم شود عدم اراده ظاهر که اعمال او در صورتهای بوده علی الاصح کلا باطل و اعاده و قضائاً انها لازم است و هرگاه در صورت اتحاد مجتهد زمان عمل و زمان التفات رأی آن مجتهد در دو زمان مختلف شود بواسطه عدول از اجتهاد اول مثل اینکه رأی مجتهد در زمان عمل مقلّد جاهل مقتضی بطلان آن عمل بوده و در زمان التفات رجوع از آن قول نموده و بنا بر صحّه آن عمل گذارده و یا عکس آن اتفاق افتاده پس مدار در احراز موافقه مسقط اعاده و قضا و مخالفه مثبت اعاده و قضا بر موافقه و مخالفه رأی زمان التفات است نه رأی حین عمل و وجوب اعاده در جمیع صور مخالفه هرگاه کشف خلاف در وقت شود اشکالی ندارد و امّا وجوب قضا بر تقدیر اینکه کشف خلاف در خارج وقت شده باشد منوط بصدق فوات است عرفا پس بر فرض صدق فوات عرفا در نظر مقلّد اشکالی در وجوب آن نیز نخواهد بود و امّا اگر صدق فوات بسبب اختلاف در ما بین مجتهد حین عمل و مجتهد حین التفات و یا اختلاف رأی حین عمل و رأی حین التفات در مجتهد واحد در نظر مقلّد بحسب عرف مشکوک شود حکم بوجوب قضا در این صورت مشکل است بلکه اصح احتمالین عدم وجوب است هر چند احوط رعایت آنست بقصد قربت بدانکه تقلید در اصول دین جایز و مجزی نیست مگر اینکه افاده علم کند بتقریب اینکه معتبر در اصول دین علم است هر چند بطریق تقلید حاصل شود علی الاصح نه بطریق استدلال و معتبر نیست در علم معتبر در اصول دین که مستند بیقین منطقی باشد علی الاقوی که عبارت است از اعتقاد جازم مطابق که قبول زوال بتشکیک مشکّک ننماید بلکه کفایت میکند در آن مطلق جزم با مطابقه واقع هر چند بتشکیک مشکّک قبول زوال نماید و کفایت میکند در آن نیز مظنّه اگر چه بطریق استدلال تفصیلی حاصل شود بلکه با امکان علم واجبست تحصیل آن اگر چه از قول غیر چون پدر یا مادر یا معلم یا عالم دیگر یا رفیق حاصل شود و اگر تحصیل علم ممکن نباشد و متمکن از تحصیل ظن بحقّ بوده باشد و غافل مطلع بر حال او نشود در حقّ او و خوف وقوع در اعتقاد ظنی بباطل نداشته باشد بعید نیست که بر آن عالم واجب باشد الزام کردن او به تحصیل ظن بحقّ زیرا که اکتفا بحق و لو ظنا اولی است از بقا بر شک و لکن بعد از حصول اعتقاد ظنّی بحقّیّت او اگر به حسب لسان منکر حق شود کافر خواهد بود و اگر نباشد و اخوف و اگر اقرار بلسان نیز داشته باشد کافر نخواهد بود

ولکن

ولکن حکم بایمان او نیز مشکل است بلکه ظاهر اینست که چنین کسی از جمله مرجون لامر الله است پس در دار آخرت خداوند تبارک و تعالی یا او را عذاب خواهد کرد و یا خواهد بخشید و در اصول دین هم چنانکه تحصیل اعتقاد علمی با امکان آن واجبست هم چنین تدین هم بمعتقد بعد از حصول اعتقاد نیز واجبست که این دو مقوم ایمانی باشند پس کفر یک دفعه لازم می آید از فقد اعتقاد و یک دفعه لازم می آید از عدم تدین بمعتقد و مراد بتدین اینست که عقد قلبی نماید باین که این معتقد دین منست و آنرا بدین بودن برای خود قبول داشته باشد که کاشف از آن تارة اقرار بلسان است و تارة عمل بارکان است تا آنکه معتبر است در تقلید در فروع شروطی که راجعند بمقلد بفتح اول بلوغ دوم عقل سیم اسلام چهارم ایمان یعنی امامی اثنا عشری بودن پنجم عدالت ششم ضبط که حفظ نماید او را در مقام افتاء که اخبار بحکم الله است از خطا و نسیان هفتم اجتهاد یعنی صاحب ملکه راسخه و قوه استنباط احکام از ادله و مدارک آنها بودن لکن این شرط معتبر است وجود آن در زمان استنباط و بقاء آن در زمان عمل پس اگر استنباط نماید در حال فقدان ملکه و بعد واجد ملکه شود و یا آنکه استنباط کند در حال وجود ملکه از او زایل شود بسبب پیری یا مرضی یا مانند آن تقلید او و عمل به مستنبطات او جایز نیست و ضبط معتبر است در مقام افتاء اگر چه در زمان عمل مقلد ضبط از او بسبب غلبه نسیان زایل شده باشد و اما سایر شروط پس معتبر است وجود آنها در زمان عمل مقلد نه در زمان استنباط و نه در زمان افتاء پس هرگاه استنباط نماید در حال نقص یعنی عدم بلوغ یا جنون یا در زمان کفر یا عدم ایمان یا فسق و بعد کامل شود بلوغ و عقل و اسلام و ایمان و عدالت در زمان احتیاج مقلد بعمل جایز است تقلید و عمل بفتوای او و اما احراز شروط مذکوره پس بعضی معتبر کرده اند علم بوجود همه آنها را ولکن ظاهر اینست که در احراز عدالت کفایت می کند شهادت عدلین و حسن ظاهری که مفید وثوق به وجود حالت نفسانیه از عدالت و ترک کبائر و اصرار بر صغایر بلکه ظن به وجود آن که حاصل شود از حسن ظاهر بنابر اقوی و در احراز اسلام و ایمان کفایت می کند ظهور نوعی که مستند باشد بغلبه مسلمین و اهل ایمان در بلد مجتهد و در احراز عقل و ضبط نیز کفایت می کند ظهور نوعی مستند بغلبه عقلاء و اهل ضبط در بلد بلکه اصل و در بلوغ در محل شک بنابر عدم است تا اینکه علم بوجود آن حاصل شود و یا شهادت عدلین بر بلوغ قائم مقام علم است و کفایت کردن ظن نوعی محل تامل است بلکه اقرب عدم کفایت است و اما در اجتهاد بمعنی وجود ملکه پس جمعی در احراز وجود او ظن را که مستند باشد بر ظاهر حال او که در محضر مردم و در مجلس افتاء نشسته باشد و مردم رجوع باو کنند و از او سؤال و استفتاء کنند و اخذ مسائل نمایند کافی دانسته اند و آن محل تامل است و احتیاط مقتضی اعتبار علم باجتهاد او است بلی در شهادت عدلین اقوی کفایت است و اقرب در شهادت عدل واحد عدم کفایت است و احوط در شاهدین این است که از اهل خبره بر اجتهاد باشند هر چند اقرب عدم اعتبار آن است

مقلد است ظ

تقلید و اجتهاد

اقوی جواز بقاست
ط ظ

هشتم آنستکه مجتهد مطلق باشد پس جایز نیست تقلید مجتهد متجزی نهم حیوة مجتهد است پس جایز نیست تقلید ابتدائی میت ونه بقا بر تقلید میت علی الاصح والاقوی بلکه واجبست عدول از تقلید مجتهدیکه او را در حال حیوة تقلید کرده باشد بعد از موت وی بسوی مجتهد حی دیگر و هرگاه تقلید کرده مجتهدی را در حال حیوة او که بقاء بر تقلید میت را جایز یا واجب دانسته است نمیتواند بتقلید خود این مجتهد در این مسئله بعد از موت او باقی بماند بر تقلید او در سایر مسائل بلکه باید در مسئله بقاء بر تقلید میت یا خود مقلد اجتهاد نماید و یا اجتهاد خود بفهمد جواز یا وجوب بقا را و یا تقلید نماید مجتهد حی جامع الشرایط را که او بقا را جایز یا واجب بداند و هم چنین هرگاه تقلید کرده باشد مجتهدی را که عدول از تقلید میت را واجب دانسته نمیتواند بعد از موت او بتقلید خود او عدول را بر خود واجب داند بلکه لازم است در این مسئله یا خود اجتهاد کند و حرمت بقا را بفهمد و یا تقلید کند مجتهد حی جامع شرایطی را که عدول را واجب داند و هرگاه تقلید کرده باشد مجتهدی را تا زمان موت این مجتهد پس رجوع بر مجتهد دیگر کند که عدول از تقلید میت را واجب بداند و بر تقلید خود این مجتهد در این مسئله عدول نماید بتقلید او در سایر مسائل پس از آن این مجتهد نیز بمیرد پس رجوع کند بر مجتهد ثالثی که بقاء بر تقلید میت را واجب داند اقوی در چنین صورت بقاء بر تقلید مجتهد ثانی است لکن در غیر محل ثانی که قول این مجتهد ثانی در به وجوب عدول یا بمعنی کرده و این یکمسئله یا قوی بر تقلید او مانده زیرا که حکم مجتهد ثالث به وجوب بقا شامل آن نیست تا از وجوب بقاء عدم وجوب آن لازم نیاید و هرگاه از مجتهدی در حال حیوة او اخذ نموده باشد مسائل چندی را و عمل بانها نیز کرده باشد و اخذ کرده باشد مسائل چند دیگر را که عمل بانها نکرده باشد تا اینکه این مجتهد وفات نماید و مقلد رجوع کند بر مجتهد حی دیگر که بقاء بر تقلید میت را واجب داند پس بتقلید این مجتهد در معمولات باقی بماند و اما در ماخوذات غیر معمول بها پس اگر مجتهد اول تقلید را عبارت می دانسته است از مجرد اخذ و عمل را در او معتبر نمی دانسته و در این مسئله نیز تقلید او را در حال حیوة او کرده بوده است پس در آنها هم باقی بماند و اگر تقلید را عبارت می دانسته است از اخذ و عمل هر دو و تقلید او را در این مسئله نیز کرده بوده است پس لازم است در آنها عدول نماید به مجتهد حی و در این دو صورت فرقی نیست در ما بین اینکه مجتهد حی در این مسئله با مجتهد اول موافق باشد یا نه و اگر در این مسئله تقلید مجتهد اول نکرده باشد پس در آن هم رجوع بمجتهد حی و در ماخوذات نیز بر تقلید مجتهد اول باقی بماند اگر حی مجرد اخذ را در تقلید کافی بداند و الا در آنها عدول کرده و بنا بر تقلید حی گذارد و هرگاه مقلد دستش به مجتهد حی نرسد و متمکن از تقلید او نشود واجبست بر او که عمل باحتیاط نماید و اگر بالاستقلال طریق احتیاط و یا موارد آن را نداند رجوع کند بعاقل عادلیکه برای او طریق یا موارد احتیاط را بیان کند و اگر احتیاط متعذر شود و یا مستلزم عسر و

حج

احکام تقلید

حرج بوده باشد لازم است عمل نماید با جماع منقول یا شهرت محققه یا شهرت محکیه بهمین ترتیب که ذکر نمودیم اگر متمکن از معرفت آنها بوده باشد هر چند با رشاد عادل عدلی بوده باشد و الا در این صورت تقلید میت نماید لکن واجب است مراعات اعلم اموات و یا بعد از اعلم مخیر است در دو شقوق مذکوره فرقی نیست در ما بین تقلید ابتدائی و استمراری ولکن تقلید میت در اینها مادامی جایز است که تقلید حی متعذر باشد و همین که عذر مرتفع شد واجب است رجوع بحی نماید و هم چنین است حکم در کسیکه رجوع با جماع منقول یا شهرت محققه یا محکیه کرده باشد که جواز اینهم مادام العذر است نه مطلقا و هم اعلمیت است و لکن نه مطلقا بلکه شرط است فی الجمله و تفصیل مقام اینست که مجتهد موجود در عصر مقلد اگر منحصر در یکیست معین است تقلید همان یکی و اگر متعدد بوده باشد در آن چند صورت متصور است صورت اولی اینست که مقلد علم داشته باشد باتفاق مجتهدین عصر او و عدم اختلاف ایشان در رای و مسائل در این صورت مخیر است در تقلید هر یک که بخواهد خواه علم بتساوی ایشان در عرصه علم داشته باشد باینمعنی که بداند بعض ایشان اعلم از دیگران نیست یا شک در تساوی و اعلمیت بعض داشته باشد یا علم اجمالی یا تفصیلی داشته باشد باعلمیت بعض و مرجع مسئله در این صورت باین است که تقلید اعلم واجب نیست بلکه تقلید غیر اعلم نیز جایز است صورت ثانیه اینست که مقلد شک دارد در اتفاق و عدم اختلاف مجتهدین عصر خود در رای در این صورت بنابر عدم اختلاف گذارد و فحص از اختلاف و عدم آن لازم نیست پس خود را مخیر داند در تقلید هر کدام که بخواهد نیز بدون فرق در ما بین تساوی و عدم تساوی و شک در آنها و علم بعدم تساوی اجمالا یا تفصیلا صورت ثالثه اینست که علم بخلاف مجتهدین عصر در مسائل داشته باشد و در این صورت یا علم بتساوی ایشان دارد یا شک در تساوی و عدم تساوی دارد یا علم بعدم تساوی دارد یعنی میداند اعلمیت بعض را اجمالا یا تفصیلا پس در اول مخیر است نیز در تقلید هر یک که بخواهد و در ثانی نیز بعد از بناء بر تساوی مخیر است و فحص از وجود اعلم که مشکوک فیه است لازم نیست اگر چه احوط فحص است و در ثالث چون اجمالا میداند اعلمی هست و شخص او را نمیشناسد پس بجهة شناختن او فحص لازم است و بعد از فحص اگر شخص اعلم بعینه معلوم شود پس این قسم ملحق بقسم چهارم میشود و حکم آن خواهد آمد و اگر بعد از فحص شخص اعلم بعینه معلوم نشود واجب است در مسائل عمل باحتیاط کند و اگر احتیاط متعذر باشد یا مستلزم عسر و حرج شود و آن عبارتست از مشقتی که عادة نتوان متحمل آن شد پس جایز است تقلید هر یک بر وجه تخییر تا زمانیکه اعلم معین شود و در قسم رابع واجب است رجوع باعلم خواه اختلاف ایشان به تفصیل معلوم باشد یعنی عین آن مسائلیکه محل خلافست در ما بین ایشان یا باجمال معلوم باشد باین معنی که اختلاف در رای دارند و محل آن را ندانند و لکن در صورت اولی تقلید اعلم لازم است در همان مسائلیکه محل خلافند بدو شرط اول

الّا مسائلی که محل خلاف و محل ابتلای مقلّد بوده باشند شرط دوّم آنکه فتوای غیر اعلم در آن مسائل موافق
احتیاط نبوده باشد چون نجاست و وجوب جمعه و امّا در غیر محل خلاف یا محل خلافی که محل ابتلای
مقلّد نباشد یا محل ابتلاء باشد و لکن فتوای غیر اعلم در آنها موافق احتیاط باشد پس تقلید غیر اعلم نیز جایز
است در صورت ثانیه تقلید اعلم لازم است بچند شرط اول آنکه علم اجمالی در محصور بوده باشد نه غیر محصور مثل
اینکه اجمالاً بداند اختلاف ایشان در چند مسئله از مجموع مسائل که محصور نیستند دوّم آنکه محصوری که علم اجمالی
در اوست محل ابتلای مقلّد باشد چون مسائل وضو یا غسل یا تیمّم یا مطلق طهارت یا صلوة یا صوم نه اگر در
غیر محل ابتلاء تقلید از اصل واجب نیست چون مسائل حیض و نفاس و استحاضه در حق مردان و مسائل حج در
حق اکثر مردم که استطاعت ندارند سیّم آنکه فتوای غیر اعلم در محل ابتلای خلاف در محصور مبتلا به موافق
احتیاط نباشد پس هرجا که شروط مذکوره منتفی باشند یا بعض آنها منتفی باشد رجوع با علم لازم نیست
بلکه تقلید غیر اعلم نیز جایز است بدانکه در این مقام چند مسئله باقی است که اشاره بآنها لازم است مسئله اولی
آنکه در صورت تعدّد مجتهدین و تساوی ایشان در اعلمیّت هرگاه بعض ایشان اورع باشد از دیگران یعنی پرهیز
کارتر باشد متعیّن است رجوع باو در آن صورتی که تقلید اعلم بر تقدیر وجود او لازم بود و اگر تعارض شود در ما
بین اعلمیّت و اورعیّت بر اینکه غیر اورع اعلم باشد و غیر اعلم اورع باشد متعیّن است تقلید اعلم مسئله ثانیه مراد به
اعلمیّت اینست که بعض از مجتهدین استادتر باشد از دیگران در استنباط احکام از ادلّه و مدارک آنها و اعمال قواعد کلیّه
مدخلیّه در استنباط دارند یعنی استادی او بیشتر باشد و معتبر نیست در او اینکه احاطه او بمسائل و اطلاع بر
فروع بیشتر باشد و نه اینکه استنباط فعلی او بیشتر باشد و طرق احراز اعلمیّت مجتهد مثل طرق اثبات اجتهاد مجتهد
است پس در ثبوت اعلمیّت علم معتبر است از هر سببی که حاصل شود و شهادت عدلین که از اهل خبره باشند قائم مقام علم
است که با آنهم اعلمیّت ثابت میشود و در شهادت عدل واحد و در مطلق ظنّ به اعلمیّت از هر چه حاصل شود اشکال
است و لکن اقرب عدم کفایت آنها است و احوط عدم ترک عمل بآنها است در صورتی که رجوع با علم در آنها لازم است مسئله
ثالثه اعلمیّت چنانچه معتبر است در تقلید همچنین معتبر است در قضا و حکومت در دعاوی و مرافعات خصوصاً اگر خصومت در
او از شبهه حکمیّه برخواسته شود چون نزاع در منجّزات مریض که از ثلث حساب میشوند یا از اصل ترکه و نزاع در معامله
معاطاتیّه از حیثیّت صحّت و بطلان و امّا امور حسبیّه که ذکر شد و لاینبغی آنها مخصوص فقیه عادل است و تصدّی در آنها وظیفه
حاکم شرع است مثل تصرّف در اموال ایتام و مجانین و غیّب و اخذ مال امام علیه السلام و تصرّف در مال مجهول المالک بنا
بر قول باختصاص آن بامام و تولیت بر اوقاف عامّه با فقد متولّی خاص و نحو آنها پس ظاهر اینست که اعلمیّت در
آنها معتبر نیست و رجوع بغیر اعلم نیز در آنها جایز است بلی اجتهاد و عدالت و سایر شروط ماضیه سوای اعلمیّت در آنها معتبر

ترک شود
ظ



در آنها

در این باب جایز است و واجب نیست بر مقلد مجتهد که در محل ابتلاء خود از امور مذکوره رجوع نماید به مجتهد خود 11
بلکه رجوع بغیر او نیز جایز است پس می‌تواند امثال امام و سایر وجوه خود را به مجتهد دیگر رد نماید اگرچه غیر اعلم از او
باشد و کسی که اهلیت افتاء نداشته باشد مثل غیر مجتهد یا مجتهد غیر عادل قابلیت قضا و حکومت نیز ندارد
پس حرام است بر او قضا و حکومت و رفع خصومت بر افتاء حکم و بعضی از معصیت کبیره شمرده‌اند و همچنین حرام است
نشستن او در مجلس قضا و شاهد طلبیدن و استماع شهادت کردن برای قضا و بر مردم نیز حرام است حضور بهم رسانیدن
و نشستن در مجلس قضای او و مرافعه بردن نزد او و عمل نمودن بحکم او و مالی که از قبیل دین باشد بحکم او اخذ شود
سحت است و تصرف در آن حرام است هرچند حق او ثابت باشد چنانچه مقبوله ابن حنظله ناطق بآن است بلی اگر طریق
توصل بحق منحصر باشد در مرافعه بردن نزد او و توصل بآن موقوف باشد بر حکم در این صورت مرافعه جائز و در اخذ مال
بحکم او و حرمت آن همی نیست چنانچه جائز است استعانت بظالم بجهت توصل بحق با انحصار طریق در او و اگر خصم متنازع
از مرافعه کند مگر نزد کسی که اهلیت و قابلیت ندارد حرمت و اثم برای ممتنع خواهد بود نه برای صاحب حق بدان
که تعیین مجتهد و معرفت و تشخیص در صورت تعدد مجتهدین عصر مقلد با فتاوی و عدم اختلاف و آراء ایشان در
مسائل واجب نیست و شرط در صحت تقلید نیز نیست پس جایز است اخذ کردن و ملتزم شدن بفتوای مشترکه در ما
بین جمیع بدون تعیین شخص بلکه بدون تعیین شخص مفتی و استناد بواحد معین خواه در اخذ بفتوای مشترکه قصد نماید
تقلید از جمیع یا تقلید از واحد لا علی التعیین را یا قصد هیچ کدام نکرده باشد بلکه ملتزم همان فتوای مشترکه
شود بعنوان اینکه حکم الله فعلی است در حق او و برگشت این مسئله بآن است که خصوصیت شخص مفتی جزء موضوع حکم مفتی
به نیست بلکه کفایت می‌کند در انعقاد از حکم مجتهد مطلق که قدر مشترک بین جمیع است بدانکه تبعیض در تقلید جایز
است و واجب نیست که در جمیع مسائل تقلید یک مجتهد نماید بلکه می‌تواند در بعض مسائل تقلید کند مجتهدی را و در
بعض دیگر مجتهد دیگر را پس در یک مسئله مثلا می‌تواند تقلید یک مجتهد را کرد با فتوای ایشان در اعلمیت بشرط آن
که از تبعیض لازم نیاید مخالفه قطعیه و ترک تقلید هر دو چنانچه در چند صورت اتفاق می‌افتد اول تبعیضی که
مستلزم تفکیک در ما بین کلی و فرد آن شود در حکم مثل اینکه مجتهدین در حکم کلی دو افراد اختلاف کرده باشند
بعد حکم کلی مثل طهارت یا نجاست اهل کتاب یا غساله پس مقلد تبعیض کند در ما بین دو فرد از کلی باینکه در هر
وضو غساله بول و غایط بنا بر طهارت گذارد بتقلید مجتهدی که قائل بطهارت اهل کتاب و غساله است و در نجاست
و یا غساله خون و منی بنا بر نجاست گذارد بتقلید مجتهدی که قائل بنجاست اهل کتاب و غساله شده که این تبعیض جایز
نیست بجهة لزوم مخالفه قطعیه بلکه در حقیقت تقلید هیچ یک از مجتهدین را نکرده دوم تبعیضی که مستلزم
تفکیک شود در ما بین دو مسئله که مجتهدین اتفاق کرده باشند بر نفی تفصیل در ما بین آنها در حکم مثل وجوب سوره و

تقلید واحد لا بعینه مشترکات [illegible] یا چنین اگر قصد هیچکدام نکند ظ



فهم

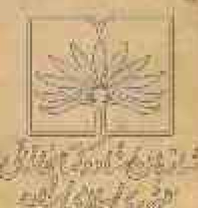
تسلیم هر دو وعدم وجوب هیچ یک در نماز که مجتهدین اختلاف کرده باشند باینکه یکی قائل به وجوب هر دو
شده و دیگری نافی وجوب هر دو شده پس مقلد تبعیض کند باینکه بتقلید مجتهد اول بنا بر وجوب تسلیم گذارد و
بتقلید مجتهد ثانی بنا بر عدم وجوب سوره گذارد و بتقلید مجتهد ثانی بنا بر عدم وجوب سوره گذارد که این تبعیض
نیز جایز نیست بلکه در حقیقت تقلید هیچ یک را نکرده سیم تبعیضی که مستلزم تفکیک شود در ما بین لازم و
ملزوم که ملازمه ما بین آنها بشرع ثابت شده باشد مثل وجوب قصر نماز و افطار صوم نسبت بچهار فرسخ و
عدم وجوب بلکه عدم جواز آنها که مجتهدین اختلاف کرده باشند یکی قائل به وجوب هر دو شده بجهة دلالت
شرع بر ملازمت ما بین آنها در حکم و دیگری نافی وجوب هر دو شده بجهة دلالت شرع بینهما در حکم پس مقلد
تبعیض کند باینکه بنا بر وجوب قصر نماز گذارد بتقلید قائل بوجوب و بنا بر عدم جواز افطار صوم گذارد بتقلید
قائل بعدم جواز که این تبعیض نیز جائز نیست بلکه تقلید هیچ یک را نکرده بدانکه عدول از تقلید جایز نیست زیرا
که تخییر در تقلید یکی از مجتهدین در صورتی که مقلد مخیر بود بعد بتعیین و اختیار مقلد لازم و معین است پس هرگاه
در مسئله تقلید کند مجتهدی را نمیتواند در آن مسئله از تقلید آن مجتهد عدول کند بر مجتهد دیگر که مخالف
با اول باشد در رأی مگر آنکه مجتهد دیگر اعلم از مجتهد اول بوده باشد چه عدول از غیر اعلم با علم جائز بلکه واجب
انتفا در چند صورت متصور شود اول آنکه تقلید کرده باشد مجتهدی را باعتقاد اعلمیت و بعد از چندی واضح
شود که اعلم غیر او بوده است دوم آنکه تقلید کرده باشد یکی از دو مجتهد را باعتقاد تساوی و بعد معلوم شود که
مجتهد دیگر اعلم بوده است سیم آنکه تقلید کرده باشد یکی از مجتهدین متساویین را و بعد از چندی مجتهد دیگر بجهة
کثرت اشتغال و زیادی کارورزی کرده و اعلم شود چهارم آنکه تقلید احد مجتهدین متساویین را کرده باشد و
بعد از چندی همین مجتهد که مختار او بوده بسبب تارک شدن و خود را مشغول دنیا گرفتار کردن تنزل نموده
غیر اعلم شود چه در این صورت و نظائر آنها عدول واجب شود و فرقی در ما بین دو صورت اولی و دو صورت اخیره
نیست مگر در وجوب اعاده و قضای اعمال سابقه که بتقلید مجتهد اول واقع شده در دو صورت اولی و عدم وجوب
آنها در دو صورت اخیره بدانکه هرگاه مقلد در مسئله بقاء بر تقلید میت تقلید نماید مجتهدی را که بقا را جائز
داند و بتقلید او باقی بماند بر تقلید میت نمیتواند بعد از چندی از میت عدول بحی نماید خواه جواز بقاء در نزد مجتهد
که تقلید او در این مسئله نموده است بر وجه وجوب باشد که این مجتهد بقا را واجب داند یا بر وجه تخییر وجه عدم
جواز عدول بنا بر وجه اول واضح است و بنا بر وجه ثانی بجهة آنست که تخییر در ما بین بقاء بر میت و عدول بحی که
در اول بوده است علی الاظهر تخییر بدوی است نه تخییر استمراری و مراد به تخییر بدوی آنست که تخییر ثابت است ما
دامی که اختیار احد طرفین نکرده است و همینکه مقلد اختیار بقا نمود بقا متعین و لازم میشود که اختیار

مقلد ملزم است بلی هرگاه بنای مجتهدی که بتقلید او اختیار بقاء نموده است در تخییر فیما بین بقاء و عدول بحی
بر تخییر استمراری باشد مقلد میتواند بتقلید همین مجتهد از تقلید میت عدول بحی نماید بدانکه چون بنیت دانستی
که عدول از تقلید میت واجب است و دانستی نیز که عدول از تقلید حی حرام است تا بنای مجتهد معدول عنه و مجتهد
معدول الیه پس باید دانست که گاهی امر مشتبه میشود در جائی که مقلد تقلید از دو مجتهد کرده باشد و بعد یکی از
ایشان بمیرد و مقلد در چند مسئله شک داشته باشد که نداند یا در این چند مسئله تقلید آنکه مرده است کرده
در حال حیوة او که الان عدول بحی نماید یا تقلید آنکه زنده است کرده که الان باقی بماند پس امر دائر است در مابین
وجوب عدول و حرمت عدول و گاهی هم امر دائر میشود در مابین واجب و حرام چنانچه در مسائل چندی یا در جمیع مسائل
نداند که در کدام تقلید آنکه مرده است نموده که عدول بحی در آنها واجب است و در کدام تقلید آنکه زنده است نموده
که عدول بحی دیگر در آن حرام است پس تکلیف مقلد در هر دو صورت اینست که در جمیع مسائل مشتبهه رجوع نماید به همین
مجتهد که تقلید از وی کرده است که اگر در واقع تقلید او را کرده است باقی بر تقلید خواهد بود و اگر تقلید میتی را
کرده بوده است از میت عدول بحی خواهد کرد پس رجوع بغیر او در هیچ یک از دو صورت اشتباه جایز نیست بدانکه
که تقلید در چند چیز جایز نیست اول اصول دین چنانچه سابقاً ذکر نمودیم دویم مسائل اصول فقه که از جمله مبانی
اجتهاد است بلکه مسائل سایر علومی که از مبانی اجتهادی باشند مثل علم نحو و علم صرف و علم منطق و مانند اینها
پس برای مستنبط احکام از ادله جایز نیست که بنای استنباط خود را در موارد حاجت باین علوم بر تقلید در آنها
گذارد بلکه باید در آنها نیز اجتهاد کند و کفایت میکند در اجتهاد در آنها تحصیل ظنی که موجب ظن در حکم فرعی شود
سیم موضوعات کلیه احکام که آنها را موضوعات مستنبطه مینامند و مراد از آنها موضوعات احکام کلیه الهیه است که
در کتاب و سنت از آنها تعبیر بالفاظ عربیه شده که مجتهدین در رسائل خود از آنها تعبیر بالفاظ فارسیه و یا عربیه
میکنند مثل صلوة و نماز و صوم و روزه و ماء و آب و ارض و زمین و کلب و سگ و بول و غایط و دم و خون و منی و امثال
اینها که در معرفت معانی این الفاظ و نظایر اینها بر مقلد لازم است که رجوع بعرف متشرعه در خصوص الفاظ عبادات
مثل وضو و غسل و تیمم و صلوة و صوم یا نماز و روزه و یا بعرف عام در غیر الفاظ عبادات مثل ماء و آب و ارض
و زمین و کلب و سگ و مانند اینها نماید و معانی آنها را از عرف متشرعه و یا عرف عام اخذ کند و بفهمد و نمیتوانند
در معرفت آنها بنا بر تقلید مجتهد گذارد مگر آنکه عاجز از رجوع بعرف دانسته باشند و یا آنکه رجوع بعرف نماید و
چیزی نفهمد و یا آنکه معانی که مجتهد در فتوای خود اخذ کرده و از او تعبیر بلفظی کرده است معنائی است که مجتهد
موضوعیت آنرا از برای حکم شرعی باجتهاد خود از ادله استنباط کرده است که در این چند صورت جایز است مقلد معنای
لفظ را از مجتهد بنظر تقلید اخذ کنند چهارم موضوعات خارجیه که آنها را موضوعات صرفه نامند مثل معرفت اینکه

احکام تقلید

این مایع شخصی بنگ است و یا سرکه است یا خمر است و یا گلاب است و معرفت اینکه این حیوان شخصی سگ است که نجس است یا روباه و گربه است که طاهر باشد و معرفت اینکه این سمت شخصی سمت قبله است و این زمان شخصی وقت نماز است و این جلد شخصی جلد حیوان مأکول اللحم و یا حرام و یا سنجاب است و مانند اینها پس در اینها مقلد باید بنا بر اعتقاد خود گذارد و اگر اعتقادی ندارد باید تحصیل اعتقاد کند به تفحص و سؤال و رجوع با ماهرین و اهل خبره و مانند اینها و نمیتواند در اینها بنای عمل بر اعتقاد مجتهد گذارد خلاصه در موضوعات جزئیه خارجیه اعتقاد خود مقلد متبع است نه اعتقاد مجتهد پس در محل اختلاف باید بنای عمل با اعتقاد خود گذارد پنجم مسائلیکه مقلد در آنها قطع بخطای مجتهد داشته باشد که در خصوص آنها تقلید این مجتهد جایز نیست چنانچه سابقا ذکر نمودیم و همچنین جایز نیست تقلید او در مسائلی که مقلد قطع بفساد مدرک و دلیل آنها داشته باشد مثل اینکه بداند که مجتهد در آنها تعویل بر قیاس و یا بنوم و یا رمل و یا خبر فاسق خالی از جابر کرده در صورتیکه قطع بفساد مدرک موجب نشود بسوی قطع بمخالفة واقع در آن حکم مفتی به و اما اگر قطع کند در خصوص مسئله بفساد اجتهاد مجتهد یا صحت طریق آن مثل آنکه بداند که مجتهد از روی نسیان و عدم التفات بدون تفحص از معارض استنباط حکم از آن طریق صحیح کرده است پس ظاهر اینست که تقلید او در چنین مسئله نتواند کرد هر چند احوط ترک است بدانکه از جمله شرایط صحت تقلید فعلیه فتوی مجتهد است و شانیه افتاء کفایت در انعقاد تقلید نمیکند و معنی فعلیه فتوی آنستکه مجتهد در مسئله مقلد فیها فعلا فتوی داشته باشد و مراد به شانیه فتوی آنستکه مقلد از مذاق مجتهد و مذهب او در اصول و غیر آن استنباط کند که اگر مجتهد در مسئله فتوی بدهد فتوی بفلان حکم خواهد داد مثل اینکه چون مجتهد در اصول اجتماع امر و نهی را جایز نمیداند و یا اینکه امر به شیء را مقتضی نهی از ضد نمیداند و یا اینکه در مبانی کلیه فقهیه اصل در معاملات را صحت میداند و یا اصل در بیع را لزوم میداند پس مقلد از مذاهب مذکوره این مجتهد حکم کند باینکه اگر برای این مجتهد در مسئله صلوة در مکان مغصوب و مسئله صلوة در محل ازاله نجاست از مسجد بدون ازاله و در مسئله بیع فضولی و در مسئله بیع معاطاة فتوائی باشد و یا بخواهد فتوی دهد فتوی به بطلان در اولی و صحت در ثانیه و ثالثه و لزوم در رابعه خواهد داد یا خواهد بود پس بمحض همین نمیتواند عمل باین حکم نماید که مجتهد هنوز فتوی باز نداده یا فتوای او بر آن معلوم نشده و اگر بنای عمل بر آن گذارد تقلید منعقد نخواهد شد و از تأمل در حکم مذکور معلوم خواهد شد اینکه گاهی از مقلدین مجتهد دیده میشود و یا شنیده میشود که در مسئله که فتوی مجتهد خود را ندانند حکم آن مسئله را از عالمی و یا مجتهد دیگری سؤال میکنند و پس از سؤال میکنند که این حکم اجماعی است و مسئول بگوید بلی اجماعی است بنای عمل بر همین حکم می گذارند و اعتقاد دارند که بهمین قدر تقلید تمام است این طریقه خطا و باطل است و تقلید باین قدر تمام نمیشود و بنای عمل بر آن هم جایز نیست اگر چه اجماعی بوده باشد زیرا که اجماعی بودن حکم مسئله اعم است از اینکه مجتهد در آن مسئله

مشکل است



اجتهاد و تقلید

داشته باشد باشد و یا اینکه فتوای ثانی همین حکم مجمع علیه بوده باشد اگر مقصود سؤال از اجماع است که اجماع مدرک حکم و مستند عمل خود قرار دهند قضیه مجمع فساد از بیشتر خواهد بود زیرا که وظیفه مقلد نظر باجماع و استناد باجماع نیست بلکه مستند مستند او همین قول مجتهد است یعنی گرفتن از روی اعتماد قبول کردن و بنا عمل بر آن گذاردن بدانکه شرط است در استدامه تقلید اینکه مجتهد در مسئله که فتوی بحکمی داده است از رأی خود عدول نکرده باشد که اگر عدول کرده باشد و مقلد مطلع شود واجبست بر مقلد نیز عدول کردن به مجتهد دیگر و یا برأی جدید مجتهد اول بدون فرق در مابین عبادات و معاملات و اگر شک در عدول مجتهد کند بنا بر عدم عدول گذارد و واجب نیست در محل شک از عدول تفحص و سؤال کردن بلکه جایز است بدون تفحص و سؤال بنا بر عدم عدول گذارد و بر مجتهد در محل عدول واجب نیست اعلام مقلدین خود بلی احوط اعلام است و در هر موضع که مقلد عالم بعدول مجتهد خود شود و او نیز نسبت باعمال مستقبله از تقلید خود عدول کند واجبست بر او که اعمال سابقه خود را در عبادات نقض کند باینکه آنها را یا با بقاء وقت اعاده کند و یا با خروج وقت قضا نماید علی الاقوی چنانچه حکم در خود مجتهد که عدول کرده در اعمال سابقه خود همین است که باید آنها را بر طبق فتوای ثانیه خود اعاده و قضا کند هر چند قول بعدم وجوب قضا در صورت خروج وقت خالی از قوه نیست در صورتی که مستند فتوی در رأی ثانی اماره ظنیه بوده باشد نه دلیل قطعی و الا قضا نیز متعین خواهد بود بدون اشکال و اما در معاملات مثل عقود و ایقاعات پس اگر عدول در آنها بر سبیل قطع بوده یا بمعنی که از برای مجتهد قطع حاصل شود بخطای اجتهاد خود در قول اول و یا بواسطه از قول اول عدول نماید اشکالی نیست در وجوب نقض آثار آنها یعنی هر عقد یا ایقاعی را که بر طبق این قول واقع ساخته است همه محکوم ببطلان خواهد بود و از آثار آنها باید رفع ید نماید حتی اگر عقد نکاح بوده است مثل عقد بفارسی از زن باید دوری کند و اگر طلاقی بوده است مثل طلاق غیر بالغ عشر یعنی پسر ده ساله از زن بزوجیت او باقی خواهد بود و اگر عدول بر سبیل قطع بخطاء در اجتهاد اول نباشد بلکه از روی ظن حاصل شده از اماره معتبره بوده باشد پس اقوی در این صورت نیز وجوب نقض آثار و رفع ید از آنها است چه در حق مجتهد و چه در حق مقلد مگر در خصوص واقعه که حکم حاکم شرع لاحق آن شده باشد و آن در وقتی است که در مثال و نظائر از درین حاکم شرع دیگر که قائل به صحت عقد فارسی و یا طلاق پسر ده ساله باشد بمرافعه رفته باشند و او حکم بصحت کرده باشد که در این صورت نقض جایز نیست بلکه واجبست ترتیب آثار بر آن و طلاق و عقد چه بر مجتهد که از قول بصحت عدول کرده و چه بر مقلدین و چه بر غیر ایشان و اما با علم لحوق حکم حاکم پس مقتضای قاعده چنانچه ذکر نمودیم وجوب نقض آثار و عدم جواز ترتیب آنها است مگر در صورتی که دلیل خاصی مثل اجماع و مانند آن قائم شود بر عدم نقض و از این جهت موارد مختلف میشود چه در عبادات و چه در معاملات بلکه در طهارت و حلیت نیز اما عبادات پس از جمله مواردی که اعمال سابقه را نباید منتقض بشود بواسطه دلیل خاص هر چند مجتهد از فتوای اول که این اعمال

احوط است

مطابق آن واقع شده بر گشته باشد عمل اجیر از میت است در صلوة و صوم و حج و زیارات و سایر عبادات که قبول نیابت میکند که این اعمال بعد از رجوع مجتهد منتقض نمیشوند و بر اجیر اعادهٔ آنها لازم نیست در ازاء آنها مستحق اجره نیز هست و وصی نیز که چنین اجیر را استیجار کرده از عهدهٔ تکلیف خود بر آمده و برائت ذمه برای او حاصل شده لازم نیست بر او که بار دیگر استیجار نماید و جمیع این احکام ظاهر اجماعی است بلکه فی الجمله ضروری است و از جمله موارد نفی عمل نایب ولی میت است از میت در فوائت او که ولی استنابه کرده باشد که عدم انتقاض در این عمل نیز بعد از رجوع مجتهد بعید نیست هر چند احوط برای ولی میت اعاده است اگر چه باستنابهٔ کسی دیگر باشد و از جمله از موارد اعمال خود مجتهد و مقلد او است از صلوة و صوم و حج که اعاده و قضاء جمیع آنها مستلزم عسر و حرج باشد یعنی متحمل شدن از اعاده دشوار باشد و اما در غیر مورد عسر و حرج پس ظاهر اینها بر قاعده که نسبت اعاده و قضا لازم است و اما در معاملات مثل آنکه مالک شود چیزی را و یا بنکاح خود بر آورد زنی را بعقدی که مجتهد آن را در فتوای اول خود صحیح میدانسته مثل عقد بفارسی مثلا و بعد در اجتهاد ثانی از آن فتوی رجوع کند و بنا بر بطلان آن عقد شود که در این صور عقود سابقه باقی بر صحت ظاهریه خود می باشند چه در حق مجتهد و چه در حق مقلد او و آن مال و زن از ملکیت و زوجیت ایشان بیرون نمیرود بلکه با عدم رجوع مجتهد از فتوی برای مجتهد دیگر مخالف در رای و مقلد او نیز جایز نیست نقض آن عقود بلکه واجبست بر ایشان که آثار صحت بر آنها ترتیب دهند و اما در طهارت و حلیت مثل طهارت مغسول از نجاست بیک دفعه و طهارت ملاقی غساله و طهارت عرق جنب بحرام و ملاقی آن و طهارت ملاقی قلیل ملاقی نجاست و حلیت عصیر عنبی بعد از غلیان و حلیت ذبیحه بغیر حدید و امثال اینها پس ظاهر انتقاض آنها است بعد از رجوع مجتهد از فتوای خود بطهارت یا حلیت که بعد از رجوع لازم است در اشیاء مذکوره و نظائر آنها بنا بر نجاست یا حرمت گذارد بلکه مجتهد دیگر و مقلدین او که مخالف در رای باشند با عدم رجوع نمیتوانند متابعت صاحب فتوی کنند و بنا بر طهارت یا حلیت گذارند بلکه بر ایشان لازم است احتراز و اجتناب کردن از آن اشیاء که صاحب فتوی آنها را پاک یا حلال میداند بدانکه حرام است نقض حکم حاکم شرع جامع شرایط بدون فرق ما بین مجتهد و مقلد او و مجتهد دیگر و مقلدین او و خواه با حاکم موافق در رای باشند و خواه مخالف باشند و خواه مستند حاکم در حکم خود اقرار یا بینه یا یمین باشد یا فتوای خودش باشد در کلی مسئله و در حدیث ابن حنظله از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که رد کننده حکم حاکم شرع رد بر ما ائمه هدی کرده و رد کننده بر ما رد بر خدا کرده و رد بر خدا در حد شرک بر خدا است یعنی کسیکه رد بر خدا کند مشرک است بلی هرگاه کسی قطع ببطلان آن حکم یا قطع ببطلان طریق او داشته باشد برای او نقض الحکم جایز بلکه لازم است بدانکه فتوای منسوبه بمجتهد یا رسالهٔ منسوبه باو ثابت میشود بعلم از هر چه حاصل شود و باخبار عدلین بلکه بنقل عدل واحد نیز و کفایت میکند



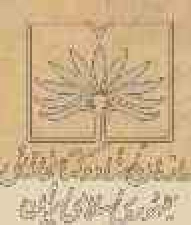
در فتوی و رساله ظنیکه از غیر اخبار عدلین و نقل عدل واحد حاصل شود پس اگر برای مقلد دو واقعه ظن ب
فتوای مجتهد خود حاصل شود پس اگر از ظن راجع بسند فتوی است یعنی صدور از مجتهد اعتباری باین ظن نیست
و جایز نیست برای مقلد که عمل باین ظن نماید و اگر راجع بدلالت فتوی است با قطع بصدور یعنی نظر بظا
عبارة فتوی برای مقلد مظنه بمراد مفتی حاصل شود از ظن حجة است و عمل بآن جایز است بلکه حجیة ظاهر
عبارة فتوی نوعی است و در جواز عمل بآن ظاهر حصول ظن فعلی شرط نیست و ظن غیر معتبر بخلاف آن ظاهر اگر
حاصل شود مثل ظنیکه از خبر فاسق یا قول صبی حاصل شود مانع نیست و اگر از مجتهد در مسئله دو فتوای
مختلف بمقلد وارد شود پس اگر اختلاف آنها بواسطه تجدد رای است برای مجتهد اخذ کند بآنکه متاخر است و در
صورتیکه تاریخ معلوم نباشد باید عمل باحتیاط کند و یا آنکه در این مسئله رجوع بمجتهد دیگر کند و اگر
اختلاف بواسطه ناقلین است با علم بوحدة فتوای مجتهد اخذ کند بآنکه نقله آن اکثر است یا رعایت عدالت
و فی تساوی نقله اخذ کند بآنکه ناقلش اوثق و اعدل است و با تساوی عمل باحتیاط کند و یا رجوع بمجتهد دیگر نماید و اگر
در این مسئله و مسئله سابقه عمل باحتیاط و رجوع بمجتهد دیگر ممکن نباشد در ما بین آن دو فتوای مختلف بنای عمل
بر تخییر گذارد تا زمانی که اختلاف مرتفع شده و حقیقت حال معلوم گردد و اگر بدانند که اختلاف در چه قبیل است بنای
عمل بر احتیاط و یا رجوع به مجتهد دیگر گذارد و با عدم امکان هر دو بنا بر تخییر گذارد و در جواز عمل برساله منتسبه
بر مجتهد بعد از احراز سند آن صحت و خلو از غلط شرط است در احراز صحت ظن غالب کفایت میکند و شرط قطع نیست
و علم بوجود غلط در غیر محل ابتلای مقلد مانع نیست و در محل ابتلاء مانع است خواه معلوم بتفصیل باشد و یا
معلوم باجمال در محصور باشد و یا در غیر محصور باشد والسلام علی من اتبع الهدی اما کتاب طهارت

پس در آن چند مبحث است

مبحث اول در احکام آبها است بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف
و مطلق آنست که نامیدن آن بآب بدون قید و اضافه صحیح باشد و مضاف آنست که نامیدن آن بآب بدون قید و اضافه
صحیح نباشد مثل گلاب و عرق و آب غوره و آب انگور و آب دوغ و آب گوشت و آب مطلق بجمیع اقسامش چه آب دریا
و آنچه از برف و تگرگ و یخ حاصل شود پاک و پاک کننده از حدث و خبث است که نجاست باشد و نجس نمیشود
مگر بدو چیز اول بتغییر احد اوصاف ثلاثه او بنجاست و آن عبارتست از اینکه رنگ یا بو یا طعم آب برگردد بملاقات
عین نجاست که در آب واقع شود خواه آب کر بوده باشد یا قلیل که کمتر از کر است یا جاری یا آب باران یا چاه و تغییر
در سایر صفات مثل حرارت و برودت و رقت و غلظت و خفت و ثقل ضرر ندارد و هم چنین است تغیر احد اوصاف
ثلثه که بمجاورت نجس العین حاصل شود مثل میته که در کنار حوض آبی باشد که بعفونت آن آب حوض عفونت بردارد و
تغییریکه بوقوع متنجس در آب معتصم مثل کر و جاری و مانند آنها حاصل شود مثل آب بقم متنجس و گلاب متنجس گردد

احکام آبها

میان کرّ یا جاری ریخته شود که رنگ یا طعم یا بوی آنرا بر گرداند که اینها هیچ کدام ضرر ندارند و شرط است نیز اینکه تغیّر حسّی باشد و آن عبارتست از ظهور تغیّر بالفعل در آب بنحویکه بچشم یا ذوق یا شمّ ادراک شود پس تقدیر تغیّر حاصل نشده بواسطه وقوع نجاستی بی رنگ و بو و طعم و یا موافقت آب با نجاست در رنگ و بو و طعم باین معنی که گفته شود که اینمقدار از نجاست که در آب واقع شده اگر رنگ یا بو یا طعم میداشت و یا اینکه اگر آب در رنگ یا بو یا طعم موافق نجاست نبود هر آینه متغیّر میشد باعث تنجّس آب نمیشود مگر آنکه معلوم شود در صورت ثانیه تغیّر در واقع حاصل شده علاوه بر تغیّریکه اصل آب داشته و لکن تمیز داده نشود که احوط بلکه اقوی در این صورت اجتناب از آن آبست و ظنّ بحصول تغیّر کفایت نمیکند و شرطست نیز اینکه تغیّر مستند باشد بنفس نجاست نه باو و غیر او بر وجه شرکت پس اگر واقع شود خونی در آب بقّمی مثلا و آب از هر دو متغیّر شود بنحویکه اگر یکی از آنها نمی بود آب متغیّر نمیشد حکم بر نجاست آن آب نمیشود چنانچه حکم بنجاست نمیشود نیز هر گاه بعد از واقع شدن طاهری و نجسی چون آب بقم و خون عارض شود آن تغییر یکه دانسته شود از طاهرست یا دانسته نشود از کدام است یا واقع شود مقداری از نجس که مشکوک باشد یا صلاحیت تغییر دادن نه پس از آن عارض شود آن تغییر یکه محتمل باشد استناد او بغیر از نجس یا واقع شود نجسیکه خود فی نفسه صلاحیت تغییر داشته باشد و لکن استناد تغییر باو معلوم نشود یا واقع شود معیّن یکه مردّد باشد در میان طاهر العین و نجس العین و شرط است نیز اینکه تغیّر حاصل شود در وصف اصلی آب نه در وصف عارضی از مثل آنکه بو کند در وصف عارضی آن بوصف اصلی یا بوصف دیگر که در این صورت بنا بر اظهر احتمالین حکم بر نجاست نمیشود و همچنین هر گاه متغیّر شود بوصف اصلی آب بوصف عارضی نجاست چون بوی رنگ و بوی اصلی که زعفران در او ریخته شود و این تغییر داده باشد رنگ یا بوی زعفران بلی معتبر نیست در تغیّر متنجّس موافقت در میانه وصفی که در نجاست در آب حاصل شده و وصف خود آن نجاست پس نجس میشود هر گاه متغیّر شود برنگ او به نجسیکه طعم یا بو داشته باشد نه رنگ یا طعم او به نجسیکه رنگ یا بو داشته باشد نه طعم یا بوی او به نجسیکه رنگ یا طعم داشته باشد نه بو بنا بر اقرب دوّم ملاقات نجاست یا متنجّس بدون تغیّر که این نجس میشود آب قلیل اگر در آنها بر صحّ خواه آب وارد بر نجس یا متنجّس شود یا بعکس یا هر دو با هم توارد کنند بدون فرق در میان انواع نجاستها و نه در میان کثیر و قلیل نجاست حتی و نیز خونی که چشم او ادراک ننماید بنا بر اظهر و نه در میان افراد آب قلیل حتی آب غساله بنا بر اصحّ و آن آبیست که استعمال شده باشد در شستن متنجّس و ازاله نجاست از بدن یا جامه یا ظرف یا غیر آنها و فرقی نیست در نجاست غساله در فرق بین آنکه آب بر محل شود یا بعکس خواه از غسله مطهره جدا باشد یا غیر آن بنا بر اقوی پس ملاقی آن نجس میشود و لکن در شستن آن تعدّد معتبر نیست اگر چه برای نجاست محل مغسول تعدّد



معتبر باشد بلی رطوبتی که بعد از اخراج غساله از غسله مطهره در محل باقی می ماند تابع محل است در طهارت
بدانکه آب استنجاء که عبارتست از آبی که استعمال شده باشد در غسل مخرج غایط بلکه بول نیز از غساله مستثنی
است ولکن این آب پاکست بسه شرط اوّل آنکه احد اوصاف ثلثه او بسبب نجاست محل متغیر نشود دویم آنکه
با بول یا غایط نجاست دیگر مثل خون و منی بیرون نیامده باشد که محل بآن نیز آلوده شده باشد سیم آنکه آب
بعد از جدا شدن از محل مشتمل نباشد بر جزء متمیز از نجاسته محل که استنجا از آن نموده کرده و میان آب متمیز داشته
باشد و اگر مشتمل باشد بر کرم یا ریزه چوب یا جزء غیر منهضم از غذا ضرری ندارد و معتبر در شروط مذکوره عدم
علم به تحقق خلاف آنها است نه علم به تحقق خود آنها پس شک یا مظنه بر تحقق خلاف یکی از آنها ضرر ندارد
و رسیدن دست به محل بقصد استنجاء قبل از رسیدن آب نیز ضرری ندارد و فرقی نیست در طهارة این آب در ما بین
تعدّی نجاست از محل و عدم تعدّی آن مگر تعدّی فاحشی که شستن آن را عرفا استنجاء نگویند و نه در میان غسله
اولی و غسله ثانیه در استنجاء از بول بنابر اعتبار تعدد و نه در میان مخرج طبیعی و غیر آن با اعتیاد و عدم آن اگرچه
احتیاط در اقتصار بر مخرج طبیعی است خصوصاً با عدم اعتیاد در غیر طبیعی **فصل** آب راکد که به
قدر کر یا زیاده بر کر باشد به مجرّد ملاقات نجاست نجس نمیشود هرچند سطوح آن مختلف باشد بطریق انحدار
یا تسنیم اگرچه خلاف اشکال باشد چه نجاست از جانب اعلای آن ملاقات کند یا از جانب اسفل بلی معتبر نیست در
صورت اختلاف صدق وحدت عرفا که مجموع آن در عرف یک آب گویند نه آبهای متعدد و کُر در وزن بحساب مثقال
صیرفی و نیم بیست و هشت من الا بیست مثقال است و در مساحت حدّ آن است که هر یک از طول و عرض و عمق آن سه وجب
و نیم بوده باشد که مجموع آنها بعد از ضرب بعضی در بعض دیگر چهل و دو وجب و هفت ثمن یک وجب میشود و معتبر در
وجب دست مستوی الخلقه است **فصل** آب جاری نیز به مجرّد ملاقات نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتر از کر
باشد بنابر اصح و آن آب جوشنده از زمین است که برو روی زمین جاری شود هرچند ضعیف باشد پس در آن جوشیدن
از زمین و روان شدن هر دو معتبر است بلی دوام نبع که همیشه جوشیده باشد در او شرط نیست پس قوّه در چشمه
های بر روی زمین جاری نمیشوند اعتبار کردنی است اگرچه نبع داشته باشد که علامت آن اینست که اگر از آب آنجا
چیزی برداشته شود بار دیگر میجوشد تا به حد اول برسد و معتبر در نبع صدق عرفی است که در عرف جوشیدن صدق
کند پس کفایت نمیکند بیرون آمدن آب بطریق ترشح که آن را زه میگویند و آن شبیه عرق است که از بدن انسان بیرون
میآید و قطرات آن جمع میشود تا حدیکه روان میشود و آبی که از باران در زیر زمین باقی میماند بعد از ایستادن باران
که آن را عدی نامند در حکم راکد است و شرط نجس نشدن آن به مجرّد ملاقات کُریت است **فصل** آب باران
در حال تقاطر در حکم جاری است که به مجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود و آب نیز اگرچه در زمین و یا غیر زمین که کمتر

مجرد القطع کافی است در صدق ط

مثله اقوی الکفایت بحار الحلال

اقوی کفایت الثالث مکرر که صدق ماده دار کند ط



اگر نباشد و از خود باران حاصل شده باشد به تقاطر در مثال حفظ می کند از نجس شدن بملاقات نجاست پس
باران در حال تقاطر هم معتصم است که خود قبول انفعال نمیکند و هم عاصم که آب باران جمع شده در زمین و غیر زمین
را منع از انفعال می نماید و در عاصمیة آب غیر باران را تأملست و بعید نیست که بگوئیم آب بملاقات نجاسة
اگرچه منفعل میشود و بتقاطر باران در او پاک میشود بواسطه آنکه باران در حال تقاطر مطهر آب متنجس است
چنانچه مطهر زمین متنجس نیز هست بشرط زوال عین نجاست ولی در تطهیر آب اعتبار امتزاج است **فصل**
آب حمام نیز در حکم جاریست و آن عبارتست از آب حوضهای کوچک که در جنب خزینه ساخته شده و بقدر کر نمی
رسند و خزینه نسبت بانها ماده می نامند که این آب هم در حال اتصال بماده بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود
اگرچه ماده و کوچکتر مجموع از او و ماده و اینجد و ساقیه است شرط نیست بلی احوط کر بودن مجموع است و احوط از آن
کر بودن ماده است و اگر در حال انفصال از ماده ملاقات کند با نجاست نجس میشود و تطهیر آن پس از نجس شدن
باجراء ماده است بر آن و لکن شرط تطهیر کر بودن ماده است بنا بر اقوی و شرط کر در تطهیر قلیل متنجس معتبر است
و شرط نیست در تطهیر او و نه در حفظ آن از انفعال در حال اتصال بماده علم بعدم نجاست ماده بلکه کفایت میکند
در هر دو عدم علم به تحقق سبب نجاست در او بلی با سبق علم بر نجاست او هر گاه شک در طهارت شود صلاحیت دفع
و رفع هیچیک ندارد و اولی اجتناب از آب حیاض حمامها است اگر ملاقات کند در این حال ماده را و اخبار دالّه
بر نجاست ماده قائم مقام علم بنجاست است چنانچه اخبار او بکر بودن ماده نیز در موضع اعتبار کر قائم مقام
علم بکر بودن است و شهادت عدلین نیز کفایت در ثبوت نجاست ماده و کریت آن میکند و در قول عدل واحد اشکالست
و اگر شک شود در کر بودن ماده پیش از تنبیه در دفع و تطهیر نخواهد داشت اگرچه مسبوق بعلم بکر بودن باشد بنا بر اقوی
و ظن بکر بودن در حکم شکست **فصل** آب چاه نیز در حکم جاریست که بملاقات نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتر
از کر بوده باشد بنا بر اصح مگر آنکه احد اوصاف ثلاثه او متغیر شود و معتبر است در او بعد از صدق اسم که بئر
بمعنی چاه است جوشیدن آب و تعدی نکردن آن تا حدّی که بر زمین جاری شود و متصل شدن آن در زیر زمین بکر و جاری
و جاری نبودن خود هم در زیر زمین مثل چاههای قنات که اگر احد شروط مذکوره منتفی شود احکام چاه بر او جاری
نخواهد شد و هر گاه واقع شود در چاه بعد از تحقق این شروط نجاستی و تغییر نداد نجاست آنرا نجس نمیشود
چنانچه گذشت و نزح یعنی کشیدن آب از آن بعددی که در شریعت مطهره مقرر است نیز تعبداً واجب نیست بنا بر اقوی
و اشهر قولین بلی مستحب است و آن باعتبار اختلاف انواع نجاسات مختلف است و برای آن بجهت این اختلاف در شریعت
مطهره با انده تقدیر وارد شده اول نزح جمیع آب چاه هست برای موت شتر مطلقا اگرچه کوچک باشد و برای موت
گاو کادی و برای وقوع شراب اگرچه یکقطره باشد و برای وقوع هر نجسی که منصوص نباشد یعنی برای او بالخصوص

نزح مقدّر نگردیده و او دنشده باشد چون فقاع و سایر مسکرات و منی حیوان صاحب نفس سائله و یکی از دماء ثلاثه ۲
که حیض و نفاس و استحاضه باشد و خون حیوان نجس العین چون سگ و خوک و بول و فضله حیوان غیر ماکول
اللحم غیر عذره انسان و بول پسر و مرد دویم نزح مقدار کرّ است برای موت اسب و قاطر و حمار و هر چه در جثّه شبیه
اینها باشد سیم نزح هفتاد دلو است برای موت انسان و وقوع میّت خواه بزرگ باشد خواه کوچک مرد باشد یا زن مؤمن باشد یا
غیر او مگر کافر که او داخل در غیر منصوص است چهارم نزح پنجاه دلو است برای عذره انسان و خون
کثیر و در اول فرقی نیست در ما بین کثیر و قلیل از خون و در ما بین انسان کبیر و انسان صغیر و در ما بین ذکر و انثی بلی
شرط نیست در آن تفرّق اجزاء آن در میان آب خواه خشک واقع شده باشد یا تر و اولی کفایت تفرّق بعض است چنانچه
اولی در عذره کافر الحاق بغیر منصوص است و در ثانی معتبر است اینکه طاهر العین باشد و در کثیر اوصاف عرفی معتبر
است اگر چه مقدار خون گوسفند بوده باشد یا خون انسان که بفصد بیرون آمده باشد پنجم نزح چهل دلو است
برای بول مرد و چهل یا سی دلو برای موت روباه و خرگوش و خوک و سگ و گربه و هر چه در جثّه مانند اینها باشد و اولی
در بول زن و خنثی لحوق بغیر منصوص است ششم نزح سی دلو است برای آب بارانی که مخلوط شده باشد او با بول
و عذره انسان و فضله سگ بشرط اجتماع این سه چیز علی الاظهر پس اگر مخلوط شود این یکی از اینها نزح می شود
مقدّر همان یکی و اگر مقدّری نداشته باشد اولی لحوق اوست بغیر منصوص هم چنین است در لحوق بغیر منصوص
هر گاه ضم شود با این سه چیز نجسی دیگر و یا آنکه این سه چیز مخلوط شوند با آبی دیگر غیر از آب باران با انضمام نجس
دیگر با اینها و بدون آن و اگر مخلوط شود یکی از این سه چیز غیر آب باران را اقرب نزح مقدّر او است و اگر مقدّری نداشته
باشد ملحق است بغیر منصوص هفتم نزح ده دلو است برای عذره انسان که جامد باشد یعنی اجزاء آن در آب متفرّق
نشده باشد اگر چه خشکیده باشد و برای خون قلیل مثل خون مرغ و خون دماغ و مانند اینها هشتم نزح هفت
دلو است برای موت حمامه و نعامه یعنی کبوتر و شتر مرغ و هر مرغی که در جثّه مانند اینها بوده باشد و برای سگی که زنده
از چاه بیرون آید و برای بول پسر غذا خوار که بحدّ بلوغ نرسیده باشد و برای موت موشی که اجزاء آن در آب از هم
نپاشیده شده باشد و یا پوست از جدا نشده باشد و اولی در جزو که موش صحرائی را اگر بند لحوق بغیر منصوص است
و برای غسل کردن جنب در میان چاه اگر چه نجس نباشد بلکه برای وقوع جنب در چاه اگر چه بجهة غسل نباشد علی
الاظهر و شرط است در هر دو صورت خلوّ بدن او از نجاست عینیه چون منی و خون و مانند اینها بنا بر اقوی پس
اگر بدنش مشتمل باشد بر نجاست معتبر است نزح مقدّر او و اگر مقدّری نداشته باشد ملحق بغیر منصوص خواهد
بود و هم چنین است در الحاق بغیر منصوص اگر غسل کننده کافر باشد و اقوی در غسلیکه در چاه واقع شود صحّت
اسنعاب چاه از مطهّریة خارج نمیشود نهم نزح پنج دلو است برای فضله مرغ خانگی هر چند جلّاله و نجاست

خواه نباشد دهم نزح سه دلو است برای مردن موش که از هم پاشیده نشده و موی وی ریخته نشده باشد یازدهم
نزح یک دلو است برای مردن گنجشک و بول طفل شیرخوار بنا بر مشهور بدانکه آب چاه بسبب تغیّر نجس میشود
چنانکه ذکر نمودیم و مطهّر آن کشیدن آب است تا تغیّر زائل شود بشرط تجدّد آب از ماده و اگر تغیّر زائل نشود
مگر بکشیدن جمیع آب لازم است کشیدن جمیع و در صورت زوال تغیّر بکمتر از کشیدن جمیع اقرب بتوقف طهر است بر مجموع
سه امر که نزح و تجدّد آب از ماده و زوال تغیّر بوده باشد پس کفایت نمیکند زوال تغیّر بدون نزح و تجدّد آب و نه نزح
بدون زوال تغیّر و تجدّد آب و نه تجدّد آب بدون زوال تغیّر و نزح و افضل کشیدن مقدّر نجاستی است که اثر تغییر
زاده اگر زوال تغیّر بکمتر از آن حاصل شود و هرگاه تغیّر بنفسه یا بعلاج زائل شود طهر آن بیکی از چهار طریق حاصل
میشود اوّل ریختن کرّ بیکدفعه کرد را و دفعه عرفیه کفایت میکند با اعتبار امتزاج دوّیم ورود آب جاری بر چاه
با امتزاج سیّم نزول باران با امتزاج چهارم جوشیدن آب تازه از ماده بسبب نزح بشرط امتزاج آن با باقی و در نزح
که بواسطه آن آب تازه میجوشد کفایت میکند مسمّای آن و لکن احوط نزح مقداریست که اگر تغیّر بالفعل موجود می
بود بآن مقدار زائل میشد و اگر علم بمقدار متعذّر باشد احوط نزح جمیع آبست و اگر آنهم متعذّر شود احوط نزح
آنست تا آنکه علم حاصل شود بر اینکه اگر تغیّر موجود بود زائل شده بود **فصل** در بیان کیفیت تطهیر
آبهای متنجّس است غیر آب چاه که کیفیت تطهیر آن را ذکر نمودیم پس بدانکه آبهای متنجّس بر سه قسمت اوّل کرّی که
بسبب تغیّر نجس شده باشد و طریق تطهیر آن یا القاء کرّ است یا ورود جاریست یا نزول مطر است بشرط امتزاج
و زوال تغیّر در جمیع و دفعه عرفیه در القاء کر خواه تغیّر تمام کرّ را فرو گرفته باشد و یا مخصوص بعض آن
باشد با بودن باقی کمتر از کر و اگر تغیّر بالقاء یک کر زائل نشود لازم است القاء کر دیگر و همچنین کر دیگر تا
تغیّر زائل شود و اگر تغیّر مخصوص بعض کر باشد با بودن باقی بقدر کر و زائد بر آن کفایت میکند در طهر بعض متغیّر
کر بر بعض غیر متغیّر بشرط زوال تغیّر و ممازجه که حاصل شود بتموّج غیر متغیّر در متغیّر و زوال تغیّر بنفسه
یا بعلاج کفایت در طهر کر متغیّر نمیکند دوّیم جاری متغیّر که تطهیر آن نیز بیکی از طرق ثلثه مذکوره با در جاریت
شروط مزبوره است و پاک میشود نیز بخروج آب جدید از ماده و استیلاء آن بر متغیّر تا آنکه با اعتبار ممازجه
تغیّر زائل شود و در آب تازه که خروج آن با ممازجه و زوال تغیّر مطهّر است کوتیه شرط نیست سیّم آنکه کر بمجرّد
ملاقات نجس شده باشد و تطهیر آن نیز بیکی از سه طریق مذکور است بشرط ممازجه در جمیع و مراعات دفعه عرفیه
در القاء کر خواه مطهّر بر متنجّس وارد شود و یا آنکه متنجّس بر مطهّر وارد شود و علوّ مطهّر بر متنجّس لازم نیست
حتی آنکه اگر از زیر متصل شود با و جاری و با هم ممزوج شوند پاک میشود و کفایت نمیکند در طهر کرسا بیندان
بجد کوید در تطهیر بامور مذکوره فرقی نیست در ما بین انواع قلیل حتی آب حمام که عبارتست از حیاض صغار که

در حال انقطاع از ماده بملاقات نجاسة نجس شوند **فصل** آبیکه شرعا محکوم به نجاست باشد بسبب تغییر
یا ملاقات نجاست یا قیام اماره شرعیه بنجاست آن حرامست استعمال آن در رفع حدث و ازاله خبث و طهارت
بآن نیز حاصل نمیشود نه از حدث و نه از خبث و حرامست نیز خوردن و آشامیدن آن بلکه استعمال آن در آنچه مشروط
بطهارة است حتی ماکول و مشروب مگر در حال ضرورة که استعمالش در این حال بقدر که ضرورة بآن مندفع شود
جایز است و اقوی جواز انتفاع بآن است در غیر اکل و شرب مثل خورانیدن بدواب و آبیاری نمودن درخت
باغ و مزرعه و استعمال در گل کاری و گچ کاری و خمیر نمودن حنا و وسمه و نمک نمودن تر کرباس و جامه و مانند
آن و معتبر است در حکم به نجاست آب علم به تحقق سبب تنجس در او که عبارت است از تغیر در آبی که تنجس بتغییر
است و ملاقات نجاست در آبی که ملاقات در تنجس آن کفایت میکند و قول ذی الید قائم مقام علم بنجاست
است اگرچه فاسق باشد و هم چنین است شهادت عدلین و در شهادت عدل واحد اقرب عدم ثبوت نجاست
و احوط اجتناب است و اگر شک شود در وقوع نجاست بر آب قلیل یا در نجاست واقع در آن بنا بر طهارت گذارده
شود و در آبی که نجاست آن یقینی معلوم باشد و در زمان دیگر شک شود در ارتفاع آن بنا بر نجاست گذارده
شود و در آب مشکوک الکریة اگر ملاقات کند آن نجاست بنا بر طهارة آن گذارده میشود بنا بر اقوی بلکه و فرق
در مابین سبق علم بکریة و غیر آن بلکه با سبق علم بقلة بنا بر نجاست گذارده میشود پس اجتناب از آن در این
صورت واجب خواهد بود و آب مستعمل در وضوء پاکست و او را دوباره میتوان استعمال در وضوء یا غسل یا
تطهیر نجس کرد و هم چنین آب مستعمل در غسل بشرط خلو بدن غسل کننده از نجاست بدون فرق در مابین
اغسال واجبه و مندوبه و نه در مابین غسل جنابة و حیض و نفاس و استحاضه و آب استنجاء اگرچه پاکست
بشروطی که گذشته ولکن مطهر نیست چه از حدث علی الاقرب و چه از خبث علی الاحوط هر چند قول بجواز در رفع
خبث خالی از قوة نیست و اما خوردن و آشامیدن آن نظر بدخول آن در خبائث پس حرمت آن خالی از قوه نیست
مگر در حال اضطرار **فصل** هرگاه آب پاکی مشتبه شود با آب نجسی و تمیز بینهما ممکن نشود واجبست
اجتناب از هر دو و استعمال هیچ یک در وضوء و غسل جایز نیست و اگر استعمال کند باطل است و لکن شرط است
در وجوب اجتناب از هر دو اینکه هر دو محل ابتلاء باشند باینکه هر دو در تحت تصرف او باشند و نداند که کدام
طاهر و کدام نجس است بخلاف آنکه هر دو محل ابتلاء نباشند مثل اینکه دو نفر هر دو ظرف آب قلیلی دارند و
نجاستی بیکی از هر دو واقع شود و نداند که کدام است که در این صورت اجتناب بر هیچ کدام از آب خودش که محل ابتلاء
او است واجب نیست و هم چنین است آب مباح مشتبه با آب غصبی بشرط محل ابتلاء بودن هر دو پس در هر دو صورت
اشتباه اگر آب دیگر ممکن است باید وضوء و یا غسل بآن نماید و الا متعین است برای نماز تیمم کند و در صورت

ثانیه اگر استعمال کند یکی از دو آب را یا هر دو را در ازالهٔ نجاست که فایده در زوال نجاست می‌کند هر چند بر تقدیر استعمال
هر دو لازم است و در صورت اولی نیز اگر هر دو آب بر ترتیب استعمال در تطهیر متنجس کند ظاهر این است که کفایت کند در
حکم بطهارت هر چند احوط عدم اکتفا بآن است با امکان تطهیر بماء دیگر و اجتناب از آب مطلق مشتبه بمضاف
لازم نیست و اگر بخواهد استعمال در وضوء یا غسل یا ازالهٔ نجاست کند هر دو را استعمال کند که استعمال یکی کفایت
نمیکند **فصل** سؤر حیوان نجس العین چون سگ و خوک و کافر نجس است و سؤر حیوان طاهر العین پاک است
اگر چه حرام گوشت باشد بلی استعمال آن در حرام گوشت کراهت دارد و همچنین کراهت دارد سؤر حیوانی که گوشتش
مکروه است چون حمار و اسب و استر و همچنین کراهت دارد استعمال آبی که در میان ظرف با آفتاب گرم شده باشد
و استشفاء بآب گرمی که در کوههائی شود که از آنها بوی نفط و کبریت استشمام می‌گردد و کراهت دارد نیز استعمال
آب گرم شده بآتش در غسل اموات در صورت تمکن غاسل از آب سرد و در حال ضرورت مثل توقف تلیین اعضا
و انگشتان میت بر آن یا توقف ازالهٔ نجاست بآن چیزی که در بدن او باشد بر آب گرم عیبی ندارد و از جمله ضرورت سردی
هوا اگر بر غاسل دشوار باشد در این حال دست بآب سرد زدن و کراهت هر آبی که محکوم بکراهت است مخصوص حالت عدم
انحصار است در آن آب مکروه و با انحصار کراهت مرتفع است قطعاً **فصل** آب مضاف بنفسه طاهر است و مطهر
نیست نه از حدث و نه از خبث نه اختیاراً و نه اضطراراً و نجس می‌شود بملاقات بنجاست چه قلیل آن و چه کثیر آن اگر چه
دریا باشد که بمحض ملاقات بقطرهٔ نجاست یا متنجس همهٔ آن دریا در آن واحد نجس می‌شود بلی نجاست در مضاف
مستعلی با سیلان از اسفل آن سرایت باعلی نمیکند و همچنین است حکم در آب مطلق مستعلی با سیلان مثل اینکه از
ابریق و مانند آن ریخته شود بر موضع نجس یا متنجس که نجاست اختصاص بهمان جزء متصل به نجس یا متنجس دارد
و ما فوق یا آنچه در میان ابریق و مانند آن پاک است و همچنین است حکم گلاب که از گلاب پاش بر دست کسی میریزند
که آنچه در گلاب پاش است یا آنکه خارج شده و هنوز بدست نرسیده است پاک است پس اگر مضاف نجس شود پاک
نمیشود مگر باینکه بواسطهٔ اختلاط و امتزاج با آب مطلق معتصم مثل کر و جاری و باران بر گردد مطلق شود
و شرط است در جمیع ممازجه و در گردد دفعهٔ عرفیه و اگر شک شود در مطلق شدن حکم ببقاء نجاست آن میشود و
اگر مطلق بعد از اختلاط بآن بر گردد مضاف شود مجموع نجس خواهد بود هر چند آن مطلق کر و زیاده بر آن باشد و اگر
باقی باشد آبی که بجهة قلت کفایت نکند از طهارت مائیه که وضو یا غسل باشد واجب نیست مزج نمودن مقداری
که سلب اطلاق از آن نشود و بحد کفایت از طهارت مائیه برسد علی الاقوی و با عدم مزج عدول بتیمم نماید بلی
احوط مزج و تحصیل طهارت مائیه است بواسطهٔ تحصیل مقدار کفایت و اگر مایعی بقدر کر و زیاده مشتبه باشد
در میان مطلق و مضاف پس حکم آن از جهة ملاقات نجاست عدم نجاست است و از جهة رافعیت از حدث و یا





حیثیت عدم رفعت و از جهة استعمال آن در اکل و شرب یا غیره و حلیّة است **مبحث دویم** در بیان
نجاسات و مطهرات و احکام آنها است و در آن چند فصل است فصل اول بدانکه نجاسات دوازده نوع است
اوّل و دویم بول و غایط حیوان حرام گوشت که صاحب خون جهنده باشد خواه انسان و خواه غیر انسان پرنده
بوده باشد حتی خفاش یا غیر پرنده خواه کبیر و خواه صغیر اگرچه طفل شیرخوار باشد بنا بر اصحّ خواه حیوان
بالاصل حرام گوشت باشد چون گربه و موش و مانند آنها یا بالعرض حرام گوشت شده باشد چون جلّال و موطوء
انسان و اگر حیوان مشتبه شود در میان حلال گوشت و حرام گوشت اصل در بول و سرگین او طهارت است و همچنین
اگر بول یا سرگین مشتبه شود در مابین اینکه از حلال گوشت باشد یا از حرام گوشت و همچنین بول و فضله
حیوانی که مشتبه باشد در مابین صاحب خون جهنده و غیر آن یا بول و فضله که مشتبه باشد در مابین اینکه از صاحب
خون جهنده است یا از غیر آن لکن در صورت ثالثه و رابعه طهارت مبنی بر آنست که بول و فضله غیر صاحب خون
جهنده را مطلقا پاک بدانیم و الّا احتیاط در این دو صورت مقتضی اجتناب است سیّم منی حیوانی که صاحب خون جهنده
باشد خواه آدمی بوده باشد یا غیر آدمی حلال گوشت باشد یا حرام گوشت صحرائی باشد یا دریائی اهلی باشد یا
وحشی و امّا سایر رطوبات حیوانات غیر کافر و سگ و خوک چون لعاب دهن و غیر آن هرچند از مخرج بول و غایط
خارج شود یا از مخرج دیگر پس جمیع آنها پاکست حتّی ودی به دال و آن آبی است که بعد از بول می آید و مذی و آن
آبیست که بملاعبه و یا ملامسه بیرون آید و همچنین رطوبت فرج و دبر زن بلکه مطلقا و چهارم میته
حیوانی که صاحب خون جهنده باشد چه آدمی و چه غیر آدمی چه حلال گوشت و چه حرام گوشت و میته غیر آدمی
قابل تطهیر نیست و جلد او بدباغی پاک نمیشود و میته آدمی بعد از اتمام اغسال ثلثه پاک میشود و
نجاست میته چه از آدمی و چه از غیر آدمی مثل نجاست سایر اعیان نجسه میباشد که بملاقات آن تعدی نمیکند مگر
بملاقات با رطوبت پس شستن ملاقی و ملاقی آن با رطوبت نیز واجبست و میته حیوانی که خون جهنده ندارد
مطلقا پاکست حتّی وزغ و عقرب و مار بنا بر قول باینکه خون جهنده ندارد و امّا بنا بر قول باینکه
خون جهنده دارد میته آن نیز نجس است و میته حیوانی که مشتبه باشد در مابین صاحب خون جهنده و غیر آن
محکوم بطهارت است خواه شبهه موضوعی باشد یا حکمی مثل میته مار در نزد کسیکه حال آن مشتبه باشد که
نفس سائله دارد یا نه و اجزاء میته که بعد از مردن از او جدا میشوند نیز نجسند مگر اجزائی که قبل از مردن نمو
در آنها حلول نمیکند مثل استخوان و مو و پشم و کرک و پر و شاخ و ناخن و چنگال و پاپوش گوسفند و گاو و
اسب و مانند آنها و دندان و بیضه مشتمل بر پوست سخت که از میته اخذ شود چه بالاصل حلال گوشت باشد یا حرام
گوشت که این اجزاء طاهر باشند چه بطریق بریدن اخذ شوند و یا بطریق کندن لکن در ثانی باید موضع

نجاست در پرنده معلوم نیست اگرچه احوط است طهارت

انفصال

اتصال او است که بپذیرد حتی موی و پشم و پر که از میته کنده شود و در حکم اجزاء مذکوره انفحه که شیردانی و بوعا
را گویند که پنیر مایه در میان آن میشود که آنهم پاکست اگرچه از میته اخذ شود لکن شستن ظاهر آن که بملاقات
نجاست نجس شده واجب است و احتیاط در شیر گوسفند میته مقتضی اجتناب است هرچند قول بطهارت آن خالی از
قوة نیست و در حکم میته است جزء مبان از حی که قبل از خروج روح از آن جدا شود که بدون اشکال نجس است و
اما جزء متصل بحی که روح از آن خارج شده باشد پس اقرب در آن مادام الاتصال طهارت است و بعد از انفصال
حکم بنجاست آن بعید نیست بلکه احتیاط در اجتناب از آن ترک نشود و مثل آنست در وجوب احتیاط عضو مرده
متصل بحی که اتصالش ضعیف باشد مثل دست بریده شده که باندک پوستی او بحیه باشد و نجاست نافه
مشک که از آهوی زنده یا میته آن اخذ میشود خالی از قوة نیست و احتیاط در آن نیز نباید ترک شود چنانچه
طهارت در ثالول مانند از گوشتهای زیادی که در پشت دست یا عضو دیگر بهم میرسد خالی از قوة نیست
اگرچه بعد از انفصال باشد و همچنین گوشت زیادی که از زخم و جراحت و دمل بیرون میآورند پنجم خون آدمی و غیر
آدمی بجمیع انواع و مقادیرش حتی کمی از آن مگر خون حیوانی که نفس سائله ندارد مثل ماهی و پشه و کیک و
مانند آن و خونی که در جوف ذبیحه بعد از ذبح در عروق یا زیر پوست یا گوشت و دل و کبد باقی میماند که اینها پاکند
و اقرب در خون طحال نجاستست و همچنین خونی که در ذبیحه از محل اصلی خود حرکت کرده که بیرون نیاید ذبیحه
آنرا بنفس کشیده برگردانیده در حلقوم و غیر آن مانده باشد و اقوی در علقه آدمی و غیر آدمی که نطفه مستحیل
بآن میشود نجاستست و در علقه تخم و نقطه سرخی که در میان آن بهم میرسد اشکالست هرچند طهارت در خصوص
در ثانی خالی از قوة نیست ولکن احتیاط شدید مقتضی اجتنابست خصوصا در اول و اصل در خون ذبیحه
صاحب نفس سائله که مردد باشد در مابین قسم طاهر آن و یا قسم نجس آن نجاستست و اصل در خون حیوانی که نوع
آن مشکوک باشد که آیا نفس سائله دارد یا نه و خون حیوانی که شخص آن مشتبه باشد در مابین نوعی که نفس
سائله دارد یا نوعی که نفس سائله ندارد و خونی که خود از خون مردد باشد در میان خون نفس سائله یا خون
غیر صاحب نفس سائله مثل خونی که در جامه یابند دیده شود و معلوم نشود که خون پشه و کیک است یا خون بدن
و پوست خود انسان طهارتست و اگر خونی مشتبه باشد در میان معفو و غیر معفو که حیض و نفاس و استحاضه
است اصل در آن بنابر اقوی آنست که از قسم معفو باشد ششم و هفتم سگ و خوک غیر آبی بنابر اظهر و اجزاء
آنها حتی اجزائی که حیوة در آنها حلول نمیکند مثل موی و استخوان و مانند آنها بنابر اقوی هشتم کافر بهمه
اصنافش و جمیع اجزائش حتی اجزائی که حیوة در آنها حلول نمیکند و اولاد کفار یا کفر ابوین در نجاسة
تابع ایشانند تا زمانی که کامل شود بعقل و بلوغ پس از آن اگر اسلام قبول کرد پاک خواهد شد و الا باقی بر

نجاست خواهد بود نهم مسکر مایع بالاصاله اگرچه گاهی بالعرض منجمد شود مثل شراب و سایر انواع مسکرات بالاصاله حتی عرق شراب و عرق کشمش و در حکم آنست در نجاست و حرمت آب انگور بعد از غلیان و قبل از ذهاب دو ثلث آن خواه به آتش بجوشد یا به آفتاب یا بگرمی هوا و ملحق بغلیان آنست در تخلیل آب انگور نشیش و آن عبارت است از کفی که حادث میشود بر روی آب انگور بسبب تغیّر یکه در طبیعت آنکه اول در جای آن اشکال است حاصل شده و آب کشمش و آب خرما بعد از غلیان ملحق بآب انگور نمیشوند بلکه طهارت و حلیّت در آنها خالی از قوه نیست هرچند احوط اجتناب است یا مراعات ذهاب ثلثین آن به آتش و از اینجه که ذکر نمودیم حال کشمش در مطبوخات نیز ظاهر میشود که در طهارت آن اشکالی نیست و حلیّت آن هم خالی از قوه نیست اگرچه احوط در صورتی که جوشیده باشد اجتناب است بجهة شبهه حرمت و شبهه نجاست و آب انگوری که بدون جوشیدن و طبخ بسیره شود آن شیره مادامی که نجوشد پاک و حلال است و نجاست و حرمت آن بعد از جوشیدن محل تامل است و احتیاط در آن یا اجتناب یا مراعات ذهاب ثلثین ترک نشود دهم فقاع است و آن بنابر اظهر شرابیست که از جو گرفته میشود و میگویند سکر خفی دارد و علامت حرمت و نجاست آن نشیشی است که برروی آن ظاهر شود پس مطلق شیره جو که یکی از افراد آن ماء الشعیر است که اطباء در معالجه استعمال میکنند نجس و حرام نیست یازدهم عرق جنب از حرام ذاتی علی الاظهر چون زنا و لواط و جمع شدن با حیوانات چنانکه امنی شود یا نه چه در حال فعل حادث شود یا در غیر حال فعل بلکه مادامی که غسل نکرده هر عرقی که از او حادث شود نجس است خواه سبب حدوث عرق حرکت باشد یا حرارت طبیعیه یا گرمی هواء و اقرب در عرق جنب از حرام عرضی چون وطی حایض و محرم در نهار رمضان و بعد از ظهار و طهارت است و احوط اجتناب است دوازدهم عرق شتر جلاله است و آن شتریست که غذای آن منحصر در عذره انسان باشد و عرق سایر حیوانات جلاله ملحق بآن بنجاست

فصل دویم

در احکام نجاسات و آن ده چیز است اول آنکه هر چیز طاهری که برطوبت ملاقات کند نجس یا متنجس را نجس میشود دویم آنکه نجاست ثابت نمیشود مگر بعلم از هرچه حاصل شود و بر اخبار ذی الید به نجاست خانه و ظروف و نحو آنکه در دست او است خواه مالک باشد یا غیر مالک عادل باشد یا غیر آن ولکن اظهر اختصاص قبول آنست بما قبل استعمال و اما اگر بعد از استعمال خبر بنجاست دهد که راجع بر اخبار به نجاست غیر ایخبر است که در او ذی الید بوده پس در قبول آن تامل است و بر بیّنه که اخبار دو عادل باشد و خبر عدل واحد اشکال است و غایت احتیاط بر قبول کردن آن خوبست و مظنه کفایت نمیکند سیم آنکه واجب نیست اعلام نمودن غیر بنجاست خانه یا بدن او اگرچه بخواهد در آن حال نماز کند بلکه بعض علما اعلام را مکروه دانسته اند و اما اعلام غیر بنجاست چیزیکه باو میدهد بطریق بیع یا هبه یا عاریه یا اباحه از خانه و ظروف و فرش و مانند آن که مالکان زاد و مشروط بطهارت استعمال نماید پس احوط عدم ترک است بلکه قول به وجوب آن خالی از قوه

نیست بلکه در بیع روغنهای متنجسه واجبست اعلام بر نجاست برای آنکه مشتری آن را در چراغ استعمال کند نه در
خوردن و اگر بدون اعلام بفروشد با جهالت مشتری بر نجاست آن اقوی صحت بیع است با ثبوت خیار عیب برای
مشتری چهارم آنکه واجبست ازاله نجاست از بدن و جامه برای نماز و طواف خواه واجب باشند و خواه مندوب
و جایز نیست با وجود داشتن نجاست عینیه در حال نماز و حمل متنجسی که نماز با آن تمام شود در حال نماز حتی دستمال
بزرگی که ساتر عورت باشد و هر دو مبطل نمازند علی الاقوی بلکه اقوی در عمامه و شال عریض متنجس نیز بطلان
نماز است پنجم واجبست ازاله نجاسات از مساجد و وجوب آن فوری است که تأخیر آن بدون عذر اثم است چنانچه ترکش
بدون عذر اثم است و آن واجب کفائی است که بقیام بعض از دیگران ساقط می‌شود و در صورت انحصار واجب عینی
می‌شود و حرام است ادخال نجاست عینیه در مساجد اگرچه باعث تنجیس مسجد نشود و در داخل کردن متنجس اشکال
است و اجود عدم منع است مگر در صورت سرایت نجاست آن به مسجد و احوط عدم ادخال است مطلقاً و در حکم مسجد است
در وجوب ازاله نجاست و حرمت تنجیس فرش و آلات و سقف و طرف داخل از دیوارهای مسجد و احوط بلکه اقرب در بام
مسجد و طرف خارج از دیوارهای مسجد نیز وجوب ازاله و حرمت تنجیس است و اما صحن مسجد پس جریان حکم در او
موقوف بر قصد وقف مسجدیت بر او و عرفاً و در صورت شک بنا بر عدم جریان گذارده می‌شود و لکن احوط رعایت ازاله و
عدم تنجیس است در آن نیز ششم واجبست ازاله نجاست از قرآن و مشاهد انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام و حرام
است نجس کردن آنها نیز و در قرآن فرقی نیست در اینها بین خط و ورق و جلد و غلاف در حال اشتمال آن بر قرآن و در
مشاهد فرقی نیست در اینها بین ضریح مقدس و سایر مواضع روضه متبرکه علی الاقرب بلکه حرام است نیز مس نمودن
کتابت قرآن به عضو متنجس مطلقاً بلکه مس نمودن ورق و جلد نیز بقصد اهانت مطلقاً هفتم واجبست ازاله نجاست
از تربت سید الشهدا علیه السلام بلکه از تربت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر ائمه هدی علیهم السلام نیز که
از قبور منوره ایشان برداشته شده باشد و حرام است نیز نجس نمودن جمیع این مذکورات و در تربت سید الشهداء
علیه السلام فرقی نیست در اینها بین آنکه از قبر شریف برداشته باشند و آنکه از خارج بجهت تیمن و تبرک بوده بر قبر
شریف گذارده و بعد برداشته باشند و آنکه با آداب و دعای مخصوص بجهت استشفاء برداشته باشند اگرچه در
غیر قبر مطهر باشد و آنکه به تسبیح و مهر ساخته باشند اگرچه هنوز نمازی بر آن واقع نشده باشد که ازاله
نجاست از جمیع اینها واجبست و نجس کردن اینها و باگذاردن آنها بر موضع نجس و باگذاردن نجاست بر اینها حرام
است چه در کربلای معلی و چه در بلاد دیگر بلکه این احکام در مطلق خاک کربلا اگر از این قسم‌ها نباشد در خود
کربلا جاری نمی‌شوند و هم چنین در آجر و ظرف مثل ابریق و شیشه و کوزه و مانند اینها اگر از خاک کربلا اگر پخته
شده باشد پس ازاله نجاست از اینها واجب نیست و تنجیس اینها و بردن اینها به بیت الخلاء در خود کربلا حرام نیست

بل علی الاحوط ط ب

بلکه تابع قرار داده نشود ط ب



ودر خارج اگر بلا احوط رعایت ازاله و عدم تنجیس است خصوصاً اینجا را اگر برای تیمن و تبرک برده باشند و مهر
که در مباحث خلاء افتاده باشد واجب است سعی و مبالغه در اخراج آن اگرچه بدادن اجره باشد و اگر ممکن نشود و
تا مستلزم عسر و حرج یا تفویت مالی باشد تکلیف ساقط است هشتم واجب است ازاله نجاست از ظروف بجهة
اکل و شرب و وضوء گرفتن و غسل کردن با آنها نهم واجب است ازاله نجاست از موضع سجود و سجود سهو و موضع
خود نماز نیز و لکن در صورتی که نجاست آن تعدی بجامه یا بدن نماز گذار نماید نه مطلقا دهم حرام است منتفع شدن
باعیان نجسه چه میته و چه غیر میته مگر عذره انسان بجهة تقویت زراعت و اشجار و حرام است نیز منتفع شدن
بهر متنجسی که قابل تطهیر نباشد مگر روغن متنجس بجهة سوزانیدن در چراغ و احوط آنست که در زیر سقف نسوزانند
هر چند اقوی عدم منع است **فصل سیم** در بیان مواضعی است که نجاست در آنها معفو عنه است و ازاله
آن برای نماز واجب نیست موضع اول خون جروح و قروح است که این خون در نماز معفو عنه است تا آنکه جروح
و قروح بر طرف گردد خواه کم باشد یا زیاد در جامه باشد یا در بدن و ازاله آن مشقت داشته باشد یا نه و گاهی منقطع شود
یا نه و ضمان انقطاع و سعت ازاله و نماز داشته باشد یا نه و لازم نیست بستن آن بکهنه و مانند آن که منع تعدی
آن را نموده نرسد بجامه و مواضع دیگر از بدن و نیز تخفیف دادن آن یا ازاله بعض آن تا آنکه باقی بماند کمتر از درهم
و نیز تبدیل آن جامه بجامه دیگر که پاک باشد و یا خون آن کمتر باشد و اگر این خون بر خورد کس دیگر را و یا
آنکه این جامه را کس دیگر بپوشد معفو نیست و ظاهر ثبوت عفو است از فضلاتیکه غالبا منفصل از جراحت
و قرحه میشوند مثل چرک و عرق و مانند آنها و اگر برسد بآنها از خارج آب یا رطوبت دیگر در بقاء عفو اشکال
است و احتیاط بازاله یا ابدال جامه ترک نشود مگر آنکه مشقت داشته باشد و اگر دست بر آن گذارد که دست
آلوده شود معفو نخواهد بود و در خون بواسیر چون قروح و جروحی که در باطن بهم رسد و خارج شود اشکال
است و احتیاط در آنها نیز بازاله یا ابدال جامه با عدم مشقت ترک نشود و مستحب است برای صاحب جروح
و قروح اینکه جامه خود را هر روزی یک دفعه بشوید موضع دویم خون کمتر از درهم بغلی است غیر از خون حیض
و نفاس و استحاضه و خون نجس العین چون سگ و خوک و کافر و میته خواه در جامه باشد یا در بدن و شرط
عفو در جامه آنست که آنرا پوشیده باشد نه آنکه همراه داشته باشد و درهم بغلی درهمی بوده است که
مقدار پهنای آن نزدیک بگودی کف دست بوده است بنابر اظهر و بعضی تحدید کرده اند به پهنای عقد انگشت ابهام
و بعضی به پهنای عقد سبابه و بعضی به پهنای عقد وسطی و اظهر اول است اگرچه احوط مراعات اقل این تقدیرات است و
حکم خونهای ریزه متفرق در جامه حکم خون مجتمع است پس بعد از فرض اجتماع اگر مجموع بقدر درهم یا زیاده
باشد نماز در آن جایز نیست و اگر کمتر از درهم باشد جایز است و همچنین فرض اجتماع میشود در خون در

جامه و نه باده بران و در خون جامه و خون بدن و در خونهای ریزه در بدن و اگر خون از یکطرف جامه بطرف
دیگر نشتر کرده باشد یک خون محسوب میشود و اگر بر هر دو طرف رسیده باشد دو خون محسوب است و در این صورت
باید بفرض اجتماع کرد و اگر بر خون کمتر از درهم در جامه یا بدن مایعی از آب و غیر آب وارد شود و تعدی بغیر موضع
خون نکند عفو بحال خود باقی خواهد بود و اگر تعدی کند در بقاء عفو اشکالست اگرچه مجموع کمتر از درهم
باشد و احتیاط در ترک است موضع سیم نجاستی است که نماز بدان تنها تمام نشود یعنی بتنهائی ساتر
عورتین نباشد خواه نجاست خون بوده باشد یا بول و یا غیر آن و خواه آن متنجس از جنس پوشیدنی باشد
چون کلاه و عرقچین و جوراب و کفش و چکمه و مانند آن یا نه چون بند زیر جامه و کمربند و بازوبند و خلخال
و انگشتر و خنجر و مانند اینها خواه این اشیاء در محل اصلی خود باشند یا در محل دیگر چون بند زیر جامه که بر
کمر بسته باشد و کمربند که بر سر بسته باشد و عمامه از قبیل این اشیاء نیست زیرا که صلاحیت ستر عورتین
دارد و اعتبار بصلاحیت ستر است نه بفعلیت ستر و اگر اشیاء مذکوره از نجس العین اخذ شوند چون جلد
میته و پشم سگ یا خوک معفو عنه نخواهد بود موضع چهارم نجاست بدن که ازاله آن بجهة نبودن آب
ممکن نشود و یا آنکه استعمال آب مضر باشد و همچنین نجاست جامه که مضطر شود بپوشیدن آن و ازاله نجاست
آن ممکن نشود موضع پنجم جامه زن تربیت کننده طفل ذکور است که بول آن طفل نجس شود خواه مادر
او باشد یا دایه و طفل شیرخوار باشد یا غذاخوار و لکن جامه باید منحصر بیکی باشد و در حکم یکی است
متعدد یکه همه بدن پوشیده نشود مگر بپوشیدن آن مثل پیراهن و زیر جامه زنانه بلی واجبست که آن
جامه را در هر روز یکمرتبه بشوید و در ساعات روز و شب مخیر است و لکن اولی این است که در آخر روز
باشد بجهة آنکه چهار نماز با طهارت جامه یا خفت نجاست آن بجای آورده باشد و اگر در شستن آن هر
روزی یکمرتبه اخلال نماید هر نمازی که در آن بجای آورد باطل خواهد بود **فصل چهارم در**
مطهرات و آن دوازده چیز است اول آبست که بآن پاک میشود بدن و لباس و ظروف و زمین و فرش و سایر
اجسام که طاهر العین باشند و غساله آن نجس است بنابر اصح چنانچه در احکام میاه گذشت و معتبر است در
شستن از نجاسات عینی ازاله مثل خون و منی و غایط ازاله عین و اثر و آن عبارتست از اجزاء صغاری که از عین
در محل باقی میماند که بتکرر و مبالغه در شستن و دست مالیدن زایل میشوند و اعتباری برنگ و بوی
خالی از عین که در محل باقی میماند نیست و ازاله آن لازم نیست مگر آنکه بقاء آنها کشف کند از بقاء عین
پس باید آنقدر شست که قطع حاصل شود بزوال عین و ظن به زوال یا شک در زوال کافی نیست و هم
چنین است حکم طعم نجاست که در محل باقی ماند که بقاء آن دلالة بر بقاء عین میکند پس باید آنقدر شست

لباس تر منحصر در آن باشد بنا بر اقوی ط.ر

بلکه بر زن [illegible] علی الاقوی ط.ر

در غسل [illegible] و بنا بر احوط در غیر آن ط.ر



که طعم زائل شود و معتبر در قطع بزوال عین یا اثر قطع عادیست که برای معتقدین از مردم عام محصّل شود
پس اعتبار و اعتنای بتشکیکات اهل وسواس نباشد و تطهیر متنجّسات علاوه بر زوال عین و اثر شرایط
بسیار شرط اوّل دو مرتبه شستن در تطهیر از بول بلکه مطلق نجاست بنا بر احوط و اقوی بماء قلیل نه
بکرّ و جاری که در آنها یکمرتبه کفایت میکند بنا بر اقوی هرچند احوط دو دفعه است و در لزوم دو دفعه در تطهیر
بماء قلیل چنانچه فرقی نیست در میان انواع نجاسات مگر بول رضیع غیر متغذّی بغذا که در آن یک دفعه ریختن
کفایت میکند هرچند احوط دو دفعه است همچنین فرقی نیست در مابین انواع متنجّسات از جامه و جسد و فروش
و ظروف مگر ظرف شراب و ظرفی که نجس شده باشد بولوغ سگ که عبارتست از خوردن از ظرف بزبان خود آن
چنانچه که در ظرف بوده چه آب چه غیر آب یا ولوغ خوک و یا موت جرذ که موش صحرائی است که در اوّل متعیّن
است سه مرتبه شستن بنا بر اقوی و مستحب است هفت مرتبه و سائر مسکرات نیز بنا بر اقوی ملحق بشراب بوده در
ثانی واجبست یکمرتبه خاکمال کردن بخاک خشک یا خاک نمدار و احوط جمع است در مابین مالیدن خاک نم
دار و بعد از آن شستن بآب دو مرتبه در ماء قلیل و یکمرتبه در کرّ و جاری ولکن احتیاط شدید غایت دو مرتبه
است مطلقا و مشهور جریان حکم مذکور است در لیسیدن سگ ظرف را بزبان خود و بعضی در وقوع لعاب
دهن او در میان ظرف نیز جاری دانسته اند و اقوی در هر دو خلاف است و در تطهیر از ولوغ شستن در
کرّ و جاری مسقط خاکمال کردن نیست چنانچه خاکستر و گچ و آهک کافی از خاک نیستند بلکه ظاهر نیست
که مالیدن مثل آن نیز کفایت نکند و در ثالث و رابع لازم است هفت مرتبه شستن بنا بر احوط بلکه اقوی و بعضی
این حکم را در مطلق مردن موش اعتبار کرده اند و اقوی خلاف است شرط دوّیم وارد بودن آب بر محلّست در تطهیر بما
قلیل اگرچه ظرفی مثل طغار و لجانه و مانند آن نشوید و عکس مجزی نیست بنا بر اظهر شرط سیّم عصر که عبارت
است از فشار دادن برای اخراج غساله در تطهیر جامه و آنچه مانند آنست در فرو رفتن آب نجاست مطهّر مگر در
بول رضیع که پسر شیرخوار باشد بشرطی که متغذّی بغذا نباشد که در عرف او را غذا خوار نگویند و اعتبار
بخوردن اندک چیزی گاهی یا خوردن غیر عادی نیست که در تطهیر جامه یا فرش یا زمین یا لحاف و مانند آن لازم نیست
بلکه کفایت میکند بر ریختن آب بنحوی که محل را فرو گیرد و معتبر نیست دو سال که دو ساله باشد پس اگر پیش از دو
سال غذا خوار شود وجوب عصر ببول او تعلق میگیرد و اگر بعد از دو سال هنوز غذا خوار نشده باشد
همان ریختن آب کفایت میکند و در مواضع لزوم عصر فرقی نیست در مابین شستن با آب قلیل یا در کر یا جاری یا
باران بلی در کر و جاری عصر در زیر آب کفایت میکند و اصحّ در آنچه دو مرتبه شسته میشود در لزوم دو عصر است
و بعضی در میان دو شستن یا بعد از هر دو کفایت میکند و در اشیائی که عصر آنها بسبب غلظت یا بزرگی یا سنگینی متعذّر

و خاک خشک

بنا بر احوط

یا متعسر باشد مثل فرش و لحاف و تشک و مانند اینها لازم است اخراج غساله از اینها بنحوی دیگر که قائم مقام عصر باشد مثل شیء ثقیل که سنگ بزرگی بر آن گذاردن است که باعانت آن غساله خارج شود و یا کوبیدن بر لگد و نحو آن و مانند اینها و اگر غساله بخودی خود بواسطه مکث و مانند آن خارج شود کفایت در طهارت آن نمیکند و در تطهیر اشیائی که غساله در اینها نفوذ نمیکند چون جسد ظروف و مانند اینها از اجسام صلبه عصر نیست بلکه کفایت میکند بعد از ازاله عین همان آب ریختن در قلیل یا بر آب فرو بردن در کر و جاری بلی در ظروف لازمست ریختن غساله که در ته اینها جمع میشود و در جسد مانند آن اندکی حرکت دادن برای انفصال قطرات آب از آن بنحوی که در عرف اخراج غساله بر آن صدق کند و مبالغه بسیار لازم ندارد و اجزاء مائیه که بعد از آن در محل باقی میمانند تابع محل است در محکوم بطهارت بودن و اگر بر محل بعد از عروض نجاست چربی یا چرکی عارض شود بر نحوی که مانع باشد از علم بنفوذ و جریان آب بر محل واجب است دست مالیدن و مبالغه نمودن بجهة ازاله چربی و چرک بنحوی که علم بنفوذ و جریان آب حاصل شود و همچنین است در صورتی که نجاست عارض شود محل مشتمل بر چربی یا چرک را اگر علم بزوال نجاست و حصول طهارت موقوف باشد بر ازاله چربی یا چرک و احوط در آنکه بول و شراب و مانند اینها بجسد شده و خشکیده باشد و احتمال رود بقاء عینی از آن در محل دلک و دست مالیدن است برای دفع احتمال مذکور بلکه گاهی واجب میشود در محل توقف علم بزوال نجاسة بر آن و در تطهیر اشیاء رنگ شده به نیل یا بقم و مانند آن مثل حنا و گل یا سر معتبر است مضاف نشدن آبی که بعصر از اینها باید خارج شود که اگر مضاف شود قبل از انفصال از محل مطهر نخواهد بود و مضاف شدن بسبب عصر در حال انفصال یا بعد از انفصال ضرر ندارد چنانچه اندک بر گشتن رنگ آن بنحوی که از اطلاق و صدق آب خارج نشود ضرر ندارد و اگر شک در مضاف شدن کند بنا بر عدم گذارد و اشیائی که نجاست و آب غساله در اینها نفوذ میکند مثل صابون و قالب پنیر و حبوبات چون گندم و برنج و مانند اینها اگر نجس شوند به نجاسات غیر مایعه در تطهیر اینها کفایت میکند همان شستن ظاهر و اگر نجس شوند به نجاسات مایعه مثل بول و آب متنجس و مانند اینها پس با علم بعدم نفوذ نجاست یا غساله شک در نفوذ و عدم یا مظنه نفوذ یا مظنه عدم نفوذ شستن همان ظاهر نیز کفایت میکند و اگر علم بنفوذ حاصل شود معتبر است در تطهیر اینها بنحوی که ظاهر و باطن هر دو پاک شوند گذاردن در میان آب کر یا جاری و مانند آن در آنجا بقدری که علم حاصل شود برسیدن آب بباطن اینها بهمان قدری که نجاست یا آب غساله نفوذ کرده بوده است و مظنه کفایت نمیکند و اگر باطن این اشیاء تر باشد بواسطه وجود اجزاء مائیه متنجسه در باطن باید اول به آفتاب یا آتش و مانند اینها باطن را خشکانند



به نحوی که علم حاصل شود بکشیده شدن آن اجزاء مائیه و بعد از آن در میان کر و جاری گذاشتن برای نفوذ کردن آب بباطن و آنچه که در تطهیر آن نفوذ معتبر است اعمال مذکوره نیز در او لازم است که متعدد شود و همچنین است حکم سفال و آجر و ظروف چوبی و سفالی که تفصیل مذکور برای کیفیت تطهیر در همه اینها جاری است و همچنین است نیز برنج یا گندم و مانند اینها اگر با آب نجس خیسیده و یا طبخ شده باشد و یا از صابونی که با آب نجس طبخ شده باشد و پنبه که بشستن متنجس تبنه شده باشد که در تطهیر جمیع اینها خشک باید نمود بعد در میان کر و یا جاری گذاردن تا بخشکد لازم است و از آنچه ذکر نمودیم معلوم می‌شود که در تطهیر زمین متنجس خصوصاً زمین نرم لازم است ریختن کر و یا مرور جاری و یا تقاطر باران و با آب قلیل پاک نمی‌شود بواسطه نفوذ غساله در محل مگر زمین صلبی که چون سنگ سخت بوده باشد که غساله از آن رد شود بدون نفوذ چیزی از آن در محل و اگر شک در نفوذ شود بنا بر عدم نفوذ گذارده می‌شود بدانکه در تطهیر بواطن جسد چون اندرون دهن و بینی و گوش و مانند آن شستن با آب لازم نیست بلکه کفایت می‌کند در آنها زوال عین نجاست در طهارت تابع محل است و لکن احوط در دهن دو مرتبه مضمضه کردن با آب است بدانکه در تطهیر متنجسات فعل غیر کفایت می‌کند و لکن در حکم بطهارت معتبر است علم بقصد و فعل از غیر یا قیام بینه یا اینکه دو زوجه جاریه و خادمه خانه که خبر دهند بتطهیر ظروف و فرش و رخوت مرد و نحو آنها از سایر اثاث البیت که قول هر یک از ایشان در این مورد معتبر و مقبول است و اگر بعد از علم بقصد و فعل از غیر یا قیام بینه یا خبر دادن یکی از زوجه و جاریه و خادمه شک در صحت و فساد آن شود باید حمل بر صحت نمود و مظنه بفساد در حکم شک است بدانکه در تطهیر لباس متنجس اگر موضع نجاست آن بعینه معلوم باشد کفایت می‌کند شستن همان موضع اگر مشتبه شود واجب است شستن هر موضعی که احتمال موضع نجاست داشته و اگر اشتباه در جمیع آن بوده باشد واجب است شستن جمیع و کفایت نمی‌کند شستن مقداری که یقین بنجاست آن دارد بر طرف کرده اند بدون حصول یقین بطهارت و اگر جمیع لباس نجس باشد و بعض از آن با اجراء شروط گذشته شسته شود همان قدر محکوم بطهارت است و بقاء بعض دیگر بر نجاست مضر بطهارت آن نیست و رطوبت محل اتصال باعث سرایت نجاست از محل غیر مغسول به محل مغسول نمی‌شود زیرا که نجاست به واسطه رطوبات متواصله از محلی سرایت بمحل دیگر نمی‌کند و همچنین است حکم در جسد غیر آن از اجسام متنجسه که بعض اینها شسته شود دون بعض دیگر و هم از مطهرات است کر او پاک می‌کند زمین و حصیر و بوریای متنجس زیرا که از آن ثابت شود بعد از ازاله عین نجاست بخشکانند و اگر نجاست سرایت بباطن کرده باشد باید آنهم با ظاهر بخشکد تا بتبعیت ظاهر پاک شود و همچنین پاک می‌کند اشیاء ثابته غیر منقوله را چون ابنیه و

اشجار و نباتات مادامی که قائم و متصل باصول خود باشند و همچنین درب و پنجره و اراسی و ناو آب باران و غیر اینها از آلات ابنیه مادامی که منصوب بمحال خود باشند و همه معتبر است زوال عین و خشک شدن به تابش آفتاب نه حرارت تنهایی و اگر محال نجس بغیر تابش آفتاب خشکیده باشد و بعد از آن آب تر کنند و بعد تابش آفتاب آنرا بخشکاند کفایت میکند و ملحق باشجار و نباتات است گل و شکوفه و میوه و دانه و تخمها مادامی که چیده نشده باشد اگرچه چیدن زمان آنها نزدیک باشد و ذو تبعیت درینها از که در بعض انواع حصیرها استعمال کنند اشکالست و احتیاط باجتناب از آن نباید ترک شود سیم زمین است که آن پاک میکند زیر قدم و ته کفش و نعلین و چکمه و مانند آنها را براه رفتن یا مالیدن بر زمین بشرط زوال عین نجاسته در جایی که عین داشته باشد و در هر دو بعد از مراعات زوال عین مسمی کفایت میکند و در اولیه متر راه رفتن نقدی پانزده ذراعست و احوط در هر دو مراعات جفاف و طهارتست هرچند قول بعدم اعتبار در هر دو خالی از قوه نیست بلکه اقوی عدم اعتبار است و در ته کفش بقاء رطوبت مضر نیست بلی اگر رطوبت متنجسه سرایت باندرون کفش کرده باشد رطوبت اندرون پاک نمیشود بتبعیت طهارت ظاهر و در زمین فرقی در ما بین صلبه و رخوه و خاک و رمل و سنگ اصلی و سنگ فرش و گاه گل شده نیست و در آجر فرش و گچ یا قیر نمودنها ان اشکالست و احتیاط در آنست که اقتصار بر آنها نکنند و اما راه رفتن یا مالیدن بر چوب یا آهن یا حصیر یا بوریا یا فرش خانه پس آن مجزی نیست قطعا چهارم آتش است و آن پاک میکند از اعیان نجسه مثل عذره و مانند آن و متنجسه مثل چوب متنجس و مانند آن چیزها را اگر بسوزاند خاکستر یا دود یا دغال نماید لکن احوط در دغال اجتناب است هرچند اقوی طهارتست و بخاری که از نجس یا متنجس در حال جوشیدن و مانند آن بلند میشود در حکم دود آنهاست پنجم استحاله است چون نطفه و علقه از حیوان طاهر العین که در دو حکم ما در بو میگردد که حیوان طاهر العین میشود و سگ و خوک که در نمکزار نمک میشود و فضله آدمی یا غیر آدمی و مانند آن که کرم یا خاک میگردد و بول یا آب نجس که گوسفند و گاو و شتر آن بیاشامند بشیر یا بول حیوان میشود ششم انقلابست چون شراب و آب انگور بعد از جوشیدن بر گردد سرکه شود خواه بخودی خود چنین شود یا بعلاج مثل آنکه چیزی در میان آن اندازند که او را بر گرداند چون سرکه و نمک و نحو آن و اگر ملاقات کند آب انگور را بعد از جوشیدن شرابی و یا ملاقات او کند بعد از جوشیدن شرابی او پس از آن مجموع سرکه شود ظاهر طهارت مجموع است مگر شدن و اگر آب انگور بملاقات شراب نجس شود و بعد از آن شراب شود و بعد از آن منقلب بسرکه شود ظاهر طهارت است نیز و همچنین هرگاه سرکه بملاقات شراب نجس شود و بعد از آن شراب شود و بعد از آن عود بسرکه شدن نماید و همچنین هرگاه آب انگور نجس شود به

سبب بخار از ظرف شراب و بعد از ان شراب شود و بعد از ان برگردد سرکه شود و دلیل طهارت در
فروض مذکوره انست که متنجس نجس نیست بلکه مستحیل بجود نجس شود بنجاست عرضیه ان مبدل بنجاسة
ذاتیه میشود و پس از انکه نجاست ذاتیه اش زائل شود بمزیل شرعی پاک میشود هفتم نقصان است که عبارت
از ذهاب ثلثین است که ان مطهر اب انگور است که بجوشیدن نجس شده بشرط انکه ذهاب ثلثین به
اتش حاصل شود نه بافتاب و نه بهواء و نه باسباب دیگر و در حصول ان علم معتبر است و اگر شک کند بنا بر
عدم گذارد و مظنه مطلقه در حکم شک است و قول یکنفر که خبر به ذهاب ثلثین دهد در اینجا مقبول نیست اگرچه
عادل نباشد بشرط انکه نباشد از کسانی که عصیر عنبی را قبل از ذهاب ثلثین حلال میدانند و اگر شک شود
که اوانها است یا نه فحص و سؤال از حال او لازم نیست و اگر معلوم شود ذهاب ثلثین از جانبی نه جانب دیگر لازم
است انتظار کشیدن ذهاب از ان جانب نیز و اگر شک نماید در ذهاب از جانب دیگر واجب است انتظار تا انکه علم
بان حاصل شود و مجرد شیره شدن عصیر بدون ذهاب ثلثین کفایت در طهارت و حلیت آن نمیکند و هر عصیری
که بواسطه پر شده بودن قبل از ذهاب ثلثین شیره شود اب ممزوج او کنند بجهت توصل بذهاب ثلثین پس اگر
در میان یکمن عصیر دو من اب بریزند و بجوشانند تا انکه دو من از مجموع برود یکمن باقی پاک و حلال میشود و اگر
بریزند بر عصیر قبل از ذهاب ثلث ان عصیر طاهر دیگر نیز معتبر است در طهارت هر دو ذهاب ثلثین مجموع
هم چنین است حکم عکس این صورت و اگر عصیری که دو ثلث ان رفته باشد بریزند بر عصیری که دو ثلث ان رفته
کفایت میکند در عصیری که دو ثلث ان نرفته است کفایت میکند در طهارت هر دو ذهاب ثلثین ثانی و اگر نجس شود
عصیری به نجاستی مثل خون که عصیر دیگر باشد و بعد او را طبخ کنند پاک میشود بعد از ذهاب ثلثین او و اگر به
نجاست خارجیه و پس از ان طبخ نمایند او را تا انکه ذهاب ثلثین شود پاک نمیشود و همچنین هرگاه برخورد
از نجاسة خارجیه بعد از انکه بغلیان نجس شده باشد بنا بر اصح هشتم انتقال است چون خون پشه و کیک
و پشه و ساس و مانند انها که بمکیدن از بدن ادمی و غیر ادمی در شکم انها قرار گیرد و چون بول یا اب نجس که
از راه رشحات میوه و خیار و هندوانه و خربزه و مانند انها در اصول خود بجوف خود کشند که منتقل شد خون
بشکم حیوانات مذکوره و منتقل شدن بول و اب نجس بجوف اشیاء مزبوره مطهر انها است بشرط انکه بعد از انتقال
از راه عرف نسبت بان حیوان یا ان شیء دهند چنانچه خون پشه و خون کیک و اب خیار و اب هندوانه گفته
میشود پس اگر بعد از انتقال نسبت بان داده نشود پاک نمیشود مثل خونی که زلو از بدن ادمی میکشد که ان را
خون زلو نمیگویند بلکه خون ادمی مینامند که این خون باقی بر نجاست است و همچنین است اگر شک در نسبت حاصل
شود نهم اسلام است که بان پاک میشود بدن کافر و اب دهن و عرق و سائر رطوبات او از نجاستی که بسبب کفر حاصل

شده

بیان مطهرات

شده بوده نه از نجاستی که از خارج به بدن او رسیده بوده و لباس کافر بسبب اسلام پاک نمیشود نه از نجاست کفر
و نه از نجاست دیگر و در کافر که اسلام مطهر او ست فرقی نیست در میان کافر اصلی و کافر عارضی چون مرتد چه ملّی و چه
فطری اول آنست که نطفه او در حال کفر ابوین او منعقد شده باشد و بعد اسلام آورده باشد و پس از اسلام مرتد شده
باشد و دویم آنست که نطفه او در حال اسلام ابوین یا احد ابوین او منعقد شده باشد و اقوی در او هم اینست که
بعد از توبه او از ارتداد اسلام در او متحقق میشود و او خود داخل در عنوان مسلم میگردد و حکم مسلم طهارت بدن
و رطوبات ظاهره او است بلی احکام دیگری که بسبب ارتداد حاصل بوده مثل وجوب قتلش و بینونت زوجه اش و
انتقال اموالش به ورثه به توبه مرتفع نمیشوند و از جهة حصول اسلام و طهارت بدن او است بعد از توبه که عبادات او
از صلوة و صوم صحیح است چه اداء آنها و چه قضاءً فوایت آنها که در حال ارتداد فوت شده بوده اند دهم تبعیت
است که باز حکم میشود بطهارت بدن و جامه مسلمی که نجس بوده و بعد غایب شود و یا کسیکه حکم بطهارت می
کنند یک اندازه از وقت و زمانی که نجاستش بتطهیر ناشته باشد و بعد حاضر شود و پس از حضور احتمال برود که آنرا
تطهیر کرده است و احوط اگر نگوییم اقوی اعتبار شاهد حالیست که نوعاً افاده مظنه بتطهیر کند مثل آنکه
دیده شود که پیش از غیبت از آن احتراز میکرد و بعد از حضور احتراز نمیکند و یا آنکه آنرا استعمال میکند در چیزی
که مسلم آنرا بدون طهارت استعمال در آن چیز نمیکند مثل آنکه نماز در آن میگذارد و در حکم بدن و لباس است
ظرف و فرش و ماکول و مشروب مسلم که نجس شوند و غیبت حاصل شود و پس از حضور و مضی زمانی که گنجایش
تطهیر دارد باقیام احتمال تطهیر در آنها و طریان شاهد حال ظنی مثل اینکه دیده شود که آنها را استعمال
میکند در چیزی که اگر پاک نمیبود استعمال نمیکرد مثل نماز و اکل و شرب و طهارت از وضوء و غسل و ازاله نجا
ست و مانند اینها و شرط نیست در حکم بطهارت علم او به نجاست و اعتقاد داشتن او بطریق اجتهاد یا تقلید بوجوب اجتناب
از نجاست و اشتراط طهارت در صحت نماز و وضوء و غسل و ازاله نجاست و اباحه ماکول و مشروب و نحو
آن اگر شک شود در علم او بنجاست بنا بر عدم علم گذارد و اگر شک در غفلت او از تطهیر یا احتمال نسیان
نجاست شود بنا بر عدم غفلت و عدم نسیان گذارد و تبعیت را اطفال مسلمین تا بعد مضی زمان و قیام احتمال
تطهیر کفایت میکند در حکم بطهارت ایشان و بعض علما غیبت را در حیوانات مثل گربه و مرغ خانگی و مانند
آنها نیز جاری دانسته اند و اقوی عدم اعتبار غیبت در آنها بلکه کفایت میکند مجرد زوال عین چنانچه ذکر
خواهیم کرد یازدهم تبعیت است که باز حکم میشود بطهارت تابع مثل ظرف شراب که به تبعیت آن بعد از سرکه شدن
پاک میشود حتی جانب فوق آن ظرف که خالی از شراب است و بملاقات آن نجس شده بوده بنا بر اظهر هر چند احوط
اجتناب است یا انکار و عدم تعرض و در حکم ظرف شراب است شیائی که مجتهد سرکه کردن آن در میان آن ریخته

مسـ
بنا بر احوط ظ/

مسئـ
وقت بد حال ظهر ارول
الثان ظ/



تا انداخته میشود مثل سرکه و نمک و نخود که اینها هم بتبعیّت پاک می شوند هرچند مستهلک نشده باشند که
زوال و فناء در اینها در میان شراب شرط نیست بنابر اصحّ مثل ظروف و آلات شیره پزی از دیگ و طاوه و مانند
آن و مباشر و دستها و رختهای او که جمیع اینها به تبعیّت عصیر بعد از ذهاب ثلثین که مطهّر آنست پاک میشوند
بشرط آنکه هر یک از این مذکورات در حال ذهاب ثلثین مشغول بعمل خود باشد که اگر در آن حین حالة
تشاغل او و رفته باشد بتبعیّت پاک نمیشود و در طاوه و دیگ و چمچه و مانند آن که در تطهیر آنها عصیر است
فرقی نیست در مابین اندرون آن و خارج آن و نه در مابین اسفل آن و اعلای آن فقرات آن و جوانب آن بلکه آنچه که از
اجزاء عصیر بر جوانب آن و یا دسته چمچه و کفگیر چسبیده باشد آنهم به تبعیّت پاک میشود و همچنین اجزاء عصیر
که به بدن و لباس مباشر رسیده بوده و در طهارت آنها خشک شدن و یا ذهاب ثلثین از آنها شدن شرط نیست
بلکه کفایت می کند همان ثلثین از خود عصیر اگر چه بدن و جامه مباشر دیگهای متعدّد بوده باشد احوط بلکه اقوی
آنست که مجرّد ذهاب ثلثین بعض آنها کفایت نمی کند در طهارت جمیع مواضع بدن و لباس او و جمیع اجزاء منفصله
از عصیر که بآنها رسیده بلکه طهارت هر موضع و هر جزئی موقوفست بر ذهاب ثلثین عصیری که نجاست آن موضع
بواسطه ملاقات آنست و یا آنکه آن جزء از و منفصل شده و مثل اشیاء خارجیّه که در میان عصیر ریخته میشود چه
مایع مثل سرکه و آب غوره و چه جامد مثل کدو و آلو و آلوچه و مانند آنها از چیزهایی که در مربّیات متعارفست
که اینها هم کلاً به تبعیّت پاک میشوند بشرط آنکه آب انگوری هم که بجسم آنها نفوذ کرده است ثلثان شود و مثل
اطفال کفّار که با مسلم اسیر شوند با احد ابوین محکوم بطهارت می باشند و مثل دستهای غاسل متنجّس بماء قلیل غساله و
میّت و تخته و مکانی که میّت در آنجا غسل داده می شود که اینها نیز به تبعیّت محکوم بطهارت شوند و از آنجمله زوال
عین نجاستست در بواطن بدن انسان مثل اندرون دهن و بینی و سوراخ دوم گوش و رطوباتی که در آنها بهم می
رسد و در حیوانات مثل گربه و مرغ و مانند آنها خواه زوال عین بخودی خود شود و یا به لیسیدن و یا به زمین مالیدن
شاید مثل آنکه مرغ منقار خود را بر زمین بساید و غایب شدن از نظر شرط در حکم بطهارت آنها نیست علی
الاظهر **فصل** ظروف کفّار و مشرکین مادامی که ملاقات ایشان آنها را با رطوبت معلوم نباشد شرعا
محکوم بطهارت و پوست حیوان مذکّی پاکست و پوست حیوان غیر مذکّی نجس است و به دباغی پاک نمیشود و
پوست مجهول الحال اگر در بازار مسلمانان و یا از دست مسلم گرفته شود پاکست اگرچه فروشنده در اول
مجهول الحال باشد و مسلم در زمانی در بلد کفّار و یا بازار کفّار بفروشد لکن در این صورت اقرب اعتبار اخبار
اوست بمذکّی بودن آن و یا وجود شاهد حال ظنّی است مثل آنکه دیده که گرفته است و از آن کاری را که مسلم آن
کار را در غیر مذکّی نمیکند مثل نماز کردن در آن و مانند آن و اگر از بازار کفّار و یا از دست کافر گرفته شود

بنابر قول به نجاست طرف ظاهر

اقرب کفایت ید اوست ظاهر

و نجس

هرچند در بازار مسلمانان نباشد نجس است و همچنین است حکم شمع گچی که در این زمانها متداول شده که از هم
اگر از بازار اهل کفر و یا از دست کافر گرفته شود اگر چه در بازار مسلمانان باشد محکوم بنجاست است و امتعه و
اجناسی که از بلاد کفر میآورند چون قماش و ماهوت و چیت و مانند اینها مادامی که علم بملاقات ایشان
آنها را با رطوبت حاصل نباشد محکوم بطهارت است و نماز در آنها حتی ماهوت جایز و صحیح است و همچنین حکم
دارد آنچه که از این اشیا از دست کافر گرفته شود چه در بازار اهل کفر باشد یا در بازار مسلمانان و چه از جنس
ملبوس باشد یا از جنس مأکول یا غیر آن مگر سه چیز که حکم آنها در بازار اهل کفر یا در دست کافر حکم میته است و
محکوم به نجاست و حرمت است یکی جلد دویم لحم سیم شحم **فصل** در اوانی طلا و نقره است بدانکه حرام است استعمال
کردن ظروف طلا و نقره چه در اکل و چه در شرب و چه در غیر اینها چه بر مرد و چه بر زن بلکه حرام است مطلق فرا گرفتن
و نگاه داشتن اینها اگر چه بجهة زینت خانه و طاقچه بوده باشد و فرقی نیست در میان انواع ظروف و آنچه که ملحق
بآنها است حتی مثل سینی و بشقاب و فنجان و زیر فنجان و نعلبکی و قاشق اگر چه کوچک باشد چون قاشق چایی
و قلمدان و کفگیر و صافی و قلیان و سر قلیان و سر شطب بشرط اینکه تمام اینها طلا یا نقره و آنکه مرکب باشد از
طلا یا نقره و جنس دیگر چون چوب و جوز و مس برنج عیبی ندارد و تریاکدان و انفیه دان و سرمه دان و عطردان
و مانند اینها و اما قاب ساعت پس آنکه متصل بساعتست عیبی ندارد و آنکه از ساعت جداست که بجهة حفظ
ساعت در میان آن میگذارند حرام است بلی از این حکم استثنا شده مثل سرمه قاب دعا و قاب قران و حرز جواد که
استعمال اینها جایز است و در حکم ظرف طلا و نقره است ملبس بطلا و نقره یعنی آنکه لباس طلا و نقره بر او گرفته
باشند حتی آینه و مجمره و قصدفحه و مانند آنها بشرط آنکه لباس تمام آن را فرو گرفته باشد و همچنانکه
استعمال ظروف طلا و نقره و آنچه که ملحق بآنها است حرام است همچنین بیع و شراء آنها و ساختن آنها و اجرة
ساختن آنها نیز حرام است و هرگاه از ظرف طلا یا نقره وضو بگیرد و یا غسل کند پس اگر آب منحصر بآبی که از آنها باشد
و یا ممکن نباشد و بخلاف این ظرف دیگر وضو و غسل صحیح است اگر چه اصل استعمال آن یا برداشتن آب از آن
حرام و معصیت است و اگر آب منحصر بآب آن باشد و خالی نمودن آن در ظرف دیگر نیز ممکن نباشد وضو و غسل
نیز باطلست زیرا که در این صورت تکلیف بطهارت مائیه نداشته بلکه تکلیف بتیمم است و طهارت مائیه در موضع
تکلیف بتیمم باطلست **مبحث ششم** در آداب تخلی است که عبارتست از بیت الخلاء و مانند آن
رفتن بجهة خالی کردن خود از بول و یا غایط و در آن دو فصل است فصل اول در واجبات و محرمات تخلی است
بدانکه واجب است بر متخلی اینکه بپوشاند عورت خود را در حال تخلی چه از بول و چه از غایط از ناظر محترم که
غیر زوج و زوجه و کنیز و طفل غیر ممیز است بلکه واجب است بپوشاند عورت را در غیر حال تخلی نیز و حرام است

آداب تخلی

کشف عورة برای ناظر محترم در حال تخلی و غیر حال تخلی و کیفیت پوشاندن در حال تخلی اینست که به پشت
به نحوی و یا در موضعی که مأمون از ناظر محترم باشد برای آنکه عورتش دیده نشود و در غیر حال تخلی اینست که
ساتری بر عورة خود قرار دهد که بشره و حجم آن را بپوشاند یا حکایت از حجم مثل پارچه و قبا از حریر و غیر حریر
کافی نیست و وجوب پوشاندن عورة و حرمت کشف آن ساقط می‌شود در ظلمت شب که مانع است از دیدن و هم
چنین در حضور اعمی و نابینا و حیا بچه واجبست بر او پوشانیدن عورت خود را از ناظر محترم هم چنین حرام است
بر ناظر محترم نظر انداختن بعورة او بلکه حرام است بر او تتبع نمودن برای اطلاع بر عورة غیر بلکه ایستادن در مکانی
که بداند نظرش به عورت غیر واقع میشود و اگر بخواهد از مکان بیرون نرود و یا چاره از بودن در آنجا
نداشته باشد واجب است پوشانیدن چشم خود یا علم یابد که بدون آن نظرش خواهد واقع شد و در حرمت نظر به
عورة غیر فرقی نیست در مابین آنکه منظور الیه بالغ باشد یا غیر بالغ مگر طفل غیر ممیز که نظر بعورت او حرام نیست
و پوشانیدن عورة خود از وی نیز واجب نیست و در جواز اشکالست احتیاط در ترک نظر بعورت او و پوشانیدن
عورة خود از او ترک نشاید بعد غیر طفل و مجنون که حرام است نظر بعورتشان و واجبست ستر عورت از ایشان و فرقی نیست
در مابین مرد و زن بلکه خنثی و ممسوح نیز چه بر هر مکلف واجبست ستر عورة خود چه مرد و چه زن و چه خنثی و
چه ممسوح و حرام است نظر بعورة غیر مطلقاً مگر آنکه ناظر و منظور الیه زوج و زوجه یا مالک و مملوکه باشند
زیرا که ستر عورت از زوجه و مملوکه و از زوج و مالک واجب نیست و نظر بعورة زوجه و مملوکه و زوج و مالک
حرام نیست بلی در مملوکه شرطست تمامیت ملک و اینکه مزوجه غیر نباشد و محلله برای غیر نیز نباشد و الا
حکم اجنبیه خواهد داشت و حرمت نظر مخصوص عورة مؤمن و مؤمنه است چه نظر بعورة کافر بلکه مخالف نیز حرام
نیست اگر چه احتیاط در ترکست و مقتضی اجتنابست و عورة در مرد بنا بر اقوی قبل و بیضتان و دبر است و در زن
همان قبل و دبر است در این مقام و الیتان یا ران‌ها و زانوها داخل نیست بلی مستحب است پوشانیدن ما بین ناف تا
زانو بدانکه نیز حرام است بر متخلی چه در بول و چه در غائط استقبال و استدبار قبله بتمام بدن چه از پیش و
چه از پشت پس واجبست در حال جلوس منحرف از قبله بنشیند به جانب مشرق یا مغرب بجمیع بدن نحو جمیع عورة
پس اگر بقبله بنشیند و آلت خود را بر گرداند از قبله بسمت دیگر فایده در رفع حرمت ندارد چنانچه عکس
کند نیز علی الاحوط فائده ندارد و قبله منسوخه چون بیت المقدس حکمی ندارد که استقبال و استدبار آن
حرام نیست و حال استنجاء چه از بول و چه از غائط ملحق بحال تخلی نیست اگر چه احوط در این حال نیز انحراف از
قبله است و هرگاه متخلی مضطر شود بیکی از استقبال یا استدبار اختیار کند استدبار را و هرگاه مضطر شود
بیکی از این دو و کشف عورة در نزد ناظر محترم اختیار کند اول را و هرگاه قبله مشتبه شود واجبست بجهت فحص

ع ۲ اقوی وجوب آن است و حرمت نظر بآن است ط

ع ۳ اقوی حرمت است در هر دو ط

ع ۵ بنابر احوط لکن اقوی تخییر است ط

آداب تخلی

آن اجتهاد نماید و جایز است در اجتهاد اعتماد کردن بر طرق شرعیه که مجتهد معرفت قبله مقرر اند و اعتماد کردن
بر مطلق ظن در این جاهائی از قوه نیست و اگر اجتهاد ممکن نشود پس اگر اشتباه در دو سمت است منحرف شود
از هر دو بیکی از دو سمت دیگر و اگر اشتباه در سه سمت است از هر سه منحرف شود بسمت دیگر و اگر اشتباه در چهار
ربع است تکلیف بانحراف ساقط است و مخیر است در نشستن بهر جانب که بخواهد و در طفل غیر مکلف بعید نیست
ولی واجب نیست منع نمودن او از استقبال و استدبار قبله و سایر اما اگر نشسته ملحوظ به قبله بنشیند هر چند
اولی اجتناب از استقبال و استدبار آنها است و بدانکه بر تو واجب است بر متخلی بعد از تخلیه استنجا کردن یعنی تطهیر
مخرج بول یا غائط را زائل کردن از بدن و لکن در بول معین است شستن با آب و اقوی در مقعد آب است و بس که با آن
اقل مسمای غسل حاصل شود و در عدد اقوی کفایه یکمرتبه است و احوط دو مرتبه و افضل سه مرتبه است و در غائط
مخیر است ما بین شستن با آب و مالیدن چیزی که عین نجاست را زائل کند چون سنگ و کلوخ و چوب و کهنه و پوست
و هر جسم طاهری که عین را زائل کند مگر آنچه که استثناء خواهد شد و لکن افضل آبست و در آب لازم است ازاله عین
و اثر نجاست هر دو و مراد از اثر عبارت است از اجزاء صغار باقیه در محل بعد از زوال عین که علامت
بقاء آنها در محل لزوجت محل است پس با بدان قدر شست که لزوجت زائل شود و علامت زوال آن زبر شدن
محل است و بر تقدیر اختیار مالیدن سنگ یا کهنه و مانند آنها ازاله عین لازم است نه اثر و شرط است در ازاله
استنجا اینکه پاک بوده باشد نه نجس و اینکه در سنگ و کلوخ و چوب سه قطعه باشد و در کهنه و پوست سه پارچه
بوده باشد و کمتر از سه کفایت نمیکند اگر چه عین بکمتر زائل شود و اگر عین بسه زائل نشود واجب است مالیدن
علاوه بر سه تا عین زائل شود و مالیدن یک سنگ سه گوشه دار که هر دفعه یک گوشه آن را استعمال نماید یا مالیدن
یک کهنه بلند که هر دفعه یک موضع آنرا استعمال نماید مجزی از مالیدن سه سنگ و یا سه کهنه نیست بلی اگر یک سنگ را یا
یک کهنه را سه پارچه کند بعد هر دفعه یکی را استعمال کند کفایت میکند و شرط است نیز اینکه نجاست از مخرج تعدی
به بالا نکرده باشد و الا متعین است آب و اینکه با غائط نجاست دیگر چون خون خارج نشده باشد که محل
با آنهم آلوده شده باشد و الا متعین است آب و بدانکه بر تو حرام است استنجا نمودن بسرگین و استخوان و اشیاء
خوردنیها مثل نان و میوه و مانند آنها و تربت جناب سید الشهداء روحنا له الفداء بلکه تربت رسول خدا
و سایر ائمه هدی که از قبور مطهره ایشان برداشته شده باشد و ورق قرآن و هر چه که اسم خدا یا اسمای یکی از انبیا
یا ائمه هدی علیهم السلام در آن بوده باشد و اگر یکی از اشیاء مذکوره را بر وجه معصیت در استنجا استعمال
کند و عین نجاست بآن زائل میشود در پاک شدن محل و عدم آن دو قول است و اقرب در استخوان و سرگین اول است و
در بواقی دوم است مفصل و سیم در مستحبات و مکروهات تخلی است اما مکروهات مثل کراهت رو بآفتاب یا ماه

آداب تخلی

نشستن در بول و پشت بآنها نشستن در غایط و جامع هر دو فرج خود را در حال ادرار و یا تغوط با آفتاب
و ماه داشتن که آن در بول متحقق می‌شود باستقبال خود شخص و در غایط متحقق می‌شود باستدبار خود
شخص و کراهت مرتفع می‌شود باینکه فرج خود را بدست یا جامه بپوشاند یا داخل بنائی شود که سقف و یا
دیوار آن حائل شود در مقابله عین و یا اینکه پوشیده شود جرم آنها با ابر و مانند آن و کراهت دارد نشستن
برای بول و غایط در شارع مسلمانان که از آن عبور و مرور می‌نمایند بشرط آنکه اهل آن شارع
مالک آن نباشند و الا بدون اذن مالکین حرامست و در راه نهرها و چاها و ابنا از آب مانند آنها که مسلمانان
برای برداشتن و یا آشامیدن آب بر آن تردد می‌نمایند بلکه ظاهر کراهت نشستن در کنار نهر و کنار چاهها است
اگر چه طریق برای واردین و شاربین نشده باشد و در منزلگاه قافله و کاروان و موضع سایه که قوافل
و معبرین بر آن نازل می‌شوند و در درجها مساجد خوانها و پیش در خانها و پشت دیوارها آنها که محل تردد
مردم است و در زیر درخت میوه که شأنیّة میوه داشته باشد اگر چه بالفعل میوه نداشته باشد و کراهت
مقابل باد داشتن حدث که از او خارج می‌شود چه بول و چه غایط در حال وزیدن باد که متحمل می‌شود بر
استقبال شخص باد را در بول و استدبار او در غایط و کراهت نشستن برای بول در اراضی صلبه که باعث
ترشح بول است ببدن یا جامه بلکه اختیار کند مکان مرتفعی و یا زمین نرم و خاک داری و مانند آن را که حفظ
کند بول را از ترشح کردن و کراهت بول کردن بر سوراخهای جانوران و کراهت بول کردن در آب ایستاده بلکه
آب روان نیز هر چند در اول اشد است و بعید نیست که کراهت آن در شب اشد باشد و کراهت ایستاده بول
کردن و یا بهوا پاشیدن و کراهت خوردن و آشامیدن در حال تخلی بلکه در بیت الخلا مطلقا اگر چه از تخلی
فارغ شده و یا هنوز شروع بآن ننموده باشد بنا بر احوط و کراهت مسواک نمودن در حال تخلی بلکه در
مطلق کون در بیت الخلا بنا بر احوط و کراهت استنجا نمودن بدست راست اگر چه باحجار باشد و کراهت مس
نمودن احلیل خود بعد از بول بدست راست و استبرا بدست راست نیز مندرج در آنست و استنجاء نمودن بدست
انگشتر دارد که بر آن نقش اسم خدا شده باشد اگر چه بدست چپ بوده باشد و اگر مستلزم ملوث شدن انگشتر
شود حرام خواهد بود و در اسم خدا فرقی میان لفظ جلاله و سایر اسماء الله نیست و اسم حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم و اسماء ائمه هدی علیهم السلم بلکه اسم جناب صدیقه کبری ملحق باسماء الله می
باشند و کراهت و اعتبار در جمیع بقصد نقش کننده است و کراهت تکلم نمودن بکلام عادی اگر چه بعنوان
سؤال و چه بعنوان جواب در غیر مقام ضرورت که در اینجا عبارتست از حاجتی که بترک کلام فوت شود و
یا بفوت آن متضرر شود و ذکر خداوند تبارک و تعالی داخل در کلام مکروه نیست بلکه ذکر الله نیکو و

و هم چنین قرائت آیة الکرسی ط م

آداب تخلّی

مطلوبست در هر حال حتی حال تخلّی چنانچه در روایات مستفیضه وارد شده و صلوات بر حضرت
رسول و آل او فرستادن نیز ملحق بذکر الله است که در حال تخلّی باقی بر استحباب خود است و اما مستحبات
پس آنها نیز بسیار اند اول خود را از مردم در حال تخلّی پنهان کردن و نشستن در جائی که او را نبینند یا اینکه
دور باید داخل بنائی شود یا پشت دیوار برود و در بیابان از مردم دور شود و یا داخل گودالی و یا بنائی
و یا پشت دیواری شود و یا پشت کوهی رود دویم سر خود را بپوشاند در اینحال سیم تقنّع یعنی چیزیرا چون
چارقد و مانند آن را بر سر انداختن بوجهیکه منافذ سر اگر چه عبارت از گوش و بینی و دهن باشد بپوشاند
بجهة آنکه رائحه کریهه به دماغش نرسد چهارم تسمیه و دعای مأثور است در هر یک از دخول به بیت الخلا
و خروج از آن پس در اول بگوید بسم الله اللّهمّ انّی اعوذ بک من الخبیث المخبث الرجس النجس
الشیطان الرجیم و در دویمی بگوید بسم الله و بالله الحمد لله الذی عافانی من الخبیث المخبث و
اماط عنّی الاذی پنجم تسمیه است در وقت کشف نمودن عورت بجهة نشستن در بول و غایط و در
روایتی وارد است که اگر چنین کند شیطان خود را از وی بپوشاند ششم مقدم داشتن پای چپ است در
دخول و پای راست در خروج بعکس آنچه در دخول به مسجد و خروج از آن مستحب است هفتم استنجاء
از غایط را قبل از استنجاء از بول نماید هشتم خواندن دعای مأثور در حال استنجاء و دعای دیگر
در حال فراغ از استنجاء و بعد در حال برخواستن از استنجاء دست را بر شکم مالد و مقارن آن حال دعای
دیگر که می باید بخواند و دعای دیگر بعد از بیرون آمدن از آن موضع بخواند پس در اول بگوید اللّهمّ
حصّن فرجی و اعفّه و استر عورتی و حرّمنی على النار و وفّقنی لما یقرّبنی منک یا ذا الجلال
والاکرام و در دویم بگوید الحمد لله الذی عافانی من البلاء و اماط عنّی الاذی افضل آنست که
بگوید الحمد لله الذی اماط عنّی الاذی و هنّأنی طعامی و شرابی و عافانی من البلوی الحمد لله الذی
یسّر المساغ و سهّل المخرج و اماط الاذی و در وقت دست مالیدن بشکم بگوید الحمد لله الذی
اماط عنّی الاذی و هنّأنی معیشة طعامی و شرابی و عافانی من البلوی الحمد لله الذی رزقنی ما
اغتذیت به و عرّفنی لذّته و ابقی فی جسدی قوّته و اخرج عنّی اذاه یا لها نعمة لا یقدرون قدرها
و در نسخه دیگر لا یقدر القادرون قدرها وارد و اولی و احوط در خواندن جمع میان هر دو است و بعد
از بیرون آمدن بگوید الحمد لله الذی عرّفنی لذّته و ابقی فی جسدی قوّته و اخرج عنّی اذاه یا لها نعمة یا
لها نعمة یا لها نعمة نهم استبراست و فایده آن طهارت رطوبت مشتبهه است که بعد از آن خارج
شود و عدم انتقاض وضو است اگر بعد از وضو خارج شود که اگر استبرا ننموده باشد رطوبت مذکوره یا احتمال

بول لیته نجس است و ناقض وضو نیز هست و کیفیت آن بنا بر اشهر و احوط اینست که دو انگشت میانی خود را از مقعد ۲۴
گذارده سه دفعه بقوت بکشد تا زیر قضیب و بعد قضیب را سه دفعه فشار دهد تا حشفه بدو انگشت سبابه از زیر و
ابهام از فوق و بعد از آن حشفه را سه دفعه با این دو انگشت فشار دهد بطریق و شدید نیستن و اولی نیز در حال
استنجاء سه دفعه تنحنح کردنست و در حق زنان استبرائی نیست هر چند اولی برای ایشان اینست که اندکی صبر کرده
و تنحنح نمایند و فرج خود را از عرض فشار دهند **مبحث چهارم** در وضو است و در آن چند
فصل است فصل اول در نواقض وضوء بلکه مطلق طهارت که آنها را احداث مینامند و آن شش چیز است اول
بول چه از مخرج طبیعی بیرون بیاید یا غیر طبیعی دوم غایط چه از مخرج طبیعی و چه غیر طبیعی و منتقض نمیشود
طهارت بخروج مذی و نه بخروج اجزاء غذائیه غیر منهضمه و نه بخروج تخم خیار و هندوانه و مانند اینها و نه بخروج
پوست عدس و ماش و مانند اینها و نه بخروج کرم و آب حقنه و معتبر است در عدم ناقضیت جمیع که آلوده بغایط
نباشد و اگر شک کند در خروج بول یا غایط و یا خارج شود از او آبی و یا چیزی دیگری و شک کند در اینکه بول است
یا غیر بول غایط است یا غیر غایط بنا بر طهارت گذارد و مظنه خروج یا مظنه اینکه خارج بول است یا غایط در
حکم شک است سوم باد که از مخرج غایط بیرون آید بشرط آنکه باسم خاص و معهودش نامیده شود چه با صدا باشد
و چه بی صدا بد بو باشد یا نه و اگر خارج شود بادی از احلیل مرد و یا از فرج زن ناقض طهارت نمیشود و شک در
خروج یا شک در اینکه خارج باد معهود است یا نه اعتباری ندارد و مظنه در هر دو مقام نیز در حکم شک است چهارم
خواب و معتبر است در صدق ناقضیت آن غلبه بر چشم و گوش و قلب بلکه همان غلبه بر گوش بعد از غلبه بر چشم
کفایت میکند در تحقق آن زیرا که با آن غلبه بر قلب نیز حاصل شود پس غلبه بر چشم تنها با شنیدن صدا بگوش
که آن اعتبار نیست از حالت نعاس و پینکی ناقض وضو نیست و اگر شک کند در عروض خواب و یا در اینکه عارض
خوابست یا نه اعتنائی بشک ننماید و مظنه در اینجا نیز در حکم شک است پنجم چیزهائی که عقل را زایل کنند
چون دیوانگی و بیهوشی و مستی و شک در حدوث یکی از این حالات و یا شک در اینکه حادث یکی از این حالات
است اثر ندارد و مظنه نیز در حکم شک است ششم استحاضه قلیله است بتفصیلی که در محلش خواهد آمد
انشاء الله **فصل دویم** در غایات وضو واجب و وضو مستحب است و غایات وضوء
امور دیگر را گویند که وضو برای آنها مشروع بجهة مدخلیت آن در وجود آنها مثل کون بر طهارت یا صحت آنها
مثل فریضه و نافله یا اباحه آنها مثل مس کتابه قرآن یا کمال آنها مثل زیارات یا رفع کراهت آنها مثل اکل و
شرب در حال جنابت اما غایات وضو واجب پس بدانکه وضو واجب میشود برای نماز واجب و شرطست در صحت
آن چه نماز ادائی و چه قضائی چه از خود و چه از غیر بوده و در حکم نماز است اجزاء منسیه آن که جدا از فراغ بر

وجه قضا بعمل می‌آید مثل تشهد و یا یک سجده فراموش شده و در حکم نماز است نیز سجود سهو در مواضعی که
واجب می‌شود و برای طواف واجب و شرط است در صحت آن نیز و در نماز و طواف واجب فرقی نیست در ما بین آنکه به
اصل شرع واجب شده باشد مثل فرائض یومیه و طواف حجة الاسلام و یا بالعارض واجب شود بواسطهٔ سببی که
خود مکلف آنرا ایجاد کرده مثل اجاره و نذر و یمین و برای مس نمودن خط قرآن اگر مس بسبب نذر یا عهد یا
یمین واجب شده باشد و الا مس نمودن علی الاقرب حرام است و مس در محل حرمت عبارتست از مالیدن جزئی
از بشرهٔ بدن اگرچه طرف زبان باشد بخط قرآن بدون طهارت پس در موی بدن منعی نیست و در دندان و
ناخن و استخوان و عضوی که روح از آن خارج شده و هنوز از بدن جدا نشده تامل است و احتیاط در همه
خوبست و در حرمت مس فرقی در ما بین ابتداء و استدامه نیست و گاهی مخصوص شده استدامه است مثل اینکه از
روی سهو و غفلة یا جهل بحکم یا موضوع دست بر خط گذارده و در حال بودن دست بر خط ملتفت یا عالم
بحکم یا موضوع شود که ابقاء دست در این هنگام استدامه مس است و گاهی مخصوص است بابتداء مثل
اینکه وضع کند عضو را بر خطیکه بمجرد وضع محو شود و در خطی که ممسوس است در محل حرمت معتبر
است که در عرف اهل شرع قرآن نامیده شود پس در کلمات مشترکه در ما بین قرآن و غیر قرآن معتبر است که
بقصد قرآنیت کتابت شده باشد و معتبر در قصد قرآنیت قصد کاتب است بلی در کلمات مختصه مثل مدهامتان
و مانند آن قصد معتبر نیست و در محل اعتبار قصد علم بقصد معتبر است و با عدم علم عدم منع خالی از قوة
نیست و مراعات احتیاط خوبست و اعتبار در منع بصورة خط است اگرچه معنی او مستحق اهانت باشد مثل
فرعون و هامان و ابلیس و شیطان و کلب و خنزیر و مانند آن و بعد از ثبوت قرآنیت در صورة خط در حرمت
مس آن فرقی نیست در ما بین انواع خط از نسخ و نستعلیق و غیر آن و نه در ما بین کیفیات آن از جلی و خفی و
نه در ما بین کمیات آن از زیاد و کم اگرچه یک آیه بلکه یک کلمه بلکه یک حرف بوده باشد حتی مد و تشدید
بنابر اظهر بلکه سرکاف فیکم یا کاف علیکم و مانند آن و همزه کرنا کاف علیک و مانند آن رسم می‌شود و
اقرب در نقاط و حرکات اعرابیه و بنائیه عدم منع است چنانچه اقوی منع است در حرفی که در کتابت رسم
می‌شود و در تلاوة تلفظ بآن نمی‌شود مثل واو اولئک و الف واو جمع و حروف علة که در تلاوة منقلب
به الف می‌شود و اگر در کتابت جمع شود در ما بین اصل و منقلب از او مثل کفؤا بنابر قرائة همزه که منقلب
از واو است حکم در هر دو جاریست چنانچه حکم جاریست در اجزاء قرآنیه که منفصل از مصحف می‌باشند
مثل آنکه در مقابر و دراهم و دنانیر منقوش است یا در الواح و کتب احادیث و تفاسیر است لا المکتوب
است و در الف رحمن و لقمن و نعمن و ملک که در کتابت رسم شود چون رحمان و لقمان و نعمان و مالک اجود

بلکه اقوی حرمت است طمن



منع است بلی حرفی که در تلاوت تلفظ بآن نشود و رسم آن در کتابت متعارف نباشد بلکه رسم آن در عرف اهل قلم
غلط شمرده شود چون الف اودو بلون و واوی که بعد واو نوشته شود ظاهر در او و ثانی عدم منع است و اظهر
از آن در عدم منع اظهار حرفی است در کتابت که در تلاوت بجهت اشباع حاصل شود چون له و فیه مهانا بنا بر
قرائت اشباع اگر بصورت لهو و فیهی نوشته شود و اقرب در حروف مقطعه از کلمه واحده نیز منع است چنانچه
اقرب عدم منع است در حروف کلمه که بصورت اعداد رسم شود و هم چنین در ترجمه قرآن و آنچه منطبع گردد
در آینه و غیر آن از اجسام صیقلیه و آنچه دیده می شود از پشت جسم لطیف و ورق رقیق بلی منع در آنچه که به
نشتر در پشت ورق ظاهر می شود خالی از قوت نیست خصوصا صورتی که اصل معکوسا رسم شده باشد
و در موضع منع فرقی نیست در ما بین ناسخ و منسوخ که تلاوت آن باقی باشد و در منسوخ التلاوة اقرب
عدم منع است و اقوی در اسماء الله حتی لفظ جلاله و اسم نبی و اسماء ائمه و سایر اسماء محترمه نیز عدم
حرمت مس آنها است مادامی که منجر بهتک احترام یا مقارن بقصد اهانت نشود هر چند احوط در همه اجتناب
خصوصا لفظ جلاله و خبث که نجاست است مثل حدث نیست مگر فی الجمله و تفصیل آن این است که اگر
مس کتابت قرآن بغیر عضو متنجس حاصل شود ضرری ندارد و اگر بعضو متنجس حاصل شود و نجاست از ماس
سرایت بممسوس کند اشکالی در منع نخواهد بود و با عدم سرایت اقوی نیز منع است و جایز است برای محدث
مس نمودن ما عدای خط قرآن از جلد و ورق و هامش و ما بین سطور مادامی که مستلزم مس کتابت نشود و همچنین
اصطلاحات قراء و رموز ایشان در تمیز القاب سور و علامات مرسومه در هوامش مثل جزء و نصف جزء و حزب
و خمس و عشر و نحو اینها و اصح جواز کتابت قرآن است بدون طهارت لکن کراهت دارد چنانچه کراهت دارد نیز حمل
قرآن و تعلیق آن بدون طهارت و در مس طفل و دیوانه منعی نیست و در وجوب منع ایشان از مس کتابت قرآن بر ولی
یا بر مطلق مکلف که مطلع شود مثل معلم و غیر او و عدم وجوب آن چند قول است و اقوی عدم وجوب است مطلقا
و اما غایات وضوء مستحب پس آنها بسیارند مثل کون بر طهارت و مهیا شدن بجهت فریضه قبل از وقت و نافله
و شرط صحت آن نیز هست و طواف مندوب و سایر مناسک حج غیر از طواف واجب و نماز و صلوة جنازه و تلاوت
کلام الله و کتابت آن و مس ما عدای خط آن و طلب حاجت و دخول مساجد و مشاهد متبرکه از روضات انبیاء و مرسلین
و ائمه معصومین و اولاد ایشان و بحال علماء از احیاء و اموات ایشان و قباب شهدا و هر مکان شریف که از جمله
آنست رواق مشاهد مشرفه و زیارت قبور مؤمنین و خوابیدن خصوصا خوابیدن جنب که وضو برای آن سنت
مؤکد است و ورود مسافر بر اهل خود و دخول زوج و زوجه در شب زفاف بر یکدیگر و جلوس قاضی در مجلس قضا
و سجود شکر و مقدمات نماز از اذان و اقامه و غیر اینها و اکل و شرب در حال جنابت و جماع با زن حامله و جماع

اظهر منع است و بهتر حرف در حرف ... ظ

در ترجمه تحت اللفظ احتیاط کشید بهتر است ظ

ترک شود ظ

اگر موجب هتک شود ظ

بلکه شرط است در صحت اقامه ظ

محلم

محتلم و معاودهٔ بجماع قبل از تخلّل غسل و تغسیل جنب میّت را و جماع غاسل میّت قبل از غسل او و مسّ میّت و ذکر
حایض در اوقات صلوة و تکفین غاسل میّت میّت را قبل از غسل مسّ میّت و تجدید وضو که آنرا وضوی تجدیدی گویند
کذا نهم با تخلّل فاصله از وضوی اول مستحب است اگرچه احتمال تخلّل حدث ندهد و اگرچه خللی در وضوی اوّل واقع
نشود و اگرچه بعد از وضوی اول فریضه و یا نافله و یا عمل دیگر که از غایات وضو شمرده می‌شوند واقع نشده
باشد خواه بوضوی ثانی قصد غایت واجبه چون فریضه و یا غایت مندوبه چون نافله و مانند آن بکند باینکه خواه
در وقت فریضه باشد و یا قبل از آن و یا بعد از آن و خواه وضوی اول حاصل شده باشد برای غایت دیگر
غیر از کون بر طهارت یا نه و در تجدید عددی معتبر نیست بلکه مستحب است تجدید بعد از تجدید دوم همچنین در
مرتبهٔ ثالثه و رابعه و زیاده بر آن تا آنکه ناقض یقینی بعمل آید و در غسل تجدیدی مشروع نشده اصلاً نه
تجدید غسل بعد از غسل نه تجدید وضوء بعد از غسل حق آنستکه وضو تجدیدی هم رافع حدثست و هم مبیح
صلوة در صورتیکه منکشف شود بعد از اتیان بان وقوع خللی در وضوی اوّل و یا وقوع حدثی بعد از وضوی
اوّل بلکه حق آنستکه هر وضوئی که بقصد قربت و امتثال امر وجوبی و یا ندبی حاصل شود با خلوّ مکلّف از حدث
اکبر و از طهارت سابقه رافع حدث و مبیح صلوة است خواه قصد رفع و استباحه یا احدهما شده باشد یا نه
و خواه بان قصد غایت مخصوصه از غایات گذشته شده باشد یا نه پس جایز است دخول در فریضه و نافله آن
بر وضوی مندوبی که قبل از دخول وقت فریضه اتیان بان شده علی الاقوی هرچند احوط عدم اقتصار بر آن است
همچنین است حکم وضوئی که در وقت فریضه از برای غایت دیگر از غایات مستحبه حاصل شده باشد هرچند در
او قصد استحباب کرده باشد که اقوی جواز اکتفا بان است از برای فریضه و احوط عدم اقتصار بر آنست مگر آنکه
آنرا بقصد قربت مطلقه بعمل آورده باشد و شرط نیست در صحت وضوئی که اتیان بان شده برای غایت مخصوصه
توصّل بان غایت فعلاً و شرط نیست نیز در صحت مطلق وضو اینکه قصد توصّل بغایت مخصوصه از غایات واجبه
یا مندوبه آن شود و نیز در وضوئی که واجب میشود برای غایت مخصوصه مثل نماز واجب و یا طواف واجب اینکه
قصد توصّل بان غایت شود علی الاقوی **فصل سیم** در بیان کیفیّت وضو است که مشتمل است بر
افعال وضو و شرایط آن اما افعال وضوء پس چهار است اول شستن رو است از رستنگاه موی سر تا آخر ذقن
مقداری را که انگشت ابهام یا انگشت وسطی فرو گیرند و واجبست در آن ابتدا نمودن از اعلا و سرازیر
شستن تا آخر ذقن بنحوی که در عرف بگویند که رو را از بالا بپائین شسته است و در تحقق شستن جریان
آب که عبارتست از انتقال اجزاء آن از مکانی بمکان دیگر معتبر است اگرچه با عانت دست بوده باشد پس در
شستن رو و همچنین دستها دلک که عبارتست از مالیدن دست واجب نیست مگر بجهت اجرای جریان آب در محل وقتی



این جا غایت دست و اعتبار در انگشت ابهام و انگشت وسطی یا انگشتان شخص مستوی الخلقه است
کسانیکه روی ایشان بجهة غایت بزرگی یا کوچکی یا انگشتان ایشان بجهة غایت بلندی یا کوتاهی از حد
اعتدال خارج است باید رجوع کنند به مستوی الخلقه و بشویند از روی خود مقداری را که مستوی
الخلقه از روی میزان مذکور می شوید که کمتر از آن مجزی نیست و زیاده بر آن لازم نیست پس اگر میزان دست مستوی
الخلقه اقتضا کند شستن عذار که عبارتست از مو یا موضع موی محاذی گوش و عارض که عبارتست از
یک از دو جانب موی ریش یا موضع آن و حد آن از آخر موی محاذی گوش است تا آخر ذقن برایشان هم لازم
آنها را بشویند و اگر اقتضا کند شستن عارض نه عذار را برایشان هم لازم است نه ابشویند و اقرب در مستوی
الخلقه لزوم شستن عذار و عارض هر دو است و هم چنین رجوع نماید بمستوی الخلقه کسیکه موی سر ندارد
کسیکه موی سرش از حد متعارف تجاوز کرده پیشانی وی را فرو گرفته باشد پس می شویند روی خود را از حد مستوی
الخلقه می‌شوید و در شستن روی تخلیل که عبارتست از رسانیدن آب ببشره که مستور در زیر موهاست واجب
نبوده فرق در میان موی ریش و ابروها و مژه چشمها و شارب و موی زیر لب و غیر اینها خواه مو در همه اینها
و تنک باشد یا کثیف و انبوه بلکه کفایت می کند همان اجزای آب بر ظواهر حتی موی ریش در قدری که داخل در
رو نیست بلی لازم است شستن بشره در موهای ریزه و کوتاهی که در وانمود دیگر دیده شود باشند چنانچه بسبب اتفاق
میافتد در میان دو ابرو و در دو جانب عنفقه که موی زیر لب را گویند و احوط در این که فرض از مو نشستن مو و بشره هر
است و زن یا خنثی در همه احکام مذکوره ملحق بمرد می باشند حتی اگر زن ریش بهم رسانند ریش او در حکم ریش مرد
و لازم نیست شستن مقداری از ریش که در طول و یا عرض از حد روی مستوی الخلقه خارج باشد و هم شستن
دست و اما شستن دست چنین است از مرفق تا سر انگشتان پس لازم است ابتدا از مرفق و سرازیر شستن تا سر انگشتان و
در زیر ناخنها یا در خود دست چرکی یا چیز دیگری که مانع باشد از رسیدن آب ببشره مثل ریزه موم و جرم قلیان و
آنها بوده باشد واجب است ازاله نماید و تخلیل موی در شستن دستها بجهة رسانیدن آب ببشره نیز لازم
هر گاه ناخن انگشتان بلند شده باشد که بسبب بلندی مانع باشد از رسیدن آب ببشره سر انگشتان واجب
آنها و احوط آنست که نگذارد ناخن در بلندی از حد متعارف بگذرد و اگر در زیر ناخن یا موضع دیگر از دست
باشد و شک نماید در مانع بودن آن از وصول آب ببشره واجب است ازاله کند تا علم حاصل شود بوصول
به بشره و هر گاه شک نماید در زوال مانع بعد از علم بوجود آن واجب است مالیدن دست تا قدری که یقین کند به زوال — احوط تحصیل مظنه است
آن و هر گاه شک نماید در حصول مانع و وجود آن در محل فرض اعتنا ننماید و تحقیق لازم ندارد و اگر در انگشت حلقه — بعدم مانع ظن
انگشتری و یا در دست حلقه و یا دست بند داشته باشد و آب بزیر آنها بدون بیرون آوردن و یا حرکت دادن نرسد

براو لازم نیست بلی حرکت دادن مستحب است واگر آب بزیر آنها نرسد مگر بواسطهٔ بیرون آوردن و یا حرکت دادن واجبست مراعات یکی از این دو واگر شک نماید در وصول آب بدون این بخلاف آنکه اگر شک نماید در وجود چیزی بر دست که مانع از وصول آب باشد چون چرک و موم و قیر و مانند آن که شناختن چیزی در این صورت بر او نیست و در ابتدا از مرفق واجبست قدری بالاتر از مرفق را شستن برای یقین بشستن قدر واجب سیم مسح سر است به رطوبت آب وضو که بر دست باقی مانده و باید مسح بر پیش سر واقع شود و در آن مسمی کفایت میکند اگر چه بقدر یک انگشت بوده باشد و افضل مقدار سه انگشت است و ابتدا از اعلی سر و از زیر مسح کردن لازم نیست بلی مستحب است و وقوع مسح بر بشره لازم نیست بلکه کفایت میکند مسح موی مقدم سر بقدری که اگر به بلندی از حد سر تجاوز نکرده باشد چه در وزن و چه در بعرد پس مسح آن قدری که از حد سر خارج شده کافی نیست و اگر موی مقدم سر در بلندی چنان باشد که اگر کشیده شود از حد سر میگذرد ولکن بالفعل نگذشته باشد اقرب در این صورت مسح زیر آنمو یا مسح بشره پوشیده در زیر آنست و اگر موئی از فرق سر بلند شده و در نزد مقدم سر باخر رسیده باشد مسح موهای آن موی نیز که در نزد مقدم سر است کفایت نمیکند بلکه باید آن را بکنار زده و زیر آنرا مسح نماید و جایز نیست مسح بر حائل مثل عمامه و کلاه و مقنعه و مانند آن اگر چه پارچه رقیقی باشد که رطوبت از آن نفوذ نماید و به بشره برسد در حال اختیار و اما در حال اضطرار پس جایز و مجزیست چهارم مسح پشت پاها است از سر انگشتان تا کعب بنحوی که مسح کعبین فرا گیرد و احوط انتهاء است تا مفصل ساق و قدم و افضل مسح مقدار سه انگشت است و افضل از آن مسح همه پشت پا است اگر چه یک انگشت نیز کفایت میکند و ابتدا نمودن از انگشتان واجب نیست بلکه مستحب است و در اینجا لازم است وقوع مسح بر بشرهٔ پشت پاها و اگر بر بشره مانعی باشد از چرک و موئی که بر آن روئیده باشد و مانند آن واجبست مانع را دفع نماید تا علم بوقوع مسح بر بشره حاصل شود اگر چه بمبالغه در دست مالیدن باشد و مظنهٔ وقوع مسح بر بشره مثل شک در وقوع است که اعتباری ندارد و واجبست در سر و پاها که مسح برطوبت باقیه از آب وضوء واقع شود و مسح با آب جدید باطلست و اعادهٔ آن به رطوبت باقیه از آب وضوء بعد از دفع آب جدید از محل ممسوح لازم است و اگر اعادهٔ مسح متعذر شود اگر چه بباقی نماندن آب وضوء در اعضا باشد واجبست اعادهٔ خود وضوء و هرگاه رطوبت دست خشکیده باشد واجبست گرفتن رطوبت از آب وضوء که در سایر مواضع باقی باشد حتی موی ریش یا ابروها یا مژهٔ چشمان یا غیر اینها و در آب موی ریش شرط نیست که موی عرضا و طولا از حد وجه تجاوز نکرده باشد بلکه اخذ آب از قدر زائد چه در طرف عرض و چه در جانب طول جایز است بشرط اینکه آن آب بواسطهٔ غسل وجه بآنجا رسیده باشد که آب وضوء بر آن صادق و واجبست نیز در مسح سر و پاها تا اثر مسح در محل ممسوح تا اینکه رطوبة

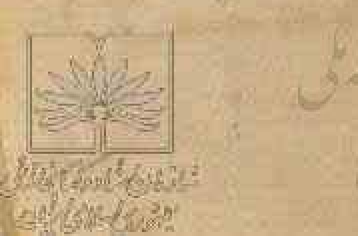
نماید

هم چنین م

ترک نشود ط.ر

احوط عدم اخذ از قدر زائد است ط.ر





احکام وضو

ازاله مسح سر اید بممسوح کند و اگر رطوبت بدون واسطه اله مسح بانجا رسد کفایت از مسح نمیکند
چنانکه مسح اگر تا بتری در محل ممسوح نماید کافی نیست و هرگاه محل مسح اندک تر باشد رفع تری از بجهت
مسح بنا بر اقوی واجب نیست با فرض تا بتر مسح بلی اگر تری محل بحیثی باشد که با وجود ان تری ماسح سر
بدانجا نماید و یا علم بسرایت ان حاصل نشود در این صورت لازم است رفع ان تری بنحویکه تری دست سرایت
بدانجا کند و یا علم بسرایت ان حاصل شود و مظنه کفایت نمیکند و واجبست نیز که مسح برطوبت اب وضو
بواسطه دست حاصل شود نه با له دیگر غیر دست و نه بواسطه کهنه که از ان بدست بسته باشد هر چند
اب وضو تر شده باشد و اظهر عدم تعیین انگشتان است برای مسح بلکه مسح بغیر انگشتان نیز کافی است
هر چند احوط رعایت مسح با انگشتان است و احتیاط در این است که از مسح بباطن کف عدول نماید بپشت دست
مادامی که رطوبت در باطن موجود باشد و یا اینکه نقل رطوبت از موضع دیگر بباطن ممکن باشد و احوط
از ان عدول نکردن از باطن کف است بذراع بشرط وجود رطوبت در خود او و با امکان نقل از او و بلی با تعذر
مسح بباطن کف اگر چه بجهت نبودن رطوبت و عدم امکان نقل از موضع دیگر باشد جایز است مسح نمودن
بپشت دست و در این صورت احتیاط مقتضی عدم عدول است بذراع در حال اختیار و اگر مضطر باین شود
اگر چه بواسطه انحصار رطوبت در ذراع و عدم امکان نقلش بپشت دست باشد مسح بان نیز مجزی
خواهد بود و لازم نیست مسح نمودن سر و پای راست بدست راست و مسح پای چپ بدست چپ بلکه مستحب
است هم چنانکه شستن رو بدست راست نیز مستحب است و جایز نیست مسح بر حائل چون جوراب و چکمه و
ان از انواع پاپوشها در حضر و در سفر مگر بجهت تقیه و یا بواسطه ضرورت دیگر مثل شدت برودت
هوا که بر عضو خود از کندن پاپوش برای مسح بترسد مثل خوف از درنده یا دزد یا انقطاع از رفقه یا
دیگر دینی یا دنیوی که از خوف ضرر بر نفس یا عرض یا مال خود داشته باشد که در همه این احوال مسح بر حائل
جایز است خواه در حال طهارت ان را پوشیده باشد و یا در حال حدث و اگر حائل متعدد باشد واجب نیست
تخفیف ان نکند بعض و ضیق وقت نیز از جمله ضرورتست که با ان نیز مسح بر حائل جایز است و احوط در این
حال جمع میانه مسح بر حائل و تیمم است اگر تیمم مفوت وقت نشود و الا ساقط است و اگر در محل تقیه اجرای
شود در ما بین مسح بر خف که موزه را گویند و غسل پا که اختیار ثانی معین نیست بلکه مخیر است هر کدام
را اختیار کند مجزیست و اگر عذر زائل شود واجب است اعاده ان وضو از برای نمازهای مستقبله و اعاده
انچه که در حال عذر با ان وضو اتیان کرده است لازم نیست بلی فرق در میان انکه عذر تقیه باشد و یا
ضرورت دیگر و اما شرایط وضو سیزده است اول نیت و در ان معتبر است قصد فعل که وضو باشد

قصد

بلکه اقوی است منه

احوط بلکه اقوی عدم عدول [illegible] است [illegible] بلکه [illegible] منه

۳ احوط است منه

۴ ترک نشود منه

۵ بنا بر احوط و اقوی عدم [illegible] است [illegible] منه

احکام وضو

قصد قربة که عبارتست از اینکه غرض اش از وضو کرفتن فرمان بردن امر الهی بوده باشد و در آن تلفظ شرط
نیست و اخطار ببال لازم نیست بلکه همان داعی که غرض مذکور باشد کافی است و همین غرض فرمان بردا
است که انسان را میخواند و تحریک میکند بسوی فعل مقصود و عروض غفلت و ذهول از فعل در حین شروع
شروع بان و یا در اثناء منافی وجود آن در ذهن نیست و بر واسطه وجود اینست در ذهن که انسان خود را در
حال غفلت و ذهول مشغول بفعل می بیند که این مشغول بودن با غفلت و ذهول از تاثیر و تحریک غرض فرمان
برداری امر الهی است که موجود در ذهن است و علامت وجود آن در ذهن اینست که اگر از انسان متشاغل بفعل در
حال غفلت سؤال کنند که چه می کنی فی الفور بدون تامل و تحیر و تردد جواب کوید که وضوء می کیرم و اگر سؤال
کنند از حالت که این فعل از برای چه میکنی بدون تامل و تردد جواب کوید که خدا امر بان کرده و یا اینکه
برای فرمان برداری امر الهی میکنم پس بنا بر این قاعده که ذکر نمودیم واضح میشود وجه صحة غسل کسیکه بداعی
غسل کردن از خانه بحمام میرود و داخل خزینه میشود و در آنجا مقدمات و آداب غسل را که اعمالی او و فرو رو
ابتم بجو یکه در غسل ارتماسی معتبر است میرود و لکن در حال اشتغال بانها همه و یا در حال فرو رفتن
در آب عارض میشود او را غفلة از فعل و غرض از بعضی خیالات موجه چیز دیگری میشود پس بنا بر قاعده مذکوره
غسل او چنین شخص حاصل شده و صحیح است قطعاً بلی هرکاه غفلة و ذهول بنحوی شود که اصل آن صورة
جزئیه که عبارتست از غسل کردن بجهة غرض فرمان برداری الهی از ذهن محو و زائل کردانده در این صورت
غسل بعمل نیامده و لازم است استینافش دوم نیت وضو علاوه بر آنچه ذکر نمودیم چیز دیکر معتبر نیست
مثل قصد وجوب در واجب و قصد ندب در مندوب و نه قصد رفع حدث و نه قصد اباحه صلوة بلی افضل
و رعایت آنها است نیز در نیت بلکه احوط رعایت قصد رفع و استباحه صلوة است دوم ترتیب بمقدم داشتن
شستن روی و بعد از آن دست راست و بعد از آن دست چپ بعد از آن مسح پاها و در میان پاها ترتیب
نیست بنا بر اقوی بلکه تقدیم پای چپ با هر دو تا با هم مسح کردن نیز جایز است بلی افضل بلکه احوط رعایت
تقدیم پای راستست و اخلال بترتیب مذکور که شرطست عمداً و یا نسیاناً و یا جهلاً با جفاف و فوات
موالات مبطل وضو و موجب اعاده است بلکه با عدم جفاف و فوات موالات نیز از ابتدای وضوء
عمداً اخلال نموده باشد با علم بحکم بلکه با جهل بحکم نیز اگر باعث اخلال در نیت شده باشد بواسطه
احتمال مدخلیت ترتیب در صحة مأمور به چنانچه این احتمال با اخلال در نیت کاهی در جاهل مقصر
اتفاق می افتد و اما با عدم جفاف و بقاء موالات هرکاه علم بحصول نیت داشته باشد و عارض شود اخلال
بترتیب در اثناء عمداً با علم بحکم یا جهل بان یا نسیاناً لازم است اعاده نماید آنچه را که مقدم داشته با ما



بعد از خواه غسل بوده باشد یا مسح بلکه باید پیش از آن فا تبل آن نزاهم که تقدیمش لازم بود
عمل آورد هرگاه انرا بعد از انچه مقدم داشته بعمل نیاورده باشد سیم موالاة وان تاخیر نکردن
غسل یا مسح عضو متاخر است یا مقداری که جمیع اعضای سابقه خشک شود که اگر چنین کند نسیانا
یا عمدا با علم بحکم یا جهل بان وضو باطلست اگر چه برای حاجتی چنین کرده باشد و خشک شدن بعض
ضرر ندارد و هر رطوبتی که مسح بان جایز است کفایت میکند بقاء ان در حفظ موالاة هرچند حاصل
شده باشد در عضو سابق از غسله مستحبه یعنی بغسلیکه از مستحبات وضو بوده مثل غسله ثانیه
در هریک از غسل وجه و غسل یدین بدانکه متابعت در میان افعال وضو بتاخیر نکردن بعضی از بعض
دیگر و عدم تخلل فاصله زمانی در مابین انها واجب نیست و شرط در صحت وضو هم نیست علی
الاقوی بلکه مستحب است لکن نه بایمعنی که از مستحبات وضو باشد بلکه مستحبی است در وضو بلی
هرگاه حاصل شود کفایت میکند در صحت وضوء اگر چه با او حاصل شود جفافی که اگر در صورت تاخیر
حاصل شد مبطل وضوء بود چه جفاف با حصول متابعه قادح در صحت وضو نیست خواه اضطرارا
بسبب شدت حرارت هوا و یا وزیدن باد و یا قلت اب و یا سخونت و گرمی بدن حاصل شود یا اختیارا بو
اسطه خشکانیدن یا تقلیل اب و بخوان حاصل شود و واجب میشود متابعه در وضو بنذر و اخلال
بان در صورت وجوب مبطل وضوء نیست هرچند معصیت و موجب کفاره است چهارم مباشره
بنفسه وان انستکه وضوگیرنده خودش مباشر افعال وضو شود یا امکان که اگر دیگری مباشر شود
وضو باطلست و اگر مباشره خود ممکن نشود مباشره غیر نیز کافی است بلکه واجبست عند المباشر نیت
و اگر مباشره غیر موقوف اجرت داشته باشد واجبست اجرت دادن هرچند بیشتر باشد مگر انکه مضر
بحال او بوده باشد و در صورت مباشرت غیر نیت وضو را خود مکلف نماید و اگر هر دو نیت نمایند
اولی خواهد بود و مباشره غیر در شستن روی و دستها حاصل شود به ریختن اب بر عضو و اجراء
ان بر همه مواضع عضو لیکن ریختن اب بر دست وضوگیرنده که او خود بر عضو بریزد و اجراء نماید
در حال اختیار ضرر ندارد پنجم مطلق بودن اب پس وضو باب مضاف باطل است ششم پاک
بودن اب که با اب نجس وضو باطلست هفتم پاک بودن اعضای وضو و این شرط باد و شرط سابق
هر سه شرط واقعی میباشند که در اعتبار انها و بطلان وضو بانتفاء انها فرقی در مابین عالم و جاهل
بحکم و یا بموضوع نیست هشتم مباح بودن اب که وضو باب غصبی باطلست بشرط علم بغصبیت زیرا
که این شرط یا شرط آتی هر دو شرط علمی میباشند پس وضو جاهل بغصبیت اب یا مکان صحیح است و

اعم از طرف رطوبت است در عضو متلو م

هرگاه بداب غصبی یا جهل بغصبیت روی و دستهای خود را بشوید و قبل از مسح سر و پاها عالم شود در
جواز مسح به رطوبت باقیه از این آب و صحت وضو بآن و عدم جواز آن دو قول است اقرب جواز و صحت
است و احوط استیناف وضوء و یا استیذان از مالکست در مسح و با تعذر استیذان متعین است استیناف
باب مباح نهم غصبی نبودن مکان وضوء و اگر مکان وضو مباح بوده باشد و لکن آب مستعمل در وضو
که بر زمین ریخته میشود بر مکان مغصوب جاری شود اقرب بطلان وضوء است دهم غصبی نبودن
ظرف آب وضوء و این شرط نیز شرط علمی است و شرطیت را اختصاص باید بصورت انحصار آب با عدم
امکان نقل آن بظرف مباح چنانچه بیان این حکم در ظرف طلا و نقره گذشت یازدهم خوف ضرر از استعمال
آب نداشته باشد و الا تکلیف تیمم است و وضوء باطلست دوازدهم تنگ نبودن وقت بنحویکه گنجایش
وضوء و نماز هر دو را بدهد و الا متعین است تیمم **فصل چهارم در احکام جبیره در وضو**
است بدانکه جبیره چوبهائی را گویند که بآنها عضو شکسته را بسته باشند و در حکم آنست چیزیکه بر
روی زخم گذارده میشود از کهنه و دوا چون ضمد و ضماد و مرهم و مانند آن پس بدانکه واجبست بر
صاحب جبیره بعد از احراز شروط آتیه غسل مواضع صحیحه و مسح بر جبیره بداب اگرچه جدید باشد
به نحویکه مسح با آب مستوعب همه جبیره شود با رعایت ابتداء از اعلی و سر از بر کشیدن مسح و با رعایت
صدق استیعاب همه واجب نیست مبالغه نمودن بجهت رسیدن تری بخلل و فرج و درزهای ریز جبیره
و عدول از مسح جبیره بغسل آن مجزی نیست و هم چنین مجزی نیست [illegible] رسانیدن آب بر جبیره بنحویکه
غسل بر آن صدق نماید و اگر جبیره تر باشد خشکانیدن آن لازم نیست بلکه مسح بر آن با وصف تری
مجزیست و اگر بر دستی که با آن مسح جبیره میشود تری بسیاری باشد که مسح با آن تری مستلزم جریان آب
بر جبیره شود تقلیل آن تری لازم نیست و جریانی که در این حال حاصل شود ضرر ندارد مادامیکه بآن
مسح قصد غسل نه نماید بر داعی اینکه فرض همان غسل است و هرگاه جبیره فرا گرفته باشد همه عضو
تمام عضو را و یا جمیع مواضع عضوی را بنحویکه غسل آن بالکلیه متعذر شود واجبست مسح جمیع آنها
با مراعات استیعاب همه بنا بر اظهر و اگر احتیاط نماید بجمع ما بین آن و تیمم بهتر خواهد بود و لکن
شرطست در مشروعیت مسح بر جبیره یکی از سه چیز اول عدم امکان شستن موضع شکسته یا زخم
که مستور در زیر جبیره است نه برداشتن جبیره و نه بتکرار آب ریختن بر آن تا اینکه ببشره مستوره
رسد با تحقق اقل مسمای جریان و نه بفرو بردن جبیره در آب و نگهداشتن آن در زیر آب تا اینکه
آب ببشره رسد با تحقق جریان نیز دوم مضر بودن رسیدن آب بموضع از آب بر تقدیر امکان شستن آن نه



احکام جبیره

یکی از طرق ثلاثه سیم نجاست موضع با تعذر تطهیر آن به تقدیر امکان ایصال آب و عدم تضرر آن از آب که
اگر شستن آن به یکی از طرق ثلاثه ممکن باشد و از آب متضرر نشود و طاهر باشد و یا تطهیرش ممکن شود
متعین است شستن و مسح بر جبیره با شروط ثلاثه مشروع و مجزی نیست نهایة آنست که مخیر است در شستن
در ما بین طرق ثلاثه اگر هر سه ممکن باشد و یا امکان دو طریق مخیر است در ما بین این دو و یا امکان یکی معین
است همان یکی و اگر ایصال آب به بشره ممکن و ریختن بر جبیره بدون تحقق جریان ممکن نشود در اجزاء آن
از مسح بر جبیره اشکال است و احتیاط در جمع ما بین آن و مسح است به تقدیم مسح بر ایصال آب به واسطه تکرار به
شرط آنکه مستلزم مسح سر و پاها با آب جدید نشود و الا احتیاط در ترک این احتیاط است پس اکتفاء به
مسح او در حکم جبیره است در جمیع احکام گذشته و اشیائی که بر موضع شکسته یا مجروح یا مقروح می‌بندند و یا
می‌گذارده باشند مثل صنفد یا ضماد یا ملحم و مانند آنها و همچنین کهنه که بر آنها بسته و یا چسبیده باشد که در
جمیع اینها اکتفا می‌کند مسح با تعذر غسل البشره اگرچه به واسطه تضرر موضع از آب و یا نجاست آن با تعذر
ازاله آن بوده باشد و هرگاه صاحب جبیره یا آنچه که در حکم جبیره است متمکن باشد از برداشتن جبیره یا برداشتن
آنچه که در حکم آنست و مسح نمود بر اصل بشره نه غسل آن پس در مقدم بودن آن بر مسح جبیره و یا مقدم بودن
مسح جبیره بر آن دو وجه است و احتیاط به جمع در ما بین هر دو ترک نشود و اولی ضم تیمم است نیز بر آنها و در
الحاق کهنه یا پنبه و یا غیر آن که برای اصلاح جراحت یا قرحه مثل دمل و مانند آن بجا چسبانیده باشند و یا
بدون اختیار چسبیده باشد و کندن آن متعذر شود به جبیره اشکال است و احتیاط در آن نیز به جمع ما بین مسح
بر آن و غسل آن بعد از مسح و ضم تیمم نیز با آنها ترک نشود و هرگاه ظاهر جبیره و یا آنچه ملحق باوست نجس
باشد واجبست ازاله نجاست از آن به جهة مسح اگر ممکن شود و در صورة عدم امکان مشهور آنست که چیز
طاهری بر او گذارده شود و مسح بر آن چیز طاهر می‌شود و لکن خالی از اشکال نیست و احتیاط در آن جمع است
در میان مسح طاهر بعد از غسل حوالی و جوانب جبیره و مسح خود جبیره و تیمم بعد از هر دو که این احتیاط
نیز نباید ترک شود و هرگاه جبیره و مانند آن از موضع شکسته یا جراحت و مانند تجاوز کرده و بعضی از موضع
صحیح را هم فرا گرفته باشد پس حکم آن نیز حکم جبیره است در اجتزاء به مسح آن از غسل بشره به شروط گذشته اگر
آن تجاوز و فرا گرفتن بعض از موضع صحیح در عادة محتاج الیه جبیره و از لوازم عادیه آن بوده باشد و الا
واجبست غسل زاید بر قدر حاجت به برداشتن جبیره و مانند آن از آن قدر زاید و یا تکرار آب بر آن تا رسیدن
به بشره و جریان بر آن و یا فرو بردن در میان آب برای رسیدن آب به بشره با امکان یکی از این سه طریق به
شرط آنکه مستلزم سرایت آب به محل مکسور و یا مجروح یا تضرر آن از آب نشود و الا اکتفا می‌کند مسح بر

جبیره

بیان جبیره

جبیره مطلقا و احتیاط بجمع در ما بین او و غسل قدر زائد و تیمم بعد از هر دو خوبست و هرگاه
جبیره در موضع مسح نبوده باشد چون سر یا پای پس اگر جمیع محل مسح را فرا نگرفته باشد بباقی بودن بعض آن
والا اگر ممکن باشد نزع جبیره و مسح بر بشره بشرط طهارت و با امکان ازاله نجاست از آن واجبست
چنان کند بجهة تحصیل حقیقة مسح و ایصال آب بر بشره بمکرر ریختن و یا بزیر آب بردن مجزی نیست و اگر
نزع آن بر وجه مذکور ممکن نباشد واجبست مسح بر آن اگر طاهر باشد و یا بعد از تطهیر اگر نجس باشد
و اگر در این صورت ایصال آب ببشره ممکن باشد در وجوب و عدم وجوب آن دو وجه است اقوی عدم وجوب
و احوط ایضا آنست بعد از مسح جبیره و احتیاط در مسح بر جبیره موضع مسح آنست که یکدفعه بتری وضوء
مسح نماید و دفعه دیگر با آب جدید و این احتیاط ترک نشود و هرگاه عضوی از اعضای غسل و وضوء
شکسته یا مجروح باشد بعد از جبیره و خرقه و دواء واجبست شستن آن تا امکان و اگر ممکن نشود کفایة
میکند شستن جوانب و اطراف آن بنا بر اقوی و احوط مسح آن موضع است نیز و اگر شستن جوانب نیز ممکن
نشود واجبست عدول به تیمم چنانچه صاحب جبیره نیز اگر متمکن از مسح جبیره نشود واجبست عدول
بر تیمم کند و هم چنین واجبست عدول به تیمم اگر شکستگی جراحت و قرحه در غیر اعضاء وضو بوده باشد
ولکن بسبب رسیدن آب به اعضاء وضو آنجا متضرر شود و هم چنین متعین است تیمم اگر درد عضو و یا بعض
از مرضی غیر شکستگی و جراحت و قرحه بوده باشد مثل درد چشم و وجع مفاصل و مانند آن که استعمال آب در آن
مضر بوده باشد و احوط جمع است در میان وضو و شستن مواضع دیگر که سالم اند از مرض و اما موضع فصد در
دستها که بر آن دستمال بسته باشد پس اگر گشودن دستمال و شستن موضع متعذر و متعسر نباشد واجب
گشودن و شستن موضع والا پس اگر غسل مواضع صحیحه از دست متعذر و یا متعسر باشد باید عدول به تیمم
نمود و الا واجبست احتیاط بجمع در ما بین غسل مواضع صحیحه و تیمم و اگر از مواضع صحیحه زیاده بر قدر متعارف
البته از برای بستن موضع فصد در زیر دستمال پوشیده شده باشد باید قدر زائد نیز بشوید غسل
مثل وضو است در جمیع احکام مذکوره اگر بوده باشد بر بعض اعضاء آن جبیره و نحو آن چون صنفد و ضماد
یا جراحت یا قرحه خالی از جبیره و دواء و اما بر صاحب جبیره و نحو آن متعین است غسل ترتیبی برای آنکه مسح بر
جبیره و یا صنفد و ضماد کند و یا غسل ارتماسی نیز بجا تواند کرد و در این صورت اما مسح از او ساقطست بجهة
حصول غسل و یا لازم است که در میان آب در حین فرو رفتن جبیره و یا صنفد و ضماد را مسح نماید که در حقیقة
جمع در میان مسح و غسل کرده خواهد بود مسئله محل اشکالست احتیاط را باختیار غسل ترتیبی بر تحصیل
حقیقة مسح بر جبیره و مانند آن از دست ندهد و اگر مضطر بغسل ارتماسی شود احتیاط بجمع در ما بین غسل

احکام سلس البول

جبیره و مسح آن در جبیره را تماس از دست ندهد و هرگاه عذر در وضوء و یا غسل بطریق جبیره رفع
شود پس حکم آن وضوء و غسل مثل حکم وضوء بر وجه تقیه است که باید آن را مجتهد اعمال مستقبله اعاده
کرد بدون انتظار از تجدید حدث که ناقض طهارت است و جایز نیست داخل شدن باین وضوء یا غسل
در صلوة و غیر آن که مشروط بطهارت است حتی نمازی که وضوء و یا غسل از برای او بعمل آورده باشد
و واجب نیست اعاده و قضاء نمازهای گذشته که باین وضوء و یا غسل در حال عذر کرده است و هرگاه
صاحب جبیره گمان کند برء محل مجروح را و جبیره را باین واسطه بجهت تحصیل وضوء یا غسل تمام
بردارد و ظاهر شود عدم برء پس اگر خوف ضرر از برداشتن جبیره داشته باشد جایز است اکتفاء بهمان
وضوء و غسل نماید که پیشتر بعمل آورده بوده و اعاده آن لازم نیست و اگر خوف ضرر نداشته باشد
واجبست اعاده آن اگرچه باز محتاج بجبیره باشد و اگر با خوف ضرر وضوء بگیرد و یا غسل کند و بآن
وضوء و غسل نماز گذارد و بعد ظاهر شود عدم ضرر و یا حصول برء قبل از وضوء و غسل اعاده نماز واجب
نیست باین وضوء یا غسل دخول در نماز دیگر نیز جایز است و کسیکه فرضش طهارت ناقصه است واجب
نیست بر او تأخیر طهارت و نماز تا ضیق وقت اگرچه رجاء زوال عذر بعد از آن داشته باشد فصل

پنجم در احکام سلس البول و مبطون است و آن کسیست که بول او بی اختیار جاری باشد و
نتواند بول خود را منع از جریان کند و مبطون کسیست که شکم روش داشته باشد و نتواند خودداری کند اما
صاحب سلس پس اگر بول او در تمام وقت نماز استمرار داشته باشد اکتفا نماید برای هر نماز بیک وضوء
و معفو است از حدثی که در اثنای وضوء و نماز از او واقع میشود لکن واجبست بعد از وضوء بلافاصله
شروع در نماز کند چنانچه واجبست نیز حفظ نماید بول را از سرایت کردن بلباس و بدن خود باینکه داخل
کند احلیل خود را در کیسه و مانند آن که قدری پنبه در جوف او گذارده باشد و از نجاست حشفه و بدن آن
مقداری که داخل کیسه است معفو است و احوط آنستکه برای هر نماز حشفه را تطهیر نماید و کیسه یا پنبه
را نیز تغییر دهد و در وجوب آن اشکالست مگر برای مغرب و عشاء که اکتفا بیکی برای ظهر و عصر گذاشته
جایز نیست و برای نماز صبح که اکتفا با یکی برای مغرب و عشا گذاشته جایز نیست و اقرب آنستکه باین وضوء
مس کتابت قرآن نکند حتی در حال نماز و در استباحه فعل نافله باین وضوء توقف است و اگر بول در تمام
وقت استمرار نداشته باشد واجبست انتظار کشیدن از زمانی از وقت که در آن زمان بحسب عادت خالی از
حدث باشد و آن زمان گنجایش وضوء و نماز هر دو را داشته باشد و هرگاه باعتقاد استمرار حدث مشغول
نماز شود و در اثناء حدث منقطع شود و بداند که زمان خلو از حدث گنجایش وضوء و نماز هر دو را دارد واجبست

قطع

قطع نماز و اعاده وضوء و استیناف نماز بلکه اقرب وجوب اعاده وضوء و نماز است هرگاه بعد از فراغ
از نماز اتفاقاً فترت خلو از حدث در مقداری از وقت که وسعت هر دو را داشته باشد و هرگاه احتمال
دهد خفت و قلت بول را بعد از این و باید اندازد پس وجوب انتظار کشیدن آن زمان محل اشکال است و
احتیاط در انتظار است و هرگاه در حال خلو از بول وضوء بگیرد و مشغول نماز شود و در اثناء بول متجدد
شود پس اگر مستمر نماند اقوی وجوب تجدید وضوء و بنا بر نماز است یعنی نماز را از همانجا که گذاشته و بدون
فعل منافی وضو بگیرد و نماز را از همانجا که گذاشته بود تمام نماید و اگر منقطع شود و یا بتواند بول را از
بیرون آمدن منع نماید اقوی تجدید وضوء و استیناف نماز است و احوط بعد از تجدید وضو با عدم فعل
منافی بنا بر نماز و اتمام آن و اعاده است و هرگاه بتواند بول را از بیرون آمدن منع نماید بواسطه تخفیف
در افعال نماز و یا خوابیده نماز کردن و یا رکوع و سجود آن را بایماء و اشاره کردن پس اقوی عدم وجوب
است بلکه خلاف احتیاط است و اما مبطون پس حکم او در جمیع احکام مذکوره حکم صاحب سلس است مگر
در مسئله تجدید وضو و استیناف نماز در صورتی که در حال خلو از حدث وضوء گرفته و مشغول نماز
شود و در اثناء حدث عود نماید که در مبطون واجبست بعد از تجدید وضو بناء و اتمام این نماز خواه
حدث بعد از عود مستمر بماند و یا منقطع شود و یا بتواند آن را از بیرون آمدن منع نماید و وجوب ازاله
نجاست در وقت تجدید وضو محل تردد است و احوط تکرار نماز است یک دفعه با نجاست و دفعه دیگر بعد
از ازاله آن بلکه این احتیاط با عدم تعذر و تعسر ترک نشود و حکم صاحب ریح غالب و صاحب نوم غالب
که نتوانند خود را از خروج ریح و از نوم حفظ نمایند حکم صاحب سلس است مطلقاً مگر در مسئله وضو
گرفتن در حال خلو از حدث و عود حدث در اثناء نماز که بر ایشان و طایفه واجبست تجدید وضو
و استیناف نماز مطلقا چه در صورت استمرار حدث بعد از عود و چه در صورت انقطاع آن و هرگاه صاحبان
امراض مذکوره متمکن از علاج مرض خود باشند پس اگر در وقت وجوب صلوة متمکن شوند واجبست
علاج نمایند و بترک آن آثم هستند بلکه نماز ایشان نیز باطل است و اگر قبل از وقت وجوب صلوة متمکن
شوند بنحوی که وقت وسعت علاج و وضو و نماز را نداشته باشد اقوی عدم وجوب است و نماز
بدون آن صحیح و بترک آن آثم نخواهند بود **فصل ششم** در مستحبات وضو است بدانکه
مستحبست تسمیه در وقت گذاردن دست در آب یا ریختن آب در دست و اقل آن بسم الله گفتن است و
افضل گفتن بسم الله الرحمن الرحیم است و افضل از هر دو آنست که بعد از آن بگوید بسم الله و بالله
اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و مستحبست نیز قبل از شستن دستها که

واجبست شستن دو کف از بند دست یکمرتبه هرگاه وضوء از حدث نوم یا بول بوده باشد و دو مرتبه اگر از غائط بوده باشد و مستحب است نیز مضمضه و استنشاق هر یک سه مرتبه و در هر دو مستحبی کفایت میکند اگر چه عدد سه یک مشت آب حاصل شود و مستحب است نیز خواندن دعای ماثور در هر یک از مضمضه و استنشاق و شستن روی و شستن دستها است و شستن دست چپ و مسح سر و مسح پایها و در حدیث است نیز استحباب گفتن الحمد لله رب العالمین در نزد فراغ از وضوء و در روایت دیگر وارد شده استحباب خواندن سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر نیز در حال وضوء و در روایت دیگر نیز وارد است استحباب گفتن اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْألُکَ تَمامَ الوُضوءِ وَتَمامَ رِضْوانِکَ وَتَمامَ مَغْفِرَتِکَ و احوط خواندن آنست در هر یک از حال وضوء و بعد از فراغ از وضوء و در حدیث است نیز استحباب خواندن آیة الکرسی بعد از وضوء و مستحب است نیز ابتدا کردن مرد در غسل یدین از ظاهر ذراع و زن از باطن ذراع و اصح عدم فرق است در این استحباب چه در مرد و چه در زن در ما بین غسلهٔ اولی و غسلهٔ ثانیه و خنثی مشکل مخیر است در ما بین وظیفهٔ مرد و وظیفهٔ زن و مستحب است نیز بودن آب وضوء بقدر یک مد هم چنانکه مستحب است بودن آب غسل بقدر یک صاع و صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفیست و مد چهار یک آنست که عبارتست از صد و پنجاه و سه مثقال و نیم و سه نخود و نیم و مستحب است نیز مسواک نمودن قبل از شستن کفین و کفایت میکند در آن انگشت و لکن مستحب است که بچوب بوده باشد و افضل چوب اراک است و مستحب است نیز گشودن چشمها در حال وضوء و کراهت دارد استعانه از غیر بلکه بقول معاونت غیر نیز در ریختن آب بر دست وضوء گیرنده و طلب احضار آب یا گرم کردن آن از غیر در محل حاجت ضرر ندارد و مستحب است نیز در شستن هر یک از روی و دستها دو مرتبه شستن یعنی واجب از هر یک از غسلات غسلهٔ واحده است و غسلهٔ ثانیه مستحب است و وضوء با آن افضل است و غسلهٔ ثالثه بدعت است و اتیان بآن بقصد مشروعیت حرام است و اگر از ابتدا وضوء قصد اتیان بآن بقصد مشروعیت داشته باشد وضوء نیز باطل است بجهت آنکه قصد هیئت غیر مشروعه نموده است

فصل هفتم در احکام وضوء و متوضی است بدانکه مکلف اگر در حال یقین بحدث سابق شک در وضوء لاحق کند که آیا حاصل شده یا نه بنا بر عدم حصول گذارده وضوء بگیرد و اگر در حال یقین به وضوء سابق شک در حدث لاحق کند که آیا حاصل شده یا نه بنا بر عدم حصول گذارده و خود را با وضوء بداند و مظنه در هر دو مسئله در حکم شک است که اعتبار ندارد و هرگاه یقین کند بوقوع حدث و وضوء هر دو و شک در متقدم و متأخر آنها نماید یعنی میداند که بعد از طلوع صبح مثلا هم بول کرده و هم وضو گرفته ولکن نمیداند که بول را پیشتر از وضو کرده که الآن متطهر باشد یا وضوء را پیشتر از بول گرفته

که الآن

احکام وضو

که الآن محدث باشد واجبست بر او وضوء گرفتن خواه حالت سابقه خود را بر این حدث و وضو بداند که
چه بوده و یا بداند که طهارت یا حدث بوده یعنی بداند که قبل از طلوع فجر مثلا متطهر بوده یا بداند که
محدث بوده پس در هر دو صورت خود را محدث بداند و وضو بگیرد مگر آنکه بعد از تامل در عادة و
حالت خود برای او علم حاصل شود که دو وضوء متوالی گرفته و یا دو حدث متوالی از او صادر شده پس
در اول خود را محدث یقینی داند و در ثانی خود را متطهر یقینی داند تا آنکه علم حاصل شود به وقوع هر یک
از حدث و وضو عقیب یکدیگر پس اگر حالت سابقه بر این حدث و وضو طهارة بوده است الآن خود را
متطهر داند و اگر حدث بوده است الآن خود را محدث داند تا علم حاصل شود باینکه وضوء دویم رافع
حدث بوده یا حدث دویم ناقض طهارة بوده پس در اول خود را متطهر داند و در ثانی خود را محدث داند
و هم چنین است حکم کسیکه یقین بجنابت و غسل هر دو بهم رساند و شک نماید در متقدم و متاخر از آنها و هر گاه
متوضی در حال اشتغال به وضو شک نماید در اتیان بفعلی از افعال وضو چه غسل چه مسح واجبست مشکوک
فیه را با ما بعد آن بعمل آورد و استیناف وضوء لازم نیست مگر در صورت جفاف ما قبل از که بر این تقدیر
لازم است استیناف بجهت تحصیل موالات و هر گاه شک نماید در نیت وضو و یا در اطلاق آب و یا طهارت
آن یا سبق یقین بر نجاست و یا شرط دیگر از شروط واقعیة آن واجبست استیناف نماید بعد از احراز شرط
مشکوک فیه و مظنه تحقق شرط در حکم شکست چنانچه مظنه وقوع در مسئله شک در افعال در حکم
شکست و غسل و تیمم در حکم وضوء باشند بنا بر احوط بلکه بنا بر اقوی پس در آنها نیز لازم است تلافی
مشکوک فیه با ما بعد آن و هر گاه متوضی یقین کند بترک عضوی از اعضای وضو یا بعض آن لازم است بر او
تلافی آن با ما بعد آن بشرط بقاء رطوبت در ما قبل آن و الا لازم است استیناف وضو بجهت تحصیل موالاة
و هر گاه بعد از فراغ از وضو شک کند در فعلی از افعال وضو که آیا اتیان به آن کرده یا نه و یا اینکه اتیان به آن
بوجه صحت بوده یا نه اعتنائی باین شک ننماید و چیزی بر او از اعاده و تلافی مشکوک فیه لازم نیست خواه
از جای خود برخواسته باشد یا نه و خواه مشغول فعل دیگر شده باشد یا نه و خواه جلوس در آن مکان بعد از
وضو طول کشیده باشد یا نه و خواه مشکوک فیه اجزا افعال وضو بوده باشد یا ما عدای آن و هم چنین اعتنائی
بشک ننماید هر گاه مشکوک فیه تحقق شرطی از شروط وضو بوده باشد چون نیت و ترتیب و موالات و اطلاق
آب و طهارة آن یا اباحه آن و هر گاه بعد از وضو قطع نماید باینکه مسح بر حائل کرده و یا آنکه در موضع
غسل مسح بجبیره نموده و یا آنکه در موضع مسح غسل نموده و لکن شک کند در اینکه آیا بجهت ضرورت که موجود
است بوده و یا آنکه قطع نماید باینکه مسح سر یا پا را بر آب جدید نموده و لکن شک دارد در اینکه از جهت تعذر

مسح

مسح بغسله وضوء چنین کرده باشد در این سه صورت احتیاط را باعاده وضوء ترک ننماید و هم چنین است حکم که اگر بر عضوی از اعضاء وضوء حایلی بوده که گاهی منع از وصول آب بر بشره میکرده و گاهی نمیکرده و نمیداند که آنرا در حال وضوء برای ایصال آب بر بشره تخلیل نکرده و لکن شک دارد در منع از در این وضوء از وصول آب ببشره و عدم آن و هم چنین اگر شک نماید که آیا از وضوء عدول کرده و غسل یا مسح باقی اعضا را ترک نموده یا وضو را باخر رسانیده یا نه و غسل و تیمم نیز مثل وضوء میباشند در عدم اعتنا بشک بعد از فراغ و هرگاه متوضی بوضوء تجدیدی بر نیت استحباب بآن وضوء نماز گذارد و پس از نماز متذکر شود که وقوع خللی در یکی از دو وضوء پس وضوء و نمازش هر دو صحیح است و هرگاه بهر یک از دو وضوء نماز کرده باشد و در وقت متذکر وقوع خلل شود واجبست اعاده نمازی که بوضوء اول کرده و اگر بعد از وقت متذکر شود وجوب قضا ابجد بوضوء اول اگر چه محل اشکال است هر چند احوط قضاء است و هم چنین است در اشکال وجوب قضا احتیاط هرگاه در وقت یقین بحدث و شک در طهارت نماید و از اثنای آن بوضوء غفلت کرده و نماز گذارده باشد و بعد از وقت متذکر شود و یا آنکه یقین بطهارت و حدث هر دو و شک در سابق باشد باشد و غفلت کرده بدون تجدید وضوء نماز گذارده باشد و بعد از وقت متذکر شود و لکن احتیاط را در این دو صورت بقضا کردن نماز ترک ننماید اگر نگوئیم اقوی وجوب قضا است و هرگاه یقین کند که بعد از یکی از دو وضوء حدثی از او صادر شده و نداند که آیا بعد از وضوء نماز اول بوده یا بعد از وضوء نماز ثانی واجبست هر دو نماز را اعاده نماید اگر در عدد رکعات مختلف باشند و اگر در عدد موافق باشند کفایت میکند اعاده یکنماز بر نیت ما فی الذمه و در جهر و اخفات آن مخیر است در صورتی که ما فی الذمه مردد باشد در ما بین جهریه و اخفاتیه و هرگاه پنج نماز به پنج وضوء هر نمازی را بعد از وضوئی کرده باشد و پس از آن یقین کند بصدور حدثی بعد از یکی از وضوها و نداند کدام است بعضی در این مسئله قائلند بوجوب اعاده همه پنج نماز و اجود وجوب اعاده سه نماز است یک دو رکعتی و یک سه رکعتی و یک چهار رکعتی و لکن باید از بدو امر نماید ما فی الذمه باشد بر داعی امتثال امر بآنها اسم از آن در همه سه نماز و در جهر و اخفات چهار رکعتی مخیر است و اگر مسافر بوده باشد کفایت میکند اعاده دو نماز یکی سه رکعتی و یکی دو رکعتی برای صبح و ظهر و عصر و عشاء و در جهر و اخفات آن نیز مخیر است

مبحث پنجم

در اغسال واجبه و مندوبه و اسباب آنها و احکام آنها است در آن چند مطلب است مطلب اول در بیان اعداد اغسال واجبه و مندوبه و غایات آنها و تداخل اغسال است و در آن سه فصل است فصل اول در اغسال واجبه و غایات آنها است بدانکه

بیان اغسال

غسل واجب سوای غسل اموات پنج است غسل جنابت که بر مردان و زنان واجب شود و غسل حیض و نفاس
و استحاضه که این سه مخصوص زنانست و غسل مس میت که این هم بر مردان و زنان واجب شود و هر یک از غسلهای
مذکوره واجب شود برای هر نماز واجبی غیر صلوة میت و برای طواف واجب و مس کتابت قرآن در محل وجوب
آن بنذر و مانند آن و مس اسماء الله تعالی و اسماء انبیاء و ائمه هدی اگر واجب شود یکی از اینها بنذر و
شبه آن و اما در محل عدم وجوب حتی مس کتابت قرآن پس حکم حرمت مس نیست نه وجوب غسل چنانچه با عدم انقطاع
دم حیض و نفاس حکم حرمت مس نیست نه وجوب غسل پس وجوب غسل این دو برای نماز و طواف مشروط بانقطاع
دمست و واجب شود ما عدای غسل مس میت نیز برای قرائت سوره عزایم و عبور کردن در مسجد الحرام و
مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مدینه و مکث و درنگ نمودن در سایر مساجد و گذاردن چیزی
در آنها بلکه مطلق دخول در آنها سوای دخولی که مقصود از آن عبور و مرور باشد یا آنکه مقصود برداشتن
چیزی از آنها باشد و وجوب غسل برای امور مذکوره در صورتی است که آنها بنذر و مانند آن واجب شوند
و برای صوم نهار رمضان و قضای آن بلکه برای هر صوم واجب اگرچه باجاره و یا بنذر و شبه آن بوده باشد
و شرطست از برای صحت صوم اگرچه مندوب باشد بنا بر اظهر و شرطیت و وجوب غسل حیض و نفاس برای
صوم واجب که خون در شب منقطع شود چنانچه شرطست و وجوب غسل جنابت برای آن تحقق سبب جنابت
در شب و اقوی آنست که غسل واجب شود در وقت تحقق سبب آن اگرچه اول شب باشد پس غسل جنابت
در شبهای رمضان واجب موسع است و مضیق میگردد در زمانی که از آخر شب گنجایش زیاده بر غسل و
مقدمات آن نداشته باشد پس وجوب آن مخصوص آخر شب نیست و وجوب غسل استحاضه برای صوم در
نیست در مثنا متوسطه و کثیره و در کثیره نیز فرقی نیست در میان غسل فجر و غسل ظهرین و غسل عشائین و در
غسل فجر در متوسطه و کثیره شرط نیست تقدیم خود او و نه تقدم سبب او بر فجر چنانچه شرطست در غسل
جنابت و حیض و نفاس بنا بر اقوی و هر گاه خون استحاضه قبل از فجر منقطع شود پس وجوب غسل از آن
برای صوم مبنی است بر وجوب غسل برء بجهت انقطاع دم استحاضه و عدم اشتراط وجوب آن بر وجود دم در اوقات
صلوات و بیان حکم این مسئله در باب استحاضه خواهد آمد و لکن اگر خون قبل از فجر منقطع شود و بعد از
فجر قبل از نماز صبح عود نماید ظاهر میشود که غسل برای صوم واجب بوده است و شرط نیست در صحت این
غسل که غایت صوم و صلوة را با هم قصد نماید بلکه اگر غایت صلوة تنها را قصد نماید مجزی است از غسل صوم
هم خواهد بود بنا بر اقرب بدانکه هر یک از اغسال پنجگانه مذکوره قبل از دخول وقت صلوة بلکه قبل
از وجوب بنا بر غایات مذکوره مستحب لنفسه میباشد و اتیان بهر یک بقصد استحباب نفسی صحیح است و لکن

استحباب در غسل استحاضه مشروطست به انقطاع خون قبل از دخول وقت نماز بلکه صحت آن مشروط به
این غسلست اگر قائل باشیم بغسل برء برای انقطاع دم استحاضه و هم چنین مستحب میشوند این اغسال
به استحباب غیری برای غایات مستحبه و وضو برای هر غایتی که وضوء برای آن مستحب است خواه شرط
صحت آن غایت باشد مثل نافله و صوم مندوب باشد و خواه از غایت خود واجب باشد به اصل شرع چون
صلوة میت و سایر مناسک حج واجب غیر از طواف باشد مثل طواف مندوب و تلاوة کلام الله و زیارة قبور
ائمه هدی و مانند اینها و لکن استحباب غسل برای غایات مندوبه و وضو در صورتی است که مقصود از وضو
اتیان بآن غایة باشد با طهارة بواسطه آنکه طهارة شرط در کمال است نه مطلقا پس از این ظاهر میشود
عدم استحباب غسل جنابة برای ذکر حایض بجهة اینکه مقصود از وضوء برای ذکر حایض طهارة نیست

فصل دویم در بیان اغسال مستحبه اصلیه است و آنها بسیار اند از جمله آنها غسل جمعه است
و آن بنا بر اصح سنة مؤکده است و وقت آن بنا بر اشهر اقوال از طلوع فجر ثانی روز جمعه است تا زوال و احوط اتو
امتداد وقت است تا نزدیک زوال و جایز است برای خائف فوات آن در وقت بجهة نیافتن آب یا عذر
دیگر تقدیم آن بعمل آوردن در روز پنجشنبه بلکه در شب جمعه نیز بنا بر اقوی اگر چه احوط اقتصار بر روز
پنجشنبه است و تقدیم آن بر روز پنجشنبه جایز نیست حتی بفعل آن در شب پنجشنبه و هرگاه بجهة عذر یا بدون
عذر در وقت فوت شود مستحب است قضاء آن از زوال روز جمعه تا آخر روز شنبه و هرگاه قبل از وقت بجهة
خوف فوات در وقت امر دائر شود در ما بین تقدیم آن بر وقت که فعل در روز پنجشنبه باشد و قضای آن بعد
از وقت اقرب اختیار تقدیم است بر قضاء حتی فعل آن در بقیه روز جمعه از زوال تا مغرب در صورتی که بجهة
خوف فوات مقدم دارد آن را در وقت نیز متمکن از فعل آن شود مستحب است اعاده نماید در وقت بنا بر اقرب
و اشهر و مستحب است در حین غسل خواندن این دعا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان
محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و
از جمله آنها غسل شب اول و شب نیمه و شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم ماه
مبارک رمضان است و نیز وارد شده است استحباب غسل در هر شبی از شبهای عشر آخر این ماه و نیز روایت
شده در هر یک از شبهای فرد این ماه و وقت این غسلها از اول شب است و اقرب وسعت آنست در تمام شب اگر چه
افضل اول شب است و افضل از آن مقارن غروب آفتابست بقلیلی پیش از آن بقسمی که تمام شب با غسل ادراک
شود و نماز مغرب نیز در وقت فضیلت با غسل اتیان شود و در شب بیست و سیم این ماه علاوه بر غسل اول
شب غسل دیگر مستحب است در آخر شب و از جمله آنها است نیز غسل شب عید فطر و غسل روز عید فطر و غسل

روز عید اضحی و غسل روز عرفه برای ناسک و غیر ناسک و وقت آن ممتد است در تمام روز و غسل شب نیمه
ماه رجب و احوط غسل یکراست در روز آن و غسل روز مبعث در حدیثی وارد است غسل در هر یک از اول
و وسط و آخر این روز و غسل شب نیمه شعبان و غسل روز غدیر و غسل روز مباهله و آن بنا بر مشهور روز
بیست و چهارم ذی الحجة الحرام است و غسل روز مولود و آن بنا بر مشهور روز هفدهم ربیع الاول است و غسل روز
نوروز و غسل احرام و غسل زیارت بیت الله الحرام و غسل زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و غسل زیارت
مخصوصه و مطلقه ائمه انام علیهم السلام خصوصا برای خواندن جامعه کبیره و غسل قضای نماز کسوفین در صورتی
اینکه عمدا فوت شده باشد یا فرو رفتن تمام قرص و غسل توبه از فسق یا کفر اصلی یا ارتدادی اگر چه قبل از
اسلام غسلی نکرده باشد ما دامی که در حال کفر موجب غسلی چون جنابت و بخواهد از او صادر شده باشد و
الا غسل برای او واجب خواهد بود ولی استحباب غسل است برای توبه از مطلق معصیت حتی صغیره و غسل
طلب حاجت و غسل استخاره و غسل سعی نمودن بسوی بدن کسیکه او را بدار کشیده و کشته باشند عمدا بعد از
سه روز و غسل مولود بعد از ولادت و غسل کشتن وزغ و غسل برای برداشتن تربت و غسل دخول حرم مکه
و غسل دخول مسجد الحرام و غسل دخول کعبه معظمه و غسل دخول مدینه طیبه و غسل دخول مسجد النبی و غسل
دخول مشاهد ائمه هدی علیهم السلم **فصل سیم** در تداخل اغسال است بدانکه اگر جمع شود
بر مکلف چند غسل واجب چون جنابت و مس میت در مردان و جنابت و حیض یا جنابت و نفاس یا جنابت و استحاضه
یا جنابت و حیض و مس میت در زنان کفایت می کند یکغسل از همه آنها خواه قصد نماید همه را یا بعض را جنابت
باشد آن بعض یا غیر جنابت یا آنکه قصد سبب ننماید بلکه قصد کند رفع حدث یا استباحه نماز یا قربت
مطلقه و یا بدون تعرض سبب و رفع و استباحه اگر چه احوط قصد جنابت است با وجود جنابت در میان آنها
و احوط از آن قصد جمیع است و هم چنین است حکم اجتماع چند غسل مستحب چون غسل جمعه و توبه و زیارت و
عید مثلا که یکغسل از همه کافی است اگر چه بنیت قربت مطلقه اتیان کند بلی احوط در اینجا نیز قصد جمیع
است و هم چنین است حکم اجتماع واجب و مستحب علی الاقوی چون جنابت و جمعه مثلا و لکن احوط در اینجا
قصد جمیع است و لی و احوط از این قصد جنابت است با انضمام قصد کفایت آن از غسل جمعه باین منوال
که غسل جنابت می کنم که کفایت از غسل جمعه نیز کند یا مغنی از غسل جمعه نیز باشد قربة الی الله و اگر غسلی
کند بنیت جنابت بدون التفات بجمعه یا بقصد رفع حدث یا استباحه بدون انضمام قصد جمعه و یا کفایت
از آن یا بقصد جنابت یا نفی جمعه باین منوال که غسل جنابت می کنم نه جمعه قربة الی الله ظاهر اینست که جایز باشد
بعد از آن اتیان بغسل جمعه منفردا مطلب دویم در غسل جنابت و در آن چند فصل است فصل اول در

موجب



موجب جنابت است که از اسباب غسل گویند یعنی آنچه که سبب جنب شدن انسان میشود و آن دو چیز است
اول انزال منی با یقین بمنی بودن آن خواه در بیداری یا خفتن چه در بیداری و چه در خواب چه بوطی و چه بغیر وطی
خواه با شهوت و جهندگی و سستی بدن که علامات غالبه منی میباشند بوده باشد یا نه که با یقین بمنی بودن
معتبر نیست وجود این علامات چنانچه معتبر نیست نیز با یقین مذکور خروج آن از مخرج طبیعی عادی بلکه
اگر از غیر آنهم خارج شود چون سوراخی در احلیل یا ازهار یا خصیه یا ما بین مقعد و خصیه یا پشت یا پهلو و
بخواه موجب جنابت و غسل خواهد بود خواه عادة از آن جاری شود یا نه مخرج طبیعی گرفته شود یا نه بنا بر
اقوی و در خنثی فرقی نیست در ما بین آنکه از هر دو سوراخ او خارج شود یا از یکی چه سوراخ مرد و چه سوراخ
زن بعد از احراز صدق منی بر آن علی الاقوی بلی در جریان احکام منی بر آن شرط است که از باطن جسد بخارج ریخته
شود پس کفایت نمیکند در حصول جنابت و انتقاض طهارت و وجوب غسل حرکت نمودن آن از محل اصلی خود و
فرود گرفتن در موضعی دیگر از باطن بدون آنکه بخارج ریخته شود پس اگر متطهر از خود احساس نماید که منی
از محل خود حرکت نموده و در شرف بیرون آمدن بخارج است و آن را حبس نموده و نگذارد بخارج ریخته شود
طهارتش منتقض نمیشود و با آن میتواند داخل نماز شد بلکه اگر در وقت برای او این حالت روی دهد بداند
که بجهت نکردن آب یا عذر دیگر متمکن از غسل جنابت نخواهد شد بعید نیست که حبس نمودن منی از ریخته
شدن بخارج بجهت ابقاء طهارت واجب بوده باشد هر چند اظهر خلاف است بلکه با مظنه و یا خوف ضرر
حرام است و هر گاه از زن بعد از غسل جنابت خارج شود آبی که یقین کند که منی است پس اگر بداند از خود اوست
و یا اینکه منی او هم مخلوط به آن است غسلش باطل میشود باید غسل دیگر بکند و اگر یقین کند از مرد است و یا مشتبه
باشد میان منی خود و منی مرد چیزی بر او نیست و مظنه اینکه از خود است در حکم شک است اگر چه احوط با مظنه
مراعات غسل است و لکن با این غسل نمیتواند داخل نماز شد بلکه این را یکی از نواقض وضوء بشمارند و وضوء
گرفته و نماز را با وضوء بجای آورد و هر گاه خارج شود از انسان آبی مشتبه در میان منی و غیر منی باید رجوع کند
بصفات غالبه منی که صفات ثلثه متقدمه باشد که اگر مشتمل بر مجموع آنها بوده باشد حکم بمنی میشود و اگر
خالی از همه یا بعض آنها بوده حکم بمنی نمیشود مگر در زن و مریض که در منی آنها همان شهوه تنها کفایت
میکند و بوی مخصوصی در منی چنانچه بعض اصحاب اعتبار کرده اند مثل بوی شکوفه خرما یا خمیر ترش یا سفیدی
تخم خشکیده شده معتبر نیست و لکن احوط با وجود بعض صفات مذکوره یا با وجود آنچه مراعات غسل است
و با آن غسل داخل در نماز نشود و هر گاه بعد از بیدار شدن از خواب در جامه خود منی متیقن ببیند و لکن از خود
نفهمیده باشد که محتلم شده بمحض همین غسل بر او واجب نمیشود بلکه وجوب غسل موقوف بر یقین بیرون

آمدن منی از خودش و کفایت نمیکند در آن احتمال و ظن و هم چنین هرگاه بیابد در جامهٔ مختص بخودش اگر چه لحاف یا فرش و مانند آن باشد چیزی را و یقین کند که منی است که بمجرد آن حکم بجنابت و وجوب غسل نمیشود مگر آنکه یقین کند که از خودش بیرون آمده یا در خواب آخر و یا غیر آن از خوابهائی که در آن جامه کرده است پس بعد از یقین بآن واجب میشود بر او غسل اگر بعد از آن خوابها غسل جنابتی نکرده باشد و اعاده میکند از نمازهائی که در آن جامه کرده است هر نمازی را که احتمال نه دهد سبق آن بر جنابت یعنی نمازهائی را که بدانند بعد از جنابت بعمل آورده بنابر اقرب و لکن احوط اعادهٔ هر نمازیست که ندانند سبق آن بر جنابت یعنی احتمال دهد وقوع آن را بعد از جنابت دویم جماعست که آن را وطی نیز گویند و کفایت میکند در آن ادخال حشفه و یا ادخال مقدار آن از مقطوع الحشفه در قبل یا دبر زن بلکه دبر مرد و پسر بنابر اظهر پس غسل بسبب آن واجب میشود بر فاعل و مفعول هر دو مگر در صورتی که مفعول پسر غیر بالغی باشد که وجوب غسل بر او بعد از بلوغ محل اشکال و در این سبب خروج منی شرط نیست و احوط در وطی بهائم بدون انزال نیز غسلست و احتیاط آنست که با این غسل نماز نه کند بلکه اگر از او بحدث اصغر نیز بشکند و نماز را با وضوء بعمل آورد و اقوی در کسیکه بر حشفه خود کهنه پیچیده و داخل کند عدم وجوب غسل است اگر چه کهنه یا رخته رقیقی باشد مگر آنکه در رقت بنحوی باشد که منع نکند از صدق التقاء بشره ببشره که متحد در این صورت وجوب غسل است و احوط در مطلق یا رخته رقیق مراعات غسل است و لکن با آن غسل نماز نکند

فصل دویم در بیان احکام جنب است و آن مشتمل است بر بیان محرمات و مکروهات جنب اما محرمات پس حرام است بر جنب خواندن سور عزایم که چهار سوره سجده واجبه باشند چه تمام سوره و چه بعض آن حتی آیه واحده چه آیه سجده و چه غیر آن حتی بسم الله الرحمن الرحیم بلکه کلمه واحده حتی بسم بلکه حرف واحد حتی با در بسم بشرط اینکه هر یک از اینها و سائر آیات و کلمات و حروف مشترکه را بقصد این چهار سوره بخواند و حرامست نیز بر او مس کتابت قرآن و اسم خدا چه لفظ جلالة و چه غیر آن بلکه احوط و اقوی لزوم اجتناب است از مس اسم حضرت رسول و اسامی سایر انبیا و اسامی ائمه انام علیهم السلام و اما آنکه جزو اسم آدمی شده باشد مثل عبد الله و عبد الرحمن و محمد علی و مانند آن از اعلام مرکبه پس احتیاط بترک مس آن خوبست و حرام است نیز درنگ و ذهب کردن در مساجد بلکه مطلق دخول در مسجد الحرام و مسجد النبی ص در مدینه اگر چه مستلزم درنگ نشود و دخول در سایر مساجد بجهت عبور از دری و خروج از در دیگر ضرری ندارد و دخول در روضات متبرکه انبیا و ائمه هدی احتیاط شدید در ترک آن است و ملحق بجنب است در همهٔ محرمات مذکوره و احتیاطات مزبوره حایض و نفسا و مستحاضه و لکن جنب در مستحاضه در صورتی است اعمال مستحاضه را بجا نیاورد

باشد و حرام است بر جنب نیز گذاشتن چیزی در مساجد اگر چه مستلزم مکث نشود بخلاف برداشتن چیزی
از آنها که آن بنابر اظهر ضرری ندارد هر چند احتیاط بترک آن بهتر است بدانکه اگر کسی در مسجد الحرام
و مسجد النبی بخوابد و محتلم شود واجبست بجهة بیرون آمدن تیمم کند اگر بیرون آمدن مستلزم مرور
از مسجد شود و هم چنین است وجوب تیمم حایض و نفساء که در احد مسجدین عذر عارض آنها شود
اما مکروهات مثل کراهة خواندن زیاده بر هفت آیه از قرآن غیر از سور عزائم و کراهة در زیاده بر هفتاد
آیه شدیدتر است و مس نمودن ما عدای خط مصحف از جلد و اوراق و ما بین سطور با عدم استلزام از مس
خط آن و خوابیدن بجنابت و کراهة بوضوء مرتفع می‌شود و این وضوء بخواب بلکه حدث دیگر منتقض می‌گردد
و خوردن و آشامیدن بجنابت و کراهة یکی از پنج چیز مرتفع می‌شود وضوء گرفتن و با شستن دستها و
مضمضه و استنشاق و با شستن دستها و مضمضه و استنشاق و با مضمضه و استنشاق و با شستن دستها
به تنهائی بر وجه تخییر در ما بین این پنج با تفاوت در فضل کمال بترتیب مذکور و خضاب کردن بحناء و وسمه
در مرد و چه در زن چه بر دست و چه بر پای و چه بر ریش و چه بر موی سر و مواقعه در حال خضاب نیز در
کراهة مثل خضاب در حال جنابة است **فصل سیم** در بیان کیفیت غسل جنابة و واجبات آنست
بدانکه غسل بر دو نوع است نوع اول ترتیبی و آن آنست که مقارن نیت اول سر و گردن را بشوید و بعد از آن
از طرف راست خود را بشوید و بعد از آن طرف چپ خود را بشوید پس گردن داخل سر است و ناف با عورتین
مشترک اند در ما بین طرف راست و طرف چپ که باید نصف آنها با اول و نصف دیگر با ثانی شسته شود و اب
ریختن بر مجموع عضو مشترک در وقت شستن هر یک از دو طرف بقصد شستن نصف متصل بآن طرف
ضرور ندارد و ترتیب مذکور شرط واقعی است و اخلال بآن عمدا و نسیانا و جهلا مبطلست و واجبست
استیعاب شستن جمیع ظواهر بشره بدن را و شستن بواطن مثل اندرون دهن و بینی و گوشها لازم نیست
اگر بر ظاهر بشره مانعی باشد که منع از وصول آب کند از چرک و موم و قیر و جرم قلیان و مانند آنها و لجم
دفع آن نیز دلک و مالیدن دست تا آنکه علم بارتفاع آن حاصل شود و اگر شک در مانعیت شیء موجود کند
واجبست ازاله و دفع آن و اگر شک در وجود مانع کند اعتنا بشک نماید و شستن موی غیر مانع لازم
نیست و تخلیل موی مانع بجهة ایصال آب ببشره لازم است و در شستن اعضا ثلاثه ابتدا از اعلا اشتراط
نیست و سر از بر شستن نیز لازم نیست و در ما بین اجزاء هر عضو ترتیبی معتبر نیست و در ما بین اجزاء هر عضو
ترتیبی معتبر نیست و موالاة هم در غسل لازم نیست بمعنی عدم جفاف مجموع اعضا سابقه قبل از شستن
در عضو لاحق و نیز بمعنی تتابع و پی هم شستن نیز جایز است شستن سر در اول روز و جانب راست در وسط

غسل جنابة

و جانب چپ در آخر آن یعنی تتابع و پی هم شستن مستحب است و اگر بعد از فراغ از غسل معلوم شود که جزوی
از عضو شسته نشده بجهة نرسیدن آب بدانجا پس اگر در جانب چپ بوده باشد واجبست شستن
همان جزو و اگر در جانب راست بوده باشد واجبست شستن آنجزو با اعاده جانب چپ و اگر در سر بوده
باشد واجبست شستن آنجزو با اعاده جانبین و اگر موضع آن مشتبه باشد اعاده جمیع آنچه که احتمال
آن موضع را داشته باشد با رعایة ترتیب و اگر اشتباه در جمیع اجزاء بدن باشد واجبست اعاده غسل
بالتمام نوع دویم ارتماسی و آن فرو رفتن بجمیع بدنست در آب بنیة غسل و خارج بودن جمیع بدن
از آب شرط نیست بلکه اگر تا زانو یا کمر یا سینه یا گردن در میان آب باشد و نیت غسل کرده باقی بدن را
فرو برد کفایت میکند و یکدفعه فرو رفتن نیز شرط نیست اگرچه احوط در اغاثه دفعه عرفیه است و در ارتماس
ترتیب گذشته ساقطست و میتوان همان ترتیب را در میان آب اعمال کرد که غسل ترتیبی حاصل شود باینکه
اول سر را با گردن بزیر آب فرو برد و بعد طرف راست را فرو برد و بعد طرف چپ را فرو برد و در حین فرو بردن
هر طرف پای آنطرف را در زیر آب حرکت دهد برای آنکه بشره کف پای نیز شسته شود و اقوی استیناف
غسلست اگر بعد از خروج از آب بیابد موضعی از بدن که خشک مانده خواه زمان خروج از آب طول کشیده
باشد یا نه و اگر در موضعی از بدن غسل کننده نجاستی باشد واجبست تطهیر آن موضع برای ازاله نجاست از آن
پیش از شستن آن برای غسل یک شستن کفایة از هر دو نمیکند و در غسل نیز مثل وضوء نیت شرط
است چنانچه بیان آن در فصل ذکر شرایط خواهد آمد بدانکه غسل ترتیبی افضلست از غسل ارتماسی و
گاهی ارتماس واجب میشود بسبب نذر و مثل آن و بدانکه در کیفیة غسل بهر دو نوع آن که ذکر نمودیم
فرقی نیست میان غسل جنابت و سایر غسلهای واجب از غسل حیض و نفاس و استحاضه و مس میت و غسلهای
سنتی چون غسل جمعه و زیارت و غیر آنها بلی در غسل جنابت وضوئی برای نماز واجب نیست بلکه مشروع
نیست حتی بر وجه استحباب که اگر بعمل آورد بدعت خواهد بود و در باقی غسلها وضوئی هم برای نماز
واجبست قبل از غسل و یا بعد از غسل و اول افضلست **فصل چهارم** در مسنونات
غسل جنابتست اول استبراء از منی ببول کردن پیش از غسل و فایده آن پاک بودن و ناقض نبودن رطوبت
مشتبه بمنی است که بعد از غسل بیرون آید چه این رطوبت بدون استبراء ببول محکوم بنجاستست و ناقض
غسلست دویم شستن دستها سه مرتبه و افضل شستن تا مرفقست و تا نزدیک مرفق نیز مجزیست و تا نصف
ذراع نیز مجزیست و تا بند دست نیز مجزیست و لکن با تفاوت در فضیلت بدون فرق در میان غسل ترتیبی
و غسل ارتماسی سیم مضمضه و استنشاق بعد از شستن دستها و افضل در هر یک سه دفعه است هرچند



دفعه نیز کافی است چهارم بودن آب غسل در ترتیبی مقدار یک صاع چنانچه بیان آن در باب مستحبات
وضوء گذشت و اگر مجتهد اسباغ از صاع بیشتر باشد افضل خواهد بود پنجم دلک و کشیدن دست
بر جسد در جائی که وصول آب بتمام موقوف بجز آن نباشد و الا بجهة ایصال آب واجب میشود
ششم تخلیل موئی که مانع نباشد از وصول آب ببشره و بر تقدیر مانعیة واجبست هفتم تسمیه در
حین شروع بغسل و اقل آن گفتن بسم الله است و افضل بسم الله الرحمن الرحیم است هشتم مکرر شستن
هر یک از اعضا ثلاثه در غسل ترتیبی بسه مرتبه نهم خواندن دعای ماثور است در حال اشتغال بغسل آن
بنابر موثقه عمار ساباطی آنست که بگوید اللهم طهر قلبی و تقبل سعیی و اجعل ما عندک خیرا
لی اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و بعض علما فرموده اند که خواندن دعا
بعد از غسل نیز کافی است و احوط عدم تاخیر است **فصل پنجم** در بقیه احکام غسل جنابت و
غیر جنابت و سایر شرایط آنست بدانکه اگر در اثناء غسل جنابت حدث اصغری باعث بطلان غسل نه
میشود علی الاقوی پس اعاده آن لازم نیست اگر چه با بقاء از حدث قصد کند قطع از اشتراط آنکه نیت
غسل از اثنا نبقیه آن تجدید نماید بلی بعد از فراغ باید وضو برای نماز بگیرد و اگر چه در غسل غیر جنابت
قبل از غسل وضوء گرفته باشد و اگر قبل از غسل وضو نگرفته باشد همان یک وضو بعد از غسل کفایه
کند و احتیاط با اتمام غسل و وضوء بعد از آن و اعاده غسل بعد از هر دو خوبست و اگر در عمل باحتیاط
اقتصار نماید بر اعاده غسل و وضوی بعد از آن اخصر خواهد بود و اخصر از آن تجدید بسبب غسل است
اگر ممکن شود که در جنابت اکتفا کند بهمان غسل تنها و اثناء در غسل ارتماسی که محل تخلل حدث نیست بنابر
شروع در فرو رفتن باب اتمام است و هرگاه در اثناء غسل متخلل شود حدث اکبری اشکالی نیست در
بطلان این غسل و لزوم استیناف آن اگر آن حدث جنابت باشد مطلقا و یا غیر جنابت باشد و متخلل
شود در اثناء غسل از مماثل خود مثل مس میت در اثناء غسل از مس میت و اما جنابت در اثناء غسل
غیر جنابت و یا غیر جنابت در اثناء غسل جنابت پس اظهر آنست که اینجا اگر از غسل بعمل آورده منتقض
و باطل نمیشود پس بنابر صحت این غسل گذارده و آن را تمام کند و بعد از آن غسل دیگر کند برای رفع حدثی
که در اثناء غسل اول واقع شده و در اینجا احتیاطی نیست بلی معتبر است وضوئی بجهت غسل دوم
قبل از آن یا بعد از آن در صورتی که غسل اول برای جنابت بوده باشد و حدث دیگر که مس میت است
در اثناء آن واقع شده باشد نظر باینکه غسل از غیر جنابت مجزی از وضو برای نماز نیست علی الاقوی
چنانچه بیان این حکم گذشت بخلاف غسل جنابت که آن مجزیست و جایز است بعد از وقوع حدث در اثناء

غیر جنابت در اثناء غیر جنابت هم

غسل

غسل را قطع نموده و غسل دیگر از سر گیرد بجهة رفع حدث متجدد و حدث سابق گر این یک غسل بنا
بر تداخل اغسال واجبه چنانچه بنا نیز گذشت کفایت از رفع هر دو می کند و لکن باید وضوی با او بجهة
نماز بگیرد اگر حدث متجدد غیر جنابت بوده باشد و ممکن است که بگوئیم وضو لازم نیست بجهة آنکه در
تداخل اغسال واجبه اگر یکی از آنها جنابت بوده باشد وضوئی لازم نیست خصوصاً در صورتی که غسل
را به نیت جنابت بجا آورده باشد لکن احوط فراغت وضوء است نیز و احوط از آن تمام غسل اول و تجدید
غسل دیگر است و اما شروط غسل چه از جنابت و چه از غیر جنابت پس چند چیز است اول نیت چنانچه
سابقا اشاره بدان نمودیم و در آن معتبر است دو چیز قصد فعل که غسل باشد و قصد قربت و حاصل معنی آن
چنانچه در نیت وضو گذشت اینستکه غرض اتی از اتیان بغسل امتثال و فرمان برداری الهی بوده باشد
دویم مطلق بودن آب غسل سیم طاهر بودن آب چهارم طاهر بودن اعضای غسل که تمام بدن باشد این
شرط با دو شرط سابق از شروط واقعیه می باشند که در اعتبار آنها فرقی در میان علم و جهل و نسیان
نیست پس غسل بمضاف و یا آب نجس و یا با نجاست بدن باطل است اگرچه از روی جهل و یا نسیان باشد
باشد و اعاده آن با اعاده نمازهایی که با آن کرده در وقت و قضای آنها در خارج وقت لازم است پنجم
مباح بودن آب غسل است بمملوکیت و یا ماذون بودن از مالک در تصرف باذن صریح یا فحوی یا شاهد
حال قطعی و شاهد حال ظنی بنا بر احوط و اقوی کفایت می کند بلی جایز است استعمال در غسل بلکه
مطلقا از آب نهرها یا قناتهایی که در صحراها و دهها و منازل می باشند بشرط عدم علم بمنع یا کراهة
و عدم رضای مالکین آنها و احتمال منع یا عدم رضا مضر نیست چنانچه احتمال وجود صغیر یا مجنون در میان
آنها مضر نیست بلکه بنا بر اظهر علم به بودن بعض ایشان صغیر یا مجنون نیز مضر نیست هرچند احوط در مورد
علم اجتناب است و اگر آب مباح مشتبه بآب غصبی شود استعمال هیچ یک در غسل جایز و مجزی نیست و اگر با
جهل یا نسیان به آب غصبی کند غسل و بعد عالم و یا متذکر شود غسل صحیح است اگرچه ضامن قیمت آن
است که باید بمالک رد نماید ششم اباحه مکان غسل به مملوکیت عین و منفعت و یا منفعت تنها و یا به
اذن از مالک صریحا یا فحوی یا بشاهد حال قطعی و غسل با علم بمغصوبیت مکان آن باطل است چه از غاصب
چه از غیر غاصب بلی برای خود مالک و یا ماذون از مالک ضرری ندارد و هرگاه غسل کننده در مکان
مباح باشد و لکن آب غسل بر مکان مغصوبی ریخته شود به نحوی که علت ریخته شدن در آن غسل کردن
در آن مکان مباح بوده باشد این غسل نیز بجهة علت حرام شدن باطل است بلی هرگاه در مکان مباح ایستد
و آب غسل نیز بر مکان مباح ریخته شود و از آن مکان روان شود تا آنکه داخل مکان مغصوب گردد صحت

غسل بعید نیست ولکن احوط بلکه اظهر نیز بطلان است ششم آنکه با حضر ظرف آب غسلست بر تفصیلی که در ٧
ذکر این شرط برای وضوء گذشت هفتم آنکه از استعمال آب در غسل خوف ضرر نداشته باشد مثل خوف
حدوث مرض یا شدة آن یا طول شفاء از آن یا خوف تشنگی خود یا رفیق خود یا حیوان خود یا نفس محترمه
دیگر که باعث هلاکت شود و یا آنکه عادة نتوان متحمل آن شد پس غسل با خوف ضرر در صور مذکوره و
مانند آنها باطلست بلکه فرض تیمم است و اگر در محل ضرر واقعی علم بضرر نداشته باشد و خوف ضرر
نیز نداشته باشد و غسل کند و بعد ظاهر شود که ضرر داشته غسل صحیح است هشتم تنگ نبودن وقت نماز
است بمعنی که وقت گنجایش غسل و تمام نماز یا یک رکعت از نماز را داشته باشد که اگر نداشته باشد
معین میشود تیمم و غسل در آنحال باطلست و بآن غسل نمی تواند داخل نماز شود در خارج وقت شد بلکه
واجبست اعادهٔ آن در خارج وقت یا قضاء نماز بلی هرگاه در جائی که فرض او بجهة تنگی وقت تیمم بوده
باشد در جای تیمم غسل کند بقصد تیمم که بعد از فراغ معلوم شود که تمام غسل در خارج وقت واقع شد با تحقق
نیت که قصد قربت در آن پس غسل صحیح است و بر این غسل تواند قضاء نمازی را که در وقت فوت
شده بعمل آورد و هرگاه اعتقاد کند بر تنگی وقت و با این اعتقاد تیمم ننماید بلکه غسل کند با تحقق
قربت و بعد معلوم شود که وقت وسعت داشته است پس غسل صحیح است و اگر اعتقاد کند وسعت وقت را
و غسل نماید و بعد معلوم شود که وقت تنگ بوده پس غسل باطل و اعادهٔ آن لازم است مطلب سیم در
غسل حیض و موجبات نیست بدانکه غسل حیض چنانچه ذکر نمودیم در کیفیت و آداب و شرایط مثل غسل
جنابت و تفصیل آنها گذشت و عمده در این مقام بیان خود حیض و احکام آن و احکام حائض است و در
آن چند فصلست **فصل اول** در بیان حقیقت حیض و تشخیص آنست از خونهای دیگر بدانکه
حیض خونیست خداوند آن را در رحم زنها آفریده است برای پرورش اولاد که در زمان حمل متغذی بآن خون
می باشد و این خون را زنی می بیند که بالغه باشد و یائسه نباشد پس خون قبل از بلوغ و خون بعد از یاس
حیض نمی تواند بود و بلوغ در زن بتمام شدن نه سالست و یائسه در قرشیه و نبطیه که سن او از شصت
سال گذشته باشد و قرشیه آنستکه از طرف پدر نسبت بنضر بن کنانه رساند و در غیر قرشیه و نبطیه که
سن او از پنجاه سال بگذرد مگر آنکه نبطیه باشد که ایضا در سن یاس ملحق به قرشیه میباشد بنابر اقوی
و نبطیه طایفه از عرب بوده اند که در سیلگاههای ما بین بصره و کوفه منزل می کرده اند و اگر زن مشتبه
شود بقرشیه و غیر قرشیه یا نبطیه و غیر نبطیه بنا بر غیر قرشیه و غیر نبطیه گذارده می شود پس
یائسه میشود بتمام نمودن پنجاه سال و اعتبار در سال بسال قمریست نه شمسی و خون حیض بر اغلب

سرخ و گرم و تازه و غلیظ است بقوّه بیرون می آید و باطن فرج در حین بیرون آمدن آن سوزش بهم میرساند و خون استحاضه در اغلب زرد و سرد و فاسد و رقیق است و در بیرون آمدن آن قوّتی ندارد و در فرج سوزشی حاصل نمیشود و اقوی آنست که حیض با حمل جمع میشود و بعضی منع کرده اند در حال حمل حایض شود اگرچه بعد از آشکار شدن حمل یا گذشتن بیست روز از عادت بوده باشد و خون حیض گاهی مشتبه میشود بخونهای دیگر مثل خون استحاضه و خون بکارت و خون قرحه و آن زخمیست که در باطن فرج بهم میرسد پس اگر مشتبه شود بخون استحاضه تمیز داده میشود بصفات مذکوره پس اگر صفات حیض دارد حکم بحیض بودن میشود و اگر صفات استحاضه دارد حکم باستحاضه بودن میشود و اگر مشتبه شود بخون بکارت امتحان مینماید باینکه قدری پنبه بر دارد و داخل فرج نماید و صبر کند و بیرون آورد پس اگر خون پنبه را فرو گرفته باشد حیض است و اگر مانند حلقه بر دور دور زده باشد از بکارت است و اگر مشتبه شود بخون قرحه امتحان مینماید باینکه بر پشت بخوابد و پاها را بلند کند و انگشت میان خود را داخل فرج کند پس اگر خون از جانب چپ می آید حیض است و اگر از جانب راست می آید قرحه است و اگر شک نماید که آیا در فرج زخمی بهم رسیده یا نه بنا بر عدم گذارده و خون را با شرایط حیض که خواهیم گفت خون حیض قرار دهد و الا عمل استحاضه نماید و اگر شک در بلوغ نماید پس اگر خون با شرایط حیض بصفات حیض باشد حکم ببلوغ مینماید که از علامت بلوغ است و الا بنا بر استحاضه می گذارد

فصل دویم

در شرایط حیض است بدانکه اقلّ زمان حیض سه روز است و اکثر آن ده روز است که کمتر از سه و بیشتر از ده ممکن نیست حیض شود و اقلّ زمان طهر که پاکی از حیض را گویند ده روز است که کمتر از آن ممکن نیست و اکثر آن حدّی ندارد و حیض بودن سه روز که اقلّ زمان حیض است مشروط بچند شرط است اوّل توالی آن سه روز است یعنی متّصل بیکدیگر بودن آنها پس خون سه روز متفرّق در میان ده روز مثل روز اوّل و پنجم و دهم حیض نخواهد بود دویم استمرار وجود خون در جمیع اجزاء سه روز متوالی اگرچه در باطن فرج بوده باشد و بخودی خود بسبب ضعف و قلّت بیرون نیاید و علامت آن اینست که هر زمان پنبه بر دارد آلوده بخون بیرون آید پس خون در سه روز با عدم استمرار حیض نخواهد بود سیم دخول دو شب وسط که شب دویم و سیم بوده باشد یعنی در این دو شب نیز خون بر سبیل استمرار موجود باشد اگرچه در باطن فرج بوده باشد و اعتبار بشب اوّل و شب چهارم نیست که اگر در آنها خونی نه بیند و یا مستمر نباشد ضرر بحیض بودن سه روز با تحقق شرایط مذکوره نمیرساند و در باقی ایام توالی و استمرار و دخول لیالی آنها نیز شرط نیست یعنی همینکه خون سه روز بسبب تحقق



شرایط

شرایط مذکوره محکوم بحیض شد باقی ایام یا لیالی انها نیز محکوم بحیض خواهد بود اگرچه توالی واستمرار

در ایام و لیالی انها منتفی باشد نسبت بعدم تجاوز از ده روز و لازم شرط سیم انستکه سه روز بعد از تحقق

شروط مذکوره ابتدای حیض خواهد بود و اعتباری بما قبل ان نیز خواهد بود پس انچنانکه بیشتر از این سه روز دیده

شود که متصل بان نباشد و خود کمتر از سه باشد و یا سایر شروط در ان موجود نباشد حیض نخواهد بود

پس اگر یکروز و یا دو روز خون به بیند با استمرار و یا سه روز نیز به بیند با عدم استمرار و قطع شود تا انکه

بار دیگر در روز هشتم و نهم و دهم ببیند بر وجه توالی و استمرار حتی در دو شب وسط انها اگر شب نهم و

دهم بوده باشد همین سه روز حیض است نه ما قبل انکه روز اول و غیر ان باشد و اگر چند روز خونی به

بیند و شک کند که بسه رسیده باشند و یا انکه سه روز متوالی بوده باشند یا انکه خون در سه روز متوالی استمرار

داشته باشند یا انکه در شبهای این سه روز خون وجود داشته باشند یا بر تقدیر وجود استمرار داشته باشند در

جمیع این صور بنا بر عدم گذارده و حکم کند بر اینکه خون مفروض حیض نبوده **فصل سیم** در احکام

متعلقه باقل زمان طهر و امکان حیضیت است بدانکه شناختی که زمان طهر کمتر از ده روز نمیشود پس

پاکی کمتر از ده روز نمیتواند بتنهائی طهر بود خواه فرض شود که در میان اجزاء حیض واحد یا در میان دو

خونی که یکی از انها بجهة قاعده امکان محکوم بحیض بوده باشد بلکه اول از حیض محسوب است و ثانی با

خون دیگر هر دو یک طهر محسوبند پس اگر سه روز با شرایط گذشته خون به بیند و بعد قطع شود تا انکه

روز دهم نیز خونی به بیند مجموع این دو خون با پاکی متخلل در میان انها یک حیض است و همچنین اگر خون دوم

را بیشتر از روز دهم به بیند و بوده یا کمتر از ده قطع شود بخلاف اینکه اگر سه روز با شرایط خونی به بیند

بعد قطع شود تا هفت روز پس از روز هفتم پاکی سه روز دیگر و یا زیاده تر خون به بیند که در این صورت همان

سه روز اول حیض است خون ثانی تا هفت روز پاکی طهر است و ان خون ممکن نیست که حیض باشد و الا لازم

میاید که زمان طهر کمتر از ده شود بلکه استحاضه است مگر انکه مصادف شود ایام عادت را پس این خون حیض

خواهد بود و خون اول استحاضه بجهة عدم امکان حیض بودن ان و الا لازم میاید که زمان طهر کمتر از

ده شود بلی هرگاه سه روز یا زیاده با شرایط خون به بیند و بعد قطع شود تا ده روز کامل و بعد سه روز دیگر

یا زیاده با شرایط نیز خون دیگر ببیند هر یک از این دو خون حیض مستقل خواهد بود خواه در رنگ و سایر

صفات حیض موافق باشند یا نه و خواه یکی از انها یا هر دو در وقت عادت واقع شود یا نه و بدانکه هر

خونی که ممکن است حیض بودن ان حیض است پس هر خونی را اگر به بیند در میان سه روز تا ده روز و ممکن

باشد حیض بودن ان محکوم بحیض است خواه یک رنگ داشته باشند یا رنگهای مختلف اگرچه صفات حیض نه

[illegible]

نداشته باشند خواه در ایام عادت دیده باشند یا در غیر ایام عادت و مراد به امکان در این مقام ثبوت عدم
امتناع حیضیت است پس کفایت نمیکند در آن احتمال حیض بودن یا احتمال امتناع آن و به مجرد آن حکم به حیض
نمیشود **فصل چهارم** در بیان معتبر در ثبوت عادت و استقرار آن و اقسام آن است بدانکه
عادتی که در حایض معتبر است و ثابت میشود به دیدن دو دفعه خونی را که شرعا حکم به حیضیت آن شود به اعتبار
قطع یا صفات حیض که بیان آنها گذشت یا قاعده امکان و یک دفعه کفایت نمیکند و زیاده بر دو دفعه شرط
نیست و در کفایت دو دفعه فرقی نیست در میان اتفاق آنها بر عدد و وقت هر دو که آن را عادت عددیه و وقتیه
میگویند مثل هفت روز مثلا از اول هر ماه تا روز هفتم یا اتفاق بر یک عدد در دو وقت که آن را عادت
عددیه تنها گویند مثل هفت روز مثلا دفعه‌ای از اول ماه و در ماه دیگر از وسط یا آخر ماه یا اتفاق
بر یک وقت بدون عدد که آن را عادت وقتیه تنها گویند مثل اول هر ماه با اختلاف در عدد به هفت در یک ماه و
هشت در ماه دیگر مثلا و ممکن است عادتی که به دو دفعه دیدن حیض حاصل شود در یک ماه ثابت شود
مثل پنج یا شش روز از اول ماه و پنج یا شش روز دیگر بعد از تخلل ده روز اقل زمان طهر و ممکن است نیز
در سه ماه یا چهار ماه ثابت شود مثل اینکه از اول ماه پنج روز خون ببیند و پنجاه و پنج روز دیگر پاک
بوده و پنج روز دیگر از اول ماه سیم خون ببیند و یا اینکه در هر دو ماه شش روز خون ببیند به این
متوال که سه روز آن از آخر ماه اول و سه روز دیگر آن از اول ماه ثانی باشد و همچنین در دو ماه ثانی و
اصح آنست که صاحب عادت وقتیه تنها حکم او از جهت عدد حکم مبتدئه و مضطربه است پس نمیتواند اخذ
به اقل عدد بکند که در حق او عادت ناقصه شود و هرگاه برای صاحب عادت وقتیه و عددیه دو حیض
متوالی یا زیادتر حاصل شود بر خلاف عادت سابقه او در وقت و عدد پس عادت ثانویه برای او ثابت
خواهد شد و ظاهر اینست که عادت ثانویه ناسخ عادت اولی است پس اعتبار در رجوع به عادت در مسئله
استمرار خون چنانچه خواهد آمد به عادت ناسخه است نه عادت منسوخه و یک دفعه بر خلاف عادت سابقه
حایض شدن کفایت در نسخ آن نمیکند چنانچه کفایت در ثبوت عادت نمیکند **فصل پنجم**
در بیان زمان تحیض و تمیز آن بنا بر حایض بودن بدانکه صاحب عادت وقتیه مطلقا یعنی آنکه وقت
حیض او در هر ماهی معلوم و مضبوط است خواه عدد ایام حیض او نیز معلوم و مضبوط باشد یا نه به مجرد
دیدن خون در وقت عادت خود را حایض بداند و ترک عبادت نماید و همچنین اگر ببیند خون را پیش از وقت
عادت و در وقت نبیند خواه ایام خون متصل به وقت شود یا نه و خواه فاصله در ما بین قلیل باشد یا
طویل علی الاقوی اگرچه فاقد صفات حیض باشد بلی اگر بعد از خون در وقت نیز خون ببیند حیض

خون



خون وقت خواهد بود و خون اول استحاضه است بشرط آنکه اقل زمان طهر که ده روز است در غایب
دو خون متخلل نشود و الا هر دو حیض خواهند بود و هرگاه قبل از وقت عادة خونی ببیند و مستمر نماند تا
تمام وقت عادة پس اگر مجموع از ده تجاوز نکند همه یک حیض خواهد بود و اگر از ده بگذرد عادة به تنهائی حیض
و ماقبل آن استحاضه است و اگر خون را پیش از عادة و در عادة و بعد از عادة ببیند مجموع حیض است
اگر از ده تجاوز نکند و الا حیض همان زمان عادة است و ماقبل و مابعد آن استحاضه است و صاحب عادة عددیه
یعنی آنکه عدد ایام حیض او معلوم و مضبوط است و وقت آن مختلف در حکم مثل مبتداة می باشد یعنی آنکه
ابتدای خون دیدن او باشد یا مکرر خون دیده و هنوز عادتی برای او استقرار نیافته باشد پس هر دو
دو بنا بر حیض مراعات صفات حیض نمایند پس با وجود صفات حیض خود را به مجرد دیدن خون حایض
دانسته و ترک عبادت نمایند و اگر از صفات حیض چیزی موجود نباشد خود را حایض نمی دانند مگر بعد
از گذشتن سه روز متوالی از دیدن خون و استمرار دیدن آن در سه روز و دو شب وسط آنها پس ترک عبادة
نمایند و مجموع خونهای گذشته و آینده را حیض بدانند **فصل ششم** در بیان احکام خونی
که از عشره تجاوز کند بدانکه زن حایض بر سه قسمست ذات العادة المستقرة چنانچه در فصل رابع
معلوم شد و مبتداة و آنهم در فصل خامس معلوم شد و مضطربه و آن زنیست که عادة سابقه خود را فراموش
کرده پس خون زن مطلقا اگر از سه بگذرد و از ده نگذرد مجموع حیض است خواه به ده برسد یا نه مساوی
ایام عادة باشد یا نه و اگر از ده بگذرد خواه مستمر بماند تا یکماه یا بیشتر یا کمتر یا نه پس همه این خونها
حیض نخواهند بود بلکه بعضی حیض و بعضی استحاضه است و تشخیص حیض بچند چیز یاد می شود اول آنکه
صاحب عادة مستقره بوده باشد پس زمان عادة خود را حیض قرار دهد و مابقی را استحاضه خواه
صفات حیض با آن باشد یا نه دویم آنکه عادة مستقره ندارد یا بجهة مبتداة بودن و یا بجهة مضطربه
بودن ولکن صاحب تمیز است یعنی خون را در بعضی ایام بصفات حیض دیده و در بعض ایام بصفات استحاضه
دیده پس آنچه را که صفات حیض دارد حیض قرار دهد و آنچه را که صفات استحاضه دارد استحاضه قرار
دهد بشرط آنکه اولا کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد و دویم کمتر از ده روز نباشد و اگر یکی از
این شرایط موجود نباشد تمیز نخواهد داشت چنانچه اگر همه خون را بصفات حیض یا به صفات استحاضه
دیده باشد تمیز نخواهد داشت و نیز در صورتی که اختلاف ایام خون در مراتب صفات حیض بوده باشد مثل
آنکه در بعض ایام سیاه بوده و در بعض دیگر غلیظ یا بدبو بوده یا در مراتب صفات استحاضه بوده باشد
مثل آنکه در بعض ایام زرد بوده و در بعض دیگر سرد بوده و هرگاه خون در مراتب نیز مختلف نشود مثل آنکه

بشود

احکام ذات العادة

سه روز سیاه و سه روز دیگر سرخ و در باقی زرد بوده پس در بودن حیض همان سیاه تنها یا او با
سرخ دو قول است و احتیاط در این جا نباید ترک شود و طریق آن اینست که سیاه را حیض و زرد را
استحاضه قرار دهد و در خون سرخ جمع نماید در میان عمل حیض و عمل استحاضه یعنی محرمات حایض
را ترک نموده و واجبات مستحاضه را بجای آورد سیم آنستکه عادت و تمیز هیچ یک نداشته باشد
یعنی مبتداه بی تمیز باشد پس رجوع نماید بعادت اقارب و خویشاوندان خود و آنچه را که عادت ایشان است
بحسب وقت و عدد برای خود حیض قرار دهد بشرط اینکه با ایشان از اهل یک بلد بوده باشند و ایشان
اختلاف در عادت نداشته باشند که اگر از اهل یک بلد نباشند و یا اختلاف در عادت داشته باشند
رجوع به ایشان ساقط است اگر چه در صورت اختلاف در عادت غالب در میان باشد یعنی عادت غالب ایشان
یک منوال باشد که دلیلی بر اعتبار عادت غالبه بنظر نرسید لکن احوط در این صورت رجوع به ایشان است
در وقت تنها و جمع در میان عادت ایشان و عمل بروایات است در عدد یا بمعنی اکثر را برای خود حیض قرار دهد
و نمازهایی را که در زاید بر اقل ترک نموده است قضا نماید و اقرب آنست که در صورت تعدد رجوع به اقارب
اقران حکمی ندارد و رجوع به ایشان نمیتوان کرد چهارم آنکه مضطربه بی تمیز و یا مبتداه بی تمیز با تعذر
رجوع باقارب باشد پس مخیر است در میان آنکه در ماهی شش روز یا هفت روز حیض قرار دهند یا در یکماه
ده روز و در ماه دیگر سه روز حیض قرار دهند و هر کدام از این سه قسم اگر اختیار کنند معین است نه از اول
خون گرفته و حساب کنند و در صورت اختیار ده و سه مخیر است در تقدیم ده بر سه یا تقدیم سه بر ده اگر چه
اول اولی است و افضل بلکه احوط آنستکه از اقسام ثلاثه رعایت نمایند آنچه را که موافق مزاج ایشان
باشد پس صاحب مزاج حار اختیار کند هفت را و صاحب مزاج بارد اختیار کند شش را و صاحب مزاج متوسط
اختیار کند ده و سه را و احوط از این آنستکه در هر ماهی سه روز حیض قرار دهند و بعد از آن جمع نمایند
در میان عمل حیض و عمل استحاضه به اینکه محرمات حایض را ترک نمایند و واجبات مستحاضه را بجای
آورند بدانکه معتبر اول ماه که عدد را از آنجا باید قرار داد اول رؤیت خون است نه خصوص غره ماه
پس هر گاه خون را در روز پنجم ماه دیده باشد پس اول هر ماه همان روز پنجم خواهد بود و وقت اخذ بعدد در ماه
اول بعد از تجاوز عشره است پس در روز یازدهم بگذارد عددی را که اختیار می کند در ده روز گذشته که
اگر بخواهد اختیار هفت یا شش کند هفت روز یا شش روز از اول ده روز گذشته را حیض قرار دهد عبادات
باقی ایام را که ترک نموده است که سه روز یا چهار روز باقی از عشره باشد واجب است قضا نماید و لکن اختیار
عدد از ده روز گذشته مشروط به اینست که نداند بعد از این برای او تمیزی بشرایط سابقه حاصل خواهد



خواهد شد و الا واجبست صبر نماید تا زمان حصول تمیز و از وقت عمل به مقتضای تمیز نماید و عبادا[ت]
تمام ده روز گذشته را که ترک نموده است قضا کند و در اینمقام فروع بسیاری هست که این مختصر مناسبت
ذکر آنها را ندارد **فصل هفتم** در احکام استظهار است بدانکه هرگاه خون حایض در ظاهر
قطع شود و نداند که در باطن فرج نیز قطع شده یا نه که باین سبب شک کند در حصول طهر و بقاء حیض
واجبست بر او استبراء نماید و آن عبارتست از استعلام برائت و خلو از حیض باینکه پنبه بخود بردارد و اند[کی]
زمانی صبر نماید و اولی آنست که در حین این عمل شکم خود را بدیوار بچسباند و یک پای خود را خواه راست و
خواه چپ بلند کند و افضل پای چپ است و بعد از آن پنبه را بیرون آورد پس اگر آلوده نباشد بنا بر طهر
گذارده و غسل کند و نماز خود را بعمل آورد و اگر آلوده باشد بخون یا زردی یا تیرگی پس هنوز از حیض
پاک نشده و در این حال اگر مبتداه باشد صبر نماید تا پاک شود یا خون از ده بگذرد پس عمل نماید به
تفصیلی که از اخذ بمقتضای تمیز و رجوع باقارب اگر تمیز نباشد و اخذ بعدد شش یا هفت یا ده در یکی
و سه در ماه دیگر اگر رجوع باقارب متعذر باشد و اگر صاحب عاده وقتیه باشد مطلقا واجبست تا س[ه]
روز استظهار نماید یعنی عبادت را بجهة ظهور حال خود که آیا حیض است یا طهر تا سه روز ترک نماید پس اگر خو[ن]
در این سه روز قطع نشود واجبست بعد از آن غسل کرده و عمل مستحاضه نماید پس اگر خون از ده نگذرد و
قطع شود مجموع خون عاده و ایام استظهار و ما بعد آن حیض خواهد بود پس قضاء کند روزه تمام این ا[یام]
را و اگر از ده بگذرد و بیاد برسد همان ایام عاده حیض خواهد بود و تتمه استحاضه است باید نمازهای
ایام استظهار را با روزه های آنها و ایام عاده قضا نماید و هرگاه بعد از یک روز یا دو روز یا سه روز و استظ[هار]
یقین کند باستمرار خون و گذشتن از ده عمل مستحاضه کند پس اگر خون از ده گذشت ایام استظهار ملحق
بما بعد خود از ایام طهر خواهد بود و اگر نگذشت ملحق بما قبل خود از ایام حیض خواهد بود **فصل هشتم**
در احکام حایض است بدانکه حرام است بر حایض صلوة و صوم چه واجب چه مندوب و طواف واجب بلکه مندو[ب]
نیز لکن نه لذاته بلکه بجهة استلزام مکث و دخول در مسجد الحرام او و واجبست بر او قضاء صومهائی که در ایام حیض
از او فوت شده و از او در حال حیض حدث مرتفع نمیشود نه اصغر و نه اکبر نه بوضوء و نه بغسل مگر جنابة که ارتفا[ع]
آن بغسل خالی از وجه قوة نیست لکن بواسطه وجود حیض اثری بر آن مترتب نمیشود و حرام است ب[ر او]
مس کتابت قرآن و قرائت سور عزائم و دخول در مساجد مگر بجهة عبور یا برداشتن چیزی مگر مسجد الحرام
و مسجد مدینه که مطلق دخول در آنها حرامست هر چند برای عبور یا چیزی برداشتن باشد و حرامست بر
مرد جماع با حایض چه زوجه باشد و چه امه با علم بحیض و بر حایض نیز حرام است اطاعت نمودن و اگر

ادعا

ادّعاء حیض نماید واجبست تصدیق وی کردن و حکم در صاحب خون مستمره تابع تعیین اوست و چون
تمیز نسد مخاصمه کند و او را منع از تعیین نماید و ایّام استظهار نیز در حکم ایّام حیض است و اگر در اثنا
جماع حیض طاری شود واجبست انتزاع و کناره کردن و بقاء بر همان حال حرام است و بر مرد علاوه
بر حرمت جماع کفّاره نیز لازم میشود و آن در غیر امه یک دینار است در اوّل حیض و نصف دینار است در
وسط و ربع دینار است در آخر و دینار عبارتست از یک مثقال شرعی طلای خالص مسکوک و غیر مسکوک مجزی
نیست و اقوی آنست که قیمت آن نیز مجزی نیست و مستحق آن کسانی هستند که مستحق زکوة باشند و در او
تعدّد و توزیع بر متعدّد لازم نیست و در امه سه مدّ گندم است بدون فرق در میان اوّل و وسط و آخر حیض
و احوط بلکه اظهر در آن توزیع بر سه مسکین است به هر یک نفر مدّی داده شود و اقوی آنست که کفّاره متکرّر
میشود بتکرّر وطی چه در یک زمان و چه در دفعه متعدّده چه از وطی اوّل کفّاره داده باشد و چه نداده
باشد و تمتّع بحایض بغیر وطی در قبل او کراهت دارد هم چنانکه وطی در قبل او بعد از انقطاع حیض و قبل
از اغتسال نیز کراهت دارد و اگر بخواهد در این حال مرتکب شود اولی بلکه احوط آنست که حایض قبل از
تن بکی فرج خود را از نجاست حیض تطهیر نماید و بعض علما این را واجب دانسته‌اند و حرام است طلاق
دادن حایض در حال حیض و طلاق نیز باطلست بشرط آنکه مدخول بها باشد و حامله نباشد و زوج در
نزد او حاضر باشد و یا آنکه در حکم حاضر باشد و آن آنست که در مدّت آن نیز یکی غایب از زوجه است لکن
ممکن است او را استخبار حال زوجه و اطلاع بر حیض و عدم حیض او و مستحب است برای حایض وضو گرفتن
در وقت هر نماز و نشستن در موضع نماز بمقدار زمان نماز خود و مشغول ذکر خدا شدن در آن زمان و
افضل آنست که در مصلّای خود بنشیند و افضل در ذکر تکبیر و تحمید و تهلیل است یعنی الله اکبر و الحمد
لله و لا اله الّا الله گفتن و مکروه است برای حایض خضاب کردن بحنا و غیر آن بر دست یا پای یا سر یا غیر
آنها و حمل مصحف و لمس هامش و ما بین سطور از ما دامی که مسّ خطّ نشود و الّا حرام خواهد بود

مطلب چهارم در غسل نفاس و خود نفاس و احکام آنست امّا غسل آن بطریق غسل جنابت
حیض است و امّا خود و احکام آن پس در آن دو فصلست فصل اوّل در بیان حقیقت نفاس است بدانکه
نفاس خونیست که بعد از وضع حمل یا در حال وضع حمل بعد از ظهور عضوی از طفل بیرون آید خواه طفل
زنده یا مرده تامّ الخلقه بوده باشد یا ناقص الخلقه حتّی آنکه سقط شود اگرچه [illegible] با وجود مبدء نشو باشد
بلکه اگرچه مضغه یا علقه باشد بشرط آنکه دانسته شود که مبدء نشو آدمی است یعنی اگر سقط نمیشد آن
طفل بهم میرسید پس خونی که قبل از ظهور طفل در حال مخاض که کشیدن درد باشد و قبل از زاییدن شود



غسل نفاس

نفاس نخواهد بود بلکه اگر شرایط حیض در او موجود باشد مثل اینکه کمتر از سه روز متوالی مستمر نه
باشد و متخلل شود در میان او و میان نفاس اقل زمان طهر که ده روز است و الا استحاضه است بنابر اینکه
تخلل ده روز طهر در ما بین حیض و نفاس لاحق نیز شرط باشد چنانچه در ما بین نفاس سابق و حیض
لاحق شرط است و در آن خلاف است و احتیاط بقضا نمودن عباداتی که در ایام از خونی که ده روز طهر
متخلل نشده بعمل نیامده ترک نشود و اقل نفاس حدّ ندارد بلکه کفایه میکند در آن مسمای دیدن خون
اگر چه یک لحظه باشد و اکثر آن بنابر اقوی ده روز است و اول ده روز میتواند در شب واقع شود و
آخر ده روز آخر روز دهم است پس اگر ولادت در شب اتفاق افتد خون از وقت اول نفاس است و خون آن
شب اول ایام نفاس محسوب میشود پس باید غسل نفاس را در شب یازدهم برای نماز مغرب و عشا بجا آورد
و اگر غسل متعذّر و یا متعسّر باشد تیمّم کرده و نماز را با تیمّم بجای آورد و بدون عذر و عسر تا حین
غسل بروز یازدهم و ترک نماز مغرب و عشای آن شب جایز نیست و اگر هیچ خونی نه بیند نه در حال ولادت
و نه بعد از ولادت برای او نفاسی نخواهد بود پس احکام نفسا بر او جاری نمیشود و غسلی هم بر او نیست
و اگر بعد از ولادت خونی نه بیند مگر یک لحظه نفاس همان است و اگر خونی نه بیند مگر در روز دهم نفاس
همان خواهد بود و اگر از زمان ولادت خون به بیند تا روز ده یا کمتر و قطع شود همه نفاس است باید بعض
اینکه پاک شد غسل نماز خود را بجا آورد و اگر در روز اول ولادت خونی بر بیند و دیگر نه بیند تا روز
دهم و در آن روز نیز خونی به بیند مجموع ده روز نفاس خواهد بود حتی ایامی که در خلال آن خون نبوده و اگر خونی
نه بیند مگر در روز یازدهم نفاسی برای او نخواهد بود و اگر از روز ولادت تا یازده روز زیاده خون
به بیند باید بود ده روز نفاس نخواهد بود پس اگر خون از ده بگذرد صاحب عادت مستقرّه مقدار ایام حیض
خود را نفاس قرار دهد و در زائد بر آن بعد از غسل عمل استحاضه نماید و مبتدئه و مضطربه ده روز
را از زمان ولادت نفاس قرار دهند و در زائد اعمال استحاضه بجای آورند و احوط در حق ایشان است
بعد از ده تا هیجده جمع نمایند در ما بین عمل نفاس و عمل استحاضه یعنی محرّمات نفسا را ترک کنند و واجبات
مستحاضه را اتیان نمایند و اگر خون از زمان ولادت استمرار بهم رساند تا یکماه یا زیاده بر آن پس در ذات
العاده مقدار ایام عادة نفاس است قطعا و ما بعد آن تا ده روز که اقل زمان طهر است استحاضه است
قطعا و بعد از این ده روز اگر خون بر خورد بوقت عادة حیض آنرا حیض قرار دهد الا انتظار از رسیدن
عادة بکشد تا آنوقت آنرا حیض قرار دهد و ما قبل آن همه استحاضه خواهد بود و در مبتدئه و مضطربه
روز اول نفاس است قطعا و ما بعد آن تا ده روز دیگر که اقل زمان طهر است استحاضه است علی الاقوی و بعد

اقوی عدم اشتراط است بلکه در حیض لاحق نیز معلوم نیست اگر چه [illegible] احوط هم

در ایامی که خون ندیده و در بعض که خون دیده احتیاط کند ما بین حیض هم

احکام توامین

از ده روز استحاضه اگر حیض بودن همه خون متأخر از آن ممکن است باینکه کمتر از سه روز یا زیاده از ده روز نباشد پس همه را حیض قرار دهند و اگر بجهة کمتر از سه روز بودن ممکن نباشد اینهم داخل استحاضه خواهد بود و اگر بجهة زیاده بر ده بودن ممکن نباشد پس برای تشخیص حیض از استحاضه در این خون عمل می‌کنند بتفصیلی که در باب حیض برای صاحب خون مستمر گذشت از رجوع بصفات یا عادة اقارب و خویشاوندان یا اعداد وارده در روایات چنانچه بیان آنها گذشت بشرط اینکه بعد از ده روز استحاضه اول بدانند که خون مستمر خواهد ماند تا سه روز دیگر یا زیاده بر آن یا ده یا زیادتر و اگر شک نمایند بنا بر عدم گذارده یا ز عمل استحاضه نمایند تا آنکه حال خون معلوم شود بر انقطاع بر ده یا کمتر یا گذشتن از ده پس در صورت اولی بنا بر حیض گذارند و در صورت ثانیه عمل بر تفصیل مذکور نمایند پس از آنچه ذکر نمودیم معلوم می‌شود که در نفاسی که در ده روز بعد از ولادت یا کمتر از آن دیده می‌شود فرقی نیست میان آنکه در وقت عادت حیض اتفاق افتد یا در غیر آن و در خون زاید بر آن که محکوم باستحاضه است فرقی نیست در میان آنکه در وقت عادت حیض اتفاق افتد یا در غیر آن و این خون اگرچه در وقت عادة اتفاق افتد هم چنانکه نفاس نمیتواند بود حیض نیز نمیتواند بود زیرا که شرط حیض بودن خون بعد از نفاس تخلل ده روز اقل زمان طهر است و آن موجود نیست

فصل دویم

در احکام خون توامین است بدانکه اگر زن حامله بیک شکم دو طفل بیاورد مجموع خونی که بعد از ولادت اول و بعد از ولادت ثانی تا آخر مدت نفاس ببیند بحسب صورة یک نفاس محسوب می‌شود اگر دو طفل پشت سر یکدیگر بیایند لکن عدد ایام نفاس از ولادت ثانی حساب می‌شود و ابتدای نفاس از تولد اول اعتبار می‌شود و ممکن است که مجموع این نفاس به بیست روز برسد بنا بر آنکه بحسب واقع دو نفاس باشد مثل اینکه طفل ثانی بعد از تمام شدن ده روز از تولد طفل اول متولد شود و تمام این ده روز را خون دیده باشد و بعد از تولد ثانی نیز ده روز دیگر خون ببیند پس ده روز اول نفاس از ولادت اولست و ده روز ثانی نفاس از ولادت ثانی است و ممکن است نیز که بعد از ولادت اول خونی نبیند پس نفاس منحصر خواهد بود در خونی که از ولادت ثانی دیده باشد چنانچه ممکن است بعد از ولادت ثانی خونی نبیند پس نفاس منحصر خواهد بود بخونی که قبل از آن از ولادت اول دیده بود و ممکن است نیز که بعد از ولادت اول خونی ببیند و آن خون تا ولادت ثانی منقطع شود و بعد از ولادت ثانی نیز خونی ببیند که این دو خون در واقع و ظاهر دو نفاس محسوب می‌شوند و ما بین آنها که زمان انقطاع خون اول تا ولادت ثانی زمان طهر خواهد بود اگرچه از ده روز کمتر باشد زیرا که در طهر میان دو نفاس شرط نیست که اقلّ آن کمتر از ده روز نباشد چنانچه میان دو حیض شرط است بدانکه جمعی از علماء را اعتقاد این شده که

نفاس

نفاس بحسب اصل همان خون حیض است که در زمان حمل در رحم حبس شده بوده و در زمان ولادت با طفل
بیرون می آید و این قول به ملاحظه اختلاف ایشان در اکثر احکام محل اشکال است بلی نفساء شارکت با حائض
در واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات او پس هرچه بر خود حائض یا زوج او حرامست بر نفساء و زوج او
نیز حرامست و هم چنین واجبات و مستحبات و مکروهات و بیان تفصیل اینها در احکام حائض گذشته و در اینجا
حاجت باعاده و تکرار نیست

مطلب پنجم

در استحاضه و اقسام آن و احکام مستحاضه
است و در آن چند فصلست فصل اول در بیان حقیقت استحاضه است بدانکه صفات غالبه استحاضه و با صفات
غالبه حیض در باب حیض ذکر نمودیم و اشاره کردیم باینکه گاهی صفات استحاضه در حیض پیدا می شود و گاهی هم
صفات حیض در استحاضه پیدا می شود پس بدانکه هر خونی را که زن ببیند از فرج در کمتر از سه روز یا بیش سه روز
غیر متوالی یا متوالی غیر مستمر یا در زاید بر ایام حیض یا در زاید بر ایام نفاس یا قبل از بلوغ یا بعد از سن یأس
و از قبیل خون بکارت و قرحه نباشد پس استحاضه است هر چند صفات استحاضه در او نباشد پس خون در شش
صورت استحاضه می باشد اول خون قبل از بلوغ دویم خون بعد از یأس سیم خون کمتر از سه روز چهارم خون سه
روز غیر متوالی یا متوالی غیر مستمر پنجم خون زاید بر ایام حیض خواه حیضیت خون در آن ایام بقاعده امکان
اخذ شود یا بعادت مستقره یا بتمیز بصفات یا برجوع بعادت اقارب و خویشان و زنان در مبتدئه یا باعداد وار
در روایات در مبتدئه و مضطربه ششم خون زاید بر ایام نفاس مکرر در چهار صورت از آن که خون در آنها با امکان
حیضیت حیض نیست نه استحاضه اول خونی که فاصله شود در میان آن [illegible] یا نفاس یا کمی اقل زمان طهر که ده
است پس شرط استحاضه بودن عدم فاصله شدن این یا کیست دویم خونی که در صورت استمرار خون از ولادت
ما بعد نفاس مضاف شود بعد از گذشتن ده روز یا زیاده از ایام نفاس یا بایام عادت حیض پس شرط دیگر
استحاضه بودن نرسیدن خون است در صورت استمرار و گذشتن ده روز از ایام نفاس یا بایام عادت سیم خونی
در صورت استمرار و گذشتن ده روز از ایام نفاس حاصل شود در اوصاف حیض پس شرط دیگر استحاضه
بودن عدم حصول صفات حیض است در صورت استمرار و گذشتن ده روز از ایام نفاس یا بعد مضاف بایام
عادت اگر چه بواسطه انتفاء عادت بوده باشد چهارم خونی که در صورت استمرار و گذشتن ده روز از ایام
نفاس رجوع بعادت اقارب یا اخذ باعداد وارده در روایات اقتضا کرده باشد حیض بودن آن از پس شرط
دیگر استحاضه بودن در صورت استمرار و گذشتن ده روز نبودن از قبیل خون مذکور است بدانکه خون استحاضه
گاهی مشتبه بحیض میشود و در باب حیض گذشت که دفع اشتباه بصفات می شود و گاهی مشتبه بخون بکارت
میشود و گاهی در صورت انتفاء احتمال حیضیت و طریق دفع این اشتباه همان طریق دفع اشتباه حیض بخ

بکارة

بكارة است و بيان آن نيز در باب حيض گذشت وگاهی مشتبه ميشود بخون قرحه پس در اين صورت بنا بر طهارت
سابقه گذارد و بر او از اعمال مستحاضه چيزی واجب نميشود و بر اين خون مشتبه چيزی از احكام استحاضه جاری
نميشود مثل معفو نبودن قلّ آن از درهم بغلی در نماز و نزح جميع آب چاه بوقوع آن در چاه و مانند اينها

فصل دويم در بيان اقسام استحاضه است بدانكه خون استحاضه بر سه قسم است اوّل قليله
و آن آنستكه خون بظاهر پنبه برسد و از آن فرو نكند پس در اين صورت واجبست برای هر نماز وضو بگيرد و پنبه
را هم در هر نماز عوض كند يا تطهير نمايد دويم متوسطه و آن آنستكه خون در پنبه فرو رود و تمام آنرا فرو
گيرد و لكن بكهنه نرسد پس در اين صورت واجبست يكغسل برای نماز صبح علاوه بر وضو و عوض يا تطهير نمودن
پنبه برای هر نماز سيم كثيره و آن آنستكه خون تمام پنبه را فرو گرفته و بكهنه رسد چه از كهنه بگذرد يا نه
نگذرد پس در اين صورت علاوه بر آنچه در متوسطه ذكر نموديم واجبست دو غسل ديگر يكی برای نماز ظهر و عصر
يكی ديگر برای نماز مغرب و عشا و عوض نمودن يا تطهير كردن كهنه و شستن ظاهر فرج اگر ملوث شده باشد
و در هر سه قسم پنبه بر خود بر داشتن و كهنه را محكم بر آن بستن نيز واجبست بر مستحاضه بجهة آنكه خون را
منع نمايد از خارج شدن و سرايت ببدن يا جامه كردن كه اگر تقصير كند و خون در اثنای نماز بيرون بيايد
نماز باطلست و اگر بدون تقصير خون بجهة غلبه و بسبب آن بيرون بيايد بنماز ضرر نميكند و اگر مستحاضه
نداند خون او از كدام قسمست واجبست بر او امتحان كند باينكه پنبه بگذارد مقداری صبر كند و مكث نمايد
بقدريكه متعارفست و نماز بدون امتحان با امكان آن باطلست و ساقط ميشود وجوب امتحان از كسيكه به
ملاحظه عادت خود و يا به تجربه از حال خود و مانند آن بداند كه خونش از چه قسمست و همچنين ساقط
ميشود وجوب آن از كسيكه عمل باحتياط نمايد و طريق آن اخذ باسوء الحالاتست باين معنی كه عمل نمايد اعمال
كثيره را و اگر امر دائر باشد در ميان هر سه يا در ميان كثيره و متوسطه اعمال متوسطه را و اگر امر دائر باشد
در ميان آن و قليله و اگر از روی غفلت يا جهل بحكم امتحان ننموده عمل بمقتضای يكی از اقسام كند و نماز را به
قصد قربت بعمل آورد و بعد معلوم شود كه عمل مطابق واقع بوده نماز صحيح است و بسبب ترك امتحان آثم نيست
بدانكه جايز نيست در هيچ يك از اقسام مستحاضه جمع نمودن در ميان دو نماز به يك وضو خواه هر دو فريضه
باشند يا نافله يا مختلف و در صورت فريضه بودن هر دو اداء باشند يا قضاء و در صورت نافله بودن از رواتب
باشند يا غير رواتب بلكه لازم است برای هر نمازی وضوئی و شرط در صحت آنست اگر نافله باشد و وضو
هر نمازی واجبست در وقت آن نماز واقع شود و وضو قبل از وقت مجزی نيست حتی وضوئی را كه قبل از وقت
بجهة غايت ديگر گرفته باشد مثل تلاوة كلام الله و مانند آن نميتواند برای نماز بعد از دخول وقت اكتفا

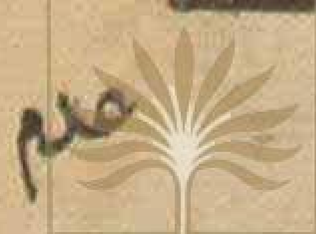
نما

استحاضه

بدان وضوء نماید و واجبست نیز نماز هر وضوء را بلا فاصله در عقب آن وضو بجا آورد و اگر وضوء را
در اول وقت بگیرد و نماز را در آخر وقت بجا آورد صحیح نیست بلی فاصله شدن بتحصیل شرایط و مقدمات
نماز با عدم طول زمان مثل ستر عورت و قبله و طاهر و یا تحصیل معرفت قبله و مقدمات غیر حاصل یا انتظ
بمکان مباح یا ازاله نجاست از بدن یا جامه و اذان و اقامه و مشتبهه که عرفا منافی نباشد بقصد وقوع نماز
در عقب وضوء ضرر نمیدارد و لکن احوط در غیر اذان و اقامه تحصیل آنها است قبل از وضو بدانکه
غسلیکه در استحاضه متوسطه برای نماز صبح کرده میشود شرط در استباحه و صحت جمیع صلوات خمس
یومیه است زیرا که خون در استحاضه متوسطه حدث اکبر است و مانع از همه نماز ها است پس تا از رفع نشد
ممکن نیست این غسل پس اگر غسل را پیش از نماز صبح عمدا یا سهوا ترک کرده باشد واجبست اتیان آن برای نماز
ظهرین و عشائین بلکه برای قضاء نماز صبح نیز اگر از او فراموش کرده یا عمدا ترک کرده باشد تا بدون غس
بعمل آورده و اگر این خون را بعد از نماز صبح ببیند نماز صبحش صحیح است و واجبست یک غسل برای چهار نماز دیگر و اگر
بعد از نماز ظهر دیده شود واجبست برای سه نماز دیگر و اگر بعد از نماز عصر دیده شود واجبست برای
مغرب و عشا و اگر بعد از مغرب دیده شود واجبست برای عشاء و در صورت وجود این خون پیش از نماز صبح و لکن
استمرار نیابد غسل آن بعد از طلوع فجر اگر چه خون در شب دیده شده باشد و واجبست اتیان نماز بعد از غس
بلا فاصله چیزی مگر اذان و اقامه و تحصیل شرایط و مقدمات نماز با طول نکشیدن زمان بنحوی که
عرفا صدق کند که غسل مقارن نماز نشده و جایز است انتظار قلیلی برای جماعت که عرفا منافی مقارنه
و جایز نیست تقدیم غسل [illegible] طلوع فجر مگر مجتهدان که نماز شب را جمع کند بیک غسل در وقت نماز شب پس نماز
صبح و افضل بلکه احوط آخر نماز شب است تا آخر وقت از که بمحض فارغ شدن از اذان وقت نماز صبح داخل ش
و مشغول آن شود و احکام مذکوره در اغسال ثلاثه استحاضه کثیره نیز جاری است که تقدیم هیچ یک بر
بر وقت نماز جایز نیست مگر غسل نماز صبح برای درک نافله شب و غسلیکه پیش از وقت بجهت غایت دیگر
آمده باشد بدون فاصله وقت داخل شود میتوان برای نماز اکتفا بآن نمود چنانچه حکم در غسل متوسطه
چنین است در همه اغسال ثلاثه واجبست بعد از غسل بلا فاصله اتیان نماز کند بلی افضل با اذان و اقا
اجزا و شرایط و مقدمات ضرر ندارد و احوط تقدیم وضو است بر غسل بلکه رعایت احتیاط بر تقدیم
اجزا و مقدمات غیر از اذان و اقامه خوبست بلکه اگر در تحصیل آنها طول بکشد واجبست که قبل از غس
وضوء آنها از اجزاء نماید و افضل بلکه احوط در غسل دوم و سیم جمع میان ظهر و عصر و مغرب و عشا
یعنی عصر را بلا فاصله بعد از ظهر و عشا را بلا فاصله بعد از مغرب بعمل آورد و اگر نماز ظهر

در اول

در اول وقت بعمل آورد افضل تاخیر است تا آخر وقت فضیلة و اتیان بعصر و عشا است در اول وقت
فضیلتشان بجهة رعایت جمع ما بین آنها و اگر بخواهد تفریق کند ما بین دو نماز واجبست غسل دیگر
برای نماز ثانی خواه عصر و خواه عشاء و احتیاط در جمع و ترک تفریق است و جایز نیست جمع بیک غسل
میان زیاده بر دو نماز که ظهر یا عصر و مغرب یا عشاء باشند مگر نماز احتیاط که در صورت شک در
عدد رکعات واجب شود که آن تابع آن دو نماز است که جمع ما بین آنها بیک غسل میشود و غسل دیگر برای
آن لازم نیست و همچنین است قضاء اجزاء منسیه یکی از آن دو نماز چون تشهد و یک سجده و همچنین
سجود سهوی که برای نسیان آنها واجب شود اگرچه احوط بر تقدیر تخلل آنها ما بین ظهرین یا
عشائین تجدید غسل است برای عصر و عشا و آنها همه بر تقدیری است که استحاضه کثیره قبل از نماز
صبح روی دهد و مستمر بماند تا وقت عشائین و اگر بعد از نماز صبح روی دهد و مستمر بماند تا از وقت
غسل اول ساقط و نماز صبح بدون آن صحیح است و دو غسل دیگر و برای ظهرین و عشائین باید بعمل آورد و
همچنین است حکم اگر روی دهد بعد از نماز ظهر و مستمر بماند که در این صورت نیز دو غسل لازم است
یکی برای عصر و دیگری برای مغرب و عشاء و اگر بعد از عصر عارض شود یک غسل برای مغرب و عشا لازم
است و غسل ظهر و عصر ساقط است و اگر بعد از نماز مغرب عارض شود این یک غسل برای عشا واجب
شود بدانکه کفایت میکند در سببیه استحاضه کثیره برای غسل هر یک از نماز صبح و ظهرین و عشائین وجود
آن قبل از وقت آن نماز و بقاء و استمرار آن تا دخول وقت آن نماز شرط نیست علی الاقوی پس بنابراین اگر
استحاضه کثیره شب عارض شود غسل واجب شود برای نماز صبح اگرچه کثیره مستمر نماند تا طلوع
فجر و اگر بعد از نماز صبح عارض شود غسل واجب شود برای نماز ظهر اگرچه قبل از زوال منقطع شود و
اگر عارض شود بعد از نماز ظهر و عصر غسل واجب شود برای مغرب اگرچه قبل از مغرب قطع شود و از
این حکم معلوم شود که اگر قبل از ظهر قطع شود غسل ظهرین مخصوص نماز ظهر است و واجب نیست جمع ما بین
آن و عصر و نه غسل دیگر برای عصر و اگر قبل از دخول مغرب قطع شود غسل عشائین مخصوص نماز مغرب است
و واجب نیست جمع ما بین آن و نماز عشاء و نه غسل دیگر برای عشا و همچنین است حکم در قلیله و متوسطه
پس اگر قلیله عارض شود پیش از نماز صبح اگرچه شب باشد و قبل از نماز قطع شود واجب شود یک وضو
برای نماز صبح و همچنین بیک وضوء میتواند بقیه نمازها را بعمل آورد اگر خون تا آخر نمازها عود نکند و
یا قطره دیگر هم عارض نشود و اگر قلیله عارض شود بعد از نماز صبح و قبل از دخول وقت ظهرین قطع شود
واجبست یک وضو برای نماز ظهر و بهمین وضوء میتواند نماز عصر و مغرب و عشاء را نیز بجای آورد بشرط



احکام دماء ثلثه

عدم عود خون و عدم وقوع ناقض دیگر و اگر عارض شود بعد از نماز ظهر و عصر و قطع شود قبل از مغرب
یك وضو واجب شود و بهمین یکوضوء میتواند برای هر دو نماز مغرب و عشاء اکتفا کرد و همین تفصیل
در متوسطه نیز منتسب بوضوآت که برای پنج نماز واجب میشود جاریست بدانکه اغسال ثلاثه در استحاضه
کثیره چنانچه شرط در صحت صلوة میباشند همچنین شرط در صحت صوم نیز میباشند پس اخلال به
بترك کل یا بعض حتی غسل عشا نیز مبطل صوم است و همچنین است غسل استحاضه متوسطه چنانچه
در مبحث غایات اغسال واجبه گذشته است بلی وضوئی که در هر یك از اقسام استحاضه برای هر نماز واجبست
مدخلیت در صحت صوم ندارد و اخلال بآن مبطل صوم نیست اگر چه مبطل صلوتست بدانکه اگر خون مستحاضه
به هر یك از اقسام بوده باشد انقطاع برء بهم رساند یعنی مستحاضه از خون پاك شفاء پیدا کند که دیگر
عود ننماید پس بر او برای نماز مستقبل واجبست یکوضو در قلیله و یکغسل با وضوئی در متوسطه و کثیره
علی الاقوی خواه انقطاع برء در وقت نماز حاصل شود یا قبل از وقت و اما نسبت باعمال ماضیه پس اگر
انقطاع برء بعد از نماز حاصل شده چیزی بر او نیست نه اعاده طهارت و نه اعاده نماز و اگر در اثناء نماز حاصل
شده نماز را قطع نموده و بعد از اعاده طهارت خواه وضو و خواه غسل استیناف کند و احوط اتمام این نماز و
اعاده آنست بعد از اعاده طهارت بدون فرق در ما بین نماز صبح و غیر آن و اگر بعد از طهارت و قبل از شروع
در نماز حاصل شود طهارت را اعاده نماید و اگر در اثناء طهارت حاصل شود آنرا قطع نموده و از سر گیرد
و اگر وضو بعد از غسل یا غسل بعد از وضو بوده ما قبل از آن نیز اعاده نماید و تفصیل مذکور جاریست
در انقطاع فترة که عبارتست از حصول پاکی از خون تا زمانی اگر چه بعد از آن زمان عود نماید لکن وجوب
قطع و استیناف نماز بعد از اعاده طهارت بر تقدیر حصول انقطاع در اثناء نماز مشروط با بنیست که زمان
پاکی وسعت اعاده طهارت و نماز هر دو را داشته باشد و الا همان نماز را اتمام نماید و قطع و استیناف آن
و اعاده طهارت لازم نیست و اگر شك نماید در وسعت زمان پاکی طهارت و نماز را یا مظنه وسعت یا عدم
وسعت داشته باشد بنا بر عدم وسعت گذارده نماز را بهمین حال اتمام کند و اگر بعد از اتمام معلوم شود که
وسعت داشته طهارت و نماز هر دو را اعاده نماید و همچنین اگر قطع بعدم وسعت نماید و بعد از اتمام نماز
معلوم شود که وسعت داشته و هرگاه قطع به وسعت کند و بعد از قطع نماز برای اعاده طهارت و ابتدای
آن معلوم شود که وسعت نداشته اعاده طهارت لازم نیز دارد و هرگاه بداند که در آخر وقت انقطاع برء یا
فترة خواهد حاصل شد با وسعت وقت طهارت و نماز را یا اینکه امید انقطاع داشته باشد واجبست صبر
نموده و انتظار آن زمان را بکشد تا نماز را با طهارت واقعیه بجا آورد و هرگاه در اثناء نماز انقطا

حاصل شود و شک شود که آیا انقطاع برء است یا انقطاع فترة یا علم و سعت زمان یا که طهارت و نماز را
اعتنائی باین شک ننموده و نماز را اتمام نماید و بعد از اتمام نماز اگر معلوم شود که انقطاع فترة با عدم
وسعت بوده چیزی بر او نیست اگر معلوم شود که انقطاع برء یا انقطاع فترة با وسعت طهارت و نماز بوده
طهارت و نماز هر دو را اعاده نماید **فصل سیم** در احکام مستحاضه است بدانکه صاحب
استحاضه قلیله چنانچه بر او واجبست تجدید وضوء برای هر نماز چه فریضه و چه نافله چه اداء و چه قضا
همچنین واجبست بر او تجدید وضوء برای هر چه مشروط بطهارت است چون طواف واجب و نماز و مس کتابه
قرآن که در جمیع اینها نمیتواند اکتفاء بیک وضوء نماید اگر چه وضو را برای نماز گرفته باشد همچنانکه
برای نماز و طواف نمیتواند اکتفاء نمود بوضوئی که برای طواف گرفته بلکه در هر یک از مذکورات وضو
مکرر میشود بتکرار آن حتی مس کتابه قرآن که برای هر مسی تجدید وضوء لازم است و در مس ثانی نمیتواند
اکتفا بوضوء مس اول کند و در مس واحد مستمر اشکال است و احتیاط بقطع مستمر و تجدید وضوء برای
مس دیگر ترک نشود بلی تجدید وضوء برای دخول مساجد و مکث در آنها لازم نیست بلکه بدون وضوء
نیز جائز است و همچنین است حکم وضوء در صاحب استحاضه متوسطه و صاحب استحاضه کثیره پس واجبست
تجدید آن برای هر مشروط بطهارت و مکرر میشود بتکرار آن و صاحب استحاضه متوسطه بعد از اتیان
بغسل نماز صبح و سایر اعمالی که بر او لازم است در حکم طاهر است و همچنین صاحب استحاضه کثیره بعد از اتیان
باغسال ثلثه هر یک از قبل از صلوة صبح یا ظهرین یا عشائین اگر چه وقت آن داخل نشده باشد یا سایر
اعمالی که بر او لازم است پس برای هر یک مباحست جمیع غایاتی که صحت یا اباحه آنها مشروط بان اعمال یا غسل
آنها است چون صلوة و طواف واجب و صوم و مس کتابه قرآن و قرائت سوره عزائم و دخول مساجد اگر چه برای
مکث و نشستن باشد و تجدید غسل در اینها لازم نیست و بجهة اخلال بغسل یا وضوء یا سایر اعمال نماز باطل
است و بجهة اخلال بغسل یا وضوء طواف باطلست و بجهة اخلال بغسل صوم باطلست و حرام است قرائت سور
عزائم و دخول مساجد و مس کتابه قرآن و اظهر و اقوی جواز وطی او است بدون اعمال حتی غسل واحد متوسطه
و اغسال ثلاثه کثیره و لکن احوط رعایت ما یعتبر در غسل است و اقرب مشروعیت این غسل است در غیر وقت نماز
از برای وطی و آن را در این حال بقصد استحباب یا قربة مطلقه بعمل آورد **مطلب هشتم**
در غسل مس میت و موجب است بدانکه کیفیت این غسل مثل غسل جنابت است و ترتیب و ارتماس هر دو در آن جاری
است و همه شروط معتبره در جنابة در آن نیز معتبر است و وقت وجوب آن وقت مشروط بآن است چه قبل آن
وقت واجب نیست و موجب آن مس میت انسان است بعد از سرد شدن تمام بدن و قبل از تطهیر بغسل اما مس



غسل

بیان تیمم

غیر انسان یا میت انسان بعد از غسل دادن یا قبل از سرد شدن پس موجب آن نمیشود و در سرد ۸
شدن سرد بعضی بدن کفایت نمیکند پس مس آنهم موجب غسل نیست اگرچه مس بر موضع سرد
واقع شود و معتبر در غسل نیز تمام اغسال ثلاثه است پس مس بعد از غسل اول یا غسل دوم نیز
موجب غسلست چنانچه مس عضوی بعد از غسل دادن و قبل از غسل باقی اعضاء نیز موجب غسل
است و اگر میت بی جهة فقد آب یا عذر دیگر تیمم داده باشند یا اینکه او را بجهة فقد مسلم مماثل کافر
غسل داده باشد مس او نیز موجب غسلست بلی اگر هر سه غسل او را بجهة فقد سدر و کافور با آب خالص
داده باشند و موجب غسل نمیشود و در موجب غسل فرقی در میان مسلم و کافر بلکه هر صاحب عقیده باشد
نیست پس مس نمودن جمیع غسل واجب شود و شهید و کسیکه او را به قصاص یا رجم یا حد کشته باشند
بعد از آنکه غسل کرده باشد بمنزله غسل داده شده است که بمس او غسل واجب نمیشود و در مسی که موجب
غسلست فرقی نیست در میان مس اجزائی که حیوة در آنها حلول میکند و غیر آنها چون استخوان و ناخن و دندان
و در مماس نیز فرقی نیست در میان آنکه مس نموده باشد بجزئی از خود که حیوة در آن حلول میکند و غیر آن
چون استخوان و ناخن و دندان بلی مس نمودن موی میت یا مس نمودن میت بموی خود موجب غسل نمیشود و در
حکم میتست قطعه جدا شده از میت یا از حی که مشتمل بر گوشت و استخوان هر دو باشد که مس آنهم موجب
غسلست و اما گوشت بی استخوان یا استخوان بی گوشت پس بمس آن غسل واجب نمیشود اگرچه احوط در
دوم بعد از غسلست مگر دندان بی گوشت خصوصا از زنده و اگر گوشت کمی همراه آن بوده باشد احتیاط
بغسل کردن از مس آن ترک نشود و بمس علقه یا مضغه که سقط شده باشد غسل واجب نمیشود اگرچه موجب
ملاقات بخس میشود و بمس مخلقه که بعد از چهار ماه سقط شده باشد غسل واجب میشود بدانکه مس
میت هم چنانکه موجب غسلست ناقض وضو نیز هست و موجب حدث اصغر نیست که رفع نمیشود مگر بغسل
و از غایات وضو هر چیزیکه موقوف بر وضوئست موقوف بر این غسل است و وضو مغنی از آن نیست از هم
وضو برای نماز نیست بلکه علاوه بر آن وضوء نیز لازم است مبحث ستم در طهارت ترابیه است که تیمم
باشد و آن بدل اضطراری از طهارت مائیه است که وضوء و غسل بوده باشد و بدلیت آن مشروط با عذر
است که بیان آنها می‌آید و با اجتماع شروط واجب بشود برای غایاتی که وضو یا غسل برای آنها واجب
و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان شروط بدلیت تیمم است از طهارت مائیه
عبارتند از اعذار چند که هر یک مسوغ تیممست و بدون یکی از آنها عدول از طهارت مائیه بآن جایز
نیست عذر اول نیافتن آب بقدری که کفایت کند از وضو یا غسل چه در حضر و چه در سفر [illegible]

سطه بنا بر احوط در [illegible] ... عدم [illegible] [illegible]

ملحه [illegible] نشود بلکه [illegible] با گوشت مرده نیز احتیاط کنند ملحه

که کفاد

که گنجایش استعمال آن با نماز هر دو را داشته باشد خواه بسبب نیافتن عدم وجود آب باشد از اصل و یا بمحل
حاجت طهارت مائیه با وجود آن ذکر نمود ظالم قاهر یکه مانع است از برداشتن آب یا در دست کسیکه نمیفروشد
آن را از اصل یا بفروشد بقیمتی که ندارد آن را یا بقیمتی که بذلش مضر بحال او است در حال یا در مآل و
یافتن قدری که کفایت از بعض کند مثل یافتن قدری کفایت از تمام در خارج وقت اعتبار ندارد چنانچه اعتبار
ندارد نیز یافتن قدری که کفایت میکند او را از طهارت مائیه تنها یا ازاله نجاست غیر معفو عنها که در بدنش
باشد یا در لباسیکه پوشیدن آن لازم باشد بجهت ستر عورت یا دفع ضرورت سرما یا گرما یا بخوانها چه در این صورت
متعین است استعمال آن در ازاله نجاست و عدول به تیمم که اگر خلاف این کند و آب را در طهارت استعمال کند
طهارتش باطل خواهد بود مگر در جائی که بداند اگر آب را در طهارت استعمال نکند متمکن از تیمم نیز نخواهد
شد اگر چه بجهت نیافتن خاک و غیر آن از اشیائی که تیمم بر آنها جایز است بوده باشد چه در این صورت متعین
است استعمال آن در طهارت و اتیان نماز با بدن نجس و یا عریانا یا به نحویکه تفصیل آن در محلش میاید اگر
نجاست در لباس ساتر عورت بوده باشد مگر آنکه ضرورت دیگر از سرما یا گرما یا بخوان مقتضی پوشیدن
آن شود پس نماز در آنها با نجاست لباس بجا آورد صحیح است و اگر احتمال یافتن آب در جای دیگر بدهد با وسعت
وقت واجبست طلب کردن و تفحص نمودن و رفتن بجائی تا اینکه بیابد آب یا اینکه مأیوس شود اگر در غیر
بیابان باشد مثل شهر و قریه و آبادی دیگر و اگر در بیابان بوده باشد واجبست طلب آب برفتن بمقدار دو تیر
رس در زمین هموار خالی از بلندی و پستی و کوه و کمر و اشجار و بمقدار یک تیر رس در زمین ناهموار مشتمل اشجار
یا کوه و کمر یا بلندی و پستی و طلب در هر دو صورت باید در چهار سمت بشود و از هر سمتی یکی از دو مقدار مذکور
اگر احتمال وجود آب در چهار سمت برود و اگر علم بعدم وجود آب در بعضی از آنها داشته باشد طلب از بعض
ساقط است و واجبست طلب نمودن در باقی خواه یکی باشد یا دو یا سه چنانچه اگر علم بعدم وجود آن در جمیع
داشته باشد از جمیع ساقط است و اگر زمین در بعض از آنها هموار باشد و در بعض دیگر ناهموار هر کدام را مقدار
طلب حکم خود را دارد و اگر قطع بهم رساند به یافتن آب در زیادتر رفتن از مقدار مذکور واجبست طلب کردن
در زیادتر و احتمال یافتن در زیادتر اعتباری ندارد و در الحاق مظنه بصورت قطع و عدم آن دو قول است
اظهر ثانی و احوط اولست و احتیاط در ظن اطمینانی اشد است پس آنقدر برود تا اینکه آب بیابد و یا ظنش
باطل شود و وجوب طلب در مقدار مذکور بعد از دخول وقت نماز است و هر گاه قبل از وقت طلب کرده باشد و نیافته
باشد پس در وجوب اعاده آن بعد از دخول وقت مطلقا و عدم وجوب اعاده مطلقا و وجوب اعاده اگر
احتمال یافتن دهد در آن مکان و عدم وجوب آن اگر احتمال ندهد سه جهت است اجود و ارجح آنها وجه سیم است و اجود



کفایة

احکام تیمم

کفایة کردن یک طلب است برای همه نمازهای پنجگانه اگر احتمال ندهد در وقت هر نمازی بهم رسیدن آب بعد از
طلب اول و الا وجوب طلب تعدد تا نمازها خالی از وجهان نیست و اقرب عدم کفایة طلب روز اول نسبت بنمازهای
دیگر بلکه در هر روزی اعاده طلب برای نمازهای آن روز واجب است مگر آنکه در روز اول علم داشته باشد ببقای
حالت روز سابق و هرگاه از آن مکان منتقل بمکان دیگر شود وجوب طلب در مکان دیگر بی اشکال است و اگر بعد
محل وجوب طلب با وسعت وقت طلب را ترک کرده نماز را با تیمم بجای آورد تیمم و نمازش هر دو باطل است اگرچه
بعد از نماز با تیمم معلوم شود که آب در هیچ یک از جوانب و اطراف نبوده بدون فرق در مابین علم بوجوب طلب و
جهل یا نسیان آن و اگر طلب را تاخیر کند تا ضیق وقت بنحوی که گنجایش طهارت مائیه و نماز هر دو را ندهد
و نماز را با تیمم کند صحیح است هرچند با تقصیر در تاخیر آثم است بلی احوط در صورت تقصیر اعاده نماز است با
طهارت مائیه بعد از تمکن از آن و اگر ببرد قدر کفایة آبی داشته و آن را بریزد یا تلف نماید در وقت یا قبل از وقت
با علم بنیافتن آب دیگر برای وضو یا غسل و یا آنکه در وقت یا قبل از وقت آبی برسد و بنا بر تحصیل طهارت
ننموده بگذرد تا آنکه دست از آب کشیده و بنا بر یکی نمی‌رسیده با علم بر آنکه چنین خواهد شد و یا آنکه
متطهر در وقت یا قبل از وقت طهارت خود را نقض کند با علم با آنکه برای طهارت نماز آب نخواهد یافت اگرچه
پس در جمیع صور مذکوره جایز است تیمم و نماز را با تیمم کردن و لکن احتیاط در جمیع صور که بتقصیر در حفظ
آب یا طهارت کرده قضا نمودن نمازی است که آن را با تیمم ادا کرده و احوط قضا نمودن جمیع نمازهایی
است که اگر آب یا طهارت خود را حفظ می‌نمود آنها را با طهارت مائیه بعمل می‌آورد عذر دویم نتوانستن رسیدن
به آب موجود یا بجهة عجز از حرکة و رفتن بسوی آب بسبب پیری یا گرفتاری بمرض یا نیافتن کسی که او را اعانت
نماید اگرچه بدادن اجرت باشد یا نداشتن مالی که از آن اجرت معین صرف نماید و یا بجهة خوف از هلاک
شدن در رفتن بسوی آب از حرارت یا برودت آب یا از درنده یا گزنده یا دزد یا دشمن یا جن یا بجهة خوف از
ضرر ایشان بر بدن یا مال یا ناموس یا عرض یا عقل و یا بجهة نبودن و نداشتن مالی که آن را در وجه قیمت
خرید آب صرف کند و در حکم آنست داشتن مالی که برای مخارج لازم خود احتیاج بر آن دارد و یا بجهة ن
داشتن آلات کشیدن آب از چاه مثل دلو و ریسمان و مانند آن با عدم امکان کشیدن آن بنوع دیگر مثل لباس
خود را فرو فرستادن بچاه که آب بر خود جذب کند و آن را افشار داده آب آن را استعمال در طهارت نماید یا شال
یا عمامه و مانند آن اگرچه ببستن بعضی به بعض دیگر باشد که آن را بچاه کرده و آب بیرون آورد و اگر فروشنده
یا اجاره دهنده آله بهم برسد واجب است خریدن یا اجاره کردن اگرچه بقیمت یا اجرة گزاف بوده باشد مگر
آنکه مضر بحال او باشد و واجب نیست استعاره نمودن و نه طلب هبه کردن آب یا آلة کشیدن آن از چاه

فرض صحت قصد
معلوم نیست
فرق بین
عدم ارتباط بعضه
صحت نظر

واگر

تیمم بدل از غسل

واگر غایب دهنده یا هبه کننده بهم رسد واجبست قبول کردن و هم چنین واجبست قبول کردن بذل از کسیکه
قیمت آب یا قیمة آلت را باو بذل نماید با امکان تحصیل آنها بخریداری واگر خرید آب یا آله کشیدن آن از چاه
مستلزم تحمل منت یا ذلت یا کسر شان باشد وجوب خریدن ساقطست و هم چنین است اجاره کردن آله و
اگر کسی آب یا قیمة آن یا قیمة آلة کشیدن آن را باو ببخشد یا قرض دهد و بداند که متمکن از ادای آن خواهد شد وجوب قبول
کردن آن محل اشکالست و احتیاط بقبول کردن ترک نشود و اگر بداند متمکن از ادای آن نیست یا مظنه عدم تمکن داشته
باشد یا قطع بآن داشته باشد اشکالی در عدم وجوب قبول کردن آن نیست عذر سیم مظنه یا خوف ضرر در
استعمال آب بر نفس یا بدن یا عضو مثل تلف شدن یا ساقط شدن عضو یا معیوب شدن آن یا حادث شدن مرض
یا شدید شدن یا طول کشیدن یا سخت شدن علاج آن یا ترکیدن عضو یا خون بر آمدن از آن بنحویکه نتوان
بند آورد و در حکم ضررست اذیت و الم از برودت آب در هوای بارد که تحمل آن دشوار باشد و معتبر در همه مظنه یا خوف
ضررست خواه فی نفسه حاصل شود یا از قول الطبیب اگر چه فاسق یا کافر باشد یا غیر طبیب اگر چه غیر عادل باشد
پس کفایت میکند مطلق احتمال الضرر که بحد مظنه یا خوف برسد هم چنانکه معتبر در ضرر مظنون یا مخوف ضرر
معتد به است که آنرا ضرر عقلائی گویند یعنی ضرری که بنای عقلاء بر احتراز از آن است پس کفایت میکند ضرر غیر
معتد به یعنی ضرر اندکی که بنای عقلاء بر احتراز از آن نباشد و در مظنه ضرر یا خوف آن که مسوغ عدول به تیمم
است مطابقة واقع لازم نیست هم چنانکه در محل انتفاء مظنه و خوف ضرر که مانع از عدول به تیمم است مطابق
واقع لازم نیست پس اگر با مظنه یا خوف ضرر وضو بگیرد یا غسل کند و بعد معلوم شود انتفاء ضرر وضوء و
غسلش باطلست و اگر بدون مظنه و خوف ضرر وضو بگیرد یا غسل کند و بعد معلوم شود که ضرر داشته است وضو
و غسلش صحیح است و اگر مظنه و خوف ضرر بگرم کردن آب مندفع شود واجبست گرم کردن آن و عدول به تیمم جایز نیست
و در جنبی که مظنه یا خوف ضرر از استعمال آب دارد فرقی نیست در میان آنکه خود را بعمد و اختیار جنب کرده باشد
و آنکه قهرا و بدون اختیار جنب شده باشد بنا بر اقوی اگر چه احتیاط در صورت عمد و اختیار با سبق مظنه یا خوف
ضرر بر ایجاد سبب جنابت جمع در میان استعمال آب و تیمم است و احوط از آن اعاده غسل و نماز است بعد از زوال
عذر و اگر احتیاط اول را ترک کند احتیاط بعد از زوال عذر در اعاده نماز است بعد از اعاده غسل عذر چهارم
ترسیدن تلف نفس یا طرفی یا حدوث مرض یا ضعف مانع از رفتار در سفر و مانند آن از انواع ضرر بر خود یا رفیق خود
یا نفس محترمه دیگر بواسطه تشنگی که حاصل باشد بالفعل یا مظنه حصول برود در مستقبل اگر استعمال کند آب
موجود خود را در وضوء یا غسل یا علم یا مظنه عدم وصول بآبی که رفع تشنگی نماید که این عذر نیز مسوغ تیمم و
موجب عدول از طهارت مائیه است و باکی نیست بخوف تلف نفس غیر محترمه چون کافر حربی و مرتد فطری و



احکام تیمم

۱. کسیکه در شرع انور مستحق قتل باشد و غیر اینها از حیوانی که کشتن اینها جائز باشد مثل خوک و سگ
گیرنده و نحو آن و اگر خوف تلف از تشنگی برد و آب خود داشته باشد مثل اسب و استر و حمار و گاو و گوسفند
و مانند اینها اگر نفوس محترمه دارند پس در وجوب عدول به تیمم و نگه داشتن آب برای حفظ اینها نوع
اشکالیست و لکن اقرب وجوبست خصوصاً چهارپایان که محتاج الیه سفر او باشند بجهة سواری و حمل
بنه و متاع و نحو آن و احوط در غیر این صورت اعاده یا قضاء نماز است بعد از رسیدن بآب یکرو بتحصیل طهارت
بر آن و اگر با او آب طاهری و آب نجسی باشد و از استعمال آب طاهر در طهارت خوف تشنگی داشته باشد واجبست
حفظ آب طاهر برای رفع تشنگی پس عدول به تیمم می نماید و وجود آب نجس برای رفع تشنگی اعتباری ندارد و همچنین
در صورتیکه خوف تشنگی بر دواب خود داشته باشد چه اگر خورانیدن آب نجس بر دواب و حیوانات جائز است
پس واجبست آب طاهر را استعمال در طهارت خود کند و جواز خورانیدن آب نجس بر رفیق خود که خوف تشنگی
او را دارد بجهة استعمال آب طاهر در طهارت خود محل اشکالست و اقرب منع است عذر ششم خوف فوت شدن
وقت نماز است بواسطه وضو گرفتن یا غسل کردن برای کسیکه وقت تنگ شود بنحویکه گنجایش آنرا با نماز نداشته
داشته باشد پس واجبست عدول به تیمم برای فعل صلوة در وقت بنابر اشهر و ارجح قولین و اظهر جواز عدول
ثابت با خوف عدم ادراک تمام نماز در وقت اگر چه بوقوع سلام تنها باشد در خارج وقت و احوط مراعات
بقاء و عدم بقاء مقدار یکرکعت از وقت است بر تقدیر فعل طهارت مائیه که در صورت ثانیه عدول به تیمم نکند در صورت
اولی و اگر در وقت آب نداشته باشد و استعمال از زاد طهارت تأخیر کند تا وقت تنگ شود بنحویکه گنجایش استعمال
آب در طهارت و نماز هر دو را نداشته باشد پس در وجوب تحصیل طهارت مائیه در آن وقت و قضاء نماز یا
وجوب تیمم و اداء نماز دو قولست و اقوی ثانیست و احوط قضاء آن نماز است نیز در خارج وقت بطهارت مائیه
بعد از فعل آن به تیمم **فصل دویم** در بیان اشیائی است که تیمم بر اینها جائز است پس بدانکه
تیمم جایز است بر مطلق وجه ارض چه خاک و چه رمل و چه کلوخ و چه سنگ حتی سنگ گچ و آهک پیش از پخته
شدن و اقرب در ما بعد پخته شدن عدم کفایت است در تیمم چنانچه اقرب در آجر و سفال نیز عدم کفایت است
اگر چه احتیاط اگر بشد چون خاک نرم کنند و اقوی در خاکستر نیز عدم صحت تیمم است و احوط در اجزاء ارض خاکست و احوط
در تیمم بر سنگ و غایت اینکه غبار داشته باشد بر آن که اثر آن بر دست ظاهر شود و تیمم بر معادن چون نمک و زرنیخ
شوره و طلا و نقره و عقیق و فیروزج و غیر اینها از آنچه که اسم ارض و همچنین بر آن صادق نباید صحیح نیست و همچنین
صحیح نیست بر آنچه که ممزوج و مرکب از ارض و غیر ارض باشد چون کاه گل و مرکب از خاک و خاکستر و مرکب از
خاک و گچ پخته یا آهک پخته و مانند اینها و هرگاه خاک و رمل و کلوخ و سنگ برای تیمم ممکن نشود تیمم می نماید

بجا هم

بر جامه یا نمد یا یال اسب یا غیر اینها از اشیائی که غبار از آنها بر خیزد و اگر در این اشیا ممکن شود جمع نمودن غبار بر یک موضع که تیمم بر غبار نماید واجبست چنین کند و اگر ممکن نشود تیمم بر خود آنها کند و احتیاط آنستکه مقدم دارد از اشیاء مذکوره هر کدام را که غبارش بیشتر است و اگر از این اشیاء نیز هیچ یک ممکن نشود تیمم بر گل نماید هر گاه خشکانیدن ممکن نباشد و الا واجبست بخشکاند و بعد تیمم بر آن کند و تیمم بر آن در صورت خشکانیدن مقدم است بر تیمم بر غبار و جامه و نمد و یال اسب و مانند آن از اشیاء غبار دار و غایت احتیاط در تیمم بر آنچه ذکر نمودیم مراعات ترتیب است بتقدیم خاک و بعد از آن رمل و بعد از آن کلوخ و بعد از آن سنگ و بعد از آن غبار و بعد از آن یال اسب و بعد از آن نمد و بعد از آن جامه بعد از آن گل و اگر هیچ یک ممکن نشود حتی گل فاقد الطهورین خواهد بود و اقوی در او سقوط نماز است در وقت اداء و بعد از تمکن از طهارت مائیه قضاء کند از او شرط است در آنچه تیمم بر آن میشود طاهر بودن و غصبی نبودن و اگر فاقد اشیا مذکوره برای تیمم احتمال دهند وجود بعض آنها را در مواضع دیگر واجبست طلب تا آنکه برسد بر چیزی که تیمم بر آن کند یا مایوس شود با امکان و عدم لزوم عسر و حرج و اگر برای فاقد آنها یخ و یا برف میسر شود بعضی واجب دانسته اند وضو یا غسل با آن را با امکان و اگر نه اجرا بر مواضع وضو یا تمام بدن نماید هر چند متحقق نشود و با عدم امکان تیمم را بر آن کند و این قول ثابت نیست و دلیلی بر آن بنظر نرسید و غایت احتیاط خوبست

فصل سیم

در بیان کیفیة تیمم و شرایط است بدانکه تیمم قبل از وقت نماز جایز و صحیح نیست و در تضیق وقت اشکالی در جواز و صحت آن نیست و در سعه وقت خلافست اقوی جواز است و احوط با رجاء یا زوال عذر تاخیر است تا ضیق وقت و احوط از آن تاخیر است مطلقا و هر گاه تیمم سابق باقی باشد و منتقض نشده باشد جایز است اکتفا کردن بآن برای نماز لاحق در اول وقت از جواز تیمم را بجهة نماز سابق کرده باشد یا برای سایر اعمال مشروط بطهارت که تیمم برای آنها مشروع هست و در تیمم واجبست نیة و در نیة معتبر است قصد فعل و قصد قربت یعنی قصد بودن آن بجهة امتثال و فرمان بردن امر الهی و اخلاص عمل برای پروردگار و لازم نیست داو قصد وجوب و ندب و نه قصد اباحه و رفع حدث اگر چه احوط رعایة قصد استباحه بشود و قصد رفع حدث احتیاطی نیست بلکه احتیاط در ترک آنست نیز اگر تیمم رافع حدث نیست بلکه تیمم باطل میشود هر گاه قصد رفع بطریق وصف نماید مثل اینکه بگوید تیمم رافع بعمل میآورم و اقوی عدم اعتبار قصد بدلیة یعنی قصد نمودن بدل از وضو یا بدل از غسل بلی احوط رعایة آنست و گاهی نیز لازم میشود بجهة تعیین عمل در جائی که دو تیمم بر ذمه داشته باشد چون حائض غیر او که لازم است او دو تیمم یکی برای غسل حیض و دیگری برای وضو پس در این صورت لازم است تعیین منوی در تیمم اول بقصد بدلیة اگر بخاطر بود دیگری تعیین نتواند کرد و الا بعنی بخاطر نبود دیگری نیز جایز است بقصد اعتبار قصد بدلیة و واجبست

جریان

معلوم نیست [illegible]

بیان تیمم

مقارن نیت باطن هر دو دست خود را یکمرتبه بر زمین زند و بعد مسح کند با آنها پیشانی و دو جبین خود را از رستنگاه موی سر تا طرف اعلای بینی و ابروها را و اولی بلکه احوط مسح نمودن ابروها است نیز و بعد از آن مسح کند پشت دست راست را از بند تا سر انگشتان بباطن دست چپ و بعد مسح کند پشت دست چپ را از بند تا سر انگشتان بباطن دست راست پس واجبات تیمم علاوه بر نیت شش چیز است اول زدن باطن دستها با هم بیکدفعه بر زمین و کفایت نمیکند محض گذاردن و نه زدن یکی و نه زدن هر دو بنحو تعاقب و نه زدن پشت دستها بلی هرگاه زدن باطن دستها بواسطه زخم و مانند آن متعذر شود اکتفا نماید بگذاردن آنها بر زمین و اگر آن هم متعذر شود پشت دستها را بر زمین زند و مسح بآن نماید و اگر زدن باطن یکی از دستها متعذر شود اکتفا نماید بگذاردن آن و زدن باطن دست دیگر با هم بیکدفعه و اگر گذاردن آن نیز متعذر شود پشت آنرا با باطن دست دیگر را بر زمین زند و اگر یک دستش قطع شده باشد اکتفا نماید بزدن باطن دست دیگر و مسح خود آن دست ساقط است و احوط رعایت مسح پشت آنست بر زمین و معین نیست در جمیع صور زدن دستها یا گذاردن آنها بر خود زمین بلکه کفایت میکند زدن یا گذاردن بر خاک اگر چه در غیر زمین باشد چون دستمال و مانند آن و معتبر نیست چسبیدن چیزی از خاک بر دست بعد از زدن آن بر زمین یا خاک و احوط رعایت طهارت ماسح و ممسوح است تا امکان اگر چه اقوی عدم اشتراط آن است مگر اینکه نجاست ماسح تر بوده و تعدی بخاک نماید چه در این صورت بجهت حفظ طهارت خاک لازم است ازاله نمودن نجاست را از آن با امکان دوم مسح نمودن پیشانی است با جبینین که دو طرف پیشانی را گویند از رستنگاه موی سر تا طرف بالای دماغ و احوط داخل نمودن ابروها است در مسح و واجب است ابتدا نمودن از اعلا و فرو گرفتن مسح همه این موضع را که اگر جزئی از آن را مسح فرو نگیرد عمدا یا سهوا تیمم باطل است و معتبر مسح مجموع است بمجموع کف و مسح نمودن هر جزء از ماسح بر هر جزء از ممسوح لازم نیست و واجب مسح بشره ممسوح است به بشره کفها و اگر بر آنها یا بر پیشانی حایلی بوده باشد واجب است زایل نمودن حایل و اگر زایل نمودن آن متعذر باشد وجوب آن ساقط است و اگر بر موضع مسح جبیره بوده باشد مسح بر جبیره نماید و همچنین است حکم در مسح دستها سیم مسح دستها است باین نحو که پشت دست راست را مسح کند بباطن دست چپ و پشت دست چپ را مسح کند بباطن دست راست و مسح کردن بظاهر دست یا آلت دیگر مجزی نیست مگر آنکه مسح بباطن متعذر شود پس اجزاء می نماید به مسح بظاهر دست و همچنین است حکم پیشانی در صورت تعذر مسح آن بباطن دستها و حد دست در مسح زند است که مفصل دست از طرف ذراع را گویند و واجب است من باب المقدمه اندکی از ذراع را داخل در مسح نماید و واجب است ابتدا نمودن از اعلی که مفصل باشد و سرازیر مسح نمودن تا سر انگشتان و فرو گرفتن مسح جمیع پشت دستها را و فرو گرفتن همه باطن کف را که آلت مسح است لازم نیست چهارم ترتیب است بنحوی که ذکر نمودیم که اگر خلاف آن کند عمدا یا سهوا یا جهلا تیمم باطل است باین

جزء مؤخر را اعاده نماید بلکه جزء مقدم را قبل از آن اتیان کند اگر بعد از جزء مؤخر اتیان بان نکرده باشد و اگر از حین شروع به تیمم قصد اخلال بترتیب کرده باشد واجبست استیناف تیمم چرا که قصد هیئة غیر مشروعه پنجم مولاتست یعنی اعمال تیمم را پی هم و بلا فاصله بجای آورد و دلیل وجوب مولات با وجوب ترتیب وجوب شرطی است یعنی شرط صحت می باشند ششم مباشرة بنفس است یا بمعنی که خود مکلف متولی افعال شود با امکان و متولی شدن غیر مجزی نیست مگر در صورة عجز خود پس از متولی شدن نیز واجبست نایب بگیرد اگرچه بدادن اجرة باشد که نایب او را تیمم دهد و نیت تیمم را خود می کند و احوط نیت کردن نایبست نیز و اگر ممکن باشد واجبست دستهای خود مکلف را بر زمین زده و بانها مسح مواضع نماید و با عدم امکان نایب دستهای خود را بر زمین زده و پیشانی و دستهای مکلف را مسح نماید و اگر دستهای مکلف را بریده باشد مسح انها ساقط است اکتفا نماید بمسح پیشانی و جبین بر زمین و احوط این است که دیگری هم بدستهای خود پیشانی و جبین او را مسح نماید و اگر یکدست او را قطع کرده باشند بدست دیگر خود مسح کند پیشانی و جبین خود را و در مسح این یکدست اکتفا می نماید بمسح پشت ان بر زمین بدانکه مشهور در میان علماء در تیمم بدل از وضوء اجزاء یک ضربه است برای مسح پیشانی و پشت دستها و در بدل از غسل اعتبار دو ضربه است یکی برای مسح پیشانی و دیگری برای مسح پشت دستها و اقوی کفایة یک ضربه است در هر دو و احوط و غایة تعدد است در هر دو و احوط از ان جمع در میان همه اقوال و ادله است و ان حاصل شود باینکه یک دفعه تیمم بیک ضربه کند و دفعه دیگر هر دو دست را بر زمین زده و مسح نماید خود انها را و باز دیگر دست چپ را بانها زده و مسح کند پشت دست راست را و باز دیگر دست راست را بانها زده و مسح نماید پشت دست چپ را

فصل چهارم

در احکام تیمم و متیمم است بدانکه تیمم بدل از غسل جنابة مثل خود غسل مغنی است از وضو برای نماز و در سایر اغسال مثل خود انها مغنی نیست پس اگر بقدر وضو اب دارد و عذر دیگر که مانع از استعمال اب باشد ندارد وضوء می گیرد و اگر از اصل اب ندارد و یا عذر دیگر از استعمال اب دارد دو تیمم می کند یکی بدل از غسل دیگری بدل از وضوء و بدانکه نیز تیمم منتقض می شود بحدث چه اکبر و چه اصغر اگرچه تیمم بدل از غسل بوده باشد و حدث در اثنای تیمم مبطل تیمم است اگرچه اصغر بوده باشد و بدانکه هر نمازی که با تیمم کرده باشد اعاده و قضا ان بعد از زوال عذر و تحصیل طهارة مائیه لازم نیست چه در سفر و چه در حضر و هرگاه متیمم بعد از فراغ از نماز واجد اب شود و مانعی از استعمال ان نداشته باشد نماز سابقش صحیح و تیمم اش برای نماز لاحق باطل می شود و تحصیل طهارة مائیه برای ان نماز واجبست خواه وقت ان نماز داخل شده باشد یا نه و اگر اب قبل از استعمال مفقود شود یا عذر دیگر از استعمال ان بهم رسد تیمم دیگری می کند برای ان نماز و اگر قبل از شروع در نماز واجد اب بگردد و متمکن از استعمال ان نیز بشود تیمم مذکور نیز منتقض می گردد پس واجبست تحصیل



طهارت نماید و اگر استعمال نکرده آب دوباره مفقود شود یا عذر از استعمال بهم رساند تیمم دیگر
میکند بلی هرگاه آب بیابد و قبل از تمکن از استعمال در تمام طهارتین دوباره مفقود شود یا عذر مانع
از استعمال طاری شود تیمم نمی‌شکند و بهمین تیمم می‌تواند نماز کرد و بمنزله عدم تمکن از استعمال آب
یافتن آن در ضیق وقت بنحویکه گنجایش طهارت و نماز هر دو را نداشته باشد پس نماز را بهمین تیمم بجای
آورد و هرگاه غسل غیر جنابت بر ذمه او بوده و دو تیمم یکی بدل از غسل یکی دیگر بدل از وضو کرده باشد
و بعد آب پیدا کند و متمکن از استعمال آن نیز بشود پس اگر بقدر کفایت هر دو بوده باشد تیمم هر دو می‌شکند
و اگر بقدر کفایت غسل تنها بوده باشد تیمم از غسل می‌شکند و اگر بقدر کفایت وضو تنها بوده باشد تیمم از
وضو می‌شکند و هرگاه در اثنای نماز آب پیدا شود پس اگر بعد از رکوع رکعت اولی بوده باشد نماز را اتمام می
کند و اگر قبل از رکوع بوده باشد نماز را قطع کند علی الاظهر و احوط اتمام نماز و اعاده آنست بعد از طهارت
مائیه و ظاهر آنستکه نافله مثل فریضه است در عدم انتقاض آن بیافتن آب در اثناء بعد از رکوع رکعت اولی
و احوط در آن قطع و تحصیل طهارت و استیناف است و هرگاه میتی را بجهت عذری تیمم داده باشند و قبل از دفن
نشده غسل دادن او ممکن بشود واجبست غسل دهند هر چند بعد از نماز بوده باشد و احتیاط بعد از غسل
دادن باعاده نماز ترک نشود و هر غایتی که طهارت مائیه آنرا مبیح است چون نماز و دخول مساجد و مس کتابه
قرآن و قرائت سور عزائم و صوم و مانند اینها تیمم نیز آنرا مبیح است بشرط آنکه مسوغ تیمم در اینها نیز ندا[شتن]
آب یا عذر مانع از استعمال آن نیز بوده باشد پس جایز نیست کتابه قرآن یا دخول مساجد و مانند آن با تیممی که
برای نماز بجهت ضیق وقت از تحصیل طهارت مائیه کرده باشد **مبحث هفتم** در احکام اموات
است و در آن یکمقدمه و چند فصل است اما مقدمه پس بدانکه اعمال واجبه میت از تغسیل و تکفین و نماز و دفن
همه از واجبات کفائیه می‌باشند یعنی وجوب آنها تعلق بجمیع مکلفین که مطلع بر موت او می‌شوند می‌گیرد و بفعل
بعض از دیگران ساقط میشود و جایز است همه بیکدفعه قیام بفعل نمایند در آنچه که قابل قیام همه بوده باشد
مثل نماز و جایز است برای هر یک که قصد وجوب نماید و اگر هیچ یک قیام ننمایند همه آثم و معاقب خواهند بود و در
تعلق وجوب علم بموت معتبر است و در سقوط آن بعد از تعلق قیام خود مکلف بفعل یا علم بقیام غیر معتبر است
و مجرد شروع غیر بفعل مادامی که فارغ نشده کفایت در حکم بسقوط نمیکند و هرگاه شک در قیام غیر شود بنا بر
عدم گذارده می‌شود و در حکم شک است ظن مطلق بقیام غیر علی الاقوی و کفایت اخبار عدلین بقیام غیر محل
اشکال است و اشکال در اخبار عدل واحد بیشتر است و در فاعل که فعل او موجب سقوط فرض از دیگران است
عدالت شرط نیست و فسق او نیز مانع نیست اگر شک در صحت و بطلان فعل او شود حکم بر صحت می‌شود و ظن ببطلان

دربی

در حکم شک نیست و اما اعمال میت آنچه که نیت و قصد قربت در صحت آن معتبر است مثل تغسیل تمام از صبی و
مجنون صحیح نیست پس مسقط از دیگران نمی‌شود و آنچه که در صحت آن نیت و قصد قربت شرط نیست مثل کشیدن
محتضر بجانب قبله و تکفین و دفن میت از صبی و مجنون نیز کفایت می‌کند و از دیگران ساقط می‌شود بدان
که اولی باعمال میت مطلقا کسیست که اولی بمیراث او باشد بنا بر مشهور و اولویت در این مقام بر وجه
تعیین و لزوم است نه بر وجه افضلیت و استحباب بنا بر اصح پس بر ولی واجبست یا خود مباشرة بفعل کند که
از دیگران نیز ساقط شود یا اذن دهد غیر خود را در مباشرة که او و از دیگران ساقط شود و فعل واجب
کفائیست بر ولی و بر سایرین و چنانچه اصل فعل بر سایرین واجبست همچنین استیذان از ولی نیز بر ایشان
واجبست من باب المقدمة و شرط در صحت عملست همچنانکه استقبال در نماز واجبست من باب المقدمة و شرط
در صحت است و اذن ولی که بتحصیل آن بر سایرین واجبست اعم است از اذن صریح و اذن فحوی و اذن شاهد حال
قطعی و از جمله اذن شاهد حالست اینکه ولی خود امتناع از مباشرة کند و اذن صریح نیز بدیگران نیز داده باشد
ولکن از قرائن احوالش معلوم شود که امتناعش از مباشرة بر وجه تفویض امر است بدیگران و یا اینکه معلوم
شود که امتناع از روی اعراض از حق خود می‌باشد و اما اگر امتناع نماید از اذن و مباشرة هر دو بر وجه عدم
رضا بمباشرة دیگران که از هم بقرائن احوال معلوم می‌شود پس حاکم شرع او را اجبار می‌کند بر احد امرین و اگر
اجبار متعذر شود بعضی قائلند بسقوط اعتبار اذن ولی در این صورت و بعضی قائلند بلزوم استئذان از
حاکم شرع و بر تقدیر تعذر عدول مؤمنین اذن می‌دهند و این قول احوط است و اما تفصیل ولی پس زوج اولی و
مقدمست بر سایر ورثه و اقرباء باعمال زوجه مطلقا چه حره باشد و چه امه چه دائمه باشد و چه منقطعه و بعد از
زوج و زوجه مالک اولی و مقدم است باعمال مملوک و مملوکه خود و اگر متعدد باشد همه در ولایت شریک خواهند
بود که اذن همه معتبر است و بعد از مالک و مملوک ارحامی که از میت ارث می‌برند اولی از دیگرانند خواه ارحام
نسبی و سببی باشند یا اجانب و طبقات ارحام ارث برد و ولایت بر میت بترتیب طبقات ارثست پس طبقه آباء و
اولاد مقدم است بر طبقه اجداد و اخوه و این مقدم است بر طبقه اعمام و اخوال و جمعی فرموده‌اند که با فقد جمیع
طبقات ارحام مولای معتق مقدم است و با فقد او ضامن جریره مقدم است و با فقد او حاکم شرع ولیست و ما بعد او
عدول مؤمنین ولایت دارند و اما در طبقات ارحام پس فرموده‌اند که در هر یک از آنها رجال مقدمند بر اناث و
در طبقه اولی پدر مقدم است بر اولاد و مقدم است بر ولد ولد و اگر اولاد متعدد باشند بالغ ایشان مقدم است
بر غیر بالغ و اگر همه بالغ باشند بعضی گفته‌اند که اکبر اولاد مقدم است بر دیگران و در طبقه ثانیه جد پدری مقدم است
بر جد مادری و اخوه و جد مادری مقدم است بر اخوه و برادر از جانب پدر و مادر هر دو مقدم است بر برادر از جانب پدر تنها

بعضی رضاع احوط ... اسنیدان از ... [illegible]



یا مادر تنها و برادر پدری مقدم است بر برادر مادری و در صورت تعدد همه در ولایت شریکند یا بالغ بودن هم
و در طبقه ثالثه عمو مقدم است بر خالو و هر دو مقدمند بر اولاد خود و کسیکه نزدیک بمیّت است از طرف پد
و مادر هر دو مقدم است بر کسیکه نزدیک باو است از طرف پدر تنها یا مادر تنها و بعضی گفته‌اند هر کس که بنصیب
در ارث بیشتر است مقدم است بر آنکه کمتر است و دلیل واضحی بر تمام این تفصیل بنظر نرسیده است بلکه بتطبیق
بر دلیل معتبر در غایت اشکالست و لکن رعایت احتیاط که سبیل نجاتست خوبست بلکه ترك آن سزاوار نیست بلکه
در بعض از تفاصیل نباید ترك شود و اگر در بعض طبقات ولی بمیراث منحصر در اناث باشد معتبر است استیذان
و اگر متعدد باشند همه شریك در ولایت خواهند بود پس استیذان از جمیع معتبر است و اگر ولی صغیر یا مجنون یا
بوده باشد احوط استیذان از حاکم شرعست بلکه این احتیاط ترك نشود و اگر میّت اعمال خود را وصیت بغ
ولی خود کرده باشد صحّت آن وصیت موقوفست بر اجازه ولی و بدون آن وصیت باطلست خصوصًا اگر مراد مو
عمل بدون اذن و اجازه ولی بوده باشد که وصیت از اصل باطلست بر تقدیر اجازه ولی وجوب قبول وصیت بر اسح
محل تاملست و احتیاط در قبولست و اگر میّت بدون اذن ولی غسل داده شود و یا نماز بر او گذارده شود باطل
و اعاده آن بعد از استیذان ولی لازم است **فصل اول** در اعمال حال احتضار و ما بعد آنست تا زم
نقل دادن میّت برای تغسیل بدانکه واجبست بنا بر اشهر و احوط قولین رو بقبله کردن محتضر در حال احتضار
اینکه موتش متحقق شود اگر روی بقبله نباشد و اگر خودش شعور داشته باشد و ملتفت شود بر خودش نیز و
است که خود را روی بقبله کشد بر استلقا که او را بر پشت بخوابانند و کف پاهای او را بسمت قبله کشند که بخوی
اگر بنشینند رو او مواجه قبله شود و احوط مراعات استقبال باین طریقست در جمیع حالات بعد از موت تا زمان
نمودن که در آن وقت نیز رو او را بقبله کردن واجبست و لکن بنظر بود یکوکه بیان آن خواهد آمد وجوب رو بق
کردن محتضر فرقی نیست میان آنکه مرد باشد یا زن یا خنثی صغیر باشد یا کبیر حر باشد یا مملوك و اگر قبله مشت
باشد و استعلام آن ممکن نشود وجوب آن ساقطست و احوط در ظن بقبله رعایت آنست و مستحب است محتضر
حال احتضار تلقین کنند شهادتین و بولایت ائمه طاهرین و کلمات فرج انیز تلقین او کنند و آن بنا بر اصح
اینست که لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب
الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین و مقصود از تلقین مو
اینست که محتضر خودش نیز متابعت کند و اگر بزبان نتواند بقلب خود بگذراند و مضمون اینها را در قلب خود
دهد و مستحب است نیز تلقین کند او را باین استغفار که اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیك و اقبل منی الیسیر
من طاعتك و در حدیث دیگر است که بگوید یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر و اعف عنی

الله

إنَّكَ أنتَ الغفورُ الرّحيم و مستحب است نيز او را بمصلّاى خود نقل دهند و مستحب است نيز در نزد او قرآن خواندن
خصوصاً سورهٔ يس و سورهٔ و الصّافّات و مستحب است نيز خواندن آية الكرسى و خواندن سه آيه آخر سورهٔ بقره
و خواندن آيه سخره و بعد از آنكه روح از بدنش مفارقت كرد مستحب است چشمهاى او را بستن و دهن او را بهم
آوردن و دو استخوان زنخ او را اگر باز آمده نگاه موى ريش است بستن و دستهاى او را بر پهلوهاى او كشيدن و بدن او را به
جامه چون چادر و قطيفه و مانند آن پوشانيدن و اگر در شب بميرد چراغ در نزد او روشن تا صبح كردن و قارى
قرآن در نزد او گذاردن كه قرائت قرآن خصوصاً سورهٔ يس كند و تعجيل كردن در برداشتن و غسل دادن و كفن كردن
و دفن كردن او مگر آنكه موتش هنوز متحقق نشده باشد و كراهت دارد حضور جنب و حائض در نزد محتضر در حال
تلقين امور كه نوشته شد و گذاردن آهن بر روى شكم او در حال احتضار و بعد از موت و بعضى نسبت داده حرف زدن و گريستن
در نزد محتضر و دست بر بدن او ماليدن را نيز مكروه دانسته فصل دويم در تغسيل ميت از حيثيت غاسل و
مغسول و كيفيت غسل و آداب و احكام آن اما غاسل پس آنكه در مقدمه ذكر نموديم كه اولى بغسل ميت اولى بميراث
اوست مگر در زوج و زوجه كه زوج اولى است بغسل زوجه خود از نساء و مردان و اقرباء او و جايز است براى هر يك
از زوج و زوجه غسل دادن ديگرى چه در حال اضطرار و چه در حال اختيار على الاصحّ يعنى مماثلت در انوثيت و
ذكوريت به اينكه غسل دهنده زوجه زن باشد و غسل دهنده زوج مرد باشد معتبر نيست و فقد محرم ديگر نيز شرط
نيست بدون فرق در زوجه ميان حرّه و امه و نه در ميان دائمه و منقطعه و در زوجه مطلّقه رجعيه اشكال است
و احتياط بمراعات مماثلت ترك نشود خصوصاً بعد از انقضاء عدّه و خصوصاً اگر زوج ديگر اختيار كرده باشد و در مطلّقه
به طلاق بائن اشكالى نيست در عدم جواز و در زوج و زوجه شرط نيست كه غسل از زير جامه باشد كه جميع بدن
ميت را بپوشاند و پوشانيدن عورت نيز لازم نيست هر چند احوط در غايت پوشانيدن عورت است خصوصاً در وقتى
كه زوج بخواهد غسل دهد و در غير زوج و زوجه جايز است غسل دادن مرد محارم خود را از زنان و هم چنين زن
محارم خود را از مردان و مشهور اعتبار فقد مماثل و لزوم ستر جميع بدن ميت است و احوط در غايت هر دو است
هر چند خلاف از حال از قوّه نيست و در غير محارم شرط است مماثلت در ميان غاسل و ميت يعنى غسل دهنده مثل
ميت باشد در ذكوريت و انوثيت كه با عدم وجود مماثل ميت بدون غسل باللباس دفن مى شود چه مرد و چه زن و تيمم
دادنش نيز واجب نيست مگر در پسر سه ساله يا كمتر كه زن او را غسل دهد و دختر سه ساله يا كمتر كه مرد او را غسل
دهد عيب ندارد اگر چه غسل دادن مماثل در هر دو ممكن باشد و ستر بدن و عورت لازم نيست و هر گاه در ميت
مرد مسلم يا زن مسلمه كه محرمى ندارد مماثل منحصر در كافر و كافره باشد او را امر كنند به اينكه اوّل خود را بشويد
بعد بترتيب غسل دهد كافر را از مردان امر مى كنند و كافره را از زنان امر مى كنند و بعد اگر مماثلى پيدا شود غسل او را اعاده

مسلمان

دهند و خنثی مشکل اگر محرمی ندارد غسلش بدهند و الا غسل او ساقط است و هم چنین ساقط است غسل
قطعهٔ جدا شده از میت که معلوم نباشد از مرد است یا زن و اما مغسول پس بدانکه واجبست غسل دادن
میت مسلم امامی اثنا عشری و حرام است غسل دادن و کفن کردن و دفن نمودن کافر بجمیع انواعش از کتابی و مشرک
حربی و غیر حربی و غالی و ناصبی و خارجی و مرتد فطری و ملی که بدون توبه مرده باشد و در مخالف دو قولست و بنا
غسل دادن او خالی از قوت نیست و هم چنین است بشیعهٔ غیر اثنا عشری و اطفال مومنین و مخالفین در وجوب
غسل و کفن و دفن ملحق باباء خود می باشند و ملحق بمیتست نیز در وجوب غسل و کفن و نماز بر او و دفن او سینهٔ جدا
شده از وی چه با سر باشد چه بدون سر چه مشتمل بر دست باشد چه نباشد و چه مشتمل بر قلب باشد یا نباشد
و احوط حنوط کردن آنست اگر از مواضع حنوط بعضی در آن موجود باشد و هم چنین است در الحاق بمیت در وجوب
غسل و کفن و دفن نه نماز قطعهٔ جدا شده از وی که مشتمل بر استخوان باشد و اما استخوان بی گوشت پس وجوب
غسل آن محل تاملست چنانچه قطعهٔ مشتمل بر استخوان که از زنده جدا شده باشد محل تاملست و احوط در غایت است
بلکه این احتیاط در جمیع استخوانهای میت که بدون گوشت باقی باشد ترک نشود بلی در گوشت بی استخوان غسل
نیست بلکه واجبست در خرقه پیچیدن و دفن کردن هم چنانکه در سقط کمتر از چهار ماه غسل نیست بلکه واجبست
از این در خرقه پیچیدن و دفن کردن و اما سقط چهار ماهه بیشتر پس واجبست او را غسل دادن و کفن کردن و
دفن نمودن بلی نماز بر آن نه واجبست و نه سنت و اگر در بدن میت نجاست خارجیه باشد واجبست زائل کردن آن
قبل از غسل و واجبست نیز در حال غسل پوشانیدن عورت او از نامحرم و ساقط می شود وجوب غسل از دو طائفه اول
شهید که در معرکهٔ قتال در خدمت نبی یا امام یا نایب خاص امام کشته شده باشد که واجبست او را بدون غسل با
لباس دفن کردن و اگر عاری از لباس باشد کفن کردن نیز واجبست دوم کسیکه کشتن او واجب شده باشد بقصاص
یا رجم یا غیر اینها که اغسال ثلاثهٔ میت را قبل از کشته شدن بجا آورده باشد خواه بامر حاکم شرع یا از پیش خود
و اگر اغسال میت را پیش از قتل بعمل نیاورده و یا آنکه بعمل آورده و لکن باجل خود مرده باشد و یا بسبب دیگر او را کشته
باشند غسل دادن او واجبست و اما کیفیت غسل پس بدانکه واجبست تغسیل میت سه غسل اول غسل بسدر دوم
غسل بکافور سیم غسل باب خالص بترتیب مذکور که اگر خلاف این ترتیب واقع شود عمدا یا سهوا یا جهلا با
خلاف ترتیب بر آن حاصل شده باطل است و اعاده آن بر وجهیکه ترتیب حاصل شود واجبست و احوط در اغسال
مذکوره ترتیبی است بکیفیت ترتیبی بلکه این احتیاط ترک نشود در هر یک از سه غسل نیت یا باحضار و یا باخطار مکر
شرطست و در نیت تعیین فعل و قصد قربت بنحویکه در نیت وضو و غسل جنابت گذشته معتبر است و نیت را باید غسل
دهنده کند و اگر دو نفر با هم بنحویکه غسل دهند هر دو نیت کنند و اگر غسل دهنده یکی و از دیگری معین باشد

دادن

دادن آب یا میت حرکت دادن او از طرفی بطرف دیگر گردانیدن و اینیت کند هرچند احوط نیتکردن هر دو است و اگر یکی
آب میریزد و دیگری میت را میگرداند پس اگر به ریختن اول آب بر جمیع بدن میت جاری شود او نیت کند و اگر جریان آب
بر جمیع بدن بفعل آن دیگر که میت را میگرداند متحقق شود هم او نیت کند و احوط در صورت اولی نیز نیتکردن هر دو است
و در مقدار سدر در جانب قلت آن قدر داخل کنند که عرفا غسل به آب سدر صدق کند و کمتر از آن مجزی نیست و
در جانب کثرت آن قدر نباشد که آب را از اطلاق خارج کرده و مضاف نماید که اگر چنین شود غسل باطل خواهد بود
علی الاصح و هم چنین است حکم در تقدیر کافور چه در جانب قلت و چه در جانب کثرت که در اول صدق کردن غسل با آب
کافور معتبر است و در ثانی خارج نشدن آب از اطلاق و با مضاف معتبر است و اگر سدر و کافور متعذر شود احتیاط است بدل
دادن سه غسل با آب قراح است با رعایت ترتیب سابق در نیت یعنی غسل اول را با نیت بدل از غسل سدر و غسل ثانی را به
نیت بدل از غسل کافور بدهند و اگر آب متعذر شود سه تیمم دهند میت را هر تیمم را بقصد بدل از آن غسل بعمل آورند
و یک تیمم بدل از همه کفایه نمیکند و اگر هنوز میت دفن نکرده بعد از سه غسل با آب قراح یا سه تیمم سدر و کافور یا آب پیدا
شود اکتفا بآن غسلها و تیممها ننمایند و اگر بدن میت مجروح یا آبله دار باشد بنحوی که از غسل دادن بترسند بر
او که از هم بپاشد غسل ساقط و واجب است سه تیمم بدهند و کسی که تیمم را مباشر در همه صورتها بدست خود دهند نه بدست
میت و اما مستحبات غسل پس اول آنکه میت را بر مکان بلندی یا تخته یا تختی بگذارند و دیگر آنکه مثل حال احتضار
بجانب قبله بخوابانند و دیگر آنکه در زیر سقف یا خیمه یا مانند آن که حائل باشد در میان او و آسمان غسل دهند
و دیگر آنکه در جانب پاهای میت گودالی حفر کنند که غساله در آنجا ریخته شود و دیگر آنکه غسل دهنده بر پهلوی
میت بایستد و پهلوی راست بهتر است و دیگر آنکه پیراهن میت را از جانب پاها بیرون آورند اگرچه مستلزم دریدن
آن شود پس بدرند و از طرف پاها بیرون کشند بدون آنکه میت را از جائی که بر پشت خوابیده حرکت دهند و بر
پهلو بگردانند و بعضی بلکه احوط این است که همین پیراهن را بر عورت میت کشند و آن را ساتر عورت قرار دهند و
دیگر آنکه انگشتها و مفصلهای او را آهسته و هموار نمایند که نرم شوند و اگر متعسر باشد متعرض نشوند و دیگر آنکه
دستهای میت را پیش از هر یک از هر سه غسل سه دفعه تا نصف ذراع بشویند و افضل شستن با آب سدر است و دیگر آنکه
فرج میت را که قبل و دبر هر دو باشد پیش از هر یک از سه غسل با آب سدر بشویند و بهتر انضمام اشنان است بسدر
و غاسل برای شستن عورتین کهنه بدست خود بپیچد با آن کهنه بشوید و دیگر آنکه میت را قبل از هر یک از غسل
اول و غسل دوم علاوه بر سه دفعه شستن دستها مثل وضوی نماز وضو دهند و دیگر آنکه سر و ریش میت را پیش از
غسل اول به آب کف سدر بشویند مراقب شوند که آب داخل گوش و بینی میت نشود و دیگر آنکه در شستن سر برای غسل
ابتدا از جانب راست سر کنند و دیگر آنکه در هر یک از سه غسل هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشویند

و دیگر

ودیگر انکه قبل از هر یک از غسل اول و دوّم بدست خود شکم میّت را مسح نماید مگر انکه زن حامله باشد که ط
و دیگر خرقه باشد که مسح شکم او کند اهد دارد و دیگر انکه غسل دهنده بعد از هر یک از سه غسل دستهای خود را
مرفق بشوید و دیگر انکه بعد از فراغ از اغسال بپارچه پاکیزه بدن و مقعده او را خشک کنند و دیگر بعد از فراغ بجامه
مثل حنفه و مانند ان تری بدن او را بگیرند و دیگر انکه غسل دهنده اگر بخواهد مباشر کفن نیز او شود باید ها
خود را تا زانوها بشوید و اما مکروهات از پس اول نشانیدن میّت در حال غسل دوّم میّت را در میان دو پا
خود گرفتن سیّم ناخنهای او را چیدن چهارم جز نما زموی بدن او را کندن و یا موی سر شیرا تراشیدن و یا شارب او را
پنجم ریش یا موی سر شیرا شانه کردن ششم اب برای غسل دادن بآتش و مانند ان کرم کردن و او را با بکرم شده بز
یا افتاب غسل دادن مکروه در حال ضرورت مثل برودت هوا اگر برای غاسل متعسر باشد باب سرد غسل دادن و یا
بر خود بترسد از استعمال اب سرد **فصل سیّم** در تکفین و حنوط میّت و مستحبات و مکروهات تکـ
است اما تکفین پس بدانکه واجب کفن نمودن میّت چه مرد باشد چه زن کبیر باشد یا صغیر خنثی یا ممسوح باشد
غیر ان بسه پارچه که لنگ و پیراهن و لفافه است که از سر تا سر پوشند و قدر واجب در لنگ انست که از
تا زانو باشد که ما بین انها را بپوشاند و افضل پوشانیدن از سینه است تا بقدم و در پیراهن انست که از شانه
نصف ساق بپوشاند و افضل بلکه احوط انست که تا بقدم باشد و در لفافه انست که همه بدن میّت را از طو
عرض بپوشاند و احوط انست که در طول این قدر زیاد باشد که توان دو طرف کفن را از سمت سر و پای میّت بست
در عرض اینقدر زیاد باشد که دو طرف ان بر روی هم بیفتد و احوط بلکه اظهر انست که در قدر زاید بر حد واجـ
از هر یک از لنگ و پیراهن و لفافه اذن کبار ورثه را رعایت کنند و از ان چیزی بر صغیر محسوب ندارند و یا این
انرا از ثلث میّت اعتبار کنند اگر وصیّت بثلث کرده باشد و اگر سه پارچه مقدور نباشد اکتفا کنند بانچه
مقدور است اگر چه یک پارچه باشد بلکه اگر مقدور پوشانیدن عورة باشد اکتفا بران نمایند و واجب است که
لنگ بر پیراهن و پیراهن بر لفافه و قصد قربت در تکفین شرط نیست اگر چه افضل بلکه احوط است و این شرط است
جنس کفن انکه حریر محض نباشد و مغصوب نباشد هر چند از حیوان ماکول اللحم مذکّی بوده باشد و افضل
احوط انستکه از پنبه باشد نه از کتان و پشم و کرک و موی حیوان ماکول اللحم بلکه معروف در ما بین علماء عـ
جواز انست از مو و کرک و پشم حیوان غیر ماکول اللحم و این احوط است بلکه احتیاط در ان شدید است از انکه
ماکول اللحم باشد و قدر واجب از کفن از اصل مال میّت برداشته میشود و ان مقدّم است بر دین و هم چنین
و قدر واجب از سدر و کافور چه در غسل و چه در حنوط و هم چنین عوض اب در جائی که اب را بفروشند و عوض زمین
در جائی که مالک زمین عوض بخواهد و یا انکه ظالم مسلطی بدون گرفتن مالی مانع باشد و هم چنین اجرت

تا غسال یا حفار در جائی که حمل کردن یا غسل دادن یا دفن کردن میت موقوف بر دادن اجرت باشد نباشد اگر چه بر کبیر نیز حرام است بدانکه کفن زن شوهردار خواه دائمه و خواه منقطعه خواه ناشزه بر شوهر واجبست اگر چه زن مالدار باشد و در الحاق سایر مخارج تجهیز از قیمت سدر و کافور و غیر آن اشکالست و عدم الحاق قوی است و اما حنوط پس عبارتست از مسح نمودن مواضع هفتگانه سجود میت بکافور که آن نیز بعد از غسل واجبست در هر میت اگر چه صغیر باشد مگر آنکه در حال احرام مرده باشد که حنوط از او ساقط است بلکه در غسل او نیز استعمال کافور ساقط است بلکه در عوض غسل بآب کافور غسل بآب خالص داده میشود و در مقدار کافور بجهة حنوط حدی لازم نیست بلکه مسمی کفایت میکند و افضل در طرف قلت یک مثقالست و در طرف کثرت هفت مثقالست و اما مستحبات کفن پس در مرد علاوه بر سه پارچه واجب مستحب است دو پارچه دیگر یکی از آن پیچ که ران را از زیر لنگ میپیچند یکی دیگر عمامه و در زن علاوه بر سه پارچه واجب سه پارچه دیگر مستحب است یکی از آن بند و هم پستان بند سیم مقنعه که در جای عمامه مرد است و افضل در لفافه آنست که از جنس برد باشد بلکه جمع برد را هم علاوه بر لفافه که از روی آن پوشانیده شود مستحب دانسته اند و عمل بر آن خوبست و دیگر اینکه مستحب است گذاردن جریدتین در میان کفن اینطور که یکی بر پیراهن و زیر لفافه که طول آنها یک ذراع باشد و افضل در آنها چوب خرمای سبز است و اگر ممکن نشود از سدر سبز و اگر ممکن نشود از بید سبز و اگر ممکن نشود هر چوب سبز کافی است و مستحب است بر آنها پنبه پیچیده شود و یکی در طرف راست در نزد ترقوه که چسبیده بر بدن است و دیگری در طرف چپ در نزد ترقوه گذارده شود و مستحب است نیز اینکه بنویسند بر جریدتین اسم میت و پدر او و شهادتین و اقرار بولایت ائمه معصومین علیهم السلام را باین عبارت أنّ فلان ابن فلان یشهد ان لا اله الا الله و انّ محمداً رسول الله و انّ علیاً و حسناً و حسیناً و علیاً و محمداً و جعفراً و موسی و علیاً و محمداً و علیاً و حسناً و قائماً اولیاء الله و اوصیاء رسول الله و ائمتی و مستحب است نیز نوشتن این کلمات بر حواشی برد و لفافه و پیراهن و لنگ و مستحب است بترتیب نوشته شود و فضل بسیاری دارد نوشتن دعای جوشن کبیر چه در حدیث از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام مرویست که پدرم در وقت مردن بمن وصیت کرد بحفظ این دعا و اینکه بنویسم آنرا بر کفن او و تعلیم کنم آنرا بر اهل بیت خودم و ترغیب کرد ایشان را بر آن و در حدیث است نیز اینکه کسیکه بنویسد این دعا را بر کفن خود خدای تعالی حیا میکند اینکه او را بآتش عذاب کند و در حدیث دیگر مرویست اینکه کسیکه بنویسد این دعا را بر کافور یا مشک در جامی و بعد بشوید آنرا و بپاشد آنرا بر کفن خود فرو فرستد خداوند عالم در قبر او هزار نور و ایمن میگرداند او را از هراس و ترس منکر و نکیر و بر میدارد عذاب قبر را و داخل فرماید هر روز بسوی قبر او هفتاد هزار ملک را که بشارت میدهند او را ببهشت و وسیع فرماید قبر را بر او بقدر چشم کار کند و در حدیث دیگر مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر کس بگذارد این دعا را در کفن

یا چوب انار



خودش شهادت خواهند داد برای او در نزد خدا باینکه این بنده وفی بعهد خودش کرده و کفایت می کنند
منکر و نکیر و مژده میدهند او را ملائکه از جانب یمین و شمال او به ولدان و حور العین و گردانیده میشو
اعلاء علیین و بنا نهاده میشود در اعلاء علیین و بنا نهاده میشود برای او خانه در بهشت و ظاهر اینجا
انست که این دعا را علیحده بنویسند در میان کفن گذارند و اگر عمل بظاهر این حدیث و صریح احادیث
کنند بهتر است و مستحب است نیز نوشتن دو بیتی که مرویست که جناب امیر المؤمنین بر کفن سلمان نوشتند و ا
است وَفَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بِغَيْرِ زَادٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ وَحَمْلُ الزَّادِ أَقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا كَانَ الْو
عَلَى الْكَرِيمِ و مستحب است نیز که کافور حنوط را در میان کف دستها و انگشتان سحق و نرم نمایند و چیزی از تر
هم داخل آن کنند و بمجموع آنها مسح کنند مواضع سجود او را و اگر چیزی از آن زیاد بیاید آن را بر سینه او بپا
و اگر در بعض از پارچها احتیاج به دوختن شود مستحب است که آن را بخیاطه و نخهایی که از کفن بیرون آید بدوزند
و اما مکروهات پس اول بریدن کفن است با آهن و دیگر تکمه داشتن است و اگر پیراهنی که از برای پوشیدن
نمایند تکمهای او را بر دارند و دیگر تر کردن ریسمانی که کفن را بدان میدوزند و دیگر بخور دا
کفن است بدودها خوشبو بلکه خوشبو کردن آن باشیاء خوشبو و دیگر کافور در میان گوش و چشم میت گ
و دیگر کفن را سیاهی نوشتن و دیگر آن را از کتان فراگرفتن هر چند ممزوج بغیر کتان باشد و دیگر از ابر
مخلوط بغیر فراگرفتن بدانکه اگر از میت قبل از تکفین نجاستی خارج شود مثل خون و بول و غایط واجب
ازاله آن باب از جسد چه بعد از غسل خارج شده باشد یا در اثنای غسل یا قبل از غسل و در صورت اولی ه
عیب نمیکند و اگر بعد از تکفین خارج شود واجبست ازاله آن از جسد و کفن بشستن اگر قبل از گذاردن بقبر
مشهور آنست که موضع نجاست از کفن را باید مقراض کرد و لکن احتیاط در آنست که اگر شستن جسد و کفن
در میان قبر متعذر و متعسر نباشد هر دو را بشویند و اگر متعذر یا متعسر باشد اکتفا نمایند بمقراض ک
موضع از کفن و هر گاه خارج شدن آن از قابلیت کفن بودن شود وجوب ازاله نجاست در این صورت ساقط است و اگر از
جسد میت چیزی ساقط شده باشد چون موی و ناخن و گوشت و استخوان واجبست گذاردن آنها در میان ک

فصل چهارم

در نماز میت و کیفیت آنست بدانکه میتی که نماز گذاردن برو واجبست
اثنا عشری است خواه مرده باشد یا کشته شده باشد بحق اگر چه شهید باشد یا بناحق اگر چه خودش خو
باشد اگر چه بر همه تقاریر خنثی شده باشد یا از اهل کبائر باشد و نماز بر کافر بهمه فرق و اصناف آن ح
حتی مرتد فطری و ملی که بدون توبه مرده باشد بلکه ناصبی از دین نماز با و بسیط خصوص صادر محل تقیه
انتصار کردن بر همین محل است و در وجوب نماز بر سنی که مظهر شهادتین باشد و موجب کفری از او ظاهر

باشد و قولیست در قول بوجوب خالی از قوه نیست هرچند بعد نماز او مثل ما نو باید اقتصار بر چهار
تکبیر کرده هم چنین واجبست نماز بر اطفال مسلمین که شش سال ایشان تمام شده باشد و در آنکه کمتر از شش
سال داشته باشند نماز مستحبست اگرچه تازه متولد شده باشد بشرط آنکه زنده متولد شده باشد و در آنکه مرده
متولد شده نماز نه واجبست و نه مستحب بدانکه در مقدمه شناختی که این نماز واجب کفائیست و در صحت آن ایمان
اثنا عشری بودن و بلوغ و ادراک شرط است بتفصیلی که بیان آن در مقدمه گذشت و فعل از نماز بر فرادی و
جماعه هر دو جائز است و واجبست میت را در حال نماز بر پشت خوابانیدن و در نماز واجبست نیت و قیام و استقبال با
امکان و گذاردن سر میت بطرف راست نمازگذار و مگر آنکه ماموم باشد و هر گاه عکس کنند نماز باطل میشود چه
از روی عمد یا سهو یا جهل باشد و کیفیت نماز آنست که نیت کند و پنج تکبیر که اول آنها تکبیرة الاحرامست بگوید
و در میان آنها چهار دعا بخواند افضل و احوط آنست که بعد از تکبیر اول شهادتین بگوید و بعد از تکبیر دویم
صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد و بعد از تکبیر سیم دعا برای مؤمنین کند و بعد از تکبیر چهارم دعا از برای
میت کند و اظهر آنست که در این چهار دعا لفظ مخصوصی معین نیست پس اگر در اول بگوید اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و در ثانی بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و در ثالث بگوید اللهم
اغفر للمؤمنین و المؤمنات و در رابع بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت
خواهد کرد و اگر میت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفاً و فرطاً و اجراً
در صورتی که پدر و مادر او هر دو مؤمن باشند و اگر یکی از ایشان کافر یا مخالف باشد دعا از برای دیگری که مؤمن
است باید بآنکه بگوید اللهم اجعله لابیه اگر پدر مؤمن باشد یا لامه تا آخر دعا اگر مادر مؤمن باشد و اگر
میت مخالف یا ناصبی باشد که بتقیه بر او نماز کند پس در نماز مخالف بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم املاء
جوفه ناراً و قبره ناراً و سلط علیه الحیات و العقارب و در نماز ناصبی بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم
اخز عبدک فی عبادک و بلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم اذقه حر عذابک فانه کان یوالی اعدائک
و یعادی اولیائک و یبغض اهل بیت نبیک و تکبیر پنجم در نماز این دو صنف ساقط است و اگر میت مجهول
الحال باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان کان یحب الخیر و اهله فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه خوبست
و اگر مستضعف باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم

فصل پنجم در دفن میت و کیفیت و آداب آنست بدانکه واجبست بوجوب کفائی حمل کردن
جنازه در محل توقف دفن واجب بر آن و مستحبست حمل کننده کان مردان باشند چهار نفر باشند نه کمتر و برای
هر یک از چهار نفر مستحبست تربیع و آن عبارتست از بر داشتن چهار جانب جنازه بنوبه تا آنکه دوره تمام شود

دفن میت

١١٣ افضل بلکه اظهر در کیفیت آن اینست که ابتدا کند و مقدم تابوت و سریر برداشتن جانبی را که مقابل طرف راست
میت است بدوش چپ خود و بعد از ان باید بسمت مؤخر آن و بردارد بدوش چپ جانبی را که مقابل پای راست
میت است و بعد از ان بردارد بدوش راست خود جانب دیگر مؤخر را که مقابل پای چپ میت است و بعد از ان باید
بسمت مقدم ان و بردارد جانب دیگر مقدم را که مقابل طرف چپ میت است و مستحب است نیز که حامل جنازه در
حمل بگوید بسم الله اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و مشاهده کنند
جنازه بگوید الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما
الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و قهر عباده بالموت و در روایت دیگر است که بگوید الحمد لله الذی لم
یجعلنی من السواد المخترم و مستحب است نیز متابعت کردن جنازه و افضل متابعت کردن تا مکانی است که نما
بر ان گذارند و افضل از ان متابعت کردن تا محل دفن است و مستحب است که متابعت کننده کان از دو جانب
و یا از عقب جنازه بروند و افضل تابیست و از پیش روی جنازه رفتن کراهت دارد و بدانکه واجبست بوجوب کف
دفن نمودن میت در زیر خاک بنحوی که محفوظ بماند جثه او از ضرر درنده کان و بوی او و از اذیت مسلمانان
جایز نیست با امکان دفن بمعنی مذکور گذاردن او در بنا روی زمین و نیز در تابوت محکم بدون پنهان نمودن در
زیر زمین اگرچه فایده محفوظ بودن جثه و اذیت نکردن بوی او بر ان مترتب شود و واجبست نیز خوابانیدن میت
میان قبر بجانب راست روی بقبله بنحویکه سر او بسمت مغرب و پایش بسمت مشرق واقع شود و هرگاه میت
کشتی بوده باشد و رسانیدن او بکنار دریا از برای دفن کردن ممکن نشود او را بعد از تغسیل و تکفین و حنوط
نماز بدون انکه مثله کنند و اعضای او را از هم جدا نمایند در میان خم بزرگی گذاشته و در میان دریا انداز
و یا انکه چیز سنگینی مثل سنگ یا آهن بپای او ببندند و بعد بدریا اندازند و احوط با امکان اولست و اگر میت
غیر مسلمه باشد چه کتابیه و چه غیر کتابیه و از مؤمنی حامله باشد واجبست او را در دفن پشت بقبله خوابا
از برای انکه طفل در شکم او روی بقبله باشد و شرطست حفر نمودن قبر در زمین مباح باذن مالک یا وقف
برای دفن اموات و دفن نمودن میت در خانه خود مکروهست و جواز ان احتیاج باذن ورثه دارد و مستحب است
گود بودن قبر تا چنبره گردن یا بقدر قامت انسانی باشد و مستحب است نیز لحد قرار دادن و دیگر اینکه عرض ط
لحد بقدری باشد که میت در او بگنجد و عمق ان بقدری باشد که توان نشست و مستحب است نیز گشودن گرههای
از جانب سر و پای میت بعد از گذاردن او در لحد و گذاردن قدری تربت با او و در میان قبر و بیرون آمدن ان
متولی دفن از قبر گذارده از جانب پایین قبر که پاهای میت در آن جانب است و تلقین کردن میت بآنچه ماثور است
از پوشانیدن لحد و دعا کردن از برای میت بعد از تمام بآنچه ماثور است و در تلقین مستحب است تلقین ک

دهن خود را نیز در گوش میت برده و بدست چپ خود شانه چپ میت را گرفته و او را بشدت حرکت داده و تلقین
کند او را و مستحب است نیز بعد از تلقین و دعا ماثور خواندن آیة الکرسی و فاتحة الکتاب و معوذتین و قل
هو الله احد و تعوذ از شیطان بگفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و اگر ایشان در حین شروع بخواندن
آیة الکرسی بگوید بگو یا کفایت کند و بعد از فراغ از همه این اعمال مستحب است پوشانیدن لحد بخشت و گل بنحوی که
منع کند خاک را از ریخته شدن بر میت و پوشانیدن بسنگ و گل و مانند آن نیز کفایت می کند و افضل خشت و گل است
و دیگر اینکه حضار در نزد قبر غیر از ارحام میت به پشت دستهای خود خاک را بر قبر بریزند و در حین ریختن خاک
بگویند انا لله و انا الیه راجعون و بگویند نیز هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم
زدنا ایمانا و تسلیما و در حدیث دیگر از حضرت امام رضا علیه السلم روایت شده که هر کس به پشت دست سه مرتبه
خاک بر قبر بریزد و بگوید اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله
و رسوله خداوند بهر ذره از خاک حسنه می نویسد دیگر اینکه قبر را از زمین بلند کنند و بلندی آن از قدر
چهار انگشت قرار دهند هر چند انگشتها گشوده از یکدیگر باشند و آن را مربع قرار دهند نه مدور و مسدس و
بخوان و روی آن را مسطح کنند نه مانند خر پشته برآمده چنانچه رسم اهل سنت است و آب بر روی قبر بریزند و بهتر
آب روی بقبله بایستند و از بالای سر ابتدا کنند و بدون قطع بریزند تا جانب پا و دور بدهند تا از جانب دیگر برسانند
بهمان موضع از بالای سر که ابتدا کرده بود و اگر از آب چیزی باقی بماند آن را هم بر وسط قبر بریزد که در حدیث است
مادامیکه رطوبت این آب باقی است بر میت عذاب نمی رسد و دیگر اینکه بعد از پاشیدن آب بر قبر بنحو مذکور
حضار خصوصا کسانی که بر میت نماز گذارده اند انگشتان دست خود را گشاده از یکدیگر روی بقبله از جانب
سر بر قبر گذارند به نحوی که بر خاک فرو روند و در آن حال مستحب است هفت مرتبه سوره انا انزلناه فی لیلة القدر
بخوانند که در حدیث از حضرت امام رضا علیه السلم مرویست که هر کس نزد قبر برادر دینی خود بیاید و بگذارد دست
خود را بر قبر و بخواند سوره انا انزلناه را هفت مرتبه ایمن می گردد در روز فزع اکبر که روز قیامت بوده باشد
و از ظاهر این حدیث مستفاد می شود استحباب این عمل در هر زمانی حتی غیر زمان دفن و مستحب است نیز در آن حال دعا
نمودن و طلب مغفرت کردن برای میت و خواندن این دعا نیز در حالتی که رو بقبله باشد اللهم ارحم غربته و صل
وحدته و آنس وحشته و آمن روعته و افض علیه من رحمتک و اسکن الیه من برد عفوک و سعة غفرانک و رحمتک
یستغنی بها عن رحمة من سواک و احشره مع من کان یتولاه و مستحب است برای ولی میت اینکه بعد از برگشتن
مردم از دفن او خود بار دیگر تلقین کند میت را به صدای بلند به نحوی که ماثور است که این بعد از تلقین
در حال احتضار و تلقین قبل از پوشاندن لحد تلقین سیم است که باین تلقین چنانچه در روایات وارد است سؤال

هنگو

منکر و نکیر از میت بر داشته میشود بدانکه مستحب است تعزیه دادن وارث میت و جایز است که بپوشند
او بشرط آنکه فریاد نکشد و گریبان ندرد و علم رضا بقضاء الهی نباشد و الا حرام است و هم چنین حرام است
ندرد دست بصورت و خراشیدن آن و کندن موی سر یا ریش چه در موت اقارب چه غیر اقارب بد
بر موت غیر پدر و برادر و در پدر و برادر نیز احوط ترک است و کراهت دارد نقل میت قبل از دفن از بلد موت
به بلد دیگر مگر در نقل بمشاهد مشرفه که آن مستحب است بشرط آنکه مستلزم نشود مثله شدن و جدا
شدن اعضاء میت از یکدیگر و انتشار بوی او بنحوی که اذیت مسلمانان کنند و هتک حرمت میت نشود و واج
است حمل و نقل او به نحوی کنند که محفوظ از مفاسد مذکوره بوده باشد و حرام است نقل دادن او بعد از د
بغیر مشاهد مشرفه بواسطه آنکه مستلزم نبش قبر است و نبش قبر حرام است بلکه مشهور حرمت نبش است
حتی برای نقل بمشاهد مشرفه و احتیاط نیز مقتضی ترک است بلکه این احتیاط ترک نشود بلکه قول مشهور خ
از قوت بیست خصوصا در صورتی که حمل مستلزم هتک حرمت میت یا جدا شدن اعضای او از یکدیگر
انتشار بوی او و اذیت مسلمانان شود بلی هرگاه وصیت حمل و نقل بمشاهد مشرفه بلکه بغیر مشاهد
کرده باشد در این صورت نبش قبر و حمل جایز بلکه واجب است بشرط آنکه حمل و نقل او به نحوی نمایند که م
مفاسد مذکوره نشود

کتاب صلوة

و در آن یک مقدمه و چند مبحث است اما مقدمه
بیان اعداد نمازهای واجب و مستحب است بدانکه نماز واجب شش نوع است اول یومیه و مندرجست در آن قض
و نماز احتیاط دوم جمعه سیم عیدین که این دو نوع در زمان حضور امام یا نایب خاص امام واجبند در زمان
غیبت چهارم نماز طواف واجب پنجم نماز آیات چون خسوف و کسوف و زلزله ششم نمازی که بالاجاره یا نذ
از واجب شود و نماز یومیه پنج است صبح و آن دو رکعت است و مغرب و آن سه رکعت و ظهر و عصر و عشاء ه
چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر پس مجموع آنها در حق حاضر هفده رکعت و
مستحب انواع بسیار دارد و از جمله آنها بلکه افضل از همه نوافل یومیه است و آن در حق غیر مسافر سی و چهار
که دو مثل فرائض می باشند هشت رکعت نافله ظهر قبل از فریضه و هشت رکعت عصر قبل از فریضه و
نافله مغرب بعد از فریضه و دو رکعت نشسته که یک رکعت ایستاده محسوب است و آن را وتیره می نامند نافله
بعد از فریضه و هشت رکعت نماز شب و دو رکعت شفع بعد از آن و یک رکعت وتر بعد از شفع و دو رکعت
صبح بعد از وتر که مجموع سیزده رکعت می شود پس همه فرائض یومیه و نوافل آنها که در روز و شب کرده
پنجاه و یک رکعت و هر دو رکعت از نوافل بیک سلام کرده میشود مگر نافله وتر که یک رکعت است
سلم و در هر دو رکعت از نوافل قنوت مستحب است حتی دو رکعت شفع بنا بر اقوی و در مفرده وتر بر تنهائی

مستحب است و در قنوت آن مستحب است طول دادن و دعا کردن برای دین و دنیای خود با آنچه بخواطرش رسد دعا
نمودن در حق برادران دینی خود و اقل ایشان چهل نفر است چه حیا باشند و چه مرده و همه با یدمعین باشند و هر یکرا
باسمه ذکر کند و اقل دعا در حق ایشان طلب مغفرتست باین صیغه اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِفُلانٍ و بجای فلان اسم آن شخص
که منظور است بگوید و مستحب است نیز طلب مغفرة از گناهان خود کند باین صیغه اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَ اَسْئَلُهُ التَّوْبَةَ یا
بصیغه اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ و هر یکرا که اختیار کند مستحب است اینرا هفتاد مرتبه بگوید و بعد از هفت
مرتبه بگوید هٰذَا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ و بعد بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لِجَمیعِ
ظُلْمی وَ جُرْمی وَ اِسْرافی عَلیٰ نَفْسی وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ و بهتر نیست که این استغفار را نیز هفت مرتبه بگوید و بعد از ان بگوید
رَبِّ اَسَأْتُ وَ ظَلَمْتُ نَفْسی وَ بِئْسَما صَنَعْتُ وَ هٰذِهِ یَدایَ یا رَبِّ جَزاءً بِما کَسَبَتْ وَ هٰذِهِ رَقَبَتی خاضِعَةٌ لِما
اَتَیْتُ فَها اَنَا ذا بَیْنَ یَدَیْکَ فَخُذْ لِنَفْسِکَ مِنْ نَفْسِیَ الرِّضا حَتّیٰ تَرْضیٰ لَکَ الْعُتْبیٰ لا اَعُودُ و بعد از ان سیصد
مرتبه اَلْعَفْوَ بگوید و اولی مقدم داشتن دعا در حق برادران دینی است بر دعا در حق خود و هرگاه قنوترا قبل از
رکوع فراموش کند بعد از رفع راس از رکوع بعمل آورد و مستحب است نیز در وتر بعد از رفع راس از رکوع خواندن
این دعا هٰذا مَقامُ مَنْ حَسَناتُهُ نِعْمَةٌ مِنْکَ وَ شُکْرُهُ ضَعیفٌ وَ ذَنْبُهُ عَظیمٌ وَ لَیْسَ لِذٰلِکَ اِلّا رِفْقُکَ
وَ رَأْفَتُکَ فَاِنَّکَ قُلْتَ فی کِتابِکَ الْمُنْزَلِ عَلیٰ لِسانِ نَبِیِّکَ الْمُرْسَلِ کانُوا قَلیلاً مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ وَ
بِالْاَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ طالَ هُجُوعی وَ قَلَّ قِیامی وَ هٰذَا السَّحَرُ وَ اَنَا اَسْتَغْفِرُکَ لِذُنُوبی اِسْتِغْفارَ مَنْ لا یَجِدُ
لِنَفْسِهِ ضَرّاً وَ لا نَفْعاً وَ لا مَوْتاً وَ لا حَیٰوةً وَ لا نُشُوراً و مستحب است نیز در نافله وتر بعد از قرائت حمد سوره
قل هو الله احد سه مرتبه بعد از ان معوذتین را بخواند چنانچه در نافله شفع مستحب است در هر رکعت بعد
از حمد سه مرتبه قل هو الله احد بخواند و فعل هر یک از نوافل نشسته نیز جایز است حتی در حال اختیار و لکن
ایستاده افضل است و نافله ظهر و عصر و عشاء در سفر از کسیکه قصر کرده است ساقط است **مبحث**
اول در مقدمات نماز است و آن نه شرط است اول طهارت از حدث که وضو و غسل و تیمم است و تفصیل
هر یکرا در محل خود ذکر نمودیم و در باب تیمم گذشت که تیمم بدل از وضو و غسل است و هرگاه مبدل و بدل هیچ
یک ممکن نشود تکلیف نماز ساقط است لکن احوط آنست که ترک ننماید بلکه بی طهارة آنرا بعمل آورد بقصد
احتیاط و دفعه دیگر هم بعد از تمکن از طهارة قضا آنرا بعمل آورد و اگر وقت نگذشته باشد اعاده کند
دوم طهارة از خبثست یعنی پاک نمودن بدن و جامه از نجاست و نماز با نجاست یکی از آنها با علم بنجاست و قدرت
از ازاله آن باطلست و اعاده آن در وقت و قضاء در خارج وقت لازم است هر چند جاهل بحکم باشد یعنی نداند که
صحت نماز مشروط بطهارة جامه و بدن از نجاست غیر معفو عنها است بلکه اگر در جهل خود مقصر نباشد و در

حسین


دوم

مقدمات نماز

وقت اعاده نماز بعد از ازالهٔ نجاست نکرده باشد اثم و گناه کار خواهد بود و هر گاه با جهل بموضوع یعنی نجاست را در جامه یا بدن خود نداشته نماز کند و بعد از نماز معلوم شود نماز صحیح است اعاده و قضائی بر او نیست و اگر در اثنای نماز معلوم شود پس اگر تطهیر آن در حال نماز با عدم فعل منافی مثل فعل کثیر و تکلم و استدبار قبله و نحو آن ممکن نشود یا آنکه بتواند جامه نجس را بیندازد با بقاء جامهٔ طاهر دیگری که ساتر عورتش باشد در برش و یا آنکه آن را عوض نماید واجبست بدون قطع نماز چنان کند و نماز را تمام نماید و اگر هیچ یک از امور مذکوره ممکن نشود واجبست بجهت ازالهٔ نجاست نماز را قطع نموده و پس از ازاله یا عوض نمودن جامه نماز را استیناف نماید و هر گاه در بدن نجاستی باشد و ازالهٔ آن ممکن نشود و یا آنکه وقت گنجایش ازاله و نماز هر دو را نداشته باشد نماز را همان حالت بجای آورد صحیح است و هر گاه نجاست در جامهٔ ساتر عورتش باشد و تطهیر یا عوض نمودن آن ممکن نباشد یا آنکه وقت گنجایش یکی از آنها را با نماز هر دو نداشته باشد باید مراعاة وقت نماید و واجبست در هر دو صورت نماز را برهنه بعمل آورد با امن از ضرر و ناظر محترم و رکوع و سجود آن را با ایماء و اشاره بسر بعمل آورد و ایماء سجود را پایین‌تر از ایماء رکوع کند مگر آنکه بجهت سرمای هوا یا وجود ناظر محترم یا ضرورهٔ دیگر مضطر شود بپوشیدن آن پس جایز است نماز را در همان جامهٔ نجس بجا آورد و هر گاه نجاست را در جامه یا بدن دانسته و فراموش کند و نماز را با نجاست بجا آورد و بعد از نماز بخاطرش آید نمازش باطل و اعاده یا قضای آن لازم است و اگر در اثنای نماز متذکر شود آنچه از نماز کرده باطل و واجبست از سر گیرد و در حکم نسیان خود نجاست است نسیان وجوب تعدد در شستن آن در حال تطهیر و همچنین نسیان غیر معفو عنه بودن آن نجاست و نسیان عدم کفایت مجرد آب ریختن در تطهیر آن و نسیان وجوب عصر در ازالهٔ آن پس در همه این صور واجبست اعاده یا قضا یا استیناف نماز و احوط الحاق ناسی عین متنجسه است بناسی نجاست عین اگر چه علم به اصل نجاست در حال نماز باقی باشد مثل اینکه جامه که پوشیده است نجس بوده و فراموش کند که نجس است با اعتقاد اینکه غیر آنست با علم و تذکر اصل نجاست و اگر نجاست جامه را فراموش کرده باشد و در اثنای نماز متذکر شود و از وقت زیاده بر ازالهٔ آن باقی نمانده باشد متعین است آن را انداختن و نماز را با امن از ناظر محترم برهنه بعمل آورد و احوط قضا آنست نیز بعد از ازالهٔ نجاست در خارج وقت و هر گاه دو جامه داشته باشد یکی طاهر دیگری نجس و مشتبه شوند که نتواند تمیز داد واجبست تکرار نماز نماید باینکه در هر یک نمازی بجا آورد تا یقین کند باینکه نماز در جامهٔ طاهر کرده و در ظهر و عصر اول ظهر را در هر دو بجای آورده و بعد عصر را نیز در هر دو بعمل آورد برای اینکه ترتیب واقعی حاصل شود و همچنین است حکم در مغرب و عشاء و اگر ظهر و عصر هر دو را هم در یکی بعمل آورد و بعد از ظهر و عصر یکی دیگر در آن دیگری بعمل آورد ظهر صحیح خواهد بود و لکن عصر یکی دیگر در



اوّل بجا آورده تا ترتیب واقعی بعمل آید و همچنین اگر ظهر را در یکی بعمل آورد و بعد از آن عصر را در دیگر
و بعد از آن ظهر در دیگر و همین جامه و عصر در دیگر جامهٔ اول بعمل آورد پس ظهر صحیح است و لکن عصر در جامهٔ
دوم بعمل آورد تا ترتیب حاصل شود بدانکه اگر جامه‌ها بسیار داشته باشد که بعضی از آنها نجس مشتبه بطاهر باشد
واجب است تکرار نماز نماید در آنها بعدد جامه نجس بعلاوه جامه دیگر بر آنها پس کسیکه ده جامه داشته باشد
مثلاً و یکی از آنها نجس و مشتبه باقی شود کفایه میکند نماز در دو جامه و اگر نه جامه از آنها نجس و یکی دیگر طاهر
و مشتبه بماند باقی شود واجب است نماز در همه ده جامه و اگر دو جامه نجس و مشتبه باشد نماز در سه جامه بعمل آورد و اگر
سه جامه نجس و مشتبه باشد نماز در چهار بعمل آورد و همچنین تا آخر مراتب که در هر مرتبه یکی دیگر بر عدد
نجس میافزاید و نماز در آنها مکرر میشود نماید پس تکرار در همه لازم نیست مگر در صورتیکه طاهر آنها یکی بوده و
ما بقی همه نجس باشند و اگر در بعضی از صور تکرار باز قدری که لازم است متعذر یا متعسر شود که عادةً تحمل آن
دشوار باشد احوط آنست که اجتهاد نماید برای تشخیص جامه طاهر اگر چه بتحصیل مظنه باشد که با حصول مظنه
از آن اجتناب کند و بعد از عجز از تشخیص حتی بمظنه کفایه میکند نماز در یکی بر سبیل تخییر و احوط تکرار نماز است
در عددیکه بحد عسر و مشقت نرسد و اگر وقت تنگ بوده که گنجایش تکرار در جمیع عددی که محصل علم است بتوسع
نماز در جامه طاهر نداشته باشد نماز را بقدر گنجایش وقت تکرار نماید و اگر گنجایش نه داشته باشد مگر نماز
در یکی را نماز و تکرار در همه ساقط است یکی بر وجه تخییر کفایه میکند و اگر مظنه بطهارت یکی بهم رسانده معین است نماز در
همان یکی و اگر وقت گنجایش زیاده بر آن نداشته باشد نماز در آن را باید بعمل آورد سیم معرفت و شناختن وقت است
و در آن چند فصل است فصل اول در بیان اوقات فرایض است بدانکه وقت فریضه ظهر و عصر از اول زوال
آفتاب است تا غروب آفتاب و از مجموع این مقدار وقت باقی چهار رکعت در حضر و دو رکعت در سفر از اول وقت
مختص بظهر است و از آخر آن همین مقدار مختص بعصر است و ما بین آنها مشترک است در میان هر دو و وقت فریضه مغرب
و عشاء از غروب آفتاب است تا نصف شب که مقدار سه رکعت از اول مختص مغرب است و مقدار چهار رکعت در حضر
و دو رکعت در سفر از آخر آن مختص عشاء است و ما بین آنها مشترک است و وقت فریضه صبح از طلوع فجر صادق است
تا طلوع آفتاب و زوال آفتاب عبارت است از میل نمودن آن از وسط آسمان بجانب مغرب و شناخته میشود و تحقق
آن نیز باد شدن سایه شاخصی که در وسط روز نصب کنند بعد از آخر رسیدن نقصان آن یا بحادث شدن آن
بعد از انعدام تمام و این دو بحسب اختلاف امکنه و بلاد مختلف میشوند و شناخته میشود نیز بمیل کردن آفتاب
زما بین دو چشم بجانب ابروی راست برای کسیکه رو بنقطه جنوب ایستاده باشد و غروب آفتاب شناخته میشود
بر ذهاب حمرهٔ مشرقیه یعنی برطرف شدن سرخی آسمان که در سمت مشرق ظاهر میشود و نمودار شدن سیاه

نیز زیاد شدن صح



در آسمان در تحقق غروب شرعی معتبر نیست مگر آنکه یقین بزوال حمرة موقوف بر آن باشد و فجر صادق
که آنرا صبح صادق میگویند عبارة است از ظاهر شدن سفیدی که پهن در افق است و بتدریج بالا می آید
بر آسمان تا آنکه همه آنرا فرو گیرد و صبح کاذب که پیش از آن ظاهر میشود و چندان نکشد که برطرف
میشود اعتباری ندارد **فصل دویم** در بیان اوقات نوافل است پس بدانکه وقت نافله
ظهر از اول زوال است تا آنکه سایهٔ شاخص بقدر دو سبع شاخص شود و وقت نافلهٔ عصر بعد از فراغ از
نافله و فریضهٔ ظهر است تا آنکه سایه بقدر چهار سبع شاخص شود و هر گاه بمظنّهٔ ضیق وقت نافله با
خروج از اتیان بفریضه نماید و بعد از فراغ ظاهر شود که وقت نافله هنوز باقی است پس احوط در نافلهٔ ظهر
تاخیر آنست تا فراغ از عصر و پس از آن نافله را قضا نماید هر چند جواز فعل آن قبل از عصر بنیّت اداء با
وسعت بقیهٔ وقت و فعل آن را خالی از وجه نیست و امّا در نافلهٔ عصر پس اقرب آنست که آن در باقی از وقت
خود بعد از فراغ از فریضهٔ عصر اداء است اگر چه بعد از اتیان بفریضه واقع میشود و در وقتی قضا میشود
که تمام وقت آن خارج شود و اصح در نافلهٔ ظهر و عصر عدم جواز تقدیم آنها است بر زوال مطلقا اگر چه دانا
حالت خود بدانکه اگر قبل از زوال آنرا اتیان نکند در وقت بواسطهٔ عذری فوت خواهد شد و متمکن از
قضاء آن نیز نخواهد شد مگر در روز جمعه که تقدیم نوافل آن بر زوال جایز است بلکه مستحب است با استحباب
علاوه نمودن چهار رکعت بآن بر شانزده رکعت و استحباب تفریق فعل آنها باین کیفیت که شش رکعت در
هنگام پهن شدن آفتاب و شش رکعت بگذارد قبل از زوال و دو رکعت بگذارد در حین زوال بعمل آورد و وقت نافلهٔ
مغرب بعد از فراغ از فریضه است تا آنکه حمرهٔ مغربیه زائل شود و وقت وتیره بعد از فراغ از فریضهٔ عشا
ممتد است بامتداد وقت فریضه و وقت نافلهٔ شب بعد از نصف شب است تا طلوع فجر صادق و هر چه از شب به
صبح نزدیکتر است فضیلت فعل نافله در آن وقت بیشتر است و افضل اوقات هشت رکعت نماز شب وقت سحر
است که سدس آخر شب باشد و افضل اوقات وتر از فجر کاذب است تا فجر صادق و وقت نافلهٔ صبح بعد از فارغ
شدن از یازده رکعت نماز شب است تا طلوع حمرهٔ مشرقیه بدانکه جایز نیست تقدیم نافلهٔ شب بر نصف شب
مگر برای کسیکه بجهت عذری بترسد فوات آنرا بعد از نصف شب مثل جوانی که از غلبهٔ رطوبت سر نتواند در
خواب بیدار شد و مرد یا زن پیر یا مریض که بعد از نصف شب برخواستن برای ایشان مشقت داشته باشد و
کسیکه از سرما یا عروض احتلام یا ابتدا رفتن از خواب بترسد و هر گاه با فرض عذری که مفوّت است در
وقت امر دائر شود در ما بین فعل آن قبل از وقت و قضاء آن در روز افضل قضاء است و اگر بجهة خوف عروض
عذر فعل آنرا بر وقت مقدم دارد و در وقت نیز متمکن شود مستحب است که آنرا اعاده نماید و اگر فجر طلوع

نماید

نماید و از نافله شب چیزی را اتیان نکرده باشد ابتداء بفریضه صبح کند بعد از اتیان بدو رکعت نافله صبح و هم چنین اگر از نافله شب کمتر از چهار رکعت بعمل آورده باشد بلی هر گاه اتیان بچهار رکعت از آن قبل از فجر طلوع کند بقیه آنرا با شفع و وتر و دو رکعت نافله فجر بعمل آورده پس از آن فریضه صبح را بجای آورد و اگر برای نماز شب برخیزد در زمانی که باقی از شب وسعت باده بر وتر داشته باشد اتیان بهمان وتر کند برای آنکه درک شفع و وتر شود و بقیه را تاخیر کند بعد از اداء فریضه قضا آنرا بجای آورد بدانکه مستحب است تعجیل در قضاء نوافلیکه از اوقات خود فوت شده باشند چه لیلیه و چه نهاریه و افضل قضاء نوافل لیلیه است در شب و قضاء نهاریه است در روز

فصل سیم در اوقات فضیلت فرایض یومیه است بدانکه هر فریضه را وقت فضیلتی است وقت فضیلت ظهر از اول زوال است تا آنکه سایه که از شاخص حادث شده بمقدار شاخص شود و آنچه نزدیکتر بزوال است افضل است پس افضل از همه اول زوال است و وقت فضیلت عصر بعد از اداء ظهر است تا آنکه سایه دو مقدار شاخص شود و وقت فضیلت مغرب از غروبست تا آنکه سرخی از جانب مغرب برطرف گردد و نزدیکتر باول وقت افضلست و وقت فضیلت عشاء بعد از اداء مغربست تا آنکه ثلث شب بگذرد و وقت فضیلت صبح از طلوع فجر است تا آنکه صبح روشن شود بظهور حمره مشرقیه بدانکه اول وقت در هر نماز افضل است از سایر اجزاء وقت مگر در ده موضع اول نماز ظهر و عصر در حق نافله گذار که اراده اتیان بنافله آنها دارد دوم نماز مغرب و عشاء در حق حاجیان که بعد از مغرب از عرفات بیرون کردند برای رفتن بمشعر الحرام که مستحب است نماز مغرب و عشاء را تاخیر کنند تا مشعر الحرام اگر چه ربع شب یا ثلث آن بگذرد سیم نماز عشاء در حق کسیکه از نماز مغرب قبل از برطرف شدن حمره مغربیه فارغ شود که مستحب است عشاء را تاخیر کند تا زوال حمره چهارم ظهر و مغرب در حق مستحاضه در استحاضه کثیره که تاخیر کند آنها را تا آخر وقت فضیلت آنها برای آنکه جمع کند ما بین اول با عصر و ثانی با عشاء بیکغسل پنجم نماز مغرب در حق صائم که برای افطار منتظر داشته باشد یا نفس خود برای افطار بیتابی کند پس مستحب است تاخیر برای دفع انتظار یا تحصیل حالت حضور و اقبال ششم نماز صبح است بجهت اتمام نماز شب در حق کسیکه چهار رکعت از او قبل از طلوع فجر ادراک کرده باشد هفتم مطلق نماز در حق کسیکه در اول وقت بول یا غایط یا باد که براو زور آورده باشد پس مستحب است تاخیر نماز برای آنکه خود را خالی کرده و تجدید طهارت نماید هشتم نمازیکه تاخیر شود برای تحصیل صفت کمالی در آن مثل حضور مسجد یا انتظار جماعت یا حاضر شدن امام یا ماموم یا انتظار کثرت جماعت یا حصول حالت توجه و اقبال و فراغ بال جهت نماز یا حصول تمکن از استیفاء افعال نماز بر وجه اکمل نهم نماز ظهر که در گرمی هوا تاخیر شود تا آنکه شدت آن برطرف شود دهم نماز متیمم و غیر آن از ذوی الاعذار در محل رجاء زوال عذر بتاخیر فصل چهارم در وقت اختصاص

واشتراط

واشتراك واحكام آنها است بدانكه هر يك از ظهر و عصر و مغرب و عشا را وقت اختصاصى است چنانچه سابقا
اشاره بان نموديم و وقت اختصاص ظهر از اول زوال است تا مقدار چهار ركعت در حق حاضر و دو ركعت در
حق مسافر با تحصيل شرايط غير حاصله و وقت اختصاص عصر مقدار چهار ركعت در حاضر يا دو ركعت در
مسافر از آخر وقت با تحصيل شرايط غير حاصله و وقت اختصاص مغرب مقدار سه ركعت با تحصيل شرايط غير
حاصله از اول مغرب چه در حاضر و چه در مسافر و وقت اختصاص عشاء مقدار چهار ركعت در حاضر و دو ركعت در
مسافر با تحصيل شرايط غير حاصله است از آخر وقت تا آنكه شب نصف شود و حكم وقت اختصاص عدم صحت نماز ديگر است
در آن وقت چون عصر در وقت اختصاص ظهر و بالعكس و عشا در وقت اختصاص مغرب و بالعكس بلكه فرقى در ما بين عمد
و سهو و جهل و خطا نيست پس عصر در وقت ظهر و ظهر در وقت عصر و عشاء در وقت مغرب و مغرب در وقت عشاء باطل
اعاده آن لازم است و اگر اعتقاد كند كه وقت داخل شده و اتيان بظهر كند پس از آن ظاهر شود كه ظهر قبل از
وقت و عصر در وقت اختصاص ظهر واقع شده اعاده هر دو لازم است و هر گاه در آخر وقت اعتقاد كند وسعت وقت
و اتيان بظهر نمايد و پس از آن ظاهر شود خطا بانكه ظهر در وقت اختصاص عصر واقع شده قضاء ظهر لازم است
و اگر خيال كند ضيق وقت را مگر از اداء عصر و اتيان بان كند پس از آن ظاهر شود كه وسعت زياده بر آن داشته بمقدار يك
بعد از فراغ از عصر معلوم شود كه بقدر يك ركعت يا چهار ركعت از وقت باقى است عصرى كه اتيان كرده صحيح است
و ظهر را در باقى وقت نمى تواند بنيت اداء اتيان كند بلكه بايد قضا كند و احوط عدم تعرض اداء و قضا است و
جايز است تاخير فعل آن تا اينكه اين مقدار از وقت خارج شود تا اينكه ظهر را به نيت قضاء بعمل آورد و اگر وقت
از غروب يا قبل از نصف شب ادراك كند بمقدار چهار ركعت لازم است عصر و عشا را بعمل آورده و ظهر و مغرب
را بعد از آن قضا كند و اگر ادراك كند مقدار پنج ركعت را واجب است هر دو نماز را بجا آورد اگر چه سه ركعت از
ظهر و دو ركعت از مغرب در وقت اختصاص عصر و عشاء واقع مى شود و اگر سهوا شروع در عصر يا عشا نمايد
در وقت اختصاص عصر يا مغرب در اثنا متذكر شود اقرب وجوب قطع آن و شروع در ظهر يا مغرب است و احوط
است كه در نيت عدول بظهر يا مغرب نموده و آن را اتمام كند و ثانيا اعاده كند

فصل

در بعضى از احكام وقت و آن چند مسئله است بدانكه تقديم بر وقت جايز نيست چنانچه تاخير از وقت نيز جايز نيست
و اگر مقدم بدارد باطل خواهد بود چه از روى علم و عمد و چه از روى جهل يا نسيان بلكه اگر بعضى از آن هم عمدا يا
جهلا يا نسيانا مقدم بدارد باطل است و اگر در دخول وقت شك داشته باشد داخل در نماز نمى تواند شد مگر تا
علم يا ظن بدخول بهم رساند و اگر علم ممكن باشد واجب است تحصيل آن و با امكان آن نمى تواند اعتماد بر مظنه و قول
عدلين و بانگ خروس و اذان مؤذن نمايد و با تعذر علم ممكن است تاخير نماز اصح اكتفاء بمظنه است از هر جهت حاصل شود

و تأخیر کردن نماز برای اینکه علم به دخول وقت حاصل شود واجب نیست بلی افضل بلکه احوط و غایهٔ علم است به
تأخیر و اگر مظنه نیز منعقد نشود چنانچه اتفاق می‌افتد برای اعمی و محبوس در مکان تاریک و شخص عامی که وقت
نشناسد تقلید نماید عادل عارف به وقت را اگر خبر به دخول وقت دهد و از آن جمله است اذان مؤذن ثقه که می‌تواند
اکتفا به آن نماید اگرچه مفید مظنه نشود و اگر عادل پیدا نشود تقلید کند مجهول الحال را و اگر او هم پیدا نشود
تقلید فاسق نماید و اگر در یکی از این سه صورت به تقلید نماز کند و بعد معلوم شود که خطا بوده پس حکم او مثل حکم
کسی است که به مظنهٔ دخول وقت نماز کرده باشد و بعد معلوم شود که خطا بوده و حکم او این است که اگر وقت بعد از نماز
داخل شده نماز باطل و اعادهٔ آن لازم است و اگر در اثناء داخل شده اگرچه قبل از تسلیم باشد نماز صحیح و اعاده
بر او نیست بلی احوط اعاده است بدانکه مراعات ترتیب در ما بین ظهر و عصر و در ما بین مغرب و عشا لازم است و
اخلال به آن به تقدیم عصر یا عشا بر ظهر یا مغرب عمداً یا از روی جهل به حکم مبطل است اگرچه ذاکر حق او تأخیر بوده
و مقدم داشته و اگر از روی نسیان ظهر یا مظنهٔ اتیان به آن یا نسیان مغرب یا مظنهٔ اتیان مشغول عصر یا عشا
شود و در اثناء متذکر شود خواه در وقت مختص به ظهر یا مغرب باشد یا در وقت مشترک واجب است در نیت
به ظهر یا مغرب عدول نماید اگرچه در عصر قبل از تسلیم واجب بوده باشد بلی در عشا شرط است که داخل در رکوع
رکعت چهارم نشده باشد و الا به جهت زیاده رکن محل عدول به مغرب گذشته و حکم او مثل حکم کسی است که بعد از
فراغ از نماز متذکر شود و مراد به عدول در نیت این است که در قلب خود قصد کند که مجموع این نماز که مشغول به اوست
یا آنچه گذشته و آنچه از آن باقی مانده ظهر یا مغرب است و اگر بعد از فراغ از نماز متذکر شود پس اگر در وقت
مختص به ظهر یا مغرب واقع شده باطل است اعادهٔ آن بعد از اتیان به ظهر یا مغرب لازم است و اگر در وقت مشترک
واقع شده صحیح است پس ظهر یا مغرب را بعد از آن بجا آورد که اخلال به ترتیب در این صورت مغتفر است و همچنین
است حکم کسی که در تقدیم عشاء بعد از رکوع رکعت چهارم متذکر شود که این نماز را به همان عنوان عشاء تمام
نموده و پس از آن مغرب را بجا آورد و احوط بعد از اتمام عشا اعادهٔ آن است بعد از اتیان به مغرب بدانکه عدول
از فریضهٔ لاحقه به سابقه جائز است چنانچه در مسئلهٔ تقدیم عصر یا عشا و تذکر در اثناء ذکر نمودیم بخلاف
عکس که عدول از سابقه به لاحقه بوده باشد مثل آنکه ظهر یا مغرب را اتیان کرده بوده و فراموش کند و به مظنهٔ
عدم اتیان به آن ثانیاً به نیت ظهر یا مغرب داخل در نماز شود و در اثناء متذکر شود که در اینجا نمی‌تواند عدول
به عصر یا عشاء نماید بلکه این نماز باطل و قطع آن به جهت اتیان به عصر و عشاء لازم است و همچنین است در بطلان
اگر بعد از فراغ متذکر شود که این نماز را نمی‌تواند به عصر و عشاء محسوب بدارد هرچند در اول در عدد رکعات
موافقند چهارم از مقدمات نماز معرفهٔ قبله است و در آن چند فصل است فصل اول در اشتراط نماز است به استقبال



مسئله

استقبال قبله

قبله بدانکه واجب است استقبال قبله در جمیع فرایض و شرطیت در صحت آنها چه یومیه و چه غیر یومیه چه ادائیه و چه قضائیه و در اجزاء منسیه آنها و سجده سهو و در رکعات احتیاط و فریضه معاده بجهة احتیاط و یا بجهة فضیلت جماعت و شرطیت نیز در صحت نوافل یومیه و غیر یومیه اگر بخواهد آنها را در حال وقوف و استقرار بعمل آورد چه در حضر و چه در سفر جایز است در سفر و حضر فعل نافله مطلقا در حال مشی و در حال سواری بدون استقبال که شرطیت آن در این دو حال ساقط است اگرچه باختیار باشد و لکن رکوع و سجود را بطریق ایما و اشاره بعمل آورد و ایماء سجود را بیشتر کند بلی مستحب است استقبال در حال تکبیرة الاحرام و در محمل و کجاوه بودن ملحق بسواری است و اقرب بحق کشتی و مانند آنست بر راحله و احوط در آن رعایت قبله است با امکان و اگر بخواهد ترک این احتیاط کند احوط رعایت استقبال صدر کشتی است و جایز نیست فعل فریضه یومیه و غیر یومیه بر راحله و در حال سواری اختیارا مگر آنکه بقسمی فرض شود که استیفاء همه واجبات فریضه و شروط آن حتی استقبال و استقرار ممکن شود که اقوی در این صورت جواز فعل آنست بر راحله خواه راحله ایستاده باشد یا در سیر باشد و احوط ترک است خصوصا در حال سیر راحله و جایز است فعل آن بر راحله هرگاه مضطر شود بواسطه خوف از دزد یا درنده یا دشمن یا برودت هوا بنحوی که از پایین آمدن بجهة نماز ضرر برسد بر نفس خود یا بر عضو خود یا انقطاع از قافله و رفقه که باز بواسطه خوف ضرر بر نفس یا عضو یا مال خود داشته باشد و از جمله اضطرار است مشقت شدیده که نتواند عادة متحمل آن شد بواسطه مرض یا برف یا باران یا آب یا گل یا سرما و مانند آن و لکن در این قسم معتبر است تحقق سبب مشقت و احتمال تحقق کافی نیست و مشقت قلیله نیز کافی نیست و بر تقدیر اضطرار بفعل آن بر راحله لازم است رعایت استقبال بقدر امکان در جمیع نماز یا بعض افعال آن اگرچه بتکبیرة الاحرام تنها باشد پس اگر با امکان استقبال حیوان از قبله منحرف شود واجب است آن را بقبله برگرداند و اگر خود مصلی بدون ضرورت آن را از قبله برگرداند نماز باطل می‌شود و اگر در اثناء نماز متمکن از استقبال شود واجب است مراعات آن و اگر متمکن از استقبال نشود اصلا وجوب و شرطیت آن ساقط است و رکوع و سجود را بطریق ایماء بجای آورد و ایماء سجود را بیشتر کند و ماشی نسبت بفریضه مثل راکب است در همه احکام مذکوره پس فعل فریضه ماشیا در حال اختیار جایز نیست و هرگاه مضطر شود بجهة خوف از دزد و درنده و دشمن و ضرر و غیره دیگر بفعل آن در حال مشی جایز خواهد بود و لکن واجب است در این حال مراعات جمیع افعال و شروط نماز حتی استقبال بقدر امکان و رکوع و سجود را بطریق ایماء بعمل آورد و ایماء سجود را بیشتر کند و با عجز از استقبال وجوب و شرطیت آن ساقط است و در جواز فعل آن در حال رکوب یا مشی در فرایض در سعت وقت نیست و انتظار آخر وقت با رجاء زوال عذر در آن وقت لازم نیست و اگر بجهة اضطرار مردد شود در فرایض فعل آن در حال رکوب یا در حال مشی ظاهر

بنابر احوط هم

احوط است هم

بجنس

مخیّر است واحوط اختیار آنست که استیفاء افعال وشروط در آن بیشتر باشد واینها نیز در صورتیست که کشتی سیر اختیاراً جایز نیست مگر آنکه کشتی ایستاده باشد یا آنکه حرکت فاحشی که منافی استقرار و تمکّن از استیفا همه افعال وشروط نماز حتی استقبال بوده باشد بلی فعل آن در میان کشتی مطلقا جایز است اگر مضطر بآن شود بجهة خوف از دزد و درنده و مانند آنها یا بجهة عدم امکان خروج از کشتی برای نماز یا بواسطه بودن آن در وسط دریا خواه در سیر و حرکت باشد یا ایستاده باشد مأمون از حرکت منافی استقرار باشد یا نه ولکن واجبست مهما تمکّن استقبال و استیفاء سایر شروط و افعال بقدر امکان پس با امکان قیام جلوس جایز نیست و با امکان رکوع سجود بطریق متعارف ایماء در آنها جایز نیست و با امکان استقبال در جمیع حالات یا بعض آنها ترک آن جایز نیست و اگر کشتی در سیر باشد و مصلی مأمون از حرکت منافی استقرار و تمکّن از استیفاء سایر شروط و افعال بوده باشد جواز فعل فریضه در کشتی از روی اختیار محل اشکال است و اقوی منع است و با اضطرار منعی نیست فصل

دوّم در بیان قبله است بدانکه قبله برای کسانی که مشاهده کعبه نمایند و یا آنکه مشاهده آن برای ایشان ممکن باشد بدون مشقّت قبیله که عادةً نتوان متحمل آن شد عین کعبه است خواه در مسجد الحرام باشند یا در حرم یا در خارج حرم و برای کسانی که بجهة بُعد و دوری نتوانند مشاهده عین نمایند اگرچه برآمدن بلندی چون بام و کوه و مانند آن بوده باشد جهة کعبه است و آن عبارتست از سمتی که در عرف مقابله آن را مقابله کعبه گویند اگرچه گاهی بواسطه اتساع جهة محاذات در واقع و نفس الامر محصل عین کعبه نباشد پس اهل هر اقلیمی توجه کنند به سمت کعبه که مسامت ایشان است پس اهل عراق توجه نمایند بسمت رکن عراقی و آن رکنی است که حجر الاسود در آن واقعست و اهل شام توجه نمایند بسمت رکن شامی و اهل مغرب توجه نمایند بسمت رکن غربی و اهل یمن توجه کنند بسمت رکن یمانی و در تعیین جهة واجبست تحصیل علم بآن با امکان و جایز نیست اعتماد بر مظنه و اگر تحصیل علم بجهة ممکن نشود رجوع نمایند بعلاماتی که در شرع انور مقرر است مثل گردانیدن جدی در حال غایت ارتفاع و غایت انخفاض آن بر منکب یمین برای اهل عراق و غایت ارتفاع آن شناخته می‌شود باینکه جدی در فوق فرقدان و تحت آن بجوی که محاذی زمین باشد و غایت انخفاض بعکس اینست و مثل برگردانیدن مغرب را بر دوش راست و مشرق را بر دوش جانب چپ و مثل گردانیدن آفتاب در حال زوال بر ابروی راست و اگر رجوع بعلامات شرعیه نیز متعذر شود واجبست اجتهاد نمودن برای تحصیل مظنه و بعد از حصول مظنه اعتماد بر آن نماید از هر چه حاصل شود اگرچه از آلات مصنوعه بجهة تشخیص قبله چون قطب‌نما باشد یا از قول مخبر عادل یا غیر عادل کبیر یا صغیر مسلم یا کافر واحد یا متعدد باشد خلاصه مدار در جمیع بر حصول ظن بقبله است بدون فرق در مابین اسباب آن و خبر یک عادل که افاده مظنه نکند با امکان تحصیل مظنه از سبب دیگر اعتبار ندارد و در خبر عدلین بدون افاده مظنه

اشکال

اشکال است هر چند جواز اعتماد بر آن خالی از قوت نیست و لکن احتیاط بمراعات تحصیل مظنه ترک نشود و در
جمیع مراتب اعتماد بر مظنه لازم است مراعات ظن اقوی و با امکان تحصیل آن اکتفا بظن اضعف نمیتوان
کرد و اگر ظن اقوی در آخر وقت مرجو الحصول باشد واجب نیست مراعات آن بتاخیر نماز تا آن وقت و جایز است اعتماد
بر قبله بلد مسلمانان و قبور ایشان که علم حاصل شود بقبله بلد یا قبله قریه بودن و محاریب مسلمانان یا قبور ایشان یا
اخبار اهل بیت یا صاحب منزل مادامی که معلوم نباشد بر غلط وضع شدن آن خواه علم بصواب بودن و مطابقه آن
با جهت واقعیه حاصل شود یا ظن بآن حاصل شود که در این صورت واجب نیست اجتهاد در طلب ظن بقبله و شرط نیست
در صورت علم بصواب بودن و مطابقه آن با جهت واقعیه عدم تمکن او از علم بقبله واقعیه بواسطه سبب دیگر و
اما در صورت ظن باصابه و مطابقه اگر متمکن از علم بقبله واقعیه بواسطه سبب دیگر باشد پس اظهر وجوب
تحصیل علم و عدم اعتماد بر قبله مظنونه است و واجب نیز تحصیل علم با امکان در صورت شک در اصابه و مطابقه
هم چنانکه اظهر در صورت شک با تمکن از ظن بقبله واقعیه وجوب اجتهاد است بجهت تحصیل ظن بقبله و در حکم
محاریب بلاد و دهات مسلمانانست محاریب منصوبه در راهها و کاروانسراها و طرق عظیمه که مرور مسلمانان
در آنها بسیار میشود و اعتباری نیست بقبله راههائی که مرور ایشان در آن قلیل است و نه بمحرابی که موجود در بلاد ایشان و نه بقبله قبر
و در و قبر و مانند آن در قلتی که در موضع منقطع از مرور مسلمانان موجود باشد و نه بمحاریب موجوده در بلاد کفر
و بلاد مجهوله که معلوم نباشد از بلاد کفر است یا بلاد اسلام و نه بمسجد و محراب بلد خرابی که معلوم نباشد بانی
مسجد یا واضع آن محراب کیست بلکه واجب است تحصیل قبله باجتهاد دیگر که افاده مظنه کند با عدم امکان علم مگر
علم بهم رساند باینکه آن مسجد و محراب از بناء مسلمین است یا علم بصواب بودن وضع آن یا ظن بصواب بودن آن اگر
علم بقبله بطریق دیگر ممکن نباشد و الا متعین است تحصیل علم و باید بدانکه قول صاحب خانه و منزل در اخبار
قبله بلد یا قریه مادامیکه افاده علم بقبله نکند اعتباری ندارد اگر چه افاده مظنه کند با امکان علم از راه دیگر و
اگر علم از راه دیگر ممکن نباشد اکتفاء بمظنه حاصله از قول ایشان میتوان کرد و پس از آنکه جهت قبله معلوم شد
بیکی از طرق علم و یا آنکه بعد از علم ظن بجهت حاصل شد لازم نیست اجتهاد کردن در تیامن و تیاسر بلکه اگر
اجتهاد در آنها کند و علم یا ظن بیکی از آنها حاصل شود واجب است در نماز مراعات کند و جایز نیست اکتفا کردن
باصل جهت بدون تیامن یا تیاسر بدانکه نیز اعمی و محبوس کسان دیگر که متمکن از اجتهاد بجهت معرفت قبله نباشند
تقلید می نمایند کسی را که قبله را با قیاس نشان دهد و لحوط بلکه اقرب بمراعات حصول مظنه است از قول او و با امکان

فصل سیم

در بعضی از احکام اشتباه قبله و حکم کسیکه بخطاء در قبله نماز کرده بدانکه کسیکه
متمکن از علم بقبله و ظن بآن بهیچ یک نباشد غیر از اعمی و محبوس که حکم آن را شناختی بواسطه ابر یا بودن در بنا یا

ومانند

ومانند ان چهار نماز می کند بچهار سمت و اکر وقت وسعت چهار نماز نداشته باشد بقدر وسعت وقت از چهار
سمت نماز میکند خواه سه سمت یا دو سمت یا یکسمت باشد و در تعیین آن مخیر است و اکر علم داشته باشد بخروج قبله
از بعض جهات اربعه نماز را بجهات دیکر میکند که احتمال قبله بودن در انها میدهد و احوط در ظهر و عصر شروع
بجهات عصر است بعد از فراغ از جهات ظهر و هم چنین در مغرب و عشا و هرکاه مصلی مطمئن بقبله نماز را بقبله کند
کرد و بعد از فراغ معلوم شود که قبله نبوده است پس اکر در ما بین مشرق و مغرب واقع شده صحیح است اعاده و قضائی نه
دارد و اکر بسمت مشرق یا مغرب واقع شده با بقاء وقت اعاده می نماید و با خروج وقت قضا نمی خواهد و اکر بپشت
بقبله واقع شده با بقاء وقت اعاده می نماید و در خارج وقت قضا نمی نماید و اکر مطمئن بقبله داخل نماز شود و در اثنا
معلوم شود که قبله نبوده است پس اکر در ما بین مشرق یا مغرب بوده است بر کردد بقبله و نماز را تمام کند و الا نماز
را قطع کرده و بعد از توجه بقبله استیناف کند **بحث از مقدمات** نماز ستر عورة
است و تحصیل ساتر است و در ان چند فصل است فصل اول در وجوب ستر و شرطیت ستر است بدانکه واجبست بر مصلی
پوشانیدن عورة خود در نماز و شرط است در صحت ان چه فریضه باشد و چه نافله یومیه باشد یا غیر یومیه مکر
صلوة جنازه و در حکم فریضه است اجزاء منسیه ان و سجود سهو و نمازهای احتیاط بدون فرق در وجوب و شرطیة
ان در ما بین انکه ناظری باشد یا نباشد و این شرط معتبر است در حق قادر بر ان پس نماز با عجز از ان ساقط نمیشود و
اختصاص دارد بحالة علم و تذکر یعنی اخلال بان عالما و عامدا مبطل نماز است نه از روی جهل و نسیان پس اکر
عورتش در اثنای نماز منکشف شود و نفهمد و بعد از فراغ معلوم شود نماز صحیح است و اکر در اثنای نماز ملتفت شود
در همان حال بپوشاند و اکر داخل نماز شود باعتقاد انکه عورتش مستور است و در اثناء معلوم شود خلاف ان در
همان حال بپوشاند و اکر قبل از نماز میداند عورتش مکشوف است ولکن در حال دخول در نماز نپوشانید ان را
فراموش کرده و در اثناء یا بعد از فراغ متذکر شود نماز صحیح است و در اول بپوشاند ان را در حال تذکر و احوط اعاده
است و عورة در مرد قبل و دبر است و قبل خصیتین و قضیب است و دبر نفس مخرج است و در غایه ستر انها از فوق و جوانب
معتبر است نه از تحت پس اکر از تحت غیر مستور باشد مثل اینکه پیراهن بلندی پوشیده بدون زیر جامه و یا انکه لنکی
یا مانند ان بسته باشد ضرری ندارد و در زن حره بالغه جمیع بدن است حتی موی سر بنا بر اظهر مکر سه موضع اول رو
بقدری که در وضو شسته می شود دوم دو دست از حد بند دستها تا سر پشت پاهای او از حد مفصل ساق و در الحاق
خنثی مشکل بزن یا انکه لازم باشد بر او بپوشانید تمام بدن غیر انچه استثنا شد قولی هست و ان احوط است لکن
دلیلش تمام نیست و واجب نیست بر کنیز و دختر نابالغ بپوشانیدن سر و کردن بلکه موی سر بشرط انکه مبعضه نباشد و ان
است که بعض او ازاد شده باشد و الا ملحق بحره خواهد بود و هم چنین جاریه مکاتبه مطلقه که بعض مال الکتابه

خود را ادا کرده باشد و در ستر لازم نیست بودن ساتر از جنس لباس هر چند احوط است بلکه کفایت میکند پوشانیدن به برگ درخت و گیاه صحرا بلکه گل نیز اگر ممکن نشود گذاردن آن بر عوره بنحویکه بشره و حجم آن را بپوشانند و کفایت نمیکند پوشانیدن بشره و لون تنها بگل و آن و با تعذر غیر آن وجوب اکتفا به پوشانیدن لون بگل بودن محل اشکالست هر چند احتیاط شدید در آنست و اگر نیابد از ساتر چیزی را که احد عورتین را بپوشاند وجوب پوشانیدن آن خالی از وجه نیست چنانچه احتیاط نیز مقتضی آنست پس اگر بنحویست که صلاحیت ندارد مگر واحد معین را مخصوص همان خواهد بود و اگر صلاحیت هر یکرا داشته باشد اصح اولویت قبل است بان و نماز را بطریق ایماء در رکوع و سجود بعمل آورد و اگر تحصیل ساتر منحصر باشد بخریدن یا اجاره کردن واجبست بخرد یا اجاره کند اگر چه بازید از ثمن المثل یا اجرة المثل باشد و اگر کسی ساتری را بعاریه دهد یا هبه کند بر او واجبست قبول نماید بلی بر او واجب نیست که طلب عاریه یا هبه نماید و هر گاه بهیچ قسم قدرة بر تحصیل ساتر و ستر عوره نداشته باشد واجبست نماز را برهنه بجای آورد و لکن با امن از ناظر یکه نظر او بر عورتین مصلی حرام است ایستاده و با عدم امن از ناظر نشسته بعمل آورد و در هر دو حالت بجهة رکوع و سجود اشاره کند و اشاره سجود را بیشتر کند و اگر اشاره بسر ممکن نشود بچشمهای خود اشاره کند و در هر دو صورة مستحب است دست خود را بر فرج خود که قبل باشد گذارد

فصل دوم

در جنس اشیائیست که نماز در آنها جایز و صحیح است اگر چه غیر ساتر باشد و در شرایط ساتر است بدانکه شرطست در لباس مصلی اینکه متنجس بنجاسة غیر معفو عنها به تفصیلی که در کتاب طهاره گذشت نباشد و اینکه غصبی نباشد از برای عالم بنجاسة و غصبیة یعنی این دو شرط از شرایط علمیه میباشند و اینکه از جلد میته حیوان ذی نفس سائله نباشد بلکه حرامست پوشیدن آن در غیر حال نماز نیز بلکه مطلق استعمال و سائر انتفاعات بان نیز حرامست و هر جلدی که مشکوک باشد که آیا مذکی یا میته است ملحق بمیته است و هم چنین است در الحاق بمیته جلدیکه از دست کافر گرفته شود چه در بازار کفار و چه در بازار مسلمانان و چه در غیر بازار و بلی جلدی که در دست مجهول الحال در بازار مسلمانان و چه در غیر بازار دیده و یا گرفته میشود ملحق بمذکی است و اما جلدی که در بازار اهل کفر در دست مسلم بوده باشد پس در حکم بمذکی بودن آن معتبر است اخبار ذی الید بمذکی بودن آن یا اینکه دیده شود که مسلم استعمالی کند از آن در چیزهایی که در شرع اسلام غیر مذکی را استعمال در آنها نمیکنند مثل نماز کردن در آن و یا پوشیدن آن با عدم احتراز از ملاقات آن با رطوبة و شرطست نیز اینکه لباس مصلی از اجزاء حیوان حرام گوشت مثل جلد و کرک و پشم و مانند آن فرا گرفته نشده باشد اگر چه آنرا دباغی کرده باشند و در این شرط ساتر و غیر ساتر فرقی در میان نمیگردد و نیست بلی این شرط از شروط واقعیه است که در اشتراط نماز بخلوص مصلی از اجزاء غیر ماکول

اللهم فرقی نیست در ما بین حالة تذکر و نسیان و نه در ما بین عالم و جاهل به موضوع یا حکم و نماز با او در هر
حال باطلست بلکه هر جزء از حیوان غیر ماکول که در حال نماز با مصلی باشد حتی یکمو که چسبیده بلباس او شد و یا
و یا استخوان غیر ماکول با او باشد یا در میان قلمدان در جیب او باشد مثل اینکه دستهٔ چاقو در میان قلمدان
او صدف باشد بنا بر اقرب نماز باطلست بلی استثنا شده از اجزاء حیوان غیر ماکول از حکم مذکور چند نوع
اول اجزاء انسانی از مو و ناخن و دندان و آب دهن و خلط سر و سینه و اشک چشم و شیر زن و ودی و مذی و غیر اینها از
رطوبات و فضلات طاهرهٔ انسان که بودن اینها با مصلی ضرر ندارد چه از خود او باشد و چه از غیر او دوم خز که
حیوان آبی است که نماز با جلد و موی آن جایز و صحیح است بشرط مذکی بودن در جلد نه در مو و تذکیهٔ آن مثل تذکیهٔ
ماهی است که زنده اخراج کردن از آب باشد بشرایطیکه در اخراج ماهی از آب معتبر است که از جمله آنها اسلام
اخراج کننده است سیم سنجاب که اقوی در آن نیز جواز نماز و صحت است هر چند کراهة دارد و اما سمور پس
اشهر و اقوی در آن منع است و در حواصل نیز دو قول است و احتیاط در نماز مقتضی اجتناب از آن و شرط سیم نیز
در لباس مصلی از مرد اینست که در حال اختیار اینکه حریر محض و خالص نباشد خواه ساتر عورة باشد یا نه و نماز به
آن تمام شود یا نه چون کلاه و عرقچین و جوراب و کمربند و بند زیر جامه و مانند آن و اگر ساتر عورة منحصر در
حریر بوده باشد نماز را عریانا و برهنه بعمل آورد بلکه پوشیدن حریر محض بر مردان در غیر حال نماز نیز حرام
است مگر آنکه مضطر بپوشیدن آن شود بجهة برودة هواء و یا علاج مرضی و مانند آن و اگر مصلی دو جامه
داشته باشد یکی حریر و دیگری نجس و مضطر بپوشیدن یکی از آنها در نماز اختیار نماید نماز در نجس را و اگر
مضطر شود بپوشیدن یکی از حریر یا جلد میتة یا جلد حیوان غیر ماکول قول به اختیار حریر بعید نیست و اگر
مضطر شود بپوشیدن یکی از میتة و غیر ماکول اختیار کند غیر ماکول را و اقوی در سنجاف جامه جواز حریر
محض بودن است و احوط است که زیاده بر چهار انگشت مضموم نباشد و احوط از آن اجتناب مطلقا و در
خیاطه از ابریشم و کجی و قیطان و تکمه و نخوان که از آنها فرو گرفته میشود بی اشکال منعی نیست هم چنانکه در حریر
ممزوج بدیگری و کتان و پشم منعی نیست بلی برای زنان پوشیدن حریر مطلقا جایز است و شرط نیز که لباس مصلی
از طلا نباشد و طلا دوز و بکار برفته نباشد نبافته و نه بدوخته حتی کلابتون که بر آن دوخته یا بافته باشند
و این شرط نیز مخصوص مردانست بلکه بر ایشان مطلق پوشیدن آن حتی در غیر حال نماز حرام است حتی عبای کلابتون
دوزی و کمربند زری و کلابتون دوزی بلکه تکمه از طلا که بر جامه دوخته باشد و حرام است بر ایشان نیز انگشتر طلا
یا حلقهٔ طلا بر انگشت کردن در مطلی یعنی آنکه از طلا بر او مالیده باشند اشکالست و احوط اجتناب از آنست
بلکه احتیاط در ترک است ششم از مقدمات نماز مکان مصلی است و در آن چند فصلست فصل اول در

اما حد و غصبیت مکان پس بدانکه شرط است در مکان مصلی اینکه مباح باشد بر ملکیت عین و منفعت هر دو و یا بر ملکیت منفعت تنها بر اجاره یا وصیت و یا باذن صریح یا بفحوی یا بشاهد حال قطعی از مالک مکر در صحراء متسعه که در آنها عدم علم بکراهت مالک کفایت می‌کند یا امارات عدم تضرر مالک بسبب تصرف مصلی در آنها پس نماز در مکان غصبی با علم بغصبیت حرام است و صحیح نیست یا جاهل بغصبیت ضرر ندارد و ناسی غصبیت در حکم جاهل بغصبیت است علی الاقوی و جاهل بحکم خواه حرمت نماز و خواه بطلان آن با علم بغصبیت معذور نیست پس نماز اش حرام و باطلست و خود نیز آثم و معصیت کار است و اگر در بودن در مکان مغصوب مضطر شود مثل محبوس پس نماز او نیز مثل آنکه در حمام وقت از انجا بیرون نخواهد رفت نماز او نیز در آن مکان صحیح است و با عدم علم واجبست تاخیر نماز تا آنکه بیرون رود و نماز را در بیرون بجای آورد و یا آنکه وقت مضیق شود و نماز را در ضیق وقت بجای آورد و فرقی نیست در حرمت و بطلان نماز در مکان مغصوب فرقی بین انکه عین مکان مغصوب باشد یا منفعت آن غاصب خود مصلی باشد یا غیر مصلی و برای مالک مکان مغصوب جایز است نماز در آن مکان کند و همچنین برای کسیکه مالک او را اذن داده باشد خلاصه نماز خود مالک و ماذون مالک هر دو در آن مکان جایز و صحیح است

فصل دویم

در مستحبات و مکروهات نماز است باعتبار مکان اما مستحبات پس مستحب است گذاردن نماز در مسجد و فضل و ثواب آن بسیار است بدون فرق در ما بین فرائض و نوافل بنابر اقوی هر چند ثواب نوافل در مسجد کمتر است از فرائض و از بعض روایات مستفاد می‌شود افضلیت فریضه فرادی در مسجد از فریضه بجماعت در غیر مسجد و مشهور در میان علماء اختصاص استحباب نماز در مسجد بمردان است و اما زنان پس افضل در حق ایشان نماز در خانه‌های ایشان است و مساجد در مراتب فضیلت متفاوتند باینکه بعضی افضل از بعض دیگر است پس یکنماز در مسجد الحرام برابر است با صد هزار نماز در غیر آن و یکنماز در مسجد حضرت رسول در مدینه برابر است با ده هزار نماز در غیر آن و یکنماز در مسجد اقصی که بیت المقدس است یا در مسجد کوفه برابر است با هزار نماز در غیر اینها و یکنماز در مسجد جامع بلد که عبارت است از آنکه نماز کننده کان در آن بیشتر از مسجد دیگر باشد برابر است با صد نماز در غیر آن و یکنماز در مسجد محله که مخصوص یکطایفه است برابر است با بیست و پنج نماز در غیر آن و یکنماز در مسجد بازار برابر است با دوازده نماز در غیر مسجد بدانکه مستحب است برای داخل شونده در مسجد اینکه در دخول پای راست را و در خروج پای چپ را مقدم بدارد و در هر یک از دخول و خروج مستحب است بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَالسَّلامُ عَلیٰ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ وَمَلائِکَتُهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَالسَّلامُ عَلَیْهِمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ رَبِّ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی وَافْتَحْ لِی أَبْوابَ فَضْلِکَ و اگر در دخول بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی وَافْتَحْ لِی أَبْوابَ رَحْمَتِکَ و در خروج بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی وَافْتَحْ لِی أَبْوابَ فَضْلِکَ کافی است و بعد از خروج نزد در مسجد بایستاد

بنابر احوط ظهر

وبگوید

و بگوید اللهم دعوتنی فاجبت دعوتک و صلیت مکتوبتک و انتشرت فی ارضک کما امرتنی
فاسئلک من فضلک العمل بطاعتک و اجتناب سخطک و الکفاف من الرزق برحمتک و مستحب
است برای مصلی در حال نماز وضع ستره نماید یعنی حائلی در پیش روی خود از کوه خاک یا خشت یا عصا یا
تسبیح و مانند آن قرار دهد هر چند کسی از پیش روی او نگذرد و چون نگذرد انسانی در پیش روی او باشد یا نباشد هر چند
با وجود یکی از این دو امر استحباب موکد است و اگر چیزی پیدا نکند برای گذاردن پیش روی خود خطی بر زمین بکشد
کفایت میکند و در امام و مأموم اینست که اگر امام حائل بجهة خود قرار دهد کفایت از حائل مأمومین میکند و اگر در
برابر دیواری نماز کند وضع حائل ساقط است و مستحب است نزدیک حائل بودن و تقدیر شده بمقدار خوابگاه
گوسفندی و اما مکروهات بسیارند اول نماز کردن در حمام که عبارتست از گرم خانه آن دوم بیت الخلاء و مبال و
مواضعی که مهیا شده برای تغوط و ادرار سیم خوابگاه شتر از چهارم موضع خانه مورچه پنجم سیلگاه و رودخانه
و نهر آب خصوصا با خوف آمد سیل ششم زمین شوره زار هفتم زمینی که بر اهل آن عذاب الهی وارد شده باشد
و در بعض روایات وارد است که زمین شوره زار است پس در زمین شوره زار کراهت از دو جهت خواهد بود
هشتم روی برف نهم ما بین قبور مگر آنکه از هر جانب ده ذراع از قبر دور باشد و اگر حائلی در ما بین خود و قبر بگذارد
کراهت مرتفع میشود اگر چه بمثل خشت و عصا بوده باشد دهم موضعی که برای آتش افروختن مهیا باشد چون تون
حمام و کوره آهنگران و گچ و آجرپزان و آتشکده آتش پرستان یازدهم خانه که در آن شراب باشد اگر چه
برای شراب مهیا نشده باشد دوازدهم جاده و طریق عبور و مرور مردم در صحراها هر چند بالفعل مشتمل بر رونده
نباشد سیزدهم خانه مجوسی اگر چه خودش در آنجا نباشد و خانه که مجوسی در آنجا باشد اگر چه خانه
خودش نباشد چهاردهم جوف کعبه معظمه و سطح آن پانزدهم موضعی که اسب یا قاطر یا شتر در آنجا
بندند شانزدهم بودن آهن یا آتش در پیش روی مصلی هفدهم بودن صورت ذی روح از آدمی یا غیر آدمی پیش
روی مصلی چه چشم دار باشد یا بی چشم مرتفع میشود کراهت به پوشانیدن صورت و بجا نمودن سر و در
چشم دار و محو نمودن سر و در غیر چشم دار هجدهم بودن قرآن گشاده در پیش روی مصلی نوزدهم بودن دیواری که
بالوعه بول رطوبت بآن نشر کرده باشد در پیش روی مصلی بیستم نماز کردن بجانب در گشوده و بجانب انسانی
مواجه مصلی باشد و مرتفع میشود کراهت در انسان مواجه بحائل گذاردن اگر چه بمثل عصا یا چوب یا تسبیح یا ریسمان
بوده باشد بیست و یکم خانه که در آن سگ باشد مگر سگ شکاری بیست و دوم محاذات مرد با زن یا تقدیم زن بر مرد در
نماز که هر دو با هم مشغول نماز شوند که کراهت در این صورت برای هر دو ثابت است و اگر یکی در حال مشغول بودن
بنماز دیگری شروع کند کراهت مخصوص او خواهد بود بدون فرق در ما بین محرم و نامحرم و زوجه و غیر زوجه احوط ترک

محاذات و تقدم زن است بر مرد مگر اینکه ده ذراع از هم دور باشند و یا حائلی در ما بین خود قرار ده[ند]
که در این دو صورت کراهت مرتفع است و احتیاط هم نیست بدانکه شرط نیست در مکان مصلی طهارت …
بودن از نجاسه مگر آنکه نجاست بواسطه تر بودن تعدی به بدن یا لباس مصلی نماید و از نجاستی غیر معفو
باشد که خلو مکان از چنین نجاسه معتبر است بلی طهارت در محل سجود که موضع جبهه بوده باشد شر[ط …]
هفتم از مقدمات نماز تحصیل ما یصح علیه السجود است یعنی چیزی که سجده نماز بر آن جایز و صحیح باش[د]
بدانکه سجود بر سه چیز جایز است اول زمین و آنچه جزو زمین است چون کلوخ و سنگ اگرچه سنگ گچ و آ[هک]
باشد و لکن قبل از پختن آنها و جایز نیست سجود بر کل دوار و معدنی چون طلا و نقره و عقیق و فیروزه و …
آنها و اشیائی که بسبب استحاله از اسم ارض و نبات خارج شده باشد مثل خاکستر و زغال و گچ و آهک …
از پختن بخلاف سفال و آجر دویم آنچه از زمین بروید و از جنس ماکول و ملبوس نباشد چون گیاه و …
و برگ درخت و مانند اینها پس جایز نیست سجود بر نان و گندم و جو و سایر حبوبات و میوه‌ها و نیز بر …
و پنبه و کتان هر چند که نرشته و نبافته باشد سیم کاغذ خواه از پنبه اخذ شده باشد یا از کت[ان]
او گیاه مگر ابریشم که احتیاط به سجده نکردن بر کاغذ متخذ از ابریشم ترک نشود و شرط است در کاغذ که بو…
نباشد و خالی از آهک باشد و در شرط اول کفایت میکند همین قدر که موضع جبهه بقدری که مسمای س[جود]
حاصل شود خالی از حرکت باشد و افضل این سه چیز برای سجود زمین است و در زمین افضل تربت جنا[ب]
سید الشهدا علیه السلام است و هرگاه چیزی از این سه چیز که سجود بر آنها صحیح است نیابد و یا آنکه بجهة …
نتواند سجود بر آن نماید سجده کند بر پنبه و کتان و پشت دست خود ولی احوط مقدم داشتن پنبه و …
یعنی لباس متخذ از آنها است و با عدم امکان سجده بر پشت دست نماید و هرگاه در اثنای نماز ما یصح علیه ال[سجود]
مفقود شود پس در ضیق وقت نماز را بهمین حالت تمام می‌نماید و سجده میکند بر آنچه ممکن است و احوط مراعا[ت]
ثوب با امکان و پشت دست با عدم امکان ثوب در وسعت وقت نماز را قطع کند بجهة تحصیل …
السجود پس از تحصیل آن نماز را استیناف نماید و احوط اتمام این نماز و اعاده آنست بعد از تحصیل ما ی[صح علیه]
السجود و در نمازهای سجده کند بر آنچه ممکن است با مراعات احتیاط مذکور بدانکه شرط است بر آنچه سج[ده]
میشود اینکه طاهر باشد و مغصوب نباشد و مستقر باشد یعنی متحرک و مضطرب نباشد و همچنین استق[رار]
شرط است در مکان نماز واجب پس اگر متحرک باشد چون تخت روان و کشتی و فی حال سواری نماز در آن در حال
باطلست و در حال اضطرار و عدم امکان مکان مستقر عین متحرک عیبی ندارد پس در این صورت واجبست …
استقبال و استیفای افعال نماز بقدر امکان هشتم از مقدمات نماز اذان و اقامه است بدانکه اذان …

اذان و اقامه

از مقدمات مستحبه و سنن مؤکده فرایض یومیه است چه اداء و چه قضاءً از برای حاضر و مسافر خواه نماز را بجماعت کنند یا فرادی چه مرد باشد و چه زن اگرچه تأکیدش برای مرد بیشتر است و در نمازهای جهریه نیز تأکیدش بیشتر است خصوصاً مغرب و صبح چه در حدیث است که کسی نماز را با اذان و اقامه بجای آورد دو صف از ملائکه در عقب او نماز میگذارند و کسیکه با اقامه تنها بدون اذان نماز بجای آورد یکصف از ملائکه در عقب او نماز میگذارند و از او میگوید بخدمت آنحضرت عرض کردم که طول هر صفی چه قدر است فرمود اقل طول هر صفی ما بین مشرق و مغرب است و اکثر ما بین زمین و آسمان است و احادیث در این باب بسیار است که این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد و همچنین اذان اعلامی که بجهة اعلام بدخول وقت نماز مشروع شده که آنهم سنت مؤکده است و برای مؤذنین در نزد خدای تعالی اجر عظیم و ثواب جسیم و مقام بلند است چه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرویست کسیکه در شهری از شهرهای مسلمین یکسال اذان بگوید بهشت بر او واجب میشود و در حدیث دیگر است کسیکه در راه خدا در وقت یک نماز اذان بگوید از روی ایمان به استحباب و سنت بودن و طلب رضای الهی و تقرب بسوی خدای عز و جل بیامرزد گناهان گذشته او را و منت میگذارد بر او بعصمت در بقیه عمر یعنی حفظ او در بقیه عمر از معاصی و جمع مینماید در بهشت در میان او و شهداء و در حدیث نیز که کسیکه مباشر اذان مسجدی شود بجهة وجه خدا عطا میفرماید خداوند با و ثواب چهل هزار هزار پیغمبر و در این باب نیز احادیث بسیار است

اما کیفیت اذان و اقامه پس بدانکه فصول اذان هجده است چهار مرتبه الله اکبر و دو مرتبه اشهد ان لا اله الا الله و دو مرتبه اشهد ان محمدا رسول الله و دو مرتبه حی علی الصلوة و دو مرتبه حی علی الفلاح و دو مرتبه حی علی خیر العمل و دو مرتبه الله اکبر و دو مرتبه لا اله الا الله و فصول اقامه هفده است و همچنین هر یک از اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل و قد قامت الصلوة و الله اکبر دو مرتبه و لا اله الا الله یکمرتبه و شرط است ترتیب در میان اذان و اقامه بمقدم داشتن اذان بر اقامه و همچنین ترتیب در ما بین فصول هر یک بنحوی که مذکور شد و اگر خلاف ترتیب کند باطل خواهد بود و اعاده هر یک از مقدم و مؤخر اگر ذکر کرده باشد از اینها لازم است بدون فرق در ما بین عمد و نسیان و سهو و جهل بحکم و شرط است نیز در آنها دخول وقت فریضه اگرچه در اثناء بوده باشد و کفایت نمیکند گفتن تمام آنها را قبل از وقت بلی مشهور در اذان صبح جواز تقدیم است بر طلوع فجر و اعاده است بعد از طلوع و مستحب است گفتن اشهد ان علیا ولی الله بعد از شهادت برسالت چه در اذان و چه در اقامه و لکن جزو آنها نیست و بقصد جزئیت نباید و اگر چنین شروع باذان یا اقامه اراده کند گفتن آنرا بقصد جزئیت داشته باشد و یا این قصد تمام اذان یا اقامه بگوید بعید نیست حکم ببطلان و لزوم اعاده چنانچه بعضی کرده اند و مستحب است نیز در آنها طهارت از حدث و



استقبال و قیام و حرف نزدن در اثناء و وقف نمودن در اواخر فصول و اذان عبارتست از ترک اعراب اخر کلمه و قطع
نفس و اذان معتبر نیست بلی رعایت تخلل فصل کمی اولیست و در اذان مستحب است تأنی و در اقامه اسراع و نیز شر
هم گفتن فصول و مستحب است نیز حکایت اذان و شرطست در مؤذن جماعت عقل و اسلم و ایمان یعنی مسلم و مؤمن
اثنا عشری بودن و بلوغ شرط نیست بلکه کفایت میکند ممیز بودن و هرگاه مصلی اذان و اقامه هر دو را و یا یکیرا
عمداً ترک نماید و داخل نماز شود جائز نیست برگردد و نماز را قطع نماید برای تدارک انها و اگر هر دو را یا اقامه
تنها را فراموش نماید و داخل نماز شود و بعد از دخول متذکر شود پس مادامیکه برکوع نرفته است جائز بلکه
مستحب است برگردد بجهة تدارک انها و اگر اذان تنها را فراموش نموده باشد و بعد از دخول در نماز متذکر شود
در جواز رجوع برای تدارک ان اشکالست و احوط عدم رجوع است بدانکه اذان در چند موضع ساقط میشود
از جمله انها نماز عصر روز جمعه است هرگاه جمع نماید انرا با ظهر و اگر تفریق کند ساقط نیست و از جمله انها
عشاء شب مزدلفه است که مشعر الحرام باشد در حق کسیکه جمع نماید انرا با مغرب و اگر تفریق نماید ساقط نیست
و جمع در ما بین فریضتین در مواضع ثلاثه مذکوره مستحب است و ان علت سقوط اذان فریضه ثانیه است که
عصر و عشا بوده باشد و مراد بان اتیان بفریضه ثانیه است بعد از فریضه اولی بدون فعل نافله در ما بین انها
پس جمع که مستحب است بترک فعل نافله حاصل شود و بتخلل فصل به تسبیح حضرت زهرا علیها السلم و بخواندن
دعاء و تعقیب منافی جمع نیست هر چند زمان طول کشد پس تفریق در ما بین انها بفعل نافله حاصل شود
اگر چه زمان چندان طول نکشد و از جمله انها امام و ماموم کرد شنوند اذان غیر را چه ان غیر منفرد باشد یا
مؤذن همین جماعت باشد یا مؤذن جماعت دیگر باشد و اقامه نیز مثل اذانست که بشنیدن اقامه غیر از امام
و ماموم هر دو ساقط است و مصلی منفرد نیز مثل امام و ماموم است در سقوط اذان تنها بسماع اذان غیر از او
بلکه اگر ان غیر اذانرا ناقص بگوید و مصلی بخواهد با اذان او نماز کند اتمام کند اذان مؤذن ابجد و اکر با تم
کرده است کفایت میکند و معتبر در سقوط اذان و اقامه بمحض سماع اذان و اقامه غیر سماع تمام اذان و اقامه
غیر است و سماع بعض کفایت در سقوط نمیکند و از جمله انها اذان بلکه اقامه نیز از کسیکه حاضر شود در
مسجد بر صف جماعتی که اذان و اقامه برای نماز جماعت گفته باشد خواه بخواهد با ایشان نماز جماعت کند یا نه خواه
نمازش با نماز ایشان متحد باشد یا مختلف قبل از نماز ایشان وارد شود یا در اثناء یا بعد از فراغ ایشان
از نماز بشرط انکه صف جماعت متفرق نشده باشد و اقوی در غیر مسجد عدم سقوط است چنانچه عدم
سقوط در نماز قضا خصوصاً از غیر خالی از قوت نیست بدانکه سقوط اذان در مواضع مذکوره و هم چنین
اقامه در انجاکه با اذان ساقط میشود بر وجه عزیمت است علی الاقوی یعنی گفتن ان در محل سقوط حرامست اگر چه

اعتبار بدعت و تشریع بوده باشد نه بر وجه رخصت که در این جا عبارتست از خفت استحباب و قلت ثواب که کاهی از آن تعبیر بکراهة بمعنی اقلیت ثواب می نمایند بدانکه حکایت اذان مستحب است و در روایات عدیده وارد است که در وقت اذان یاد می کند و استحباب در حکایت اذان اعلامی نیز بعید نیست و ظاهر آنستکه در حکایت بما قبله یعنی گفتن مثل آنچه موذن گفته معتبر باشد بدانکه نیز تکلم در اثناء اذان یا اقامه کراهة دارد و هم چنین بعد از قد قامت و بعد از اذان قبل از شروع باقامه عیب ندارد و در تکلم بعد از اقامه یا در اثناء آن مستحب است اعاده نماید و مستحب است نیز بعد از اذان فاصله دادن اذان و اقامه بفعل دو رکعت نافله یا یک سجده یا جلسه که اندک نشستن و افضل در آن گذاردن دستها است بر زمین یا ایستادن است گام برداشتن بسوی قبله یا سکوت کردن یا ذکر سبحان الله یا ذکر الحمد لله گفتن و فصل بدو رکعت نافله در آنچه که قبل از فریضه نافله دارد افضلست پس در هر یک از ظهر و عصر دو رکعت از نافله آنها را بگذارد بعد از اذان بعمل آورد و نافله فجر را نیز اگر قبل از فجر یا نماز شب بعمل نیاورده است بگذارد بعد از اذان بعمل آورد و جلسه در غیر مغرب و لی اسنان جلسه در مغرب چنانچه در مغرب اولیست از سکوت در غیر مغرب و اگر اختیار سجده کند مستحب است در سجود بگوید رَبِّ سَجَدْتُ لَکَ خاضِعاً خاشِعاً و در روایت دیگر است که بگوید لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ سَجَدْتُ لَکَ خاضِعاً خاشِعاً که خداوندگار نهان اوّلا میاورند و اگر نشستن را اختیار کند مستحب است خواندن این دعا بنابر آنچه در بعض کتب ادعیه مذکور است که اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَلْبی بارّاً و عَیْشی قارّاً و رِزْقی دارّاً و عَمَلی سارّاً و اجْعَلْنی عِنْدَ قَبْرِ نَبِیِّکَ قَراراً و مُسْتَقَرّاً و اگر گام برداشتن را اختیار کند بخواند این دعا را بِاللّٰهِ اَسْتَفْتِحُ و بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ اَسْتَنْجِحُ و اَتَوَجَّهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و اجْعَلْنی بِهِمْ وَجیهاً فِی الدُّنْیا و الْآخِرَةِ و مِنَ الْمُقَرَّبینَ و ادعیه طولانی دیگر نیز در این مقام وارد شده که ذکر آنها در این مختصر مناسب نیست

مبحث دوم

در مقارنات نماز است که عبارتند از افعال واجبه و مندوبه نماز و اصول آنها ده است که در دو فصل بیان کنیم

فصل اول در نیت است که آن اول واجبات نماز است و حقیقت آن عبارتست از قصد فعل نماز بجهت امتثال امر یعنی فرمان برداری امر الهی خواه باعتبار محض اهلیت خداوند باشد یا شکر گذاری نعمتهای او یا طلب رضای او یا خوف از عذاب او یا امید ثواب او باشد و هم چنین است حکم در نیت سایر عبادات واجبه و مستحبه که عبادت با همه تقادیر مذکوره در نیت صحیح است علی الاصح هر چند شایسته و اولی اول اقسام است و اولی آنستکه فوائد دنیویه چیز را غایة برای عبادت خود قرار ندهد بلکه اگر آن فائده را از ذات عبادت من باب الخاصیة طلب نماید مثل آنکه مریض در خوردن دواء شفاء را از ذات دواء من باب الخاصیة طلب نماید از عبادة یا طلب بلی اگر طلب کند حصول آن فائده را بواسطه قرب بمعبود که از عبادت حاصل شود عیبی ندارد و اگر چه بهتر ترک آنست چنانچه

سکوت



بیان نیّت

مستحبی و در نیت علاوه بر قصد فعل و قصد امتثال معتبر نیست مگر دو چیز اول اخلاص که گرداند عمل
از برای خدا دویم تعیین منوی در جایی که مشترک باشد در میان دو فعل متماثل بیکدیگر مثل ظهر و عصر
یا فریضه و نافله یا اداء و قضاء که فعلاً بتکلیف بهر دو داشته باشد و بخواهد یکی را بعمل آورد که باید
از راه نیت معین کند پس لازم نیست قصد وجوب در واجب و ندب در مندوب و نه اداء در وقت و قضاء
در خارج وقت و نه قصر در سفر و اتمام در حضر و نه قصد یکی از این دو در مواضع تخییر مگر آنکه تعیین
منوی در محل اشتراک توقف بر قصد یکی از این دو در مواضع تخییر را نها داشته باشد و هم چنین لازم
نیست در نیت اخطار ببال که گذرانیدن عمل و امتثال امر در خواطر را گویند و نه تلفظ به نیت بلکه کفایت
میکند وجود داعی که او را وادار بر عمل مقصود بنحوی بکند که عمل روی سهو و نسیان و غفلت واقع نشود و کفایت
میکند در وجود داعی مرکوز بودن آن در ضمیر مصلی اگر چه التفات تفصیلی بان نداشته باشد بلکه اگر در خیال خود
از غفلت عارض شود و علامت آن این است که اگر از وی بپرسند که چه میکنی بدون تحیر جواب دهد که نماز میکنم و اگر
بپرسند که نماز برای چه میکنی بدون تحیر جواب دهد که برای خدا میکنم و لازم نیست قصد اجزای نماز بنحو تفصیل
بلکه کفایت میکند قصد خود نماز که عبارتست از مجموع آن اجزاء و اجزاء مندوبه نیز تبعاً داخلند پس قصد آنها هم
بتفصیل لازم نیست و ریاء در عبادت حرام و مبطل عملست و آن عبارتست از نمودن عمل بمخلوق و برای طلب جاه و
منزلت در نزد او خواه متعلق باشد بنفس عمل یا اجزاء آن چون حمد و سوره یا وصفی داخل در آن چون جهر و اخفات یا
وصف خارج از آن چون گذاردن نماز در مسجد یا در اول وقت و فضیلة بلی ریائی که بعد از فراغ از عمل حاصل شود
مثل عجب است که مبطل عمل نیست اگر چه حرام است و باعث نقص ثواب است و در نیت معتبر است مقارنه تمام عمل یعنی چون
از حین شروع بتکبیرة الاحرام تا فراغ از سلام پس نباید در اثناء قصد فعل منافی یا خروج از نماز کند پس هرگاه
چنین قصدی کند و با این قصد اتیان بفعلی از افعال نماز کند نماز باطل میشود اگر چه فعل منافی بعمل نیاید بلی
اگر قبل از فعل منافی و قبل از اتیان بفعلی از افعال عدول کند به نیت اول نمازش صحیح خواهد بود اگر چه احوط
اتمام این نماز و اعاده است و اصح در نیت آنست که جزء نیست بلکه شرط مقوم است که اخلال بان عمداً یا سهواً
یا نسیاناً یا جهلاً مبطل نماز است و اگر بعد از تکبیرة الاحرام یا در اثناء آن شک در نیت کند اعتبار بشک ننماید
اگر قبل از شروع بان شک نماید در همان حال نیت کند و اگر بعد از فراغ از نماز شک کند که آیا ظهر نیت کرده یا
عصر پس اگر قبل از اتیان با این نماز ظهر را نکرده بوده است بنا بگذارد که ظهر نیت کرده است و اگر ظهر را کرده
بوده است بنا بگذارد که عصر نیت کرده است و اگر نداند که ظهر را کرده بوده یا نه بنا بگذارد که این نماز ظهر
بوده و دیگر از نیت ظهر کرده بوده است و پس از آن اتیان بعصر کند و همین تفصیل جاریست در صورتی که شک

منقطعست بلی اگر کرده
نکرده بقصد نیت عصر اعاده آن
ظهر قرار دهد بعد از آن عدول
بعصر کرده و واقع نشده ظهر
[illegible]

مذکور در اثناء نماز عارض شود فصل دویم در تکبیرة الاحرام است که آن دویم واجبات نماز است و آن جزئی
است که نماز بترک آن عمداً یا سهواً باطل می‌شود و زیادهٔ آن متحقق می‌شود بهر نحوی پس نماز بگفتن آن در مرتبه
ثانیه باطلست و بمرتبهٔ ثالثه منعقد میشود و بمرتبهٔ رابعه نیز باطل می‌شود و بمرتبهٔ خامسه منعقد می‌شود
وهم چنین تا آخر مراتب و آن عبارتست از گفتن الله اکبر و در آن لفظ دیگر کفایه نمیکند و ترجمهٔ آن نیز با امکان تلفظ
بنحو آن کفایه نمیکند و باطل می‌شود بسبب اخلال بحرفی از آن یا اخلال باعراب آن یا قرائت آن و واجبست تلفظ آن
آن بنحویکه خود شنود و اگر تلفظ نتواند بآن نماید واجبست یاد بگیرد اگرچه بدادن اجرت باشد و تعلم آن پس
مادامی که یاد نگرفته یا مشغول یاد گرفتن است مشغول نماز نشود تا ضیق وقت و اگر یاد نگرفته باشد و لکن ممکن
باشد تلفظ آن بتلقین غیر واجبست چنان کند و اگر اینهم ممکن نشود تلفظ کند بترجمهٔ آن بهر لغتی که بتواند مثل آنکه
که بفارسی بگوید خدا بزرگست و اگر عاجز از تلفظ باشد مطلقا مثل اخرس که لال گویند تصور آن را از قلب خود
بگذراند و احوط آنست که در حین گذرانیدن از قلب بانگشت خود اشاره کند و احوط آنست که زبان را نیز در
آن حال و واجبست آن را در حال قیام بگوید یعنی باید آن را واقع سازد با امکان قیام که اگر نشسته یا در حال برخواستن
بگوید عمداً یا سهواً نماز باطلست و مستحبست در حال تکبیرة الاحرام بلند نمودن دستها تا محاذی نرمهٔ گوش و ضم
نمودن با شش تکبیر دیگر و اولی آنست که تکبیرة الاحرام را آخر تکبیرات قرار دهد و اگر شک کند در تکبیرة الاحرام
پس اگر داخل در قرائت شده باشد التفات ننماید و اگر داخل نشده باشد واجبست بگوید و اگر در تکبیری که گفته
شک نماید در اینکه تکبیرة الاحرام بوده یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع بنا بر تکبیرة الاحرام گذارد و اگر
شک کند که تکبیر پیش از رکوع است یا تکبیر بعد از رکوع بنا را بر تکبیر پیش از رکوع بگذارد

فصل سیم

در قیام است که ثالث واجبات نماز است و آن چند قسم است اول قیامی که رکن است که ترک آن عمداً و
سهواً مبطلست و آن قیام در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوعست که عبارتست از جزء آخر قیام که از آن برکوع می
رود و در او اقل مسمی کفایه می کند و لکن معتبر نشده و که زاید بر قیام در حال قرائت سوره و قیام در حال قنوت و
قیام در حال تسبیحات اربعه باشد بلکه احتیاط شدید در آنست که زاید بر قیام در حال تکبیر رکوع باشد و آن
متحقق می‌شود بر اینکه بعد از فراغ از هر یک از مذکورات مسمای قیامی بعمل آورد و از آن منتقل برکوع شود دویم
قیامی که واجب غیر رکن است که ترک آن عمداً مبطلست نه سهواً و آن قیام در حال قرائت و قیام بعد از رکوع است سیم
قیامی که مستحب است و آن قیام در حال قنوت و قیام در حال تکبیر رکوع است و قیام بهمه اقسام عبارتست از ایستادن
و آن اگرچه امر عرفی است که در تحقق آن صدق عرفی کفایه می کند و لکن در او بنحوی که عرفاً قیام صدق کند سه چیز معتبر
است اول انتصاب یعنی راست بودن که در مقابل خم بودن است و متحقق می‌شود براست نمودن پشت دویم استقلال و

(margin note:) یا وجوب [illegible] / یا مستحب [illegible] منه

(margin note:) زاید بر آنکه عرفاً قیام / بر آن صدق کند و / برکوع رود / معتبر نیست منه

آن



ان عبارتست از تکیه نکردن بچیزی دیگر مثل عصا و دیوار و ستون و درخت و انسان و مانند اینها بنحوی که اگر آن
نباشد هر آینه بیفتد سیم استقرار و آن عبارتست از قرار گرفتن و حرکت نکردن با اختیار پس حرکت بدون اختیار ضر
ندارد بنحوی واجبست دوم و علاوه بر آنچه ذکر نمودیم اعتماد نمودن بهر دو پا و اعتماد بر یک پا کفایت نمیکند و احتیا
شدید در اعتماد بر تمام باطن دو پا است نه بانگشتان پاها پشت آنها و لازم است نهادن پاها را از یکدیگر اینقدر دور
کذارد که از صورت قیام خارج شود و اگر بجهت مرضی یا پیری عاجز شود از انتصاب جم باید بشود و اگر عاجز شود ا
استقلال تکیه بغیر کند بقدری که صورت قیام بر هم نخورد و اگر امر دائر شود در ما بین ترک انتصاب و تر
استقلال تا بنر اختیار کند و اگر عاجز شود از استقرار بدون استقرار بایستد و اگر امر دائر شود در ما بین
انتصاب و ترک استقرار یا در ما بین ترک استقرار و ترک استقلال در هر دو صورت اختیار کند تا بنر او اگر بهیچ
ممکن از قیام نباشد نشسته نماز کند و اگر در بعض نماز قدرت بر قیام داشته باشد واجبست در اوقاتی
که قدرت دارد و اگر نتواند بایستد برای رکوع بنحوی که از قیام به رکوع رود واجبست چنان کند پس اگر در این ص
که از قیام برکوع رفتن نتواند رکوع را بعد از انحناء بسر دو پا بعمل آورد چنان کند و الا بنشیند و بعد از نش
برای رکوع منحنی شود بقدری که جبهه محاذی موضع سجود شود و سجود را بطریق متعارف بعمل آورد و اگر در ص
ممکن از قیام در بعض نماز مردد شود در ما بین ایستادن در جزو پیشتر و ایستادن در جزو بعد اختیار کند ا
در جزو پیشتر را و اگر در صورتی که بتکلیف نشستن نماز کردن است عاجز شود از نشستن بدون تکیه باید بتکیه
و بنشیند و اگر نشستن مطلقا متعذر شود بجانب راست بخوابد و اگر نتواند بجانب چپ و رو بقبله بخوابد که
حالت اضطجاع مینامند و اگر هیچ یک از این دو حالت نتواند بر پشت بخوابد و رو بقبله کند و از حاصل
باینکه بطریق محتضر بخوابد که پاهایش بسمت قبله باشد بنحوی که اگر بنشیند مواجه قبله شود و در جمیع ا
ثلاثه مذکوره رکوع و سجود را بطریق اشاره بسر عمل آورد و اشاره سجود را بیشتر کند و اگر اشاره بسر ضع
شود اشاره بچشم خود کند و همچنین است حکم در جالس و قائم هر گاه نتواند رکوع و سجود را بطریق متعارف
پس برای هر دو اشاره کند بنحوی که ذکر نمودیم و احوط در صورت اضطجاع و استلقاء که بر پشت خوابیدن
کذاردن ما یصح السجود علیه است بر پیشانی و اشاره نمودن بنا بر مواضع سجود است نیز تا امکان فصل چهارم د
است که رابع واجبات نماز است بدانکه قرائت واجبست در هر دو رکعت نماز صبح و دو رکعت اولی از غیر آن بکر و ا
واجب غیر رکن است ترکش سهوا مبطل نماز نیست که اگر بعد از رکوع بخاطرش رسد نماز صحیح است و آن عبارت
از خواندن سوره حمد با سوره دیگر از سور قرآنی بعد از آن غیر آنچه که بعد از این خواهد استثناء شد و تقد
حمد بر سوره واجبست و عکس آن جایز نیست و اگر عمدا مقدم بدارد سوره را باطل میشود و هر گاه که برکوع نو

لازم

لازم است اعاده آن بعد از اعاده حمد و نماز بعد از اعاده هر دو صحیح است و اگر بدون اعاده برکوع رود نماز نیز
باطل میشود و احوط در صورت اولی نیز اعاده نماز است و اگر سوره را سهواً مقدم بدارد و قبل از رکوع بخاطرش
رسد لازم است اعاده آن بعد از حمد و اعاده حمد لازم نیست و اگر بعد از رکوع بخاطرش رسد نماز صحیح است و
چیزی بر او نیست و اگر حمد را فراموش کرده و سوره تنها بخواند پس اگر قبل از رکوع بخاطرش رسد نماز صحیح است و چیزی
بر او نیست و اگر شک کند در قرائت حمد و سوره قبل از رکوع واجب است هر دو را قرائت کند و اگر بعد از رکوع شک
کند اعتبار ندارد و هم چنین اگر شک کند در قرائت حمد بعد از دخول در سوره اعتبار ندارد اگر چه در بسمله سوره
باشد بلکه اگر شک کند در خواندن آیه از حمد یا آیه از سوره بعد از داخل شدن در آیه دیگر نیز اعتبار ندارد و
لکن احوط در این صورت اتیان بمشکوک فیه و اعاده ماتی تبر است بعد از آن و ترک سوره عمداً در فرایض جایز نیست
مگر آنکه ضرورتی داعی بآن شود مثل ترس از دشمن و دزد و درنده در بیابان و مرض و مانند آن پس با ضرورت
عیبی ندارد و در نوافل جایز است حتی با عدم ضرورت و نیز اگر خواندن سوره در نوافل مستحب است و معتبر
در صحت آنها نیست مگر آنکه در خصوص او سوره مخصوصه اخذ شده باشد مثل نماز جعفر طیار و اقوی آنست که
تعیین سوره در نیت قبل از بسمله یا در حین شروع ببسمله لازم نیست بلکه تعیین بعد از بسمله نیز کافی است هر چند
اولی بلکه احوط تعیین است در حین شروع ببسمله بلی اگر سهواً بدون تعیین بسمله را گفت و داخل در خواندن
سوره شود و بعد از دخول در آن متذکر شود که تعیین نکرده است همان سوره را اتمام کند صحیح است و احتیاط
هم ندارد و در هر یک از حمد و سوره بسمله جزء است پس اخلال بآن عمداً مبطل است هم چنانکه اخلال بآیه یا کلمه
یا حرفی حتی تشدید عمداً در هر یک از حمد یا سوره بدون تدارک آن قبل از رکوع مبطل است و در هر یک واجب است رعایت
ترتیب ما بین آیات و کلمات و حروف کلمه پس اخلال به هر یک از امور مذکوره عمداً بدون تدارک قبل از رکوع مبطل
نماز است و سهواً تا اینکه داخل رکوع شود و بعد متذکر شود عیبی ندارد و واجب است نیز که خواندن آنها و سایر
اذکار واجبه نماز بر وجه صحیح بوده باشد باینکه بر وفق قواعد نحو و صرف و تجوید واقع شود و در نحو و صرف
آن کفایت میکند متابعت آنچه الآن در قرآن مجید معمول است پس واجب است رعایت اعراب و بناء اواخر کلمات و حرکات
و سکنات حروف کلمات سوای اواخر آنها موافق آنکه در قرآن ثبت یافته و رعایت همزه وصل و همزه قطع باینکه
اولی را در درج کلام ساقط کند و ثانی را باقی گذارد و رعایت مدّ متصل و ادغام تنوین و نون ساکنه در حروف یرملون
و اما رعایت وقوف باینکه وقف بحرکه و وصل بسکون ننمودن پس وجوب آن محل تأمل است بلکه اقرب خلاف آنست
بلی احوط بلکه احتیاط نشاید بمراعات اوست و در تجوید آن کفایت میکند اداء حروف از مخارج معروفه آنها بنحوی
که اهل شرع بپسندند نمایند و متابعت یکی از قراء سبع که نافع و عاصم و حمزه و کسائی و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر

بلکه اقوی عدم بطلان نماز است ... حم

اگر بسجده ... باید ... نقیصه ... حم

هرگاه بخواند الحمد و سوره را نیز اعاده کند و اگر بعد از رکوع بخاطرش رسید باطل نیست

... سوره ... جعفر ... معلوم نیست حم

... اگر بسمله را بقصد ... سوره بگوید ... سوره دیگر ... حم

... وجوب ... معلوم نیست حم

... حم

بوده باشند بعد از رعایت آنچه ذکر نمودیم واجب نیست هرچند اولی و احوط است پس جایز نیست تغییر
مخارج حروف و تبدیل بعض آنها ببعض دیگر عمداً در حال اختیار مثل آنکه صاد را از مخرج سین یا بعکس
و ضاد را از مخرج ظاء یا بعکس و طاء را از مخرج تاء یا بعکس ادا نماید و لازم نیست مراعات جمیع آنچه که از
محسنات قرائت است موافق آنچه که قراء در تجوید ذکر کرده اند خواه از صفات حروف باشند چون جهر و همس
و استعلاء و اطباق و ترقیق و تفخیم و نحو آنها یا از کیفیات اداء حروف باشند چون اظهار و اخفاء و اشباع
و اماله و غنه و مانند آنها مگر بعض از مذکورات در بعض حروف که معتبر است در مخرج او و تمیز آن از حروف
دیگر که با او مشارک در اصل مخرج است مثل تفخیم در ظاء بجهة تمیز دادن در میان آن و ذال که مخرج هر دو
یکیست و واجبست بر مرد آنکه جهر بقرائت حمد و سوره در نماز صبح و دو رکعت اولی از نماز مغرب و عشا و اخفا
در غیر بسمله از نماز ظهر و عصر و اما بسمله از آنها پس مستحب است در آن جهر چه در حمد و چه در سوره اخلال
بجهر و اخفات با علم بوجوب آنها عمداً باینکه در موضع اخفاه جهر نماید و در موضع جهر اخفاه نماید مبطل
است و نسیاناً ضرر ندارد و همچنین هرگاه جاهل بوجوب آنها باشد بواسطه آنکه جاهل مسئله در جهر و
معذور است در صورتی که جهلش در اصل حکم باشد نه در محل آن مثل اینکه بداند در نماز جهر و اخفاء لاز
است ولکن محل آن را نداند که در کجا باید جهر کرد و در چه جا باید اخفاه نمود که چنین جاهل معذور نیست و
همچنین مأموم مسبوق که بتکلیف او قرائت کند بر او واجبست اخفاه مطلقا و اگر جاهل به مسئله باشد د
جهل خود بنا بر احوط بلکه اقرب معذور نیست که هرگاه در نمازهای جهریه جهر کند نمازش باطل است و بر
زنان در موضع جهر جهر کردن لازم نیست بلکه مخیرند در ما بین جهر و اخفات با مأمون بودن از شنیدن
اجنبی صوت ایشان را بر تقدیر اختیار جهر و الا متعین است اخفاه همچنانکه در موضع اخفات مرد را نیز
ایشان نیز اخفاه متعین است و احوط در نماز جمعه و ظهر روز جمعه برای مردان اخفاه است اگرچه قوت استحباب
جهر در آنها خالی از وجه نیست و در رکعت ثالثه مغرب و دو رکعت اخیره از ظهر و عصر و عشاء مصلی مخیر
است در میان قرائت فاتحه و ذکر تسبیحات اربع و افضل تسبیحات است مطلقا چه در امام و چه در ماموم و چه در
منفرد و صورت آن این است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و قول به کفایت یکمرتبه در آن
خالی از قوه هرچند قول بوجوب سه مرتبه نیز قوتی دارد پس احتیاط بمراعات سه مرتبه ترک نشود و اکتفا
به یکمرتبه در مقام ضرورت بی اشکال است و چون مخیر در ما بین قرائت حمد و ذکر مخیر است پس اگر قصد خواند
یکی از آنها داشته باشد بعد یکی دیگر بر زبان جاری شود بعید نیست که کفایت کند و احوط عدم اکتفا بآن
بلکه این احتیاط ترک نشود در صورتی که بدون قصد بر زبان جاری شود و اگر بدون تعیین احدهما ...

بنا بر احوط حم

بلکه اقرب است حم

بلکه اقرب است حم

یکجا

یکی را خواند و در اثنا یا بعد از فراغ ملتفت شد اقوی کفایت است اگرچه عادة او بر خلاف آن جاری شده باشد
و اگرچه در ابتداء نماز آن دیگر را قصد کرده باشد و احوط استیناف آن دیگر است که قصد نموده بود و جایز است
در یکی از دو رکعت اخیره فاتحه بخواند و در دیگری تسبیح و در هر یک از آنها واجبست اخفات و معذور بودن
جاهل مسئله در اینجا محل اشکالست و احتیاط باعاده در صورت جهر نمودن ترک نشود بدانکه بر جنب حمد با
سوره با قدرت بر قرائت خود تنها کفایت نمیکند و اگر قدرت بر قرائت حمد نداشته باشد واجبست با وسعت وقت
یاد بگیرد و اگر نتواند یاد گرفت و یا وقت تنگ باشد اقتدا کند و اگر ممکن نباشد متابعت کند در قرائت
کسی دیگر را که آن را بخواند و اگر ممکن نباشد از روی قرآن بخواند و اگر ممکن نباشد پس اگر بعض از حمد را بداند
اگرچه یک آیه از آن باشد همان را بخواند و اظهر عدم وجوب تکرار است بر قدری که مساوی تمام فاتحه شود
بلی احوط تکرار است و اگر بعض از آن را هم نداند بخواند از موضع دیگر قرآن بقدری که آن را نداند و احوط در اینجا هم
مراعات مساوات است با تمام فاتحه اگرچه به تکرار یک آیه باشد در صورتی که علاوه بر یک آیه نداند و
اگر آن نیز متعذر باشد واجبست در عوض قرائت فاتحه ذکر الحمد لله والله اکبر ولا اله الا الله بخواند و
احوط تکرار است بقدر مساوی تمام فاتحه و احوط از آن خواندن تسبیحات اربع است مکرراً بقدری که مساوی شود
و اگر فاتحه را بداند و لکن سوره دیگر نداند واجبست با امکان و وسعت وقت بگیرد یاد و اگر ممکن نباشد یا وقت
تنگ باشد اکتفا کند بخواندن بعض سوره اگرچه یک آیه باشد و اگر بعضی هم نداند خواندن سوره ساقطست
و ابدال آن بذکر لازم نیست و وجوب اقتداء یا متابعت قاری دیگر یا خواندن از روی قرآن در صورت امکان یکی از
اینها محل تاملست هرچند احوط است با مراعات ترتیب مذکور و اخرس سوره حمد و سوره را از قلب خود
بگذراند بقصد قرائت و اگر نتواند بقصد خواندن آنها یا ببیند و اقوی آنست که خواندن دو سوره در یک رکعت در
فرایض که آن را قران گویند حرام و مبطل نماز نیست بلکه کراهت دارد و احوط ترک است و سوره والضحی با الم
نشرح هر دو یک سوره است و اگر بخواهد در نماز آنها بخواند باید هر دو را بخواند یکی کفایت نمیکند و قران
نیز لازم نماید و همچنین است سوره فیل با لایلاف و حرام است در فرائض خواندن سور عزایم بلکه علی الاظهر مبطل نماز
است نیز و اگر سهوا بخواند پس اگر بعد از رکوع یا بعد از فراغ متذکر شود نماز صحیح است و همچنین است اگر قبل
از رکوع متذکر شود و لکن باید عدول نماید بسوره دیگر اگرچه بعد از اتمام سوره یا بعد از خواندن آیه سجده
متذکر شود و لکن در صورت ثانیه برای سجود تلاوت ایماء و اشاره کند و احوط اتیان بسجده است نیز بعد از نماز
و احوط نیز اعاده نماز است اگر بعد از اتمام سوره عظیمه عدول بسوره دیگر نموده باشد و جایز است عدول
کردن از سوره که شروع بخواندن آن کرده بسوره دیگر بشرط اینکه از نصف تجاوز نکرده باشد و شرط

دیگر اینکه آن سوره که شروع بآن کرده سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون نباشد که اگر یکی
از این دو سوره باشد عدول از آن بسوره دیگر جایز نیست مگر بسوره جمعه و منافقین در روز جمعه در نماز
جمعه یا ظهر روز جمعه که عدول از آنها بیکی از این دو سوره جایز است با رعایت شرط سابق که عدم تجاوز از
نصف باشد علی الاقرب و اگر بعض آن سوره را که شروع بخواندن آن کرده فراموش کند اگرچه ابتدا از آن
باشد جایز است بلکه واجبست عدول از آن بسوره دیگر اگرچه معدول عنه سوره قل هو الله احد و قل
یا ایها الکافرون باشد و معدول الیه غیر سوره جمعه و منافقین در روز جمعه باشد و در جمیع صور عدول لازم
است بسمله را نیز اعاده نماید اکتفا به بسمله سوره اولی نمیتواند کرد.

فصل پنجم

در رکوع است و آن در هر رکعتی یکمرتبه واجبست مگر در نماز آیات که در هر رکعت پنج دفعه واجبست و رکن است
که اخلال بآن بزیاده و نقصان عمدا و سهوا در غیر نماز ماموم در جماعت مبطلست پس اگر آنرا فراموش کند و
بسجود رود و در سجده بخاطرش بیاید نماز باطلست مگر آنکه از قیام برای رکوع خم شده باشد و بعد از رسیدن
بحد راکع فراموشی عارض شده تا آنکه به سجده رفته باشد که در این صورت حکم ببطلان نماز مشکل است
بواسطه آنکه ممکن است گفته شود که این از باب فراموشی ذکر رکوع و طمأنینه است نه از باب فراموشی رکوع پس
احتیاط بر اتمام این نماز و اعاده آن بعد از فراغ ترک نشود و اگر در حال قیام آنرا فراموش کند و برای سجده
خم شود قبل از وضع جبهه بر ارض بخاطرش آید واجبست برخیزد و بایستد و از قیام برکوع رفته رکوع را
بعمل آورد برای آنکه قیام متصل به رکوع نیز بعمل آید و اگر از قیام بقصد رکوع خم شده و قبل از رسیدن به
حد راکع رکوع را فراموش کرده و برای سجود رفته باشد و قبل از وضع جبهه بخاطرش آید برخیزد تا بحد
راکع و رکوع را بعمل آورد و احوط آنست که خود را برساند بآن مرتبه که فراموشی از آنجا عارض شده و همچنین
اگر در نماز یکرکوع زیاد کند و لو سهوا نماز باطلست و اگر در حال قیام شک کند در اتیان به رکوع باید
اتیان کند و همچنین اگر شک نماید در قیامی که در دست دارد که آیا قیام قبل از رکوع است یا قیام بعد از رکوع
چون شک برمیگردد به اینکه رکوع را کرده یا نه باید بکند و در هر دو صورت اگر بعد معلوم شود که رکوع را
کرده بود نماز باطلست باید استیناف یا اعاده نماید و اگر بعد از دخول بسجده شک نماید در اتیان برکوع
اعتنا نکند و همچنین اگر بعد از انحناء و هوی بجهت سجود شک در اتیان برکوع نماید که این شک
علی الاظهر اعتباری ندارد هرچند احوط در این صورت تدارک رکوع و اعاده نماز است بدانکه در رکوع
امور چند واجبست اول انحناء بمعنی خم شدن بقدری که اگر بخواهد سر انگشتان خود را بزانوی خود برساند
بتواند برساند و احوط مراعات زیاده بر آنست تا برسد کف دست بزانو و افضل بلکه احوط رساندن

احکام رکوع

است بزانو و افضل خوابانیدن زانو است بعقب و پر نمودن کف دست با انگشتها است از کاسه زانو و
گشودن انگشتها است از هم دیگر و اگر انتهاهای آنها همه در رکوع بزانو است و اما زنان پس کفایت می‌کند در حق ایشان
رسانیدن دستها بما فوق زانوها از انتهای خود اگر چه بزانو نرسد و اعتبار در بلندی دست به مستوی
الخلقه است پس کسانی که دست ایشان بسیار بلند است یا بسیار کوتاه است در مقدار انحناء رجوع بمستوی
الخلقه می‌نمایند و معتبر در انحناء رکوع قصد رکوع است پس اگر خم شود تا حدّ راکع بجهة گذاردن چیزی
بر زمین یا برداشتن چیزی از زمین یا کشتن عقرب یا مار یا جانور دیگر و بعد بخواهد آنرا رکوع نماز قرار
دهد کفایت نمی‌کند بلکه باید راست ایستاده و بقصد رکوع خم شود و انحناء اول باعث زیادتی رکن نمی‌شود
بنا بر اقوی و اگر از انحناء بقدر مذکور عاجز شود اقتصار نماید بقدری که مقدور باشد و اگر انحناء از اصل
غیر مقدور شود اگر چه بتکیه کردن بعصا و مانند آن باشد پس بجهة رکوع در حالت قیام اشاره بسر کند
و اگر اشاره بسر هم غیر مقدور باشد بچشم خود اشاره کند و اگر نشسته بتواند رکوع نماید واجب است بنشیند
و رکوع نماید و احوط بلکه اقرب در رکوع نشسته خم شدن است بقدری که روی او برابر محل سجودش شود و اگر
از این مقدار عاجز باشد خم شود بقدری که بتواند و احوط آنست که بر زانوی خود راست شده و بعد از آن
خم شود و کسیکه بحسب خلقت یا بجهة پیری یا عارضه دیگر منحنی بوده باشد پس اگر ممکن است که راست بایستد
اگر چه باعانت دیگری و نحو آن بوده باشد واجبست چنان نماید و بعد از آن بجهة رکوع منحنی شود و اگر
راست شدن ممکن نشود در همان حالت انحناء قصد رکوع نماید و احوط اگر نگوئیم اقوی قدری نمودن انحنا
است برای آنکه فرق باشد در میان انحناء رکوع و انحناء اصلی تا امکان دوّم طمأنینه و آن عبارتست از
سکون و آرام گرفتن اعضا بعد از انحناء بقدر ذکر واجب و اخلال بآن عمداً مبطل نماز است و سهواً عیبی
ندارد اگر چه احوط در صورت سهو اتمام نماز و اعاده است و اگر بعضی ذکر را در حال خم شدن و بعضی دیگر را در
حال رفع بگوید نماز نیز باطلست و اگر بواسطه مرض و مانند آن متمکن از طمأنینه نباشد طمأنینه ساقط
خواهد بود و لیکن احوط در این صورت کذرانیدن انحناء است از اقل واجب و ابتداء نمودن بذکر است در حین
بلوغ بحد اقل واجب و اکمال است قبل از خروج از آن حد در حال رفع سیّم ذکر است در حال طمأنینه و افضل
بلکه احوط در ذکر تسبیح است بگفتن سبحان ربّی العظیم و بحمده که تسبیح کبری است یک دفعه یا سبحان الله که تسبیح
صغری است سه دفعه اگر چه قول بمجزی بودن مطلق ذکر چون لا اله الا الله و الحمد لله و الله اکبر خالی از قوت
نیست و بر فرض عدول بمطلق ذکر احوط گفتن این سه ذکر است یا مکرر نمودن یکی از آنها سه دفعه و بر تقدیر
اختیار تسبیح کبری مستحب است تکرار آن سه دفعه و افضل از آن پنج دفعه و افضل از آن هفت دفعه است و قد



واجب نیست در همهٔ این صور یکیست و تعیین آن در نیت لازم نیست اگرچه اولی است چهارم رفع راس از رکوع است
بنحوی که قیام بعمل آید و واجب است طمانینه در قیام بعد از رفع راس و هر گاه عمداً رفع راس ننماید یا بجهة قیام برنسد
یا طمانینه نکرده بسجود رود نمازش باطل است **فصل ششم** در سجود است که از واجبات نماز است
پس واجب است در هر رکعتی از فرایض دو سجده وارد و باید در نماز در کنند پس هر گاه ترک کند هر دو سجده را
یکرکعت نماز باطل می‌شود چه بعمد و چه بسهو و همچنین باطل می‌شود نماز هر گاه زیاد کند دو سجده را بلـ
رکعت چه بعمد و چه بسهو و اگر فراموش کند یکسجده یا دو سجده از یکرکعت او پیش از رکوع رکعت دیگر بجو
آید و واجب است بر گردد و منسی را بعمل آورد نمازش صحیح است و اگر در حال رکوع یا بعد از رکوع بخاطرش رسد محل
تدارک آن گذشته و لکن اگر دو سجده را نکرده نمازش باطل است و اگر یک سجده را نکرده نمازش صحیح است و واجب است
بعد از فراغ از نماز آن یک سجده را قضا نماید و دو سجدهٔ سهو نیز بعمل آورد و همچنین است در وجوب قضا
سجده و اتیان بدو سجدهٔ سهو بعد از هر گاه آنرا از رکعت آخر فراموش کرده و بعد از سلام بخاطرش
باشد و اما اگر پیش از سلام و بعد از تشهد متذکر شود آنرا بعمل آورد و تشهد را بعد از آن اعاده کند و
دو سجدهٔ سهو و یکسجده زیاد کند پس اقرب عدم بطلان نماز است بنا بر و لکن احتیاط شدید اعادهٔ این نماز است بعـ
اتمام آن و اگر شک کند در کردن سجده یا نکردن آنها پس اگر داخل در فعل دیگر مثل تشهد یا شروع در برخواستن
نشده است مشکوک فیه را بعمل آورد و اگر داخل در فعل دیگر شده یا بمعنی که در حال تشهد یا در اثناء برخواستن
شک کند محل تدارک آن گذشته و شک اعتباری ندارد و همچنین است حکم اگر شک کند که یکسجده کرده یا دو سجـ
پس اگر هنوز داخل در فعل دیگر نشده بنا بر کمتر گذارده و یکسجدهٔ دیگر بعمل آورد و اگر داخل در فعل دیگر شده
اعتنا بشک ننماید و همچنین اعتنا ننماید اگر شک نماید در این که دو سجده کرده یا سه سجده چه پیش از دخـ
در فعل دیگر باشد یا بعد از آن بدانکه در سجود نیز چند چیز واجب است اول گذاردن هفت عضو بر زمین که جبهه
و باطن دو دست و ظاهر دو زانو و سر دو انگشت ابهام پایها بوده باشد و حد جبهه ما بین رستنگاه موی سر
بالای بینی و ابروها است از طرف طول و ما بین جبینین است از طرف عرض و احوط آنست که از یک درهم کمتر نباشد و
در ما بین جبهه و محل وضع آن حایلی از چرک و غیر آن نباشد نه بر جبهه و نه بر محل و در مقدمات نماز شناختی ک
واجب است گذاردن جبهه بر ما یصح علیه السجود و در آن معتبر است وقوع پیشانی بر ما یصح السجود پس اگر پیشانی بجـ
لازم است جد کردن آن تا جبهه تراز واقع شود و در وضع باطن دو دست صدق عرفی کافی است و استیعاب تمام
باطن ضرور نیست و اگر وضع باطن متعذر شود بظاهر سجده کند دوم ذکر است و افضل بلکه احوط در آن [illegible]
است یکدفعه تسبیحهٔ کبری یا سه دفعه تسبیحهٔ صغری و اولی در کبری تبدیل عظیم است باعلی سیم طمانینه است بمقدار ذ

و اگر دو سجده [illegible] کرده بعد از سلام متذکر شود نماز باطل است [illegible]

اگر در حال برخواستن باشد بر گردد

واجب



واجب فوت شود در صورت عذر ساقط می شود چنانچه در طمأنینه در رکوع شناختی چهارم مساوی بودن موضع جبهه است
با موقف یا اینکه بلندی و پستی نباشد زیاده بر مقدار قطر خشتی که مساوی چهار انگشت مضموم است چه خشتهای
به مقدار چهار انگشت ضرر ندارد و زیاده بر آن مبطل نماز است و تساوی مواضع سائر اعضا با هم یا موقف یا
موضع جبهه شرط نیست مادامی که سجود عرفا صدق نماید اگرچه احوط رعایت تساوی است با امکان مطلقا و اگر
جبهه واقع شود بر موضع بلندی زیاده بر قدر خشت پس احوط کشیدن آنست بر موضع مساوی هر چند تو یجوز
رفع و وضع آنست بر موضع مساوی بخلاف آنکه اگر جبهه واقع شود بر ما لا یصح علیه السجود چه در این صورت متعین است
کشیدن آن بما یصح السجود علیه با امکان آن و اما با عدم امکان ضرر ندارد رفع آن برای وضع بر ما یصح علیه
السجود اگرچه احوط اعاده این نماز است پنجم استقرار اعضاء هفتگانه است در مواضع خود تا تمام ذکر واجب و
حرکت دادن سائر اعضا غیر جبهه قبل از ذکر و برداشتن و گذاردن آنها و کشیدن آنها از جای بجای دیگر مضر
نیست ششم رفع رأس است از سجده اولی بنحوی که بعد از آن بنشیند و فرا گیرد یعنی در آن نشستن طمأنینه بعمل آورد
و بعد به سجده ثانیه رود که این نشستن نیز با طمأنینه در آن هر دو واجبست و اخلال به هر یک عمدا مبطل است و اگر
بعد از سجده اولی این نشستن را با طمأنینه در آن و سجده ثانیه بعد از آن را فراموش کرده و برخیزد و پیش از
رکوع بخاطرش رسد واجبست بنشیند و طمأنینه بعمل آورد و بعد از آن اتیان به سجده ثانیه کند و مستحب است در
در حال نشستن بین السجدتین دعاء و اقل آن استغفر الله و اتوب الیه گفتن است و هر گاه مصلی از انحناء بجهة
سجود عاجز شود منحنی شود هر قدر که او را ممکن است و محل سجده و ما یصح السجود علیه را بلند نماید بمقدار
غیر ممکن از انحناء و سجده کند بنحوی که گذشت و اگر انحناء از اصل متعذر باشد بوده اشاره بسر کند و اگر
آنهم متعذر است اشاره به چشم نماید و اگر ممکن شود در این صورت وضع ما یصح السجود علیه بر جبهه و وضع
سائر اعضاء بر ارض احتیاط است که چنین کند و اگر بر پیشانی مصلی دملی یا جراحتی یا ورمی بوده باشد که نه
تواند بر آن سجده نماید گودالی می کند که آن موضع در آن گودال و باقی جبهه بر ارض واقع شود و اگر آنهم متعذر
باشد سجده بر یکی از جبینین که دو طرف پیشانی است نماید و اولی و احوط تقدیم جانب یمین است و اگر آنهم متعذر
شود سجده به ذقن خود می کند و گشودن آن از موی ریش لازم نیست و اگر جمیع اینها متعذر شود اشاره بسر یا
دو چشم می نماید و اولی بلکه احوط رفع ما یصح السجود و وضع آنست بر موضع سجود با رعایت انحناء بقدر مقدور

فصل هفتم در تشهد است که هفتم از واجبات نماز است یک دفعه در نماز دو رکعتی بعد از رکعت
دوم و دو دفعه در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی یکی بعد از رکعت دوم و یکی دیگر بعد از رکعت آخر و آن در فرائض
واجب غیر رکن است و اخلال به آن سهوا مبطل نیست و اگر فراموش کند آن را پس اگر پیش از رکوع یا پیش از سلم

بجهة اطریق رسد بجای آورده و اگر در حال رکوع یا بعد از رکوع یا بعد از سلم متذکر شود نماز صحیح است و اگر ۱۲
آن بعد از نماز قضاء نموده و دو سجده سهو بعد از آن بعمل آورد و اگر شک در اتیان آن کند پس اگر د
حال نشستن بعد از سجود قبل از دخول در فعل دیگر باشد اتیان کند و اگر در حال قیام یا در اثناء برخواست
یا در اثناء سلم یا بعد از سلم باشد محل تدارک آن گذشته اعتناء بشک ننماید و واجبات آن پنج است اول
جلوس بقدر تشهد دوم شهادت بوحدانیت خدا و شهادت برسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سل
برگفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله سیم صلوات بر محمد
و آل محمد بصیغه اللهم صل علی محمد و آل محمد و مستحب است در تشهد اول قبل از شهادتین الحمد لله گفتن و بعد
ذکر صلوات و تقبل شفاعته و ارفع درجته گفتن و بعد از آن دو مرتبه الحمد لله رب العالمین گفتن و در تشهد
ثانی قبل از شهادتین بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله گفتن چهارم ترتیب بتقدیم شهادت ب
وحدانیت و بعد از آن شهادت برسالت و بعد از آن صلوات پنجم استقرار و طمانینه در تشهد بقدر اذکار واجبه

فصل هشتم در تسلیم است که هشتم واجبات نماز است و آن جزء نماز است و خروج از نماز با
حاصل میشود و کفایت میکند در آن یکی از دو صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و السلام علیکم و رح
الله و برکاته و هر یک از این دو را که مقدم بدارد واجب و دیگری مستحب خواهد بود و لکن احوط جمع د
ما بین صیغتین و تقدیم اولی است بر ثانیه و قصد خروج از نماز و تعیین واجب از آنها در نیت معتبر نیست و ا
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته قبل از آنها پس از توابع تشهد است و اشهر عدم وجوب است
و چون بعضی قائلند بوجوب آن پس احتیاط در عدم ترک است و مستحب است برای منفرد و امام در وقت گف
السلام علیکم اینکه بصفحه روی را است اشاره بسمت راست خود نماید و از برای ماموم اینکه بیک سلم اشاره
بسمت راست و در سلم دیگر اشاره بسمت چپ نماید اگر کسی از ماموین در طرف چپ او نباشد و الا اکتفاء
همان بسمت راست نماید و هر گاه سلم بهر دو صیغه را از روی عمد ترک کند نماز بنابر اصح باطلست و اگر از ر
سهو و فراموشی ترک کرده باشد پس اگر پیش از منصرف شدن از حالت نماز بحالت دیگر متذکر شود واجب
اتیان آن کند و اگر تشهد را هم با آن فراموش کرده بوده بعد از تذکر آن را نیز قبل از اتیان بسلم اتیان کند
هم چنین اگر یک سجده را نیز با آنها فراموش کرده باشد و اگر بعد از انصراف از نماز بحالت دیگر بسهو یکه ا
شرع او را در این حالت مصلی و نماز گذار نگویند مثل آنکه مشغول بتعقیبات یا تلاوت کلام الله یا شغل دیگر
شده باشد متذکر شود خواه از قبیل مبطلات نماز که بیان آنها خواهد آمد چیزی از او بعد از انصراف و صادر شد
نباشد یا نه محل تدارک آن گذشته و نماز علی الاقوی صحیح است و چیزی بر او نیست مگر قضاء تشهد و سجو

اگر صلوات یا تشهد را ترک کند طم

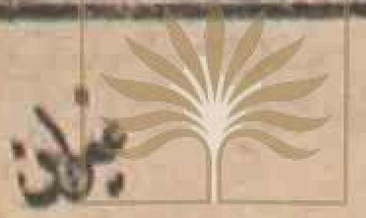

سهو

سهو برای فراموشی تشهد در صورتی که با سلام تشهد را هم فراموش کرده باشد و اگر تنها یک سجده را نیز فراموش کرده است قضاء سجده را نیز با سجود سهو دیگر برای آن قبل از قضاء تشهد و سجود سهو آن بجای آورد و احوط در همه این صور اعاده نماز است خصوصا در صورتی که بعد از شهود منافی نماز که مبطل نماز است عمداً و سهواً هر دو مثل حدث و مانند آن صدور کرده باشد و اگر قبل از انصراف از حال نماز شک در سلام کند اتیان کند و اگر بعد از انصراف شک نماید اعتناء ننماید

فصل نهم در ترتیب و موالات است که آنها نیز از واجبات نماز ند پس واجبست در نماز ترتیب در ما بین افعال آن به نحوی که ذکر نمودیم و خلاف آن عمداً و سهواً و جهلاً مبطل نماز است و همچنین واجبست نیز در نماز موالات در میان افعال آن با این معنی که آنها را پی هم بجای آورد به نحوی که فاصله نکند در ما بین آنها به قدری که باعث سلب اسم صلوة شود که اگر چنین کند نماز باطل می شود مطلقا

فصل دهم در بیان برخی از مستحبات نماز است علاوه بر آنچه که در مطاوی ابواب گذشته اشاره بآن شد بدانکه در ابتداء هر نماز مستحب است علاوه نمودن شش تکبیر دیگر بر تکبیرة الاحرام چنانچه بیشتر شناختی و مجموع آنها را با تکبیرة الاحرام تکبیرات سبع افتتاحیه می نامند و مستحب است نیز در قبل و بعد و خلال آنها خواندن ادعیه ماثوره با این کیفیت که قبل از شروع در تکبیرات بگوید اللّهمّ الیک توجّهت و مرضاتک ابتغیت وبک آمنت وعلیک توکّلت صلّ علی محمّد وآل محمّد وافتح قلبی لذکرک وثبّتنی علی دینک ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انّک انت الوهّاب و بعد دو تکبیر بگوید و بعد از آن این دعا را بخواند اللّهمّ انت الملک الحقّ لا اله الّا انت سبحانک انّی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انّه لا یغفر الذّنوب الّا انت و بعد سه تکبیر بگوید و بعد از آن این دعا را بخواند لبّیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشرّ لیس الیک والمهدیّ من هدیت لا ملجأ ولا منجی منک الّا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک ربّ البیت الحرام و بعد یک تکبیر دیگر بگوید و بعد از آن این دعا را بخواند یا محسن قد اتاک المسیء وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء وانت المحسن وانا المسیء فبحقّ محمّد وآل محمّد صلّ علی محمّد وآل محمّد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منّی و بعد تکبیرة الاحرام را بگوید و بعد از آن بخواند وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات والارض عالم الغیب والشّهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین انّ صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی للّه ربّ العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین و مستحب است نیز در هر رکعتی تکبیر دیگر بجهة رکوع در حال قیام و بعد از رفع راس از رکوع گفتن سمع اللّه لمن حمده و بعد از آن در حال قیام تکبیر بجهة سجود و تکبیر دیگر بعد از رفع راس از سجده اولی در حال جلوس و تکبیر دیگر در همین حال برای سجده ثانیه و تکبیر دیگر بعد از رفع راس از سجده ثانیه در حال جلوس و در جمیع تکبیرات

مذکوره مستحب است بلند نمودن دستها تا محاذی نرمه گوش و مستحب است نیز بعد از سجده ثانیه کمی
که از اجلسه استراحه می نامند و در حال برخواستن از برای رکعت دیگر بگوید بحول الله و قوته اقوم و
اقعد و در ما بین سجدتین دعاء و اقل آن گفتن استغفر الله ربی و اتوب الیه و مستحب موکد است در
هر نماز قنوت چه فریضه و چه نافله حتی شفع چنانچه سابقا اشاره بان نمودیم و محل آن در غیر مفرده در
رکعت ثانیه بعد از قرائت و قبل از رکوع است و آن عبارت است از ذکر و دعاء هر چه بخواهد و بتواند و لکن
بلفظ عربی و افضل اقتصار بر ما ثور است و اقل آن سه مرتبه سبحان الله گفتن است و افضل آن خواندن کلمات
فرج است و بنابر اصح روایات عبارتست از لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم
و الحمد لله رب العالمین و هر گاه قنوت را قبل از رکوع فراموش کند بعد از رکوع بعمل آورد و احوط آن
است که در نیت متعرض اداء و قضاء نشود و مستحب است بعد از قرائت تکبیر گفتن برای قنوت و معتبر
است در قنوت یا مستحب است بنابر اختلاف بلند نمودن دستها تا مقابل روی و مستحب است دو دستها را
باز کند بنحوی که پشت دستها بر زمین و کف آنها را بر آسمان کند و انگشت ابهام را از سائر انگشتان جدا کند
و سایر انگشتان را بیکدیگر بچسباند و نظر بر کف دستها کند و آنرا بذکر و دعا و ثنا طول بدهد و آنرا بلند
بخواند اگر چه در نمازهای اخفاتیه باشد مگر در ماموم که بلند خواندن در حق او کراهت دارد و مستحب است
نیز در حال قنوت نظر کردن بباطن دستها چنانچه مستحب است در حال قیام نظر افکند بموضع سجود و در حال
رکوع نظر کند بما بین دو پای خود و در حال سجود نظر کردن بطرف بینی خود و در حال تشهد و جلوس بین السجدتین
نظر کردن بجانب دامن خود و حکم زنان در واجبات و مستحبات نماز حکم مرد است و علاوه بر مستحبات مذکوره
در حق زنان سنت است اینکه در حال قیام و رکوع قدمهای خود را بیکدیگر بچسبانند و از هم جدا نکنند و دست
ها را در حال قیام بر سینه خود گذارند و در حال رکوع بالای زانوها بر رانهای خود گذارند و در حال رفتن
بسجود اعضا خود را بهم بچسبانند و در نشستن برای سجود ابتدا کنند به زانو پیش از دو دست و در حال
سجود بر زمین بچسبند و اعضای خود را بیکدیگر بچسبانند و ذراع خود را بر زمین پهن نمایند و در حال نشستن
دو زانو را از زمین بلند کنند و کف پاها را بر زمین گذارند و رانها را بیکدیگر بچسبانند و بر الیتین
بنشینند و در برخواستن با وقار و آهسته برخیزند بنحوی که پشت سر او از عقب بر نیاید بدانکه بعد از فراغ از
نماز سنت است تعقیب چه در حدیث است که آن در طلب روزی انفع است از سفر کردن بجهة کسب رزق و تاکید آن در
فرایض بیشتر است از نوافل و در آن فرقی نیست میان ذکر و دعا کردن بلکه هر قول نیکوئی چه قرآن باشد و چه



عبادت

بلکه احوط ترک آن است بلکه وجوب آن خالی از قوت نیست

در همه جا مستحب است بلند خواندن مگر ... اسماع

غیر آن و دعا است کند و از اتصال بنماز زاو در اثنای آن مشغول کار دیگر نشود بنحوی که هیئت تعقیب را محو نماید و بهتر در آن نشستن در مکان نماز است بنحوی که در نماز بوده و در آن از ادعیه و اذکار ما ثوره از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار بسیار بلکه بی شمار است و ذکر همه آنها مناسب وضع این رساله نیست و تفصیل آنها و بیان تعقیبات مشترکه در مابین همه فرایض یومیه و تعقیبات مختصه بهریک از آنها در کتاب ادعیه و رسائل علماء شیعه رضوان الله علیهم مسطور است و هر که طالب باشد رجوع بآنها کند که این احقر عباد الله مقلدین را اذن عام داده ام در اخذ بادعیه و اذکار و عمل به مستحبات مذکوره در رسائل و کتب علماء اخیار و اقل مراتب تعقیبات در هر یک از فرایض و نوافل کفتن سه نوبت الله اکبر است بعد از سلام بلا فاصله و در هر نوبه دستها را تا محاذات نرمه کوش بلند کند و بعد از آن بکوید لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شیء قدیر و در حدیثیست که اقل دعائی که کفایت میکند بعد از نماز فریضه اینست که بکوید اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الاخرة و افضل افراد آن چند چیز است که از جمله آنها تسبیح جناب زهراء سلام الله علیها است و در حدیثیست که هیچ حمد و ثنائی افضل از آن نیست و هر کاه میبود هر اینه حضرت رسالت پناه بجناب فاطمه علیها السلم در مقام عطیه کرامت میفرمود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرموده که تسبیح حضرت زهراء عقب هر نماز بهتر است در پیش من از هزار رکعت نماز و بد حال شده کسی که بر آن مداومت نمود و هیچ بنده نکفت آنرا مکر آنکه خداوند عالم او را بیامرزد و بهشت برای او واجب کرداند پیش از آنکه از جای خود برخیزد خصوصا هر کاه بعد از لا اله الا الله بکوید و استغفار کند و کیفیت آن سی و چهار نوبت الله اکبر کفتن و بعد از آن سی و سه نوبت الحمد لله کفتن و بعد از آن سی و سه نوبت سبحان الله کفتن است و اکر در یکی از این اذکار شک نماید بنا بر اقل کذارده و اتیان به مشکوک فیه نماید اکر در محل آن بوده باشد و بهتر استینافست و هر کاه سهوا بر عدد تکبیرات بیفزاید کند ضرر ندارد اکر چه اولی آنست که از زاید تکبیر محسوب بدارد و سی و سه تکبیر دیکر بعنوان اعاده بکوید و هم چنین است حال الحمد لله که اکر سهوا یکی زیاد کند اول را محسوب داشته و سی و دو الحمد لله دیکر بکوید و اما سبحان الله پس باکی نیست بزیادتی آن سهوا اینست

مبحث سیم در مبطلات نماز

است که آنها را منافیات و قواطع نیز مینامند و آن چند چیز است اول از آنها صدور حدثست چه اصغر و چه اکبر که در اثنای نماز صادر شود اکر چه قبل از اتمام صیغه سلم واجب بوده باشد چه عمدا و چه سهوا و چه خطا و چه اضطرارا مکر در مسلوس و مبطون و کثیر الحدث و مستحاضه چنانچه پیشتر دانسته شد و هم از آنها تکفیر است

[illegible]



کرد.

که از بدعتهای اهل سنّت و آن عبارتست از گذاردن یکی از دو دست بر دیگری چه کف بر کف و چه ذراع بر ذراع
چه در زیر ناف و چه در فوق آن و آن در صورت عمد مبطل نماز است نه در صورت سهو اگر چه احوط در آن هم استیناف نماز
است بلی اگر بجهت تقیّه بوده ضرر ندارد چنانچه اگر بجهت غرض دیگر بوده چون خارییدن دست و مانند آن ضرری
ندارد و احوط در حال جلوس نیز اجتناب از آنست سیّم از آنها التفات است و آن عبارتست از برگشتن مصلّی به
تمام بدن خود از قبله یا برگردانیدن تمام روی خود از قبله بر پشت یا بجانب یمین یا یسار که آن بجمیع صور مذکوره
مبطل نماز است خواه از روی عمد واقع شود یا از روی سهو و نسیان بلکه اقوی و اظهر در برگردانیدن روی خود
تا بین مشرق و مغرب نیز بطلان است اگر فاحش بوده باشد بلی برگردانیدن کم و غیر فاحش مضر نیست چهارم
از آنها کلام آدمیین است و مراد بآن تکلم کردن بغیر قرآن و دعا و ذکر است بشرط آنکه مرکب از دو حرف یا زیاد
بوده باشد اگر چه مهمل باشد یا آنکه موضوع و مفهم معنی بوده باشد اگر چه یکحرف بوده مثل قِ و عِ و فِ و مانند
آنها پس تلفظ بیک حرف غیر موضوع مضر نیست و در آنچه که مضر است معتبر است که عمداً صادر شود پس
تکلّم سهوی باعث بطلان نماز نیست بلکه موجب سجدهٔ سهو است و تنحنح نیز در سرفهٔ اختیاری مبطل نیست ما
دامی که دو حرف چون اح از آن متولد نشود پنجم از آنها قهقهه است که خنده با صوت و ترجیع گویند و آن مبطل
نماز است در صورتیکه عمداً صادر شود نه سهواً و تبسّم ضرر ندارد و در قهقهه مبطل اختیار شرط نیست بلکه
بی اختیار صادر شود بنا بر اظهر و اقوی نیز مبطلست ششم از آنها بکاء است و آن عبارتست از گریستن بجهت امور
دنیویه که مشتمل بر صوت باشد مثل گریه بر میّت یا فقد مال یا نرسیدن بمطلوب و مانند آن اگر عمداً صادر
شود نه سهواً و نسیاناً و اقوی بطلان است اگر بی اختیار صادر شود و در گریه بدون صوت و محض جاری شدن
اشک باختیار و یا اضطرار اشکال است و احتیاط بترک آن در صورت اختیار و اعادهٔ نماز در صورت اضطرار ترک
نشود و امّا گریه بجهت امور اخرویه چون طمع بهشت یا خوف از عقاب الهی و عذاب جهنم و مانند آنها مضر نیست
بلکه افضل اعمال و باعث کمال نماز است چه در حدیث از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم رسیده که به
هر دانه از اشک چشم هزار خانه در بهشت بنا کنند و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند
از کسیکه در نماز فریضه خود را بگریه میدارد تا آنکه گریه کند فرمود قسم بخدا که گریه خنکی چشم است و فرمود در
وقتیکه گریه کنی مرا هم یاد آور و مرویست نیز که چیزی نیست مگر آنکه برای او وزنی و کیلی هست مگر گریه از خوف
خدای عزّ و جلّ پس بدرستیکه یکقطره از آن دریاهای از آتش را خاموش میکند و هرگاه گریه کننده از بندگان
خدا گریه کند هر آینه رحمت خدا شامل ایشان میشود در روز قیامت هر چشمی گریانست مگر سه چشم اوّل چشمی که
گریان شود از خشیت خدا دوّم چشمیکه پوشیده شود از محارم خدا یعنی کسانی که خدا نظر کردن بایشان را حرام

کرده



مبطلات نماز

گریه ششم چیزیکه شیء نخواهد در راه خدا و هم چنین گریستن بر مصیبت مظلوم ما علیه السلام و همچنین ذکر شد مصائب
آنحضرت و اهل بیت او و یا مصائب سائر ائمه هدی علیهم السلام نیز عیبی ندارد بشرط آنکه ماحی صورت صلوة
نشود هفتم از آنها فعل کثیر است که خارج از افعال نماز و مقدمات آن بوده باشد و مراد بآن فعل واحد است
که در صورت از افعال کثیر گویند که آن در نماز حرام و مبطل است هرگاه عمداً واقع شود نه سهواً مگر آنکه ماحی صورت
صلوة بوده باشد بنحوی که فاعل آنرا در عرف اهل شرع مصلی نگویند چون خیمه زدن و رقص نمودن و جستن و
کشتی گرفتن و عمامه طولانی بسر بستن و مانند اینها پس صدور آن در این صورت سهواً نیز مبطل است و فعل قلیل
اگرچه عمداً واقع شود ضرر ندارد چون عمامه بسر گذاردن و بلند کردن آن و شمردن تسبیحات و رکعات نماز بانگشتان
بجهة حفظ عدد آنها و دست بر زمین یا بر دیوار یا بر کف زدن بجهة تنبیه بر حاجتی و کشتن عقرب یا مار یا حیوان موذی
دیگر و مانند اینها و در بطلان آن بافعال القلیلة متفرقه که بر مجموع آنها بعد از فرض انضمام بعض آنها به بعض نیز
فعل کثیر صدق نماید خلافست و اقوی عدم بطلان و احوط اعاده است بعد از اتمام هشتم از آنها اکل و شرب
است در اثناء نماز چه فریضه و چه نافله چه کم و چه زیاد چه ماحی صورت صلوة باشد و چه نباشد بلی فرو بردن
اجزاء غذائیه باقیه در میان دندانها که بیرون آید ضرر ندارد اگرچه باختیار باشد و بطلان در اکل و شرب
نیز مخصوص صورت عمد است پس سهواً آنها مبطل نیست در صورت کثرة که ماحی صورت صلوة شود که بطلان فرقی
در فاین عمد و سهو نیست و استثناء شده از حکم شرب آشامیدن آب در قنوت مفرده وتر در حق کسیکه
قصد صوم فردای آن را داشته باشد و طلوع فجر نزدیک باشد که بترسد از طلوع اگر بخواهد نافله را تمام
کرده و بعد آب بیاشامد و ظاهر فرقی نیست در مابین صوم واجب و صوم مندوب پس با مراعات شروط مذکوره
جائز است شرب آب بقدریکه سیراب شود و اگر آب یک گام یا دو گام یا سه گام دور از او بوده باشد جائز است
این مقدار را پیش رفتن بجهة شرب آب و پس از آن بمکان خود برگردد و زیاده بر سه گام پیش رفتن جایز نیست
چنانچه این حکم در غیر نافله و در غیر مفرده وتر و در حال غیر قنوت از مفرده وتر ثابت نیست نهم از آنها گفتن
آمین است بعد از قرائت امام حمد را عمداً نه سهواً مگر آنکه بجهة تقیه گفته باشد که آن ضرر ندارد و گفتن اللهم
استجب بدل از آن جائز نیست و در سائر احوال نماز نیز احتیاط مقتضی نگفتن آنست اگرچه بآن قصد دعا نماید
دهم از آنها زیاد و نقصان کردن جزء رکن است چه عمداً و چه سهواً با عدم تدارک نقصان در صورت سهو قبل از
فوت محل و هم چنین زیاده و نقصان کردن جزء غیر رکن و لکن عمداً چنانچه هر یک از آنها در ابواب افعال واجبه
صلوة ذکر شد یازدهم از آنها زیاد نمودن رکعت عمداً یا سهواً چه در نمازهای چهار رکعتی و چه در غیر آنها
اگرچه در اول بعد از رکعت چهارم باشد و بقدر تشهد نشسته باشد بنابر اشهر و اقوی دوازدهم از آنها شک



است و آن چند صورت دارد که در احکام خلل خواهد ذکر شد بدانکه حرام است قطع کردن نماز اختیارا ۱۴۲
در فرایض و جایز است بجهت حاجت چون خوف تلف مال و گریختن مملوک چه عبد و چه حیوان و مانند آن بایست
غریمی که قرض داده باشد و افتادن طفل از بام و مانند آن بخواه و بخوان و گاهی واجب میشود بجهت حفظ
نفس محترمه که بمعرض هلاکت آمده است مثل غرق شدن یا به آب یا واقع شدن در آتش و مانند اینها
گاهی نیز مستحب میشود چون قطع کردن برای اذان و اقامه نماز بجهت تدارک آنها بدانکه جایز است بر
مصلی رد سلام بلکه واجب است بوجوب فوری کفائی و گاهی عینی میشود چه در نماز و چه در غیر نماز و تاخیر
آن بدون عذر حرام و معصیت است چنانچه ترکش بالمره بدون عذر حرام و معصیت است و هرگاه بعد
یا بدون عذر تاخیر کند رد سلام را تا آنکه زمان فوریت بگذرد وجوب آن ساقط میشود و هرگاه در نماز
بدون عذر ترک کند یا تاخیر نماید معصیت کرده ولکن موجب بطلان نماز نمیشود بنابر اصح و در صورت
اراده ترک احوط است که در مقدار زمان رد مشغول فعلی از افعال نماز و اذکار واجبه آن نشود تا آنکه
آن زمان بگذرد و بعد از آن مشغول شود و احوط اعاده نماز است و هرگاه بر جماعتی سلام داده شود
بصیغه جمع مثل سلام علیکم و یکی از آنها جواب گوید که داخل در مسلم علیهم بوده کفایت میکند و از دیگران
ساقط میشود خواه در نماز باشند یا نه و هرگاه کسی جواب دهد که از جمله ایشان نبوده و سلام کننده قصد
از آن نکرده بوده است کفایت نمیکند و از ایشان ساقط نمیشود و همچنین هرگاه سلام کننده قصد نماید
شخصی معینی را که جواب غیر او مسقط فرض از او نمیشود و نیز اگر در این صورت واجب عینی است بر او و اگر
کسی سلام دهد بر یکی از دو نفر یا زیاده بر دو نفر و مشتبه شود بر ایشان که کدام مقصود بوده بر هیچ کدام
جواب واجب نمیشود اگرچه احتیاط در غیر حال نماز آنست که هر دو جواب بدهند و هرگاه دو نفر بیکدیگر
تلاقی کنند و هر دو بر یکدیگر سلام دهند بیکدفعه یا بطریق تعاقب بر هر دو واجب است که جواب از دیگری
و از جواب اکتفاء بهمان صیغه سلام که از ایشان صادر شده نمیتوانند کرد و هرگاه جواب دهند در صورت سلام بر
جماعت طفل غیر بالغی باشد کفایت از بالغین نمیکند اگرچه طفل جواب دهنده ممیز باشد و همچنین است حکم در مجیب
و هرگاه سلام کننده طفل ممیزی باشد احوط بلکه اظهر وجوب رد آنست اگرچه مسلم علیه در نماز باشد و همچنین است
حکم در سلام زن چه محرم بوده باشد و چه نامحرم که رد آن نیز واجب است حتی در نماز و اقوی عدم حرمت سلام زن اجنبیه
است بر مرد اجنبی چنانچه برای مرد اجنبی نیز جایز است سلام دادن بر زن اجنبیه بدانکه سلام دادن مسلم بر مسلم
مستحب است نه واجب و استحباب سلام دادن مسلم بر کافر معلوم نیست چنانچه حرمت آن نیز معلوم نیست
است و هرگاه کافر بر مسلم سلام دهد در وجوب رد آن اشکال است و اقرب عدم وجوب است و حرمت آن نیز معل

نیست

نیست اگرچه احوط رد سلام غیر اهل ذمه عدم رد است و اما رد سلام اهل ذمه که یهود و نصاری باشند پس باید اقتصار کرد بر علیک یا علیکم تنها بجهت عدم انضمام لفظ سلام با آن و واجب است در رد سلام چه در نماز و چه در غیر نماز اسماع و شنوانیدن جواب بتحقیق اگر مانعی از شنیدن مثل کری و غوغا و مانند آن نباشد یا بتقدیر آن در صورت وجود مانع یعنی جواب را بنحو متعارف بگوید که اگر مانع نمی‌بود شنیده می‌شد و در سلام واحد بر جمعی و در صف خوان و مانند آنها اسماع از نیز واجب است اگرچه از یکنفر باشد و سلام کردن بر نماز گذار اگرچه جایز است لیکن کراهت وارد است و بدانکه سلامی که رد آن واجب است حاصل شود بگفتن یکی از چهار صیغه که سلام علیک و سلام علیکم و السلام علیک و السلام علیکم باشد پس اگر سلام کننده بگوید علیک السلام یا علیکم السلام اقرب عدم وجوب رد است اگرچه احوط رد در غیر حال نماز رد است و هم چنین اگر سلام تنها بگوید مگر اینکه قائل از اهل معرفت و فضل بوده باشد و احتمال برود که صیغه سلام را بحذف خبر ادا نموده و رد سلام را بهر یک از شش صیغه میتوان گفت حتی بدو صیغه اخیره ولکن در غیر حال نماز و در غایت رد بر احسن یا مثل لازم نیست بلکه مخیر است در ما بین رد با احسن و رد بمثل بلی رد با احسن افضل است و آن حاصل شود بگفتن سلام علیک و رحمة الله در جواب کسیکه سلام علیک گفته باشد و بگفتن سلام علیک و رحمة الله و برکاته در جواب کسیکه سلام علیک و رحمة الله گفته باشد و احوط رعایت مماثلت در افراد و جمع و تعریف و تنکیر است حتی آنکه اگر بجواب مد رد مثل کند و اما در نماز پس احوط بلکه اقرب تعین رد بمثل است و اگر بر مصلی مشتبه شود که سلام بچه صیغه ادا شده پس احوط بلکه اقرب آنست که رد بسلام علیکم نماید و احوط در این صورت آنست که بگفتن آن قصد دعا نماید و احوط از آن اعاده این نماز است که در جواب سلام علیک یا سلام علیکم جائز نیست بگوید و علیک السلام یا و علیکم السلام

مبحث چهارم

در احکام خلل واقع در نماز است و در آن چند فصل است فصل اول در حکم عمد است بدانکه اخلال بشرطی از شروط نماز چون وقت و قبله و طهارت از حدث و خبث و ستر عورت و مانند آنها عمدا مبطل نماز است و هم چنین اخلال بجزئی از اجزاء واجبه از عمد چه فعل واجب و چه ذکر واجب چه رکن و چه غیر رکن چه ترک کند بعضی آنها را یا آنکه محل تدارک آن بگذرد و چه زیاد کند بعضی را بقصد جزئیت و اما اخلال بجزئی از اجزاء مستحبه چون قنوت و مانند آن عمدا پس اگر بترک آن بوده باشد باعث بطلان نماز نمی‌شود پس اگر بترک آن بوده باشد و هم چنین هرگاه زیاد کند آن را بقصد دعا یا ذکر مطلق مگر آنکه ماحی صورت صلوة شود و احوط در صورت زیاده آن بقصد جزئیت اتمام نماز و اعاده است بلکه اقرب بطلان نماز است اگر از ابتداء نماز قاصد زیاد نمودن آن بقصد جزئیت بوده باشد یا آنکه ماحی صورت صلوة شود یا فعل کثیر یا وصل دعای ابدی و اگر ذکر مستحبی را غلطا ادا کند عمدا اگرچه از روی جهل بغلط بوده باشد پس اگر ادای آن یا وی نماز مشتمل بر این ذکر غلط بوده نماز علی الاقرب باطل است خواه که قصد هیئت غیر مشروع کرده است

یعنی سلام کردن از روی وجوب رد نیست بعد از حصول صیغه اگرچه احوط رد است صلوة ... قرآن و دعا کند ط

یعنی تشهد و قصد دعا یا قرآن کند ط

یعنی بقصد جزئیت نبوده باشد عن قصد نیست معلوم بطلان ط



واگر در محل خود از ذکر آنرا بنحو غلط اداکرده بدون انکه از ابتدای نماز قاصد ان بوده که ان را بر این نحو

بکوید ظاهر اینست که نماز عیب نکند بلی خود از ذکر بواسطه غلط بودن باطلست

فصل دو

در احکام سهو است که ان نسیان نیز کویند و هر دو عبارتند از فراموشی بدانکه اخلال بر واجب که سهوا مبطل

نماز است چه بزیاده و چه بنقیصه بشرط عدم تذکر نقصان تا دخول در رکن دیکر واما هرکاه قبل از دخول

دیکر متذکر نقصان شود واجبست که کرد و در کن نخستین را اما بعد تر تعمل آورده بدون فرق درمیان رکوع

بمجموع سجدتین و غیر انها ولکن اکر رکن نخستین رکوع بوده باشد و قبل از دخول در سجود بخواطرش رسد واجب

برخیزد تا بحد قائم تا از قیام برکوع رود مکر انکه نسیان بعد از انحناء بقصد رکوع عارض شده باشد پس در

صورت کفایت میکند برخواستن تا بحد راکع و زیاده بر ان لازم نیست بلکه جائز نیست و در حکم اخلال برکن است

عمدا یا سهوا اخلال برکعت عمدا یا سهوا پس زیاده ان مبطل نماز است مطلقا یعنی خواه عمدا و خواه سهوا

بقدر تشهد نشسته باشد و چه نشسته باشد چنانچه بیشتر نیز اشاره بان شد بلی اکر در صورت سهو قبل از رکوع

بخواطرش بیاید ان رکعت را بهم زده بنشیند و تشهد بخواند اکر نخوانده باشد و سلم بکوید نماز صحیح است و

احوط اتیان بدو سجده سهو است بعد از سلم برای زیادی قیام واکر بعد از قیام تسبیحات اربع نیز بعمل آ

باشد دو سجده سهو دیکر برای زیادی ان احتیاطا بعمل آورد و همچنین نماز باطل میشود بنقصان رکعت

چه یک رکعت و چه زیادتر چه در نماز چهار رکعتی و چه در غیر ان واما نقص رکعت یا زیادتر سهوا پس اکر

فعل منافی متذکر شود رکعت ناقصه را بعمل آورده نماز را بانمام نماید و اکر بعد از فعل منافی متذکر شود پس

ان منافی چیزیست که فعل آن عمدا و سهوا مبطل نماز است مثل حدث و استدبار قبله و مانند ان نماز باطل و اع

ان لازمست و اکر چیزیست که فعل ان عمدا مبطلست نه سهوا مثل بکلم آدمیین پس در بطلان نماز بقصد ازا

سلام بکمان تمام بودن نماز خلافست و اقوی عدم بطلان است پس باقی نماز را بعد از تذکر نقصان بجای آ

و نماز را اتمام کند اکر چه در ما بین فصل طویلی حاصل شده باشد و احوط با حصول فصل طویل اتمام نماز و اع

است بلکه اقوی با خروج از صدق مصلی بطلان نماز و لزوم استیناف است و هرکاه بکمان انکه نماز تمام است

سلام کفته و بدون فعل منافی شروع بنماز دیکر کند و در اثناء متذکر نقصان رکعت یا زیاده بر ان در نماز اول

شود این نماز را بهم زده و نماز اول را اتمام کند و احوط اعاده است بعد از اتمام و در نماز ثانی که شروع باز کر

فرق میانه فریضه و نافله نیست واکر بعد از فراغ از این نماز متذکر نقصان نماز اول شود پس احتیاط را با

نماز اول و اعاده ان یا اعاده نماز ثانی ترک ننماید و اخلال بواجب غیر رکنی سهوا مبطل نماز نیست و نماز با

است مطلقا و چیز دیکری هم بر او نیست اکر اخلال بزیاده بوده باشد بلی احتیاطا دو سجده سهو بعمل آورد برا

تکلم

هر زیادی واما اگر بنقصان بوده باشد پس آن بر سه قسم است قسم اول آنستکه نقصان بعد از تذکر موجب تلافی
وسجدهٔ سهو هیچ یک نمیشود چون قرائت هرگاه بعد از دخول در رکوع متذکر نسیان آن کلاً یا بعضاً شود و
جهر واخفات اگرچه قبل از رکوع متذکر اخلال بآنها در مواضع آنها شود وذکر رکوع یا طمأنینه در آن که بعد از
رفع راس متذکر نسیان آنها شود ورفع راس از رکوع یا طمأنینه بعد از رفع که بعد از دخول در سجود متذکر نسیان
آنها شود وذکر سجود یا طمأنینه در آن ووضع اعضاء سجود غیر جبهه بر زمین که بعد از رفع راس از سجود متذکر
نسیان آنها شود وطمأنینه بین سجدتین که بعد از دخول در سجده ثانیه متذکر نسیان آن شود قسم دویم آنست
که نقصان بعد از تذکر موجب تلافی است مثل همین امور مذکوره غیر جهر واخفات که قبل از دخول در رکوع یا
سجود یا رفع راس از آنها متذکر نسیان شود پس واجبست جبران یا ما بعد آن بعمل آورد وهم چنین است حکم در سجده
واحده یا تشهد یا صلوات در تشهد هرگاه فراموش یکی از آنها را و در حال قیام قبل از رکوع متذکر شود پس برمی
گردد وفراموش شده را بعمل می آورد واگر در سجده جلوس بین السجدتین یا طمأنینه بینهما را نیز فراموش کرده
باشد بعد از برگشتن باید بنشیند وطمأنینه بعمل آورد وبعد از آن سجدهٔ منسیه را تلافی کند وهم چنین واجبست
جلوس یا طمأنینه قبل از اتیان به سجدهٔ منسیه هرگاه شک کند در اتیان بآن قبل از نسیان سجده قسم سیم آنست
که نقصان بعد از تذکر موجب تلافی وسجود سهو است وآن در نسیان سجدهٔ واحده ونسیان تشهد است اگرچه
از رکعت اخیره بوده باشد یا عدم تذکر آن تا فوات محل تدارک که دخول در رکن است در غیر رکعت اخیره وفراغ
از تسلیم واجب در رکعت اخیره پس منسی را بعد از نماز قضاء کرده وبعد از آن دو سجده سهو بعمل آورد ودر قضاء
منسی متعرض اداء وقضاء در نیت لازم نیست ودر حکم تمام تشهد است ابعاض آن حتی صلوات که قضاء آن نیز
بعد از نماز لازم است ودر وجوب سجود سهو برای ابعاض اشکالست واحتیاط برعایت آن ترک نشود مسئله
هرگاه در اثناء یا بعد از نماز یقین کند که دو سجده از او فوت شده ونداند که از یک رکعتست یا از دو رکعت نماز را
تمام می کند وبعد از آن سجدتین را قضا نماید وبرای هر کدام دو سجدهٔ سهو نیز بعمل می آورد وبعد از آن نماز را
احتیاطاً اعاده میکند واگر بداند از دو رکعتست قضای کند هر دو را وبرای هر یک دو سجدهٔ سهو نیز بعمل می
آورد **مسئله** دیگر آنکه هرگاه بعد از دخول در سجده یقین کند که یا قرائت از او فوت شده یا رکوع
ونداند کدام است نماز را تمام کند واحتیاطاً اعاده نماید وهم این حکم دارد هرگاه بعد از دخول در سجده یقین کند
که از او یا رکوع فوت شده یا یک سجده ونداند کدام است ولکن در این صورت قضا می کند سجده را ودو سجده
سهو نیز قبل از اعاده نماز بعمل آورد مسئله دیگر آنکه اگر متذکر شود ترک رکنی را در یکی از دو نماز پس اگر در
عدد رکعات موافقند مثل ظهر وعصر یک نماز اعاده کند بقصد ما فی الذمه واگر مختلفند مثل مغرب وعشا



احکام شك

هردو ورا اعاده مے کند مسئله دیکر اینکه اکر بعد از سلم متذکر شود که هر دو سجده رکعت اخیره را ترك
کرده پس او مثل کسیست که بعد از سلم متذکر نقصان رکعت شود و حکم او بر وجه تفصیل بیان شد فصل
سیم در احکام شکیست بدانکه هرکاه در خارج وقت شك کند در اتیان بفریضه وقت اعتنائی بان نکند
واکر در وقت شك نماید بنا و سعت وقت تمام ان را بعمل مے آورد اتمام واکر در وقت مختص شك نماید همان صاحب
وقت را بعمل مے آورد و اکر از اخر وقت بقدر یکرکعت مانده شك نماید احتیاط به اتیان صاحب وقت این تر
نماید و اکر بعد از فراغ از فریضه لاحقه مثل عصر یا عشا و یا در اثنای ان شك در اتیان بفریضه سابقه کند
اعتنائی بشك نماید و اکر در رکعتیکه در ان مے باشد شك کند که ایا رکعت اخر ظهر است یا اول عصر یا شك
کند که سیم مغرب یا اول عشاء بنا بگذارد بر انکه از ظهر است در اول و از مغرب است در دوم چه در نماز خو
و چه در نماز سفر و اکر اتیان بنماز مے کند و بعد از فراغ شك کند که ظهر بوده یا عصر اکر ظهر بوده نداند
قبل از ان سهوا اتیان بعصر کرده یا نه و اکر عصر بوده نداند که قبل از ان اتیان بظهر کرده بوده یا نه اعتنا
بر این نماز نخواهد بود بلکه لازم است اتیان بظهر و عصر هر دو و هم چنین است حکم در مغرب و عشاء و اکر بعد
نماز شك کند در اینکه ما فی ید نماز ادائی خودش بوده یا نماز تحملی از غیر بوده و یا اینکه مے داند قضا بوده و ل
نمیداند قضا از خودش بوده و یا از غیر و یا اینکه از زید بوده و یا از عمرو و یا اینکه فریضه بوده یا نافله اعتنا
بان نماز نخواهد بود و بان اکتفاء بهیچ یك از دو طرف شك نمیتواند کرد بلکه باید اتیان بهر دو نماید و اک
در اثناء نماز شك کند در اتیان بجزئی و هنوز داخل در جزء دیکر نشده باشد مشکوك فیه را بعمل آورد
اکر بعد از دخول در جزء دیکر شك نماید اعتنائی بشك ننماید اکر چه مشکوك فیه ایه یا کلمه یا حرف دیکر بو
باشد که بعد از دخول در ایه یا کلمه یا حرف دیکر شك در اتیان ان کند چنانچه تفصیل این احکام در ابواب
بیان شد و اکر در مسئله اولی بعد از اتیان بمشکوك فیه بخواطرش اید که او را بعمل اورده بوده است پس اکر
رکن بوده نماز باطلست و اکر غیر رکن بوده نماز صحیح است هم چنانکه در مسئله ثانیه اکر بعد از فراغ از نماز یا بعد
دخول در رکن بخواطرش رسد که جزء مشکوك فیه فوت شده نماز باطل است اکر رکن بوده و صحیح است اکر غیر رکن
و هرکاه در تعدد رکعات شك نماید پس اکر این شك در نماز فریضه دو رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت اولی از چهار
رکعتی بوده باشد بعد از استقرار و عدم زوال ان قبل از فعل منافی اکر چه سکوت طویل بوده باشد مبطل نماز
است و هم چنین است اکر نداند چند رکعت نماز کذارده و اکر شك در دو رکعت اخیره از چهار رکعتی بوده باشد
او یقین باتیان بدو رکعت اولی بعد از فراغات حکم شك نماز صحیح است و ان بچند صورت متصور است اول شك
میان دو و سه بعد اکمال سجدتین که رفع راس از سجده اخیره است بنا را بر سه کذاشته و بعد از اتمام نماز یکر

ایستاده

بلکه اقوی وجوب اعاده نماز هجوت جمیع است حم

وجوه اتیان بهر دو حم

لاجوط اتیان با ان حم

یک نماز بقصد ما فی الذمه کافی است حم

و بقصد ما فی الذمه کافی است نقصه فی حم

لعبه بینت حم

تمامیت ذکر سجده حم

ایستاده یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجای آورد و احوط اختیار یک رکعت ایستاده است و احوط از آن جمع میان
هر دو است با تقدیم رکعت ایستاده و اگر بعد از رفع راس از سجده مقارن شک در میان دو و سه شک نماید در اتیان
به هر دو سجده یا یک سجده پس اگر بعد از انتصاب بوده باشد اعتنائی باین شک ننماید بنا بر اتیان بر سجده یا سجده
نیز گذارده نماز صحیح است و وظیفه شک در میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین را معمول دارد و اگر قبل از انتصاب
بوده نماز باطل است بجهة وقوع شک قبل از اکمال سجدتین و احوط در صورة اولی اعاده نماز است نیز و هم چنین است
حکم هر صورتی که شک بعد از اکمال سجدتین اعتبار دارد هر گاه بعد از رفع از سجده شک نماید در اینکه از سجدتین
هر دو را بعمل آورده یا یکی را دوم شک در میان سه و چهار در هر جا که باشد بنا را بر چهار گذارده بعد از سلام دو رکعت
نشسته یا یک رکعت ایستاده نماز احتیاط بجای آورد و احوط اختیار دو رکعت نشسته است و اگر در حال قیام شک
در میان سه و چهار نماید و پس از آن یقین کند باینکه سجده اخیره از رکعت سابقه را فراموش کرده نماز باطل است.
جهة رجوع شک بعد از هدم قیام برای تلافی سجده منسیه بسوی شک در ما بین دو و سه قبل از اکمال سجدتین
و آن مبطل نماز است بلکه فرقی نیست در بطلان نماز بسبب این شک در ما بین آنکه یقین به نسیان سجده قبل از عروض
شک حاصل شود یا بعد از آن قبل از بنا بر چهار یا بعد از آن سیم شک در میان دو و چهار بعد از رفع راس از سجده اخیره
بنا را بر چهار گذارده و بعد از سلام دو رکعت ایستاده نماز احتیاط بجای آورد چهارم شک در میان دو و سه و
چهار بعد از رفع راس از سجده اخیره بنا را بر چهار گذارد و دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط
می کند و احوط تقدیم ایستاده است پنجم شک در میان چهار و پنج پس اگر در حال قیام است قیام را منهدم ساخته می نشیند
شکش بر می گردد به سه و چهار بنا را بر چهار گذاشته عمل آن را بجای آورد و احوط بعد از این عمل اعاده نماز است و
اگر بعد از رفع راس از سجده اخیره است بنا را بر چهار گذارده بعد از تشهد و سلام دو سجده سهو بجای آورد ششم
و هفتم و هشتم شک در میانه سه و پنج در حال قیام یا در میان سه و چهار و پنج در حال قیام یا میان پنج و شش در حال
قیام پس در جمیع این سه صورة بنی علاج ممکن است بمنهدم ساختن قیام و نشستن پس شک در اول این می گردد به دو و
سه و چهار و در دوم بر می گردد بچهار و پنج بعد از اکمال سجدتین پس در هر یک وظیفه آن را بعمل می آورد چنانچه
گذشته است و احوط در همه این سه صورة بعد از فراغ از وظیفه که گذشت آن اعاده نماز است بلکه این احتیاط نباید
ترک شود چنانچه در صورت اول و دوم و سیم و چهارم و ششم تالی از پنجم هر گاه شک عارض شود در سجده اخیره
بعد از ذکر واجب قبل از رفع راس احوط بناء و در غایة احتیاط در غیر صورة پنجم دو سجده سهو در صورة پنجم
بدستوری که ذکر شد و اعاده نماز است و هر گاه بعد از نماز شک کند که شکش در اثناء نماز مقتضی یک رکعت
ایستاده بوده چون شک در میان دو و سه یا دو رکعت ایستاده بوده چون شک در میان دو و چهار احتیاط وجوبی

مقتضی ایشان به هر دو است و اگر صورت شک خود را نداند کدام بوده پس اگر منحصر است در اقسام صحیحه
وظیفهٔ همه را به عمل می آورد به اینکه دو رکعت نشسته و دو رکعت ایستاده و دو سجده سهو کند و اگر
انحصار در اقسام صحیحه را هم نداند نماز را اعاده می کند بعد از اتیان باعمال صور صحیحه شکی عارض شود
و نداند چه باید کرد بجهت جهل بمسئله یا بجهت نسیان حکم مسئله پس اگر احد احتمالین که بنا بر اقل یا بنا بر
اکثر باشد مثلا در نظرش راجح آید که حکم مسئله اخذ بهمان کرده و نماز را اتمام کند و اگر احتمالین در نظرش
مساوی باشد اخذ بیکی کند بر وجه تخییر یعنی یا بنا بر اقل گذارد و یا بنا بر اکثر و نماز را اتمام کند و بعد در
هر دو صورت رجوع بفتوای مجتهد کند پس اگر عمل موافق شده نماز صحیح است و اگر مخالف شده نماز باطل
و اعادهٔ آن لازم است و احوط در صورت موافقه نیز اعاده است و اگر شکی عارض شود و بجهت جهل یا نسیان
مسئله نداند که این شک مفسد است یا مصحح بنا بر صحت گذارده و در کیفیت عمل اخذ بارجح احتمالین یا احد
احتمالین بر وجه تخییر در صورت تساوی نموده و نماز را اتمام کند و بعد رجوع بفتوی کند آنچه مقتضی فتوی
است از انفراد و فساد نماید و احوط اعاده است مطلقا **فصل** واجب است بر شاک تروی نماید یعنی
تامل و فکر کند برای تحصیل ظن باحد طرفین یا استقرار شک و شک ابتدائی که هنوز در او تروی نشده
ندارد و بدون آن اشتغال بفعل یا ذکر در حال شک جایز و مجزی نیست بلکه نماز نیز باطل می شود مگر در
صورتی که تروی در آنها از اصل واجب نیست اول کسیکه در نماز جماعت باشد و شک عارضش شود که بر
وضوح حال بسبب عمل امام یا ماموین تروی نمی کند اگرچه امام باشد دوم شک قبل از زمان حاجت بعمل
بمقتضای رجحان یا شک مثل شک در ما بین سه و چهار که در سجده اولی و یا ثانیه و یا بین السجدتین عارض
پس بقصد ماموربه واقعی اتیان به سجده می کند و بعد از رفع راس از سجده ثانیه تروی می نماید که آن وقت
حاجت بعمل است سوم شک در فعل شیئی بعد از تجاوز از محل آن شیئی که در این جا نیز تروی واجب نیست چهارم
بعد از فراغ از نماز که تروی ندارد اگرچه ممکن است حصول قطع با تروی بدانکه مراد از شک در جمیع
آن تساوی طرفین است و مراد از ظن رجحان احد طرفین است حکم آن در خصوص اجزاء و رکعات صلوة حکم
است اگرچه در اولتین و یا اخیرتین باشد پس بنای گذارد بر طرفی که مظنون است و اگر احدهما مبدل به یکی شود
مراعات می کند دیگری را پس اگر شکش ظن شود بنا بر ظن می گذارد و اگر ظنش شک شود عمل بمقتضای شک
و اگر صورت شکی مبدل بصورت شک دیگر شود مثل مبدل شدن شک در ما بین دو و سه به شک در ما بین دو و سه و
چهار یا بالعکس از نو اعاده می کند حکم اخیر را و اگر شک کند که حالت سابقه اش که اتفاق افتاده ظن بوده یا
حکم ظن را معمول دارد بنا بر اقرب اگرچه احوط رعایت حکم شک است و همچنین اگر بعد از نماز بداند که حالتش

نماز دران صورت شک که واقع شده ظن باکثر بوده است یا بناء بر اکثر مثل اینکه بعد از نماز میداند که در
شک میان دو و سه که در نماز بوده او را رو داده بعد از نماز ظن بسه بهم رسانیده یا بنا بر سه گذارده پس
اقوی عدم وجوب احتیاط است اگرچه احوط در غایت است و اگر در اثناء رکعت که مشغول است شک کند که
آیا در رکعت سابقه که شک در میان دو و سه نموده بود ظن بدو بهم رسانیده یا بنا بر سه گذارده پس بنا بگذارد
نسبت برکعتی که در او هست رجوع نماید بشک در میان سه چهار پس حکم آنرا معمول دارد و احوط بعد از آن اعاده نماز
است **فصل** در کیفیت رکعات احتیاط مثل خود صلوة است پس آنچه در صلوة معتبر است از اجزاء و شرایط
در آنها نیز معتبر است و متعین است در آنها قرائة فاتحه و در قرائت آنها متعین است اخفات بلی در آنها اذان و اقامه
و قنوت و سوره نیست و در نیت آنها امر اداء و قضاء معتبر نیست بلکه احوط آن است متعرض هیچیک نه
شود و زیادتی و کمی ارکان در آنها نیز عمدا و سهوا مبطل و موجب بطلان است احوط در این صورت بجا آوردن نماز
احتیاط است اولا و پس از آن اعاده است و واجب است بجا آوردن آنها بعد از نماز فورا و جایز نیست فصل منافی در میان
آنها و صلوة و همچنین جایز نیست فصل منافی در ما بین صلوة و قضاء اجزاء منسیه چون سجده و تشهد
و اگر فاصله کند بچیزی که منافی نماز است عمدا و سهوا مثل حدث در میان نماز احتیاط و اجزاء منسیه نماز را اعاده می
کند نماز را و لکن احوط اعاده نماز است بعد از اتیان باحتیاط و قضاء اجزاء و همچنین است حکم اگر فاصله کند
بچیزی که منافی باشد عمدا نه سهوا مثل تکلم نمودن بلی اگر سهوا واقع شود ضرری ندارد و بدانکه اگر منکشف
شود در اثناء اجزاء منسیه عدم حاجت بآن قطع میکند آنرا و اگر در اثناء نماز احتیاط منکشف شود عدم حاجت
بآن تمام میکند آنرا به قصد نافله و اگر یک رکعت بوده باشد احوط اضافه رکعت دیگر است بآن و اگر معلوم شود
نقصان نماز پس اگر قبل از شروع در نماز احتیاط بوده باشد حکمش حکم کسی است که نمازش ناقص شده باشد
پس اگر فعل منافی بعمل نیاورده نماز را تمام میکند و الا از سر گیرد و اگر بعد از فراغ از نماز احتیاط متذکر شود
است اگرچه احوط اعاده نماز است خصوصا در صورت عدم توافق و اگر در اثناء نماز احتیاط متذکر شود از آن
دست بردارد و نماز خود را تمام کند **فصل** حکم شک در عدد نافله تخییر است ما بین بناء بر اقل و بناء
بر اکثر است و افضل بلکه احوط بناء بر اقل است و جایز است بناء بر اکثر مگر آنکه مستلزم بطلان شود مثل اینکه
در نافله دو رکعتی شک کند در ما بین دو و سه در رکعت چون وتر شک کند در میان یک و دو پس متعین است
بنا بر اقل گذارد و حکم شک در افعال نافله مثل حکم فریضه است پس قبل از تجاوز محل آن مشکوک فیه را بعمل
آورد و بعد از تجاوز محل التفاتی بشک نیست و اگر متذکر شود نسیان فعلی را پس اگر محل آن قبل از
دخول در رکن است تلافی می نماید مثل فریضه و با عدم بقاء محل ضرر ندارد و قضاء سجده و سجود سهو



احکام شک

نیست و زیاده رکن در او سهوا مبطل نیست در نقصان رکن سهوا اشکالست و احتیاط را با تمام و اعاده ...
شک نماید و شک در عدد رکعات و عدد دو سجده سهو و در اجزاء آنها حکمی ندارد پس در جمیع بناء بر
وقوع مشکوک فیه گذارد مگر آنکه مستلزم بطلان شود پس بنا بر عدم وقوع گذارد پس در شک در عدد
احتیاط دو رکعتی بنا بر دو گذارد چه شک در میان یک و دو بوده باشد و چه در میان دو و سه بوده باشد

فصل در سابقا ذکر نمودیم که بعد از حدوث شک چه در افعال و چه در رکعات واجبست تروی کردن
برای زائل شدن شک اگر چه بتبدل آن بظن احد طرفین بوده باشد یا مستقر شدن آن و دانسته شد که تروی
در چند موضع واجب نیست پس بدانکه شک نیز در چند موضع حکمی ندارد اول شک ابتدائی که بعد از
تروی مبدل بشود بظن که شک در اینجا چون زائل شود حکمی ندارد چه در افعال و چه در رکعات چه در نماز
دو رکعتی یا سه رکعتی یا چهار رکعتی چه در دو رکعت اول و چه در دو رکعت آخر و هم چنین شکی که در قلب
مصلی خطور کند و بسرعت زائل شود بواسطه نظر کردن در علامتی که مصلی برای خود قرار داده بجهة اینکه در
نماز اشتباه و سهو نکند دوم شک در شک و شک در موجب شک مثل صلوة احتیاط و شک در سهو
و شک در موجب سهو مثل سجود سهو پس در جمیع این صور التفاتی بشک نیست و مراد بر اول آنستکه بعد از
فراغ از صلوة شک کند که آیا در اثناء شک در عدد رکعات کرده که الان بر او نماز احتیاطی یا سجود سهو
یا اعاده اصل صلوة واجب باشد یا نه پس اعتنا بچنین شکی نماید و مراد بثانی آنست که شک کند در
نماز احتیاطی که شک در عدد صلوة موجب آن شده در فعلی از افعال آن یا در عدد آن پس اعتنا بر این شک ن...
نماید بلکه بنا بر وقوع مشکوک فیه گذارد مگر آنکه مستلزم بطلان شود پس بنا بر عدم وقوع گذارد
اینکه شک کرد میان دو و سه مراد بثالث آنستکه شک کند که آیا در نماز سهوی کرده که بر او فعلا مقتضی سجود
سهو واجب شده باشد یا نه پس اعتنا بچنین شکی نیز نخواهد بود و مراد برابع آنستکه شک در اثناء سجود
سهوی که سهو در صلوة موجب آن شده در عدد سجده یا بعض از آنها بعد از آن پس اعتنا باین شک ننموده بنا
بر وقوع مشکوک فیه گذارد مگر آنکه مستلزم بطلان شود مثل اینکه شک کند که آیا دو سجده کرده یا سه
سجده پس بنا گذارد بر عدم وقوع سجده ثالثه سیم شک هر یک از امام و ماموم است با ضبط از دیگری
شک اعتبار ندارد چه در امام و چه در ماموم بلکه شاک از ایشان تابع ضابط است پس بنای گذارد بر آنچه
او ضبط کرده خواه ضبطش بر وجه یقین باشد یا بر وجه ظن بدون فرق در میان آنکه شک در افعال بوده
باشد یا در رکعات بلکه ظان از ایشان نیز رجوع میکند بر آنکه یقین دارد بنا بر وجه قوی اگر چه احوط در این
صور با اعاده نماز است بعد از اتمام آن و کیفیت اطلاع ضابط بحسب مناسبت مقام یا باشاره یا بگفتن

احکام شک

است یا کف بر کف زدن است یا سبحان الله گفتن بقصد مطلق ذکر یک دفعه یا دو دفعه یا سه دفعه مثلا برای اعلام بعدد رکعات اگر هر دو شاک باشند پس اگر صورت شک هر دو متحد باشد مثل اینکه هر دو بعد از اکمال سجدتین شاک در میانه دو و سه کرده اند عمل بمقتضای شک نمایند و اگر صورت شک مختلف بوده باشد پس اگر در ما بین ایشان قدر جامعی باشد مثل آنکه یکی شک کند در میان دو و سه و دیگری در میان سه و چهار بنا را بر جامع گذارند که سه بوده باشد و یک رکعت دیگر بنماز می افزایند و نماز را تمام می کنند که هر یک در حقیقت رجوع بیقین از دیگری کرده و از احتمال در نزد خودش که شکست در سه بر داشته زیرا که اول یقین دارد که از سه بیشتر نیست و احتمال کمتر از سه را بخود راه میدهد و دوم یقین دارد که از سه کمتر نیست و احتمال بیشتر میدهد پس اول از احتمال کمتر خود دست بر میدارد بجهت اخذ بمقتضای یقین دوم و هم چنانچه دوم از احتمال بیشتر بودن خود دست میکشد بجهت اعتماد بر یقین اول ولکن احوط برای آنکه بر خلاف شک خالی از انفراد خود عمل کرده اعاده نماز است بعد از اتمام آن بر وجه مذکور و اگر قدر جامع در ما بین ایشان نباشد مثل آنکه یکی شک کند در میان دو و سه و دیگری در میان چهار و پنج پس ماموم قصد فرادی می کند و هر یک حکم شک خود را مرعی می دارد و اینهمه در احکام شک ایشان است و اما در سهو پس هر یک در حکم منفرد است و عمل می کند اگر منفرد در سهو خود عمل می کند و معتبر در حفظ ماموم که امام بآن رجوع باو می کند حفظ جمیع مامومین است بر تقدیر تعدد ایشان پس اگر مامومین اختلاف در محفوظ کنند امام رجوع بهیچ یک نمیکند بلکه عمل بحکم شک خود می کند مگر آنکه از قول بعض مامومین برای او ظنی حاصل شود بمحفوظ او پس عمل بمقتضای ظن میکند بدانکه اگر ماموم در رکعت چهارم امام شک کند در محل لحوق خودش بامام که آیا در رکعت اول امام ملحق بامام شده یا در رکعت دوم او ملحق شده پس این شک نسبت بنماز خودش رجوع می کند بشک در میان سه و چهار و باید عمل بحکم شک در میان سه و چهار کند و این فرع از مسئله اتحاد ماموم با امام در صورت شک و از مسئله رجوع ماموم بحفظ امام هر دو خارج است اما خروجش از مسئله اتحاد بجهت اینکه امام در عدد رکعات نماز خود شک ندارد که چهارم است و اما خروجش از مسئله رجوع بحفظ امام بجهت اینکه ماموم شک ندارد در عدد رکعات نماز امام که چهارم است و رجوع ماموم شاک بحفظ امام در صورتی است که شکش در عدد رکعات نماز خودش در ابتداء امر مسبب باشد از شک در عدد رکعات نماز امام پس در این صورت حفظ امام که عبارت از یقین اوست بعدد نماز خودش طریق شرعی است برای ماموم که بواسطه آن احراز می کند عدد رکعات نماز خودش را اگر شک در او مسبب بوده از شک در عدد رکعات نماز امام و در فرع مذکور شک ماموم مسبب از این شک نشده بلکه مسبب از شک در لحوق خودش بامام در رکعت اولی و یا در رکعت دوم و پس حفظ امام فائده در دفع این شک ندارد چه امام که شک ندارد که او هنوز



اعتناء بشك خود نميكند بلكه بنا بر صحيح ميكذارد پس اگر شك بسبب احتمال نقصان بوده باشد بنا
بر وقوع مشكوك فيه ميكذارد خواه كثرة شك او در افعال صلوة بوده باشد يا در عدد ركعات ان
اگر كثرة شك در امر مخصوصي بوده باشد نه غير ان در همان بالخصوص اعتناء بشك نميكند و در غ
ان لازم است اعاده حكم شك نمايد و بعد از تحقق كثير الشك بودن جايز نيست اتيان بمشكوك فيه كردن
هر چند محل آن نگذشته باشد و اگر اتيان كند نماز باطل خواهد شد و براي كثير الشك بودن در شرع انو
حد معيني وارد نشده بلكه تحديد ان موكول بعرفست پس هر عددي كه در عرف كثرة صدق نمايد لذا اندبرا
داخل در شك كثير الشك نه قابل ان و اگر در تحقق كثرة شك نمايد بنا بر عدم كذارد عدم كثرة كذا
اگر در زوال كثرة بعد از تحقق ان شك نمايد بنا بر عدم زوال كذارد و مظنه در هر دو مسئله در حكم شك

فصل در سجدهٔ سهو و سجدهٔ شكر و سجدهٔ تلاوت كه اين دو بمناسبت ذكر مي‌شوند اما سجدهٔ
سهو پس واجب ميشود در چند موضع اول سلام در غير محل ان دوم كلام از روي سهو يا بگمان بيرون رفتن
نماز سيم نسيان يك سجده يا تشهد با عدم تدارك ان در محل چهارم شك در ميان چهار و پنج بعد از اكما
سجدتين چنانچه سابقا گذشت هر يك از اين چهار را براي سجدهٔ سهو در محل خود شناختي و اما در هر زياده و نقيصه
با عدم تدارك در محل پس اقوي استحباب سجود است و احوط نيز عدم ترك است و سجود سهو متعدد ميشود
بتعدد اسباب و احوط بلكه اقرب وجوب تقديم انست كه سببش مقدم بوده پس رعايت ترتيب در صور تعدد
لازم است و اعتبار در بطول سبب واحد نيست چون كلامي كه طول كشد با صدق وحدة بران در عرف پس مجر
طول كلام واحد موجب تعدد سجده نميشود و سجدهٔ سهو را بعد از ركعات احتياط در جائي كه موجب نماز احتياط
نيز بوده در شده باشد بعمل مي‌آورد و احوط تاخير اجزاء منسيه است نيز از نماز احتياط و واجبست اتيان به سجود سه
فورا و لو تاخير ان عمدا جايز نيست و اگر تاخير كند معصيت كرده و لكن نماز باطل نميشود هم چنانكه باطل نميشود
[illegible] بعمد اگر چه احوط اعاده است و اگر فراموش كند بجا آورد ان را هر وقت كه بخاطرش بيايد و در ان ظاهرا
[illegible] استقبال شرط نيست و نيت معتبر نيست و سبب ان را در تعيين نيت كند بر اين نحو كه دو سجده ميكنم براي فلان سبب
كه در نماز از من صادر شده قربة الي الله و هر سجودي عبارتست از دو سجده و يكي كفايت نميكند و در هر يك واجبست
وضع جبهه بر ما يصح السجود عليه و وضع ساير مواضع سجود بر زمين نيز واجبست چنانچه در سجود نماز ركن است
و در هر يك نيز واجبست ذكر و اولي انست كه بگويد بسم الله و بالله و صلي الله علي محمد و آل محمد يا بگويد بسم
الله و بالله السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته و واجبست و نيز بعد از سجده تا بنشيند تشهد و سلام
و در تشهد از كفايت ميكند خفيف بر گفتن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل

سجده شکر

علی محمد و آل محمد و احوط خواندن تشهد معهود در صلوة است و در تسلیم آن بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بنا بر احوط و اما سجده شکر پس آن سنت مؤکد است بعد از فریضه و جمعی از علماء استحباب آن را بعد از نافله نیز ذکر نموده اند و خالی از وجه نیست و بعضی احتمال داده اند استحباب آن را برای هر عبادت و فعل خیر و این سجده است که گذارده میشود برای شکر گذاری توفیق بر اداء فریضه و توفیق بر فعل نافله و مطلق عبادة و فعل خیر نیز و بجهة اینست که این سجده شکر می نامند و در حدیث است که سجده شکر موجب زیادتی است اگر در نماز نقصی شده باشد که بنوافل تمام نشده باشد به این سجده تمام میشود و در حدیث معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود سجده شکر سنت مؤکد است بر هر مسلم که بآن تمام میشود نماز تو و راضی میشود بآن پروردگار تو و خوش حال میشوند بآن ملائکه از تو بدرستیکه بنده خدا در وقتیکه نماز گذارد و بعد از آن سجده شکر بجا آورد می گشاید پروردگار تبارک و تعالی حجاب را میان او و ملائکه را پس می فرماید ای ملائکه من نظر کنید بسوی بنده من که بجا آورده عبادت مرا و تمام نموده عهد مرا پس از آن سجده کرده از برای من بجهة شکر آن نعمت توفیق عبادت که باو کرامت کرده ام ای ملائکه من چه چیز است مر او را در نزد من پس ملئکه عرض می کنند ای پروردگار ما مر او را رحمت تو است پس پروردگار تبارک و تعالی می فرماید دیگر مر او را چیست ملئکه عرض می کنند ای پروردگار ما مر او را بهشت است پس پروردگار می فرماید دیگر چیست پس عرض می کنند ای پروردگار ما کفایت مهمات او را پس پروردگار می فرماید دیگر چیست پس چیزی از خیر باقی نمی ماند مگر اینکه او را عرض می کنند پس پروردگار می فرماید دیگر چیست عرض می کنند ای پروردگار ما دیگر برای ما علم بچیزی نیست پس پروردگار می فرماید مر او راست اینکه من شکر گذاری او کنم همچنانکه او شکر گذاری مرا کرده و رو می آورم باو بفضل خود و بنمایم برحمت خود او را بلکه سنت مؤکد است سجده شکر برای تجدد هر نعمت بلکه در نزد یاد آوردن نعمة و اصح چه در حدیث است که هر مؤمنی که سجده شکر کند برای خدا بجهة شکر آن نعمت در غیر نماز می نویسد خدا از برای او بسبب آن سجده ده حسنه و محو می کند از او ده سیئه و بلند می کند از برای او ده درجه در بهشت و در حدیث دیگر است که کسیکه بجهة شکر آن نعمت سجده کند در حالیکه با وضو باشد می نویسد خدا برای او ثواب ده نماز و محو می کند از او ده گناه عظیم و بعضی آنست که سجده شکر فریضه را بعد از تعقیب بعمل آورد و مستحب است طول دادن در این سجده هر قدر که بتواند و اینکه دو ذراع و سینه و شکم خود را بچسباند بزمین و تفسیر در آن یعنی در سجده کردن و دو خد خود را اول خد راست بعد از آن خد چپ را در میان دو سجده بر زمین گذاردن و بر خاک مالیدن و گذاردن و مالیدن جبین نیز وارد شده و اگر اقتصار بر یکسجده کند خدها را بعد از آن یکسجده بر زمین گذارد و استحباب خواندن دعاهای در این سجده وارد شده و اقل آن سه مرتبه شکرالله گفتن است و احادیث ماثوره در این مقام بسیار است



بهمین

سجده تلاوت

بهترین ادعیه و اذکار آنست بنابر روایت عبد الله بن جندب آنست که در سجده اول بگوید اللهم انی اشهدک و
اشهد ملائکتک و انبیاءک و رسلک و جمیع خلقک انک انت الله ربی و الاسلام دینی و محمدا نبیی
و علیا و الحسن و الحسین و علی ابن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و
محمد بن علی و علی ابن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن بن علی علیهم السلام ائمتی بهم اتولی و من
عدوهم اتبرء و بعد سه دفعه بگوید اللهم انی انشدک دم المظلوم و سه مرتبه بگوید اللهم انی انشدک
بایوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم بایدینا و ایدی المؤمنین اللهم انی انشدک بایوائک
علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم علی عدوک و عدوهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد
سه مرتبه بگوید اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر و بعد خد راست خود را بر زمین گذارد و سه دفعه بگوید
یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت و یا باری خلقی رحمة بی و قد کنت عن خلقی
غنیا صل علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین من آل محمد و بعد خد چپ خود را بر زمین گذارد و سه مرتبه بگوید
یا معز کل جبار و یا مذل کل ذلیل قد و عزتک بلغ مجهودی و بعد عود به سجده کند و صد مرتبه
شکرا شکرا و بعد حاجات خود را بخواهد و اما سجده تلاوت پس واجب است در چهار سوره که الم تنزیل
و حم فصلت و النجم و اقرء باسم بوده باشد بر قاری آیه سجده و گوش دهنده آن بلکه شنونده آن بدون آنکه گوش
داده باشد علی الاحوط هر چند قرب استحباب است بر او و تأخیر کننده آن مثل ترک کننده آن آثم است و اگر عمدا یا
سهوا تأخیر کند و در زمان متأخر متذکر شود احوط اگر نگوئیم اقوی اتیان باشد در هر زمان که متذکر شود و
متکرر شود آن نیکو در سببش که تلاوت یا استماع آیه سجده بوده باشد خواه سجده بسبب اولی اتیان کرده باشد
یا نه پس در صورت عدم اتیان واجبست سجده را متعدد کند بنای عدد وجود سبب آن حتی معلم اطفال در تعلیم
آیه سجده هر چند مرتبه که خواندن آن را از اطفال می شنود واجبست سجده کند و محل وجوب آن بعد از فراغت
از خواندن آیه سجده است و احوط عدم ترک است هر گاه بعض آیه را بخواند یا بشنود نه بعض دیگر را و هم چنین احوط
عدم ترک است اگر بعض آن را بخواند و بعض دیگر را گوش بدهد یا اینکه بعض آن را بشنود و بعض دیگر را گوش بدهد
بلکه احتیاط در این دو صورت خصوصا صورت اخیره شدید تر است و در وجوب آن بر قاری آیه فرقی نیست ما بین آنکه
مرد باشد یا زن یا خنثی و بر گوش دهنده یا شنونده نیز فرقی نیست ما بین آنکه خواننده کبیر باشد یا صغیر ممیز
باشد یا مسلم باشد یا کافر عاقل باشد یا دیوانه و در این سجده هیچ یک از شرایط نماز از استقبال و طهارت
از حدث اصغر و اکبر حتی جنابه و حیض و ستر عورة و خلو بدن و جامه از نجاست و جزء حیوان غیر ماکول اللحم
و غیر اینها معتبر نیست پس بر جنب و حائض اگر بشنوند آیه را نیز واجب می شود بلکه اگر خود نیز بخوانند همچنانا

بلکه الاقوی
عم

اگر چه حجب است
عم

یا انشانا

ثانیاً آنکه نیز واجب است بلکه کیفیت آن مثل سجدهٔ نماز است که واجب است علی الاظهر وضع اعضاء سبعه بر زمین
و احوط رعایت وضع جبهه است بر آنچه که سجود نماز بر آن صحیح است بلکه این احتیاط ترک نشود و احوط آنست که
ذکر واجب در سجدهٔ نماز را در این سجده نیز بگوید و مستحب است علاوه بر این ذکر خواندن یکی از اذکار مأثوره
در خصوص این سجده و بهتر خواندن این ذکر است که لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً
لا اله الا الله عبودیةً و رقاً سجدت لک یا رب تعبداً و رقاً لا مستنکفاً و لا مستکبراً بل انا عبد
ذلیل خائف مستجیر و سنت است این سجده در یازده سوره دیگر که سورهٔ اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل و
مریم و حج در دو موضع از آن و فرقان و نمل و ص و اذا السماء انشقت بوده باشد بلکه سنت است نیز در هر آیه که در آن
امر به سجده یا ذکر سجده است

مبحث پنجم

در باقی نمازهای واجبی و برخی از نمازهای مستحبی است
و در آن چند فصل است فصل اول در نماز کسوف و خسوف و زلزله و سایر آیات آسمانی است بدانکه واجب می‌شود
نماز بر مکلف چه مرد باشد و چه زن و چه خنثی بسبب کسوف که گرفتن آفتاب را گویند و خسوف که گرفتن ماه را
گویند چه تمام قرص بگیرد و چه بعض آن و بسبب لرزیدن زمین اگرچه خفیف باشد و باعث ترس نشود و بسبب بادهای
تند یا سرخ یا سیاه و بسبب رعد و برق غیر متعارف و مانند اینها از امور آسمانی که باعث ترس غالب مردم شوند که
این شرط معتبر است در جمیع آیات آسمانی و آن دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود واجب است که مجموع ده
رکوع می‌شود پس در رکعت اولی مقارن نیت تکبیرة الاحرام بگوید و قرائت حمد نماید و بعد از آن سوره تمام بخواند و
رکوع کند و سر بردارد و قرائت حمد نماید و بعد از آن سوره تمام بخواند و رکوع کند و سر بردارد و همین نحو عمل کند
تا رکوع پنجم که قبل از هر رکوعی قرائت حمد و سوره تمام نموده باشد و بعد از رفع راس از رکوع پنجم برای سجده رود و دو
سجده بعمل آورد و بعد از سجدتین برخیزد از برای رکعت ثانیه و بعد از برخواستن بهمان وتیره رکعت اولی عمل آورد
هر رکوعی قرائت حمد نموده و سوره تمام بخواند که در هر رکعت پنج حمد و پنج سوره تمام قرائت کرده باشد و بعد از رفع
راس از رکوع پنجم رکعت ثانیه نیز بسجود رفته و دو سجده بعمل آورد و بعد از سجدتین تشهد بگوید و تسلیم دهد و
جایز است که در هر رکعت اقتصار کند بر یک سوره و آن را توزیع کند بر پنج رکوع که قبل از هر رکوعی بعض از سوره را
بخواند تا آنکه در رکوع پنجم سوره ختم شود و هم چنین در رکعت ثانیه که در دو رکعت دو سوره خوانده باشد و
لکن در این صورت باید در هر رکعت اقتصار کند بر قرائت یک حمد که آن را در هر رکعت قبل از رکوع اول بخواند و در همان
رکوع دیگر اکتفا کند بهمان خواندن بعض سوره بدون قرائت حمد در آنها و در رکعت ثانیه نیز اگر بخواهد سورهٔ
واحده را توزیع کند بهمین دستور اقتصار نماید بر قرائت یک حمد قبل از رکوع اول و مستحب است تکبیر برای هر
رکوع و بعد از رفع راس از هر رکوع مگر بعد از رکوع پنجم در هر یک از دو رکعت که در این موضع مستحب است گفتن

سمع الله لمن حمده، و پس از آن تکبیر بجهة سجود بگوید مستحب است، و قنوت قبل از هر رکوع دوّمی که
در همه ده رکعت پنج قنوت میشود و دو قنوت در رکعت اولی یکی قبل از رکوع دوّم و یکی دیگر قبل از رکوع
چهارم و سه قنوت در رکعت ثانیه یکی قبل از رکوع اول و یکی دیگر قبل از رکوع ششم و یکی دیگر قبل از رکوع
پنجم و مستحب است در آن جماعت فرادی نیز جایز است و هرگاه مأموم درک نماید امام را قبل از رکوع اول یا در حال
رکوع اول چه از رکعت اولی و چه از ثانیه پس ادراک رکعت کرده خواهد بود قطعاً پس ملحق شده و متابعت نماید
و اگر بعد از رفع راس از رکوع اول درک نماید ادراک رکعت نکرده است پس اقتدا کردن در این صورت محل
اشکال است و احتیاط در ترک این اقتدا است بلکه این احتیاط ترک نشود بدانکه هر یک از رکوعات این نماز
رکن است و زیاده و نقیصه آن عمداً و سهواً مبطل است و شک در عدد رکعات آن نیز مبطل است مثل سایر فرایض
دو رکعتی و اگر شک نماید در رکوعی از رکوعات پس اگر محلش نگذشته است اعتنا نماید و اگر محلش باقیست
مشکوک فیه را بعمل آورد و اگر شک در عدد رکوعات نماید بنا بر اقل گذارده و مشکوک فیه را بعمل آورد
مگر آنکه شک در میان رکوع پنجم و ششم باشد که نداند رکوعی که اتیان کرده یا میخواهد اتیان کند یا رکوع
پنجم است یا رکوع ششم پس بنا بر پنجم گذارده و اگر بداند که ششم است بعمل بنا آورد نماز صحیح است مگر آنکه شک
در پنج و شش راجع شود بشک در عدد رکعت یا بمعنی که نداند این رکوع یا رکوع آخر رکعت اولی است که پنجم
از ده رکوع است یا رکوع اول از رکعت ثانیه است که ششم از ده رکوع است پس نماز در این صورت باطل است بجهة
رجوع شک به اینکه رکعتی که در دست دارد یا رکعت اولی است یا رکعت ثانیه و اما وقت نماز کسوفین پس از
ابتداء گرفته شدن است یا باز شدن تمام قرص و احوط آنست که قبل از شروع باز شدن اتیان کند و اگر تأخیر
کند تا شروع بباز شدن احوط آنست که نماز را بعد از آن به نیت قربة مطلقه بعمل آورد بدون تعیین ادا و قضا
و هرگاه نماز در وقت فوت شده باشد پس اگر تمام قرص گرفته بوده است واجب است قضا نماید خواه در وقت مطلع
شده باشد که گرفته شده یا نه و خواه در صورت اطلاع نماز را عمداً ترک کرده باشد یا نسیاناً و اگر بعض قرص
گرفته بوده است پس اگر در وقت مطلع شده بوده و نماز را عمداً یا نسیاناً ترک کرده قضاء نماید و اگر در وقت
مطلع نشده قضا ندارد و شرط نیست در وجوب این نماز وسعت داشتن وقت فعل تمام آن را اگرچه بوجه اخف و
اقتصار بر واجبات آن باشد و الا واجب نخواهد بود اگرچه وسعت یک رکعت آن را داشته باشد و اگر بمظنه
وسعت وقت شروع در نماز کند و در اثناء ظاهر شود عدم وسعت نماز را قطع کند و احوط اتمام آنست به
قصد احتیاط و اگر کسوف یا خسوف واقع شود در وقت فریضه یومیه مقدم بدارد آن را اگر وقتش تنگ است و اگر
وقت هر دو تنگ باشد یومیه مقدم بدارد بر آیات و قضا کسوفین در این صورت واجب نیست مگر آنکه وقتش وسعت

بلکه بعد از رکوع پنجم
نیست شک ... رکعت
که یک رکوع ... دار
اخلال ... شده باشد
... عهم

عه
اقوی وجوب اداء
مطلقاً عهم

داشته و مکلف از عمداً تأخیر کرده تا آنکه وقت تنگ شده که در این صورت لازم است اداء و قضا نماید و احوط
در صورت اولی نیز مراعات نیت قضا است و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد در تقدیم و تأخیر مخیر است ولکن
احوط مقدم داشتن کسوف عین است بلکه این احتیاط ترک نشود و وقت نماز زلزله با سایر آیات ترساننده او
زمان ظهور آنها است تا آخر مدت پس همیشه اداء است و احوط آنست که در نیت متعرض اداء نشود و بعید نیست
وجوب تعجیل در فعل آن بلکه اظهر همین است و اگر از زمان ظهور آیه تأخیر کند بدون عذر آثم خواهد بود و
لکن قضا نمیشود **فصل دویم** در نماز عیدین که فطر و قربان باشد بدانکه این نماز بحسب اصل
شرع از نمازهای واجب است ولکن چون وجوبش مشروط بوده بحضور امام یا نایب خاص ایشان و این شرط
در این زمان غیبت امام عصر عجل الله فرجه منتفی است پس نماز مذکور در زمان غیبت از وجوب خارج
شده پس در این زمانها بجهت انتفاء شرط وجوب از جملهٔ نمازهای مستحبی است و در او جماعت و فرادی هر دو
جایز است ولی بلکه احوط برای زنان ترک آنست مگر زنان پیر که استحباب در حق ایشان نیز ثابت است و وقت
آن از طلوع آفتاب است تا زوال و هرگاه در تمام این وقت فوت شود قضا ندارد و مستحب است تأخیر نمودن
آن تا بلند شدن آفتاب و مستحب است تأخیرش در عید فطر بیشتر از عید قربان باشد بقدر افطار
کردن و زکوة فطره اخراج کردن و اما کیفیت آن پس دو رکعت است و در هر رکعت لازم است بعد از قرائت حمد
خواندن سوره و بعد از فراغ از سوره لازم است نه تکبیر پنج در رکعت اولی و چهار در رکعت ثانیه و بعد
از هر تکبیری قنوتی لازم است پنج در رکعت اولی و چهار در رکعت ثانیه پس عدد تکبیرات دو رکعتش با تکبیرة
الاحرام و تکبیر رکوع دوازده است هفت در رکعت اولی و پنج در رکعت ثانیه و مستحب است بلند نمودن دستها
در حال تکبیرات و در سوره واجبه در هر رکعت مخیر است ولکن افضل در رکعت اولی والشمس و در رکعت ثانیه
هل اتیک حدیث الغاشیه است و در حدیث دیگر که جماعتی نیز عمل بآن کرده اند افضل در رکعت اولی سبح
اسم ربک الاعلی و در رکعت ثانیه والشمس است و عمل بهر دو خوبست و در قنوتها هر ذکر و دعا کفایت میکند
و افضل خواندن دعای ماثور است در خصوص این نماز و آن اینست اَللّهُمَّ اَهْلَ الْکِبْرِیاءِ وَ الْعَظَمَةِ وَ
اَهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ اَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ اَهْلَ التَّقْوی وَ الْمَغْفِرَةِ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هذَا الْیَوْمِ الَّذی
جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمینَ عیداً وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ذُخْراً وَ مَزیداً اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ
تُدْخِلَنی فی کُلِّ خَیْرٍ اَدْخَلْتَ فیهِ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُخْرِجَنی مِنْ کُلِّ سُوءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُکَ
عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ خَیْرَ ما سَئَلَکَ بِهِ عِبادُکَ الصّالِحُونَ وَ اَعُوذُ بِکَ مِمَّا اسْتَعاذَ
مِنْهُ عِبادُکَ الْمُخْلَصُونَ و بعد از نماز مستحب است دو خطبه بدستوری که در نماز جمعه بیش از نماز لازم



است و تقدیم خطبه بر نماز در این جا از بدعتهای عثمان است و جایز نیست هر گاه تکبیرات کلا یا بعضا فراموش
کند غیر از تکبیرة الاحرام که رکن است و بعد از رکوع یا بعد از نماز متذکر شود ضرر ندارد نماز صحیح است و اگر در
عدد تکبیرات قبل از تجاوز محل شک نماید بنا بر اقل گذارده اتیان نمیکند و اگر بعد از اتیان ظاهر
شود که بعمل آورده بوده ضرر ندارد و در جماعت این نماز مثل جماعت فرائض یومیه و نماز کسوفین امام متحمل
قرائت ماموم است بخلاف تکبیرات و دعای قنوت که امام متحمل آنها نیست بلکه خود ماموم مباشر آنها باید و اگر
ماموم بعض تکبیرات را با امام درک کند در این بعض متابعت نماید و باقی را با دعاء مختصر در قنوت اگر چه بگفتن
یک سبحان الله باشد بعد از رفتن امام برکوع اتیان کند و اگر همه را نتواند منفرد بجا آورد اگر میتواند اتیان کند و
اگر تکبیرات بدون قنوت بجا بتواند بگوید اقتصار بر آنها کند و اگر هیچ نتواند بگوید ازو ساقط است بهمان
حالت برکوع رود و اگر امام را در رکوع بیابد نیت کرده ملحق شود تکبیرات و قنوتات در این صورت مثل قرائت
ازو ساقط است ولکن احوط در جمیع صور مذکوره غیر از صورتی که بتواند باقی تکبیرات را با دعاء خفیف و مختصر در قنوت
بعد از رفتن امام برکوع بعمل آورد ترک جماعت و اختیار فرادی است و مستحب است در عید فطر تکبیرات بگوید بعد از
چهار نماز که اول آنها مغرب شب عید است و آخر آنها نماز عید است بصیغه الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و
الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و بهتر است که بعد از ظهر و عصر روز عید نیز بگوید
و در عید قربان مستحب است بعد از ده نماز برای کسانی که در منی نباشند که اول آنها ظهر روز عید است و آخر آنها
صبح دوازدهم و صورت تکبیرات در این جا اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد
الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا **فصل** در نماز لیلة الدفن است
و آن دو رکعت است بدستور نماز صبح ولکن در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه
سوره انا انزلناه بخواند و پس از سلم بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان و در
جای فلان اسم میت را ذکر کند باید دانست که دلیل استحباب این نماز حدیث مرسلیست که از مصباح کفعمی و موجز ابن
فهد نقل شده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و لفظ حدیث اینست که قال النبی ص لا یاتی علی المیت اشد من
اول لیلة فارحموا موتاکم بالصدقة فان لم تجدوا فلیصل احدکم یقرء فی الاولی الحمد و آیة الکرسی و فی الثانیة
الحمد و القدر عشرا فاذا سلم قال اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان فانه تعالی یبعث من
ساعته الف ملک الی قبره مع کل ملک ثوب و حلة یعنی فرمود پیغمبر ص نمیاید بر میت شبی که سخت تر باشد از شب
اول قبر پس رحم کنید مردگان خود را بصدقه دادن و اگر نیابید چیزی را برای صدقه دادن پس نماز کند یکی از شما
بر این کیفیت که بخواند در رکعت اولی حمد و آیة الکرسی و در رکعت ثانیه حمد و سوره قدر ده مرتبه در وقتی

که بسلم

نماز لیلة الدفن

که سلام گفت صلوات بفرستد و بگوید خدایا برسان ثواب این نماز را بقبر فلان کس یعنی بقبر فلان کس پس بدرستی
که بفرستد خدای تعالی در همان ساعت هزار ملک بسوی قبر او که با هر ملک بوده باشد یک جامه و یک حله
بهشتی و مقتضی صریح این حدیث اینستکه نماز لیلة الدفن دو رکعتست و از یکنفر کافی است و دلالت نمی کند بر اینکه
و رجحان زیاده بران پس اینکه متداول شده که چهل و یکنفر ایشان نماز می کنند نظر بشبهه تشریع و بدعت خصوصا
در یک زمان واحد خالی از اشکال نیست و جهت اشکال دیگر اینکه ظاهر حدیث اینستکه عدول بر این نماز بعد از عجز
از صدقه است پس ایشان بان با قدرت بر صدقه مشکلست ولکن چونکه بنای عمل شیعه در این ازمنه و ازمنه سالفه
بر رعایت این عدد قرار گرفته و غالباً عجز از صدقه نیز نمی نمایند و عمل هم از مستحبات است و تسامح در ادله آنها
جایز است و محتملست که حدیث دیگر در این باب بنظر علماء سلف رسیده که الحال احادیث از میان رفته باکی نیست که
نماز چهل و یکنفر را تجویز کنیم و بعید نیست که بگوئیم اینکه معمولست که بان چهل و یکنفر پولی داده میشود
عنوان بنای آن از اصل همان عنوان صدقه است نه اجرت بلکه بملاحظه اینکه عمل از مستحبات است و قبول اجرت نه
میکند دهنده پول باید قصد صدقه کند و گیرنده پول نیز نماز را تبرعاً بعمل آورد نه بداعی اجرت و الا عمل
باطل و پول که گرفته حرام خواهد بود و اگر چنین کند امید است که عمل بمضمون حدیث شده باشد و بر میت فیض
صدقه و نماز هر دو عاید گردد ولکن اولی بلکه احوط آنستکه هر یک از چهل و یکنفر در نیت قصد خصوصیت
نکنند بلکه قصد کنند ایشان بعد و کمتر از آن جا و امید آنکه مطلوب خدا و وسیله نفع و انتفاع میت شود بدانکه اگر
نماز را هر نفری زیاده بر یکنماز نمیتوانند کرد خواه غیر یکنفر ممکن باشد که ایشان نماز بقصد کنند یا نه و با عدم امکان
چهل و یکنفر ایشان کنند هر چند نفری که ممکن است هر نفری یکنماز نه زیاده بران و اگر ممکن نشود مگر یکنفر
اقتصار کند بیکنماز امید است که فائده مقصوده بان حاصل شود چنانچه ظاهر حدیث اینست فصل چهارم در
نماز جعفر طیار است که در روایات اهل بیت عصمت از ان تعبیر بصلوة تسبیح شده و از فضیلت و ثواب بسیار
دارد و در حدیثست که اگر هر روز ایشان بکنی بهتر است برای تو از دنیا و آنچه که در دنیا است و اگر در هر روز
ایشان بکنی آمرزیده میشود برای تو هر گناهی که در ما بین آنها کرده باشی و اگر در هر جمعه یا در هر ماه یا در هر
سال ایشان بکنی ابرا آمرزیده میشود هر گناهی که در میان دو نماز کرده باشی و اگر بوده باشد گناهان تو مثل عدد
ستاره گان و مثل برگ درختان و مثل عدد ریگ بیابان خدا امرزد اگر چه از گناه فرار از جهاد باشد و در هر
روز فرقی نیست در روزها و شبها و نیز فرقی در میان سفر و حضر نیست و افضل روزها روز جمعه است و افضل اوقات
روز جمعه وقت بلند شدن آفتاب است و سنت موکد است در شب نیمه شعبان و آن چهار رکعت بدو سلام و بعد از حمد
هر سوره که بخواند مجزیست ولکن افضل خواندن سوره اذا زلزلت است در رکعت اولی و سوره و العادیات است در


رکعت

رکعت ثانیه و سورهٔ اذا جاء نصر الله است در رکعت ثالثه و سورهٔ قل هو الله احد است در رکعت را
و در هر رکعت بعد از قرائت حمد و سوره پانزده نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و ا
اکبر و در رکوع هر رکعت ده نوبت بگوید و بعد از رفع راس از رکوع هر رکعت ده نوبت و در هر یک
از دو سجدهٔ هر رکعت ده نوبت و بعد از رفع راس از هر یک از سجدتین ده نوبت که مجموع تسبیحا
سیصد است در هر رکعتی هفتاد و پنج تسبیح و احوط در رکوع و سجود گفتن ذکر آنها است قبل از تسبیحا
و جایز است محسوب داشتن این چهار رکعت از نوافل یومیه یا از نوافل لیلیه و بهتر است که چهار رکعت از نافله
بقصد نافله بکیفیت این نماز بجای آورد که امید است ثواب هر دو برای او حاصل شود و اگر بجهة حاجت بکار
تعجیل داشته باشد و نتواند تسبیحات را در نماز بگوید جایز است چهار رکعت نماز مجرد از تسبیحات بجای آورد و
و از پی آن کار برود و در آن حال تسبیحات را بگوید و اگر بخواهد انجام آن کار را که تعجیل دارد دو رکعت از این نماز
با تسبیحات تنها در یک مجلس بجای آورد و دو رکعت دیگر را در مجلس دیگر بعد از فراغ از آن کار بجای آورد جا
است نیز و سنت است نیز در سجدهٔ آخر نماز این دعا را بخواند یا من لبس العز و الوقار یا من تعطف بالمجد
و تکرم به یا من لا ینبغی التسبیح الا له یا من احصی کل شیء علمه یا ذا النعمة و الطول یا ذا المن و الفضل
یا ذا القدرة و الکرم اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم
الاعلی و کلماتک التامات ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا و بجای کذا و کذا حاجات
خود را ذکر کند **فصل پنجم** در نماز غفیله که مستحب است گذاردن آن در ما بین نماز مغرب و نماز
که از آن در روایات ساعت غفلت نامیده اند و نماز وصیت است که آنهم در ما بین مغرب و عشا کرده شود اما
نماز غفیله پس دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد بخواند این و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر
علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و
کذلک ننجی المؤمنین و در رکعت دوم بعد از حمد بخواند این و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم
ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی
کتاب مبین و بعد دو دست خود را بلند کند و بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا
انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا و بجای کذا و کذا حاجات خود را ذکر کند و بعد بگوید
اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آل محمد علیه و علیهم السلام لما
قضیتها لی و احوط آنست که دو رکعت از نافلهٔ مغرب را باین کیفیت بعمل آورد هر چند اظهر و اقوی جواز آنست علی
حدة و اما نماز وصیت پس آنهم دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد سیزده مرتبه سورهٔ اذا زلزلت بخواند و در

رکعت

رکعت ثانیه پانزده مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و در حدیث است که اگر این نماز را در هر ماه یکدفعه بکند از مؤمنین خواهد بود و اگر در هر سال یکدفعه بکند از محسنین خواهد بود و اگر در هر جمعه بکند از مخلصین خواهد بود و اگر در هر شب بکند غرامت خواهد کرد مراد در بهشت و احصا نمی کند ثواب او را مگر خدا و احوط آنست که دو رکعت دیگر را نافله مغرب را نیز باین کیفیت کند و اگر بخواهد این احتیاط را نیز ترک کند ضرر ندارد بنا بر اظهر و اقوی **فصل ششم** در نماز اول ماه است و آن مستحب است در روز اول هر ماه دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد سی دفعه قل هو الله احد بخواند و در رکعت ثانیه سی دفعه سوره انا انزلناه بخواند و تصدق کند تا بخرد از خدا سلامتی تمام ماه را و سنت است بعد از نماز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها ویعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین بسم الله الرحمن الرحیم وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده وهو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله ونعم الوکیل وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رب لا تذرنی فردا وانت خیر الراحمین مبحث ششم در قضاء فوائت است و در آن چند فصل است فصل اول در بیان کسانی که قضا بر آنها واجب است بدانکه واجب است قضا فرایض یومیه بر هر کسیکه ترک کرده باشد آنرا در وقتش از روی عصیان یا نسیان یا بسبب خوابی که مستوعب تمام وقت باشد یا مرض و مانند آن و بر کسیکه اتیان کرده آنرا در وقت بر وجه بطلان بواسطه اخلال بفعلی یا شرطی از روی عمد و علم یا سهو و نسیان یا جهل بمسئله و مانند آن و بر چند کس واجب نیست اول طفل غیر بالغ که در تمام وقت غیر بالغ بوده دوم مجنون که در تمام وقت دیوانه بوده بدون فرق در میان جنون اصلی و عارضی چه بفعل خود عارض شده باشد یا بفعل غیر سیم مغمی علیه که در تمام وقت بیهوش بوده مگر آنکه اغماء بفعل خودش حاصل شده باشد که در این صورت احتیاط بمراعات قضا را ترک نکند و در غیر این صورت مستحب است قضا جمیع نمازهائی که در حال اغماء فوت بلکه احوط نیز قضا است چهارم حایض و نفسا که حیض و نفاس ایشان مستوعب تمام وقت بوده و اگر ادراک کرده باشند از اول وقت تا آخر آن مقدار فعل نماز را با شرایط و ایشان باندازه آن مقدار نکرده باشند پس قضاء آن نماز بر ایشان واجب است و هم چنین است اگر ادراک کرده باشند از آخر وقت مقدار یک رکعت را با شرایط و ایشان نکرده باشند و هم چنین است در این و حکم مجنون و مغمی علیه هر گاه از اول یا آخر وقت در مقدار فعل نماز با شرایط خالی از عذر باشند



تا آنکه درک نماید از آخر وقت مقدار یک رکعت و همچنین است طفل هرگاه در آخر وقت بالغ شود و مقدار
فعل تمام نماز یا یک رکعت از آن را با شرایط پنجم کافر اصلی که قبول اسلام کند چه قضاء نمازهایی که در
حال کفر از او فوت شده بر او واجب نیست بخلاف کافر مرتدی که توبه کند چه بر او قضاء نمازهای زمان
ارتداد واجب است و اما مخالف که شیعه شود پس بر او نیز واجبست قضاء نمازهایی که در اوقات آنها
ایشان نکرده یا آنکه در مذهب اهل سنت بر وجه بطلان بعمل آورده باشد و اما آنچه را که در آن مذهب
بر وجه صحت بعمل آورده قضاء آن لازم نیست و اگر کافر یا سنی بعد از اسلام یا تشیع ادراک کند از آخر وقت
مقدار تمام نماز یا یک رکعت از آن را با شرایط واجبست بر ایشان نماز و بر تقدیر ترک لازم است قضاء
آن ششم فاقد طهورین که در وقت متمکن از آب و تیمم نباشد پس بر او نیز اداء و قضائی نیست چنانچه سابقا
ذکر نمودیم بلی احوط بعد از زوال عذر رعایت قضا است و احوط از آن فعل آنست نیز در وقت بدون طهارت

فصل دویم در احکام قضا است بدانکه اعتبار در قضاء حاضر و مسافر بحال فوات است
نه بحال فعل پس اگر نماز در سفر موجب قصر فوت شده باشد قضاء آن نیز قصر است اگرچه در حضر اتیان بآن
شود و اگر در حضر یا بحال اقامه فوت شده باشد قضاء آن نیز تمام است اگرچه در سفر اتیان بآن شود و اگر در
مواضع تخییر در ما بین قصر و تمام فوت شده باشد پس در قضاء آن در حضر چند وجه است احوط قضاء به
قصر است مطلقا بلکه این احتیاط ترک نشود و اصح در قضا موسع بودن آنست و فوریت در آن ثابت نیست
بلی افضل بلکه احوط مبادرت بفعل آنست و واجب نیست مقدم داشتن فائته بر حاضره پس جایز است تقدیم
فعل اداء بر قضاء حتی در وسعت وقت بنا بر اظهر و اقوی بلی احوط تقدیم فائته و تاخیر حاضره است تا تضیق
وقت و احوط از آن تقدیم فوائت همان روز است بر حاضره و احوط از آن تقدیم فائته واحده است بر حاضره
خصوصا فائته همان روز بدانکه در غیر صلوات یومیه ترتیب معتبر نیست نه در ما بین خود آنها و نه در ما بین
آنها با یومیه پس جایز است تقدیم قضاء کسوف متاخر بر خسوف متقدم چنانکه جایز است تقدیم هر یک
از آنها بر قضاء صلوات یومیه اگرچه یومیه پیشتر فوت شده باشد و اما فوائت یومیه پس اگر علم بعدد
مقدم و موخر آنها دارد بنحوی که فوت شده قضاء آنها را بهمان نحو بعمل آورد و اگر یک نماز معین چون صبح
مثلا یا چند نماز معین چون صبح و ظهر یا همه پنج نماز از او مکرر فوت شده باشد و لکن نداند که چه قدر
و چند مرتبه فوت شده واجبست قضاء همان قدری که یقین بفوت آن دارد و احوط آنست که چندان قضا
نماید که یقین کند بآنکه دیگر چیزی در ذمه اش باقی نمانده و اگر از او یک نماز فوت شده باشد و تعیین آن
فراموش کرده باشد که نداند از پنج نماز کدام است پس اگر حاضر بوده سه نماز به نیت ما فی الذمه یک دو رکعتی

بجهة صبح و یك سه رکعتی بجهة مغرب و یك چهار رکعتی بجهة ظهر و عصر و عشا بگذارد و در جهر و اخفات
چهار رکعتی مخیر است و اگر مسافر است کفایت می کند یك سه رکعتی برای مغرب و یك دو رکعتی بقصد ما فی الذمة
برای صبح و ظهر و عشاء با تخییر در جهر و اخفات و احوط در این حال یك نماز سه رکعتی و چهار نماز دو رکعتی
است چنانچه احوط در صورت اولی یك دو رکعتی و یك سه رکعتی و سه چهار رکعتی است و هرگاه فوت شده از مکلف
نمازهای بسیاری که عدد و مقدار آنها را می داند و لکن ترتیب آنها را نمیداند اشهر سقوط ترتیب است و این با
عدم سبق علم بترتیب و عروض نسیان فوتیست بلکه مطلقا خالی از قوة نیست زیرا که آن قدری که ثابت است اعتبار
ترتیب در ما بین ظهر و عصر از یکوقت و مغرب و عشاء از یکوقت است پس آنها چنانچه در اداء مرتب می باشند در
قضاء نیز مرتب می باشند و اما ترتیب در ما بین فوائت یوم سابق و فوائت یوم لاحق پس اعتبار آن بدلیل ثابت نیست
و شناخته که تقدیم فائتهٔ نهار بر حاضرهٔ لیل متصل بآن لازم نیست بلکه تقدیم حاضرهٔ لیل بر فائتهٔ نهار جایز
است بلی احوط تحصیل ترتیب است خصوصا با سبق علم بآن و عروض نسیان و اداء متعدد با متعسر نباشد
و طریق آن اینست که اگر ظهر و عصری از او فوت شده باشد و مقدم و مؤخر آنها را نداند عصری در میان دو
ظهر یا عکس آن بعمل آورد و اگر مغربی هم با آنها بوده باشد همین سه نماز را بعد از آنها مغربی بعد از سه نماز
اول مکرر کند و اگر عشائی هم با آنها بوده باشد همین هفت نماز را بعد از آنها بعشائی بعد از هفت نماز
اول مکرر کند و اگر با آنها صبحی هم بوده باشد همین پانزده نماز را بعد از آنها به صبحی بعد از پانزده اول
مکرر کند و طریق دیگر اسهل و اخصر از این در خصوص خمسه یعنی آنکه هر پنج نماز از پنج روز فوت شده باشد
و مقدم و مؤخر آنها را نداند اینست که بعد فائته یکروز نماز را پنج دفعه مکرر کند یعنی پنج روز نماز بعمل
آورد و هر یك نماز که بر آنها افزوده می شود یکروز دیگر نماز بر آنها بیفزاید پس اگر فوائت شش نماز باشد
شش روز نماز بگذارد و اگر هفت نماز باشد هفت روز بجای آورد و کسیکه از برای دیگری قضا می کند
چه ولی و چه اجیر و چه متبرع احوط مراعاة ترتیب است با علم بآن پس احوط آنستکه دو نفر و زیاده در وقت
واحد مشغول قضاء آن شخص واحد نشوند هر چند جواز آن خالی از قوة نیست و مستحب است قضاء نوافل
موقته که در اوقات خود فوت شده باشند چه یومیه و چه غیر یومیه و با عجز از قضاء در عوض هر دو رکعت
یکمد طعام صدقه بدهد بدانکه واجبست بر ولی میت که پسر بزرگ او باشد قضاء فوائت او چه پدر باشد
و چه مادر بشرط آنکه خودش در حال حیوة متمکن از قضا بوده است و اهمال در قضاء آن کرده باشد و
احوط در صورت عدم تمکن نیز قضا است و اگر میت دو پسر بزرگ داشته باشد که در سن مساوی
باشند بر هر دو بخوشش که واجبست و بر دختر بزرگ تکلیفی در قضاء فوائت پدر و مادر نیست و در ولی



عقل و بلوغ در زمان فوت پدر و مادر شرط نیست پس اگر بعد عاقل و بالغ شود تا فوت پدر او
میشود و جایز است برای او آنکه فوائت پدر استیجار نماید و اگر کسی دیگر تبرعا بعمل آورد از او
ساقط میشود و هم چنین اگر میت وصیت باستیجار فوائت خود کند

مبحث هف

در جماعت و در آن چند فصل است فصل اول در استحباب و محل مشروعیت جماعت بدانکه جم
مستحب مؤکد است در جمیع نمازهای واجبه خصوصا یومیه و خصوصا ادائیه آنها و خصوصا م
عشا و صبح و خصوصا در حق کسانی که همسایه مسجد باشند و واجب است در نماز جمعه و عیدین با اج
شرایط وجوب آنها و در نوافل اصلیه جایز نیست مگر صلوة استسقاء و جایز است در هر فریضه که با
مستحب شود مثل قضاء ادعیه تبرعا و صلوة عیدین با عدم اجتماع شرایط وجوب و نماز که بجهت اح
استحباب اعاده شود و جایز است اقتداء در هر یک از فرائض یومیه بدیگری خواه متحد باشند در ع
رکعات در اداء و قضاء و قصر و اتمام و جهر و اخفات و وجوب و استحباب یا مختلف باشند پس جایز
برای عصر یا مغرب یا صبح کذار اینکه اقتداء بظهر کذار کند و عکس نیز جایز است و هم چنین برای کس
فریضه خود را فرادی کرده باشد اینکه در اعاده آن اقتدا کند بفریضه کذار و در اقتداء یومیه بفریض
طواف قول بجواز خالی از قوة نیست و در نماز احتیاط احوط ترک جماعت هر چند احتیاط کذار نیز
باحتیاط کذار اقتدا کند و جایز نیست اقتدا و جماعت در دو نمازی که در نظم و کیفیت مختلف باشن
فرائض یومیه با نماز میت یا عیدین یا آیات و هر یک از این سه با دیگری بلی جایز است در هر یک از این
مماثل خود مثل نماز میت با نماز میت و عیدین با عیدین و آیات با آیات بدانکه اقل عددیکه جماعت
منعقد می شود دو نفر است یکی امام و دیگری ماموم هرچند زن یا طفل ممیز باشد و ادراک می شود رک
در جماعت با ادراک نمودن ماموم امام را در رکوع اگرچه بعد از فراغ از ذکر باشد بشرط اینکه هر دو د
مجتمع شوند پس اگر برکوع ماموم رود و امام را در رکوع درک نکند یا آنکه درک نماید بعد از شروع در ذ
اگر چه هنوز از حد راکع نرفته باشد یا آنکه شک نماید در ادراک و عدم ادراک امام در رکوع
باطل است و اگر هنوز برکوع نرفته امام سر بر آرد جایز نیست برای او که برکوع رود بلکه باید قصد
کند یا انتظار امام کشد تا در رکعت دیگر ملحق شود و احوط در این حال ترک متابعت امام است در سج
و هم چنین احوط ترک متابعت هرگاه درک نماید امام را در حال سجده اولی یا بعد از آن یا در حال سج
ثانیه هر چند مشهور استحباب است در جمیع صور مذکوره بلی اگر درک نماید امام را در حال تشهد ا
اخیر مستحب است بجهة ادراک فضیلت جماعت بعد از نیت و تکبیر بنشیند تا امام سلام دهد و

سلام امام برخیزد و نماز خود را بدون تجدید نیت و اعاده تکبیرة الاحرام تمام نماید و اما در صورت دیگر
بجا خواهد بنا بر مشهور و در سجده تین یا سجده اخیره متابعت امام کند پس این رکعت را بعد از برخواستن رکعت
خود محسوب ندارد و اکتفا بر نیت و تکبیرة اولی نیز ننماید بلکه نیت را تجدید کرده و تکبیره را اعاده نماید و
لکن احوط اتمام این نماز است بهمان تکبیرة اولی و اعاده است بعد از اتمام و هر گاه ماموم وارد شود بر موضع
اقامه جماعت در حالتیکه امام در رکوع باشد و از صف دور باشد بنحوی که بترسد که اگر خود را بصف برساند
و اقتدا کند امام سر از رکوع بردارد جایز است در همان مکان که هست اقتدا نموده و برکوع رود و پس از آن
خود را بصف رساند و اولی و احوط آنست که در وقت رسانیدن خود بر صف پاهای خود را بکشد هر چند جواز مشی
بنحو متعارف تا رسیدن بصف خالی از قوت نیست و لکن در حال کشانیدن یا مشی مشغول بذکر واجب نشود و
منافی صلوة چون استدبار قبله و مانند آن بعمل نیاورد و در حکم مذکور فرقی نیست در میان مسجد و غیر
مسجد اگر چه صحرا باشد بشرط آنکه میان او و صفوف جماعت بعد مفرط نباشد

فصل دوم

در بیان شروط صحت جماعت و نماز ماموم است از جهت ماموم بودن و آن چند امر است اول عدم وجود حائلی در
میان ماموم و امام و نیز در ما بین صفوف مامومین و نیز در ما بین دو ماموم که یکی پیش ایستاده و دیگری پشت سر او
بنحوی که در وقت مشاهده نکند امام را و نه ماموم اول را بدون فرق در حائل در میان پرده و دیوار و جز آن
و انسان غیر ماموم و ضابط کلی حائل آنست که بواسطه وجود آن ماموم مشاهده نکند امام را و نه ماموم
مشاهد امام را و نه مشاهد مشاهد امام را هر چند بوسایط بسیاری بوده باشد پس ضابط عدم وجود حائل
مشاهده کردن ماموم است امام را یا ماموم مشاهد را و در مشاهده ماموم مشاهد کفایت میکند مشاهده او از
پیش رو یا از جانب یمین یا از جانب یسار بشرط انتهاء مشاهد در سلسله مشاهده کنندگان او به پیش رو یا
احد جانبین بر امام هر چند در اکتفاء بامکان مشاهده ماموم مشاهد از احد جانبین نوع اشکالی هست و
مشاهده نکردن امام یا ماموم مشاهد بواسطه ظلمت یا کوری یا ضعف بصر ضرری ندارد و در غبار و بخار
و دود و دمان که در کوه بهم میرسد اشکال است و احوط ترک جماعت است و اقوی در حائل مشبک چون پنجره و
مانند آن عدم منع است بشرط آنکه در جمیع حالات نماز بتواند با وجود آن مشاهده امام یا ماموم مشاهد کند
و اگر حائل بنحوی باشد که در حال جلوس منع از مشاهده کند نه در حال قیام پس احوط بلکه اقوی در آن منع و
ترک جماعت است و همچنین است حکم در حائلی که در فوقانی یا وسط یا زیر آن سوراخی باشد که بواسطه آن در بعض
حالات نماز مثل حالت قیام یا رکوع یا جلوس مشاهده ممکن باشد و همچنین اقوی در حیلوله شیشه که امام
یا ماموم مشاهد در پشت آن نموده باشد نیز منع و ترک جماعت و بعد مامومین که در صف اخیر باشند



از امام تا اتصال صفوف ضرر ندارد و هم چنین ضرر ندارد اینکه طول صف دویم یا ما بعد آن بیشتر از
طول صف اول بوده باشد بشرط اتصال مامومین بیکدیگر و کسانی که در پشت دیوار یا عقب ستونهای
مسجد بر ایستند و اتصال بصف نداشته باشند نه از پیش رو و نه از احد جانبین نماز ایشان باطلست و
اگر امام در محرابی ایستاده باشد که در میان مسجد بنا کرده باشند نماز کسانی که در جانب یمین و یسار محراب
ایستاده اند بنحوی که دیوار محراب حائلست در میان ایشان و امام باطلست و نماز کسانی که بمحاذی در محراب
ایستاده اند یا نماز کسانی که در جانب یمین و یسار ایستاده اند و امام را در محراب مشاهده می نمایند صحیح است و اما
کسانی که در یمین و یسار متصل با ایشان می ایستند و امام را مشاهده نمی کنند پس صحت نماز ایشان خالی از
اشکال نیست هر چند اقرب صحت است و احوط ترک جماعت یا اعاده آن نماز است که بجماعت کرده اند و اما
اهل صف دویم و ما بعد آن که مشاهده کنند مشاهده کننده گان امام از صف اول را یا مشاهده کننده گان
ایشان را پس نماز اینها بی اشکال صحیح است و همین تفصیل جاریست در صف اول بمحاذی محرابی که داخل دیوار
مسجد بنا کرده باشند یا صفوف دیگری که بعد از این صف بسته شود که جماعتی از اشخاصی که مقابل در رفته
اند و متصلند بصف داخل مسجد یا کسانی که متصل با ایشان در یمین یا یسار ایشان می ایستند یا صفوف دیگری که
عقب این صف بسته شود صحیح و بی اشکالست بخلاف اشخاصیکه مقدم بر این صف از یمین و یسار در بسته شود و
امام و صفوف داخل مسجد را مشاهده نکنند که جماعت و نماز اهل آن صف بی اشکال باطلست و هر گاه حائلی
که مبطل جماعتست در اثناء نماز بهم رسد یا از ابتداء بوده و لکن ماموم بجهة کوری یا تاریکی اطلاع نداشته
اقوی بطلان جماعتست بلی حائلی که استقرار نه دارد مثل عبور حیوان یا انسان از پیش روی او یا اندک در
کردن از دو پیش روی او مضر نیست و در حیلولة طریق و نهر و مانند آن اشکالست اگر چه اقرب عدم منع
است بشرط آنکه مستلزم بعد منافی جماعت نباشد بدانکه این احکام همه در جماعت رجالست و اما نسوان
با بودن امام ایشان مرد پس وجود حائل در حق ایشان با تمکن از متابعت امام در افعال ضرر ندارد دویم
آنکه موقف امام که محل ایستادن اوست بمقدار یکشبر در غیر زمین سراشیب بلندتر از موقف ماموم نباشد و
بلندی که کمتر از مقدار شبر و بلندی که در زمین سراشیب اگر چه بمقدار شبر یا زیاده بر آن باشد ضرر ندارد مکرو
آنکه بلندی آن بصورت سراشیبی زمین نسبت باشد چون دامنه کوه و مانند آن پس معتبر در چنین موضع ملاحظه
مقدار شبر است و بلندی موقف ماموم بر امام ضرر ندارد هر چند در زمین سراشیب و هر چند در غیر آن چه کم و چه بسیار
هر چند مثل بلندی بام بر زمین و مانند آن بوده باشد سیم آنکه ماموم بعید دور نباشد از امام یا ماموم قریب
بامام یا ماموم که در حکم قریبست مثل ماموم صف متاخر خصوصا با طول جماعت و بسیاری صفوف که ای

هرچند

هرچند بحسب مساحت دور از امام مند ولکن بجهة اتصال صفوف بیکدیگر در حکم قریب باشند پس دوری
اهل صفوف متاخره با اتصال و توالی صفوف و دوری اواخر هر صفی با اتصال اهل آن صف بیکدیگر ضرر
ندارد و این شرط که عبارتست از عدم بعد از امام یا ماموم قریب با در حکم قریب بامام معتبر است در هر یک از
ابتداء و استدامهٔ نماز پس اگر در اثناء نماز بعد بهم رسد مثل آنکه صفوف متقدمه یا اشخاصی که از صف
اول نزدیک بامامند قصد فرادی کنند یا آنکه نماز ایشان قصر بوده و تمام شود پس اقوی بطلان جماعت
اهل صفوف متاخر است و همچنین اشخاص دیگر از صف اول که دور از امامند و لازم است بر ایشان قصد
انفراد نمایند و اگر بقصد اقتداء و متابعت باقی بمانند نماز هم باطل میشود و مشهور در بعد منافی جماعت
که عدم آن شرط صحت جماعتست اعتبار صدق بعد است در عرف و احوط آنست که زیاده بر مقدار یک گام
بلند نباشد و افضل آنست که ما بین محل سجود ماموم و موقف امام زیاده بر یک گام متعارف نباشد و لکن
کفایت کردن اتصال عرفی در عدم بعد چه در ما بین صفوف و چه در ما بین اهل هر صف خالی از قوة نیست پس
فصل بیک نفر بلکه دو نفر بلکه حتی در صف اول بجای بودن جای او یا مشغول نماز نبودن یا فرادی نماز کردن
مضر نیست و اگر فاصله زیاده بر قدر مذکور باشد بنحوی که قاطع اتصال عرفی شود پس اگر در صف اولست
مبطل جماعت بعید و ما بعد آنست و اگر در صفوف متاخره است ضرر ندارد بشرط آنکه از صف پیش روی
خود یا احد جانبین که اتصال بامام از آنجا نیست اگرچه بواسطه یا وسایط متعدده بوده باشد بعید نباشد
زیاده بر قدری که منافی اتصال عرفی نیست و جایز است با اتصال صفوف یا اتصال جماعت هر صفی حتی صف
اول احرام بستن و تکبیر گفتن برای صفوف متاخره بعد از احرام امام اگرچه قبل از احرام بستن صفوف متقدمه
بوده باشد و همچنین تکبیر گفتن بعید از امام از اهل هر صفی قبل از تکبیر قریب از ایشان بامام بشرط مهیا
بودن ایشان و صفوف متقدمه برای نماز و لکن احوط رعایت مهیا شدن از برای احرام نماز و تکبیر گفتن است
چهارم آنکه ماموم مقدم بر امام نباشد و احوط بلکه اقوی مقدم بودن امام است در جمیع احوال حتی سجود
و در تقدم امام و تاخر ماموم صدق عرفی کافیست هرچند اندکی بوده باشد پس اگر ماموم یا سهوا اختیارا
یا اضطرارا در اثناء نماز مقدم شود جماعتش باطل میشود و لازم است در این هنگام قصد فرادی نماید و
اگر بر اقتداء خود باقی بماند نمازش نیز باطل میشود و هرگاه بعد از قصد انفراد برگردد و موخر از امام شود
در جواز تجدید نیت اقتداء وجهی هست و لکن احوط ترکست پنجم آنکه نیت اقتدا کند بامام و احد معین بدانکه
این شروط منضم بسه شرطست اول قصد اقتداء که بدون آن جماعتش باطل و فضیلت و ثواب جماعت برای
او حاصل نمیشود هرچند صورة متابعت از و حاصل شود بلکه نمازش نیز باطلست در موضعی که جماعت شرط

احکام جماعت

صحت نماز او باشد مثل جمعه و فریضه معاده و اما در غیر اینها و موضع پس اگر جمیع آنچه که در صحت نماز منفرد
معتبر است بعمل آمده باشد مثل قرائت حمد و سوره و عدم سکوت طویل بعد از فراغ از قرائت بجهة انتظار
از فراغ امام از آن و عدم تخلل رکوع زائد و سجود زائد در مواضعی که اینها در نماز جماعت مغتفرند پس
نمازش بعنوان نماز منفرد صحیح است و مجرد متابعت صوریه با امام که بعمل آورده است مضر نیست ولی اگر شک در قصد
اقتدا کند پس اگر بعد از فراغ از نماز است بنا بر صحت آن گذارد و احوط رعایت احراز دخول در نماز است بر وجه
مشروعیت پس اگر میداند که در حین دخول در نماز ملتفت بنحوی که برای او مشروع بوده بر او اعاده نیست و
اگر این را نمیداند احتیاطا نماز را اعاده کند و اگر در اثناء نماز است پس اگر پیش از رکوع از رکعت اولی است
تجدید نیت اقتداء یا انفراد نماید و اگر بعد از رکوع یا در رکعت دیگر است پس اگر در خود شرح صفت و حالت ماموميت
مشاهده نماید چون سکوت و ترک قرائت و متابعت بنا بر اقتدا گذارد خصوصا اگر بداند که بقصد آن
حاضر شده بوده و اگر این صفت را در خود مشاهده ننماید بنا بر انفراد گذارد پس اگر بخواهد ادراک جماعت کند
و در محلیت که عدول از فریضه بنافله جایز است مثل اینکه یک رکعت نماز را باین حالت کرده است یا زیاده
برده و در رکعت نکرده است به نیت عدول بنافله کند و سلام دهد و اگر تمام کردن نافله خوف فوت جماعت
داشته باشد نافله را بعد از عدول بآن قطع نماید و پس از آن در باقی صلوة امام اقتداء کند و الا نماز
خود را منفردا تمام کند و احوط بعد از اتمام اعاده است دویم وحدت امامت پس واجب است قصد اقتدا
بیک امام به نحو تعیین پس اگر در پیش روی او دو نفر ایستاده باشند که هر دو صلاحیت امامت داشته باشند
و قصد کند اقتدا بهر دو را یا اقتدا بیکی را به نحو تردید نمازش باطل است سیم تعیین شخص امام است پس
باید امام واحدی که اقتداء باو می نماید در نزد او معین و معلوم باشد یا باسم یا بوصف یا باشاره مثل اینکه
بگوید اقتدا میکنم باین امام حاضر در صورتی که شخص او در نزدش معین باشد اگرچه اسمش را نداند پس اگر
اقتدا کند بامامی که شخص او در نزد او معلوم و معین نباشد نه باسم و نه بوصف و نه باشاره نمازش باطل
است اگرچه شرایط امامت دارا و موجود باشد و اگر قصد کند اقتدا بامام حاضر را با اعتقاد اینکه فلان
شخص معین است و بعد معلوم شود که غیر او بوده اقوی بطلان نماز است خواه در اثناء نماز خلاف معلوم
شود یا بعد از فراغ از نماز و در صورت اولی قصد انفراد کردن بعد از انکشاف خلاف سود ندارد بلی هرگاه
اشتباه در مجرد اسم بوده باشد مثل اینکه قصد کند اقتدا بامام حاضر معینی را که او را بشخصه میشناسد
با اعتقاد اینکه اسمش زید است و بعد معلوم شود که عمرو بوده است نمازش صحیح است و اقتداء بماموم مادامی
که بر ماموميت باقی است جایز نیست و در امامت قصد امامت شرط و لازم نیست و اگر کسی بقصد فرادی

شروع

شروع در نماز کند برای دیگری جایز است اقتدا به او نماید و اگر دو نفر مشغول نماز شوند و هر یک قصد امامت برای آن دیگر نماید نماز هر دو صحیح است و اگر هر دو قصد مامومیت و اقتداء به دیگری نماید نماز هر دو باطل است و اگر بعد از نماز شک کنند در قصد امامت و مامومیت اصح صحت نماز هر دو است و احوط اعاده است و جایز است برای ماموم قصد انفراد نماید اگر چه ابتدا اختیار باشد در جمیع حالات نماز اگر چه در دو رکعت اولی قبل از رکوع بعد از قرائت حمد و سوره یا در اثناء قرائت یکی از آنها بوده باشد لکن در صورت انفراد در اثناء باید قرائت را از محل انفراد خود تمام نماید و احوط استیناف تمام سوره است و احوط از آن استیناف قرائت است مطلقا اگر چه بعد از فراغ از آن قصد انفراد نماید و لکن به قصد قرائت مطلقه نه به قصد جزئیت و عدول از انفراد یا ابتداء در اثناء نماز یا اینکه منفرد قصد اقتداء کند به امام یا منفرد دیگر محل اشکال است و همچنین عدول ماموم اختیارا در اثناء نماز از اقتداء به امامی به اقتداء به امام دیگر و احوط در هر دو مسئله ترک است بلکه اقوی منع است بلی اگر امام در اثناء نماز بمیرد یا عارض شود او را عذر دیگر مثل بی هوشی یا حدث یا تذکر حدث سابق یا تمام شود نماز او به جهت قصر بودن جایز است استنابه یکی از مامومین و اقتدا به او در بقیه نماز و لکن اولی و احوط در غیر صورت اولی و مانند آن اینست که امام خود تنها او را استنابه کند

بدانکه احوط از برای ماموم غیر مسبوق ترک قرائت است در دو رکعت اولی بلکه اقوی وجوب ترک است چه در نمازهای جهریه و چه اخفاتیه بلی در اخفاتیه مستحب است مشغول شدن به ذکر چون سبحان الله و الحمد لله و در جهریه افضل بلکه احوط سکوت است اگر صوت یا همهمه امام را بشنود و اگر هیچ یک را نشنود قول باستحباب قرائت در این صورت خالی از قوت نیست اگر چه احوط در آن قصد قربت است نه قصد جزئیت و اما در غیر دو رکعت اولی پس حکم ماموم بنابر اقوی حکم منفرد است پس مخیر است در میان قرائت حمد و تسبیحات اربع و جایز است برای ماموم اختیار تسبیح اگر چه امام اختیار قرائت کند بلکه بعید نیست قول به استحباب اختیار قرائت حمد برای ماموم و تسبیح برای امام هر چند اقوی افضلیت تسبیح است مطلقا چنانچه در مبحث قرائت ذکر نمودیم و اگر از روی تقیه اقتدا به امام مخالف کند واجب است بر او قرائت حمد و سوره کند در دو رکعت اولی بطریق اخفات اگر چه نماز جهریه باشد و قرائت امام را بشنود

فصل سیم

در احکام جماعت بدانکه واجب است بر ماموم متابعت امام در افعال نماز مثل رکوع و سجود و رفع رأس از آنها و قیام بعد از سجود و تشهد و وجوب متابعت نفسی است نه غیری یعنی متابعت شرط در صحت نماز ماموم نیست علی الاظهر و تارک آن عمدا آثم است و لکن نماز او به مجرد ترک آن باطل نمیشود هر چند اعاده نماز احتیاطا بر تقدیر اخلال بآن و لو سهوا خوبست و مراد به متابعت عدم تقدم ماموم است بر امام در افعال نماز و واجب نیست تأخر از امام در آنها بنابر اقرب بلکه جایز است مقارنت



با فعل امام واقع سازد هر چند افضل بلکه احوط تأخر است در شروع با نهایت و بر تقدیر اختیار تأ
احوط در رکوع و سجود آنستکه عمداً تأخیر نکند در رفتن به رکوع و سجود تا رفع رأس امام از آنها بلـ
اگر پیش افتد از امام در تکبیر عمداً بعید نیست که آثم باشد بلکه اقوی است و در پیش افتادن در دو رکن عـ
بدون اشکال آثم است بلکه در این صورت احتیاط به قصد انفراد را ترک ننماید و احوط بعد از قصد ا
و اتمام نماز اعاده است و هر گاه مأموم قبل از امام عمداً سر از رکوع یا سجود بردارد آثم است ولکن نما
صحیح است و واجبست بهمین حالت باقی بماند تا امام سر بردارد و جایز نیست عود نماید بجهة متابعت اما
اگر عمداً عود نماید نمازش باطل میشود بلکه بطلان با عود از روی سهو نیز بعید نیست و هر گاه سهو
از امام سر بردارد یا آنکه خطاء سر برداشته باشد یعنی باعتقاد اینکه امام سر برداشته سر بردارد و معلـ
شود خطاء در اعتقاد پس اقوی وجوب عود است بجهة تحصیل متابعت و لزوم زیادی فعل با بعدیت در کر
حاضر ندارد و اگر عمداً عود ننماید نمازش بنابر آنچه ذکر نمودیم که متابعت واجب نفسی است صحیح است اگر
آثم است و احوط بر تقدیر عدم عود قصد انفراد است و با عدم قصد انفراد احوط اعاده نماز است و هم چنین
حکم اگر مأموم قبل از امام برکوع یا بسجود رود پس اگر از روی عمد بوده باشد بهمان حالت بماند تا امام بـ
ملحق شود و بر نگردد برای تحصیل متابعت و اگر برگردد پس اگر قبل از ذکر واجب بوده باشد نمازش باطـ
و اگر بعد از ذکر واجب بوده باشد قصد فرادی کند و دوباره با امام برکوع و سجود نرود و اگر برود عـ
یا سهواً نمازش باطل شود ولکن این تفصیل در صورتی است که بعد از فراغ امام از قرائه پیش افتا
و اگر قبل از فراغ امام بوده باشد پس بطلان نماز چنانچه جمع کثیری تصریح بآن کرده اند خالی از وجه
نیست پس در این صورت واجبست استیناف نماز ولکن احوط به احتیاط شدید اتمام این نماز و اعاده آن
اگر از روی سهو یا خطا بوده باشد مثل آنکه بگمان اینکه امام برکوع یا سجود رفته پیش افتد پس مشهو
این جا وجوب عود است برای تحصیل متابعت و خالی از قوة نیست و احوط بر تقدیر عود اعاده نماز است
خصوصاً در صورت سبق به سجود و خصوصاً اگر قبل از فراغ امام از قرائت پیش افتاده باشد و اگر عو
معصیت کرده ولکن نمازش صحیح است بنا بر اظهر و احوط بر تقدیر اختیار عود آنستکه ذکر واجب را بگو
عود نماید و دوباره با امام نیز بگوید بلکه دوباره گفتن متعین است و اما اقوال پس اقوی در آنها عدم و
متابعت مگر تکبیرة الاحرام که در او واجبست بعد از فراغ امام از گفتن تکبیر مأموم تکبیر بگوید پس اگر پـ
امام یا با امام تکبیر بگوید یا در اثناء تکبیر امام شروع کند و بر این تکبیر اکتفاء کند جماعت و نمازش باطـ
و در سلام نیز متابعت واجب نیست و اگر پیش از امام عمداً یا سهواً سلام دهد نمازش صحیح است هر چند احو

صورت سهو اعادهٔ سلام و بجا آوردن سجود سهو است بدانکه واجبست بر ماموم عمل آوردن جمیع افعال واجبهٔ نماز مگر قرائت در دو رکعت اولی هر گاه ادراک کند امام را از اول نماز که متحمل میشود آنرا امام از ماموم چنانچه بیان این حکم گذشت و اگر بیک رکعت یا دو رکعت مسبوق باشد واجبست که خود قرائت نماید حمد و سوره را در رکعت ثانیهٔ خود در صورت مسبوقیت بیک رکعت یا در هر دو رکعت در صورت مسبوقیت بدو رکعت اگر بتواند با قرائت هر دو متابعت امام نمود و واجبست اخفات در آن اگر چه نماز جهریه باشد و اگر بعد از شروع او بقرائت امام برکوع رود و ممکن نشود او را اتمام حمد و سوره و رسیدن برکوع امام پس بجهة حفظ متابعت اقتصار کند بر قدری که ممکن است اگر چه حمد تنها یا بعض آن بوده باشد هر چند در صورت عدم تمکن از اتمام حمد احوط قصد انفراد یا اعادهٔ نماز است و اگر قبل از اقتدا بداند که نمیتواند حمد را تمام نمود احوط آنست که اقتدا نکند تا امام برکوع رود پس از آن اقتدا کند و در این صورت احوط آنست که در دو رکعت اخیره از صلوة خود در جای تسبیحات اربع اختیار قرائت حمد کند و اگر انتظار رکوع امام نکشید اقتدا کند احوط قصد انفراد است و با عدم قصد انفراد احوط اعادهٔ نماز است و اگر در رکعت ثانیهٔ امام ملحق بجماعت شد مستحب است متابعت او امام در قنوت ولکن آن قنوت نماز خود محسوب نمیشود و هم چنین مستحب است متابعت او در تشهد ولکن در حال تشهد نیم خیز بنشیند و هر گاه ماموم شروع در نافله کند و پس از آن اقامهٔ جماعت شود و بترسد که اگر نافله را تمام کند تمام جماعت را ادراک ننماید جایز است نافله را قطع کند برای ادراک جماعت و اگر شروع بفریضه کرده بود چون نماز قضا و مانند آن جایز است عدول بنافله و اتمام آن با امکان و قطع آن با عدم امکان و قطع فریضه بدون عدول بنافله جایز نیست

فصل چهارم

در شروط امام جماعت و صفات او و سایر احکام اوست بدانکه شرطست در امام علاوه بر بلوغ و عقل و ایمان که عبارتست از مسلم امامی اثنا عشری بودن اینکه عادل باشد پس اقتدا بفاسق و مجهول الحال جایز نیست اقوی در عدالت ملکه است و آن عبارتست از حالت نفسانیه که منع کند صاحبش را از ارتکاب کبائر و اصرار بر صغائر و در ثبوت آن کفایت میکند حسن ظاهری که از ملاحظهٔ آن مظنه و وثوق حاصل شود بوجود ملکه و ثابت میشود نیز بشهادت عدلین و بشیاع قطعی یا ظنی بلکه ظاهر آن ثبوت آنست به مطلق مظنه از هر چه حاصل شود و اگر چه جماعتی از معتبرین باشد که با او دوستی و وثوق و اعتماد نماز میکنند و با و اقتدا نموده اند و شرطست نیز که ولد الزنا نباشد و در امام جماعت مردان شرطست اینکه مرد باشد پس برای مرد بلکه خنثی نیز جایز نیست که اقتدا بزن نماید و شرطست نیز که امام نشسته نماز گذار نباشد برای کسانی که ایستاده نماز میکنند و مضطجع نباشد برای کسانی که ایستاده یا نشسته نماز میکنند و امامت نشسته برای مثل خود



وبرای مضطجع وامامت مضطجع برای مثل خود وبرای مستلقی جایز است وهم چنین جایز است امامت متیمم
وصاحب جبیره برای مثل خود ومتوضی وامامت کسیکه بجهت عذر بنجاست لباس یا بدن نماز میکند برا
غیر خود وشرط است نیز که امام صحیح القرائة باشد پس امامت غیر صحیح القرائة جایز نیست خواه عدم صحت
قرائة او بواسطه عدم اخراج حرفی باشد از مخرج خود یا بواسطه تبدیل حرفی باشد بحرف دیگر چون تبدیل ضاد
یا ثاء بسین ومانند آن یا بواسطه تبدیل اعراب کلمه باشد باعراب دیگر ودر تبدیل حرف بحرف فرقی نیست
درمیان آنکه سبب تبدیل عدم سعی در تصحیح قرائة بوده باشد یا بواسطه عیبی باشد در لسان او مثل کسیکه
را را تبدیل بلام یا یاء میکند ولام را تبدیل بیاء میکند وسین را تبدیل بشین میکند بواسطه آنکه زبانش
بغیر آن نمیگردد ودر جواز اقتداء غیر صحیح القرائة بمثل خود با اتحاد محل غلط واختلاف آن اشکال است و
احوط عدم اقتداء غیر صحیح القرائة است بصحیح القرائة بلکه اقوی در کسیکه متمکن از تعلم باشد عدم جواز
اقتداء بغیر صحیح القرائة بلکه واجب است اقتدا کند به صحیح القرائة وجایز نیست برای اخرس امامت کردن برای غیر
اخرس هرچند صحیح القرائة نباشد وجایز است اقتدا کردن بکسیکه حروف از مخارج خود بر وجه صحیح اداء می
کند هرچند خالی از صفات کمال بوده باشد مثل آنچه قراء اعتبار کرده اند واگر ماموم قبل از اقتداء عالم
به کافر بودن امام یا بفاسق بودن یا بی طهارت بودن یا بی نیت بودن او جایز نیست اقتدا باو نماید واگر بعد از
نماز معلوم شود نمازش صحیح است واگر در اثناء نماز معلوم شود قصد انفراد نماید وهم چنین اگر در اثناء
شود که امام با نجاست متنجس غیر معفوه نماز میکند بلی اگر قبل از نماز یا در اثناء از خاطر امام برود نجاسته غیر معفو
در بدن یا لباس امام یا علم بجهل او باشد یا باشک در علم وجهل او جایز است اقتدا باو کند ونمازش صحیح است
هرچند احوط در صورت شک در علم وجهل امام ترک اقتدا است وهرگاه در مکانی ائمه جماعت متعدد
باشند که در همه شرایط امامت موجود باشد پس صاحب منزل مقدم است اگرچه در آن منزل باجاره یا عاریه
نشسته باشد وهم چنین است صاحب مسجد که امام راتبش میگویند مقدم است بر غیر خود اگرچه آن غیر در
هر دو مسئله افضل باشد بلی اولی در صورت افضلیت غیر آنست که صاحب منزل یا امام راتب او را اذن ده
در تقدم جستن وامامت کردن واولی در این صورت آنست که آن غیر نیز بجهت صاحب منزل وامام راتب ترک کند
کند یعنی خود آنها را مقدم بدارد **مبحث هفتم** در صلوة مسافر واحکام قصر است ودر آن
چند فصلست فصل اول در بیان شروط قصر است بدانکه واجب است بر مسافر قصر نمودن در نمازهای چهار رکعتی
چون ظهر وعصر وعشاء وآن عبارتست از اقتصار کردن بر دو رکعت نظیر نماز صبح ولکن شروط هفت شرط
شرط اول قطع مسافت شرعیه یعنی که سفر بقدر مسافت باشد که اگر کمتر باشد نماز قصر نمیشود وآن عبا

در حالتیکه ... امام ... اگر معذور ... از کار ...

است از سیر هشت فرسخ برفتن تنها یا برگشتن تنها یا چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن در یکروز
واگر حاصل شود به رفتن در یکروز و برگشتن در روز دیگر پس اقوی تمام است و احوط جمع است در ما بین تمام و
قصر اگر حاصل شود در میان ده روز و اگر حاصل شود در یکشب یا در یکروز یا شب متصل با آن حکم ظاهر قصر
است و احتیاط بجمع در صورت ثانیه خوبست و معتبر است که مسافت اقل از هشت فرسخ نباشد و الا قصر نمی کند
اگرچه بقلیلی کمتر باشد و اگر شک نماید در بلوغ آن بقدر مسافت و خروج از شک ممکن نباشد بنا بر عدم بلوغ
گذارده نماز را تمام می کند پس معتبر در حصول مسافت علم است و مظنه در حکم شک است و کافی نیست بلی بینه که شهادت
عدلین باشد قائم مقام علم است و در شهادت عدل واحد اشکال است و احتیاط بجمع در میان قصر و اتمام خوبست و
لکن روزه را افطار نماید و قضا آن را بعمل آورد و اگر روزه را بقصد احتیاط بگیرد و قضا آن را نیز بعمل
آورد بهتر است و هرگاه در یکروز بجائی که از وطن یا آنجا سه فرسخ باشد برود نماید به رفتن و برگشتن و دو باره هم
به رفتن نمود که مجموع آنها مسافت شرعیه یا زیاده بر آن شود قصر نمی کند اگرچه از اول تردد بمقدار را برو
مذکور در نظر داشته باشد و هم چنین است حکم هر مسافتی که از وطنش یا بجا کمتر از چهار فرسخ باشد اگرچه
تردد در آن بمقدار در یکروز مکرر شود تا اینکه بهشت فرسخ یا زیاده بر آن برسد و هرگاه سفر کند بجائی که دو
راه یا زیاده بود و راه را در یکی بقدر مسافت شرعیه که هشت فرسخ است و دیگری کمتر از چهار فرسخ پس اگر از راه
مسافت شرعیه برود قصر می کند و اگر از راه دیگر که کمتر از چهار فرسخ است برود قصر نمی کند اگرچه قصد رجوع
از راه دیگر که مسافت شرعیه است داشته باشد بلی اگر در رجوع از راه را اختیار کند که مسافت شرعیه است قصر می
کند و اگر راه دیگر هم که رجوع از آن می کند کمتر از مسافت بوده باشد در رجوع نیز قصر نمی کند اگرچه یک راه از که رفته
یک فرسخ و راه دیگر که برگشته هفت فرسخ باشد شرط دویم قصد نمودن مقدار مسافت و زیاده بر آن را از حین
حرکت و خروج از منزل پس اگر قصد کند کمتر از مسافت را و بعد از وصول بمقصد قصد کند کمتر از آن را نیز و
هم چنین تا اینکه مجموع بقدر مسافت یا زیاده بر آن شود یا اینکه بی قصد برود تا اینکه طی کند مسافت یا مسافات
عدیده را مثل اینکه از پی گمشده یا گریخته یا بر در یا صید و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت خواهد رفت
در هیچ یک از این صور قصر نمی کند و هم چنین اگر در حال دیوانگی برود مسافت یا زیاده بر آن را و بعد عاقل شود
پس مادامی که در آن مکانست قصر نمی کند بلی در مراجعت در همه صور مذکوره قصر می کند اگر بقدر مسافت یا زیاده
بر آن رفته باشد و با قصد مسافت اتصال سیر معتبر نیست پس اگر هشت فرسخ یا زیاده را در چند روز طی کند
نه در یکروز یا یکروز و یکشب بجهت اتصال ضعیف بعضی رساند هرچند بواسطه ضعف و یا چون برف و باران
و گل و بودن هوا و انتظار رفیق و مانند آن نباشد بلی معتبر است که طول زمان از بجدی نرسد که سلب

اسم مسافر از او کند و الا تمام می کند و احوط جمع است و هر گاه بقصد سفر از خانه بیرون رود و از حد ۱۷۲
ترخص بگذرد و بحد مسافت نرسد و آنجا بانتظار رفیق یا قافله بماند بر نحوی که اگر رفیق یا قافله هم
نرسد خواهد برگشت پس اگر اطمینان بحصول رفیق یا قافله دارد بر نحوی که کفایت کند در انعقاد قصد
مسافت قصر کند و الا اتمام می نماید تا وقتی که رفیق یا قافله هم برسد و هم چنین معتبر نیست در قصد مسافت
اینکه مستقل باشد بلکه اگر تابع دیگری باشد چون زوجه و عبد و نوکر و اسیر و غیر آن از توابع که باختیار تابع
باشند یا باکراه بر ایشان نیز واجب است قصر بشرط اینکه بدانند که متبوع ایشان قاصد مسافت است و اگر قصد
متبوع را ندانند تمام می کنند و هم چنین تمام می کنند اگر علم داشته باشند بمفارقت از متبوع قبل از رسیدن بحد
مسافت و در ظن بمفارقت یا شک در آن اشکال است و احتیاط بجمع کردن میان قصر و اتمام ترک نشود و اگر زوجه و عبد
و اسیر عزم نمایند که اگر زوج او را طلاق دهد یا مولی او را آزاد کند یا اسیر کننده او را سر دهد بر گردد بنحوی که
با این عزم جزم بمسافت نداشته باشند پس وجوب اتمام در حق ایشان خالی از قوت نیست و لکن احوط جمع است تا
زمانی که بر این عزم باقی باشند بلکه این احتیاط نیز ترک نشود شرط سیم مستمر داشتن قصد مسافت است تا رسیدن
بچهار فرسخ یا بنا بر این پس اگر اراده برگشتن کند پیش از وصول بحد مذکور یا آنکه متردد شود در رفتن و
برگشتن نماز را باید تمام کند و اگر از خانه بقصد مسافت بیرون رود و بعد از آن بنای او اتفاق افتد
انتظار کشیدن اندر رفقای راه و رفتن او موقوف باشد بر رفتن ایشان پس اگر بقدر چهار فرسخ و بیشتر
رفته است قصر کند مگر آنکه اراده اقامه ده روز یا بیشتر در آنجا نماید یا متردد بماند تا سی روز و اگر بقدر چهار
فرسخ نرفته باشد تمام می کند شرط چهارم آنکه در ضمن قصد مسافت از حین شروع بسفر بنا در بین راه عزم بر
اقامه ده روز در اثناء مسافت یا بر مرور بوطن خود که در بین راه دارد در اثنای مسافت نداشته باشد و الا
نماز را بسبب این عزم تمام می کند خواه عزم را از اول امر داشته باشد یا در بین راه قبل از وصول بحد مسافت عارض
شود و هم چنین تمام می کند اگر از اول امر متردد باشد در خصوص اقامه ده روز یا مرور بوطن در اثنای مسافت
و احوط در این صورت جمع است و احتمال عروض مانعی که باعث اقامه یا مرور بوطن شود در اثنای مسافت ما
دامی که خودش عزم بر یکی از این دو نداشته باشد ضرر ندارد و اگر بعد از عزم مذکور را پس در بین راه از
اقامه یا مرور بوطن بر گردد پس تتمه راه را بدون انضمام آنچه گذشته است ملاحظه کند پس اگر بقدر مسافت
است قصر کند و الا تمام می کند شرط پنجم اباحه سفر است باینکه سفر معصیت نباشد خواه سفر خودش حرام
ذاتی باشد مثل گریختن عبد از مولای خود و سفر زوجه بی اذن زوج در غیر واجب یا حرام شود بجهت حرمت
غایتش مثل سفر کردن برای زنی یا قتل نفس محترمه یا دزدیدن مال مردم یا ظلم کردن یا اعانه ظالم نمودن یا

جریمه کرفتن مال مسلم بغیر حق از جانب سلاطین و حکام جور و مانند اینها اکر در این صور و مانند اینها
واجبست اتمام نماز و جایز نیست افطار صوم و اما معصیتی که در بین راه یا در مقصد بر سبیل اتفاق واقع
میشود مثل غیبت کردن و مانند آن پس آن منافی قصر نماز و افطار صوم نیست و موجب اتمام و عدم افطار
نمیشود و هم چنین سفری که مستلزم ترک واجبی باشد چون اداء دین با مطالبه داین و تعلم مسائل و مانند اینها
هر چند احوط در این قسم جمع است و از قبیل سفر معصیت موجب اتمام است سوار شدن حیوان مغصوب در سفر مباح بالذات
و هم چنین سفر کردن برای صیدی که از روی لهو بود بخلاف صیدی که برای تجارت و تحصیل مال یا تحصیل قوت خود و عیال
بوده باشد که آن مفضی بقصر صلوة و افطار صوم نیست و اکر حرمت سفر یا قصد غایت محرمه در اثناء سفر طاری
شود واجبست عدول از قصر باتمام پس در حکم قصر و اتمام دایر مدار اباحه و معصیت است پس اکر سفر از اول
مباح بوده و بعد معصیت شود قصر مبدل باتمام میشود و اکر عکس بوده تمام مبدل بقصر میشود و لکن در اینصورت
معتبر است تحقق مسافت بعد از تبدل معصیت باباحه باینمعنی که آنچه از سفر مقصود باقی مانده بقدر هشت فرسخ
باشد و کفایت میکند در آن چهار فرسخ ایاب بدهمان روز چنانچه کذشت پس اکر کمتر از این بوده باشد قصر نمی
کند هر چند باقی از ذهاب و فرسخ و رجوعش هشت باشد و اکر عود از سفر معصیت تنهائی بقدر مسافت یا
زیاده بر آن باشد پس احوط در آن جمع است مکر آنکه نادم و پشیمان شود از معصیت سابقه یا اعراض از آن کند
یا مقتضی معصیت خود بر طرف شود بنحوی که عود معصیت نباشد و جزء از سفر معصیت نیز محسوب نشود که در
این صورت متعین است قصر در عود و تابع ظالم در ظلم او اکر از روی اکراه یا بجهة تحصیل غرض صحیحی است قصر
میکند و الا اتمام میکند شرط ششم آنکه سفر شغل خود نباشد از کسانی که خانه ایشان همراه ایشانست مثل بادیه
نشینان از عرب و عجم از اکراد و سایر ایلات که مسکن و ماوای ایشان در بیابانها است و نه از کسانی که سفر را
شغل خود و وسیله کسب مال برای خود قرار داده باشند چون مکاری و ساربان و کشتیبان و شتربان و قاصد
و چاپار و تاجر و صاحب صنعتی که در تجارت و صنعت خود در بلاد یا دهات کردش مینمایند زیرا که جمیع این اصناف
و مانند اینها نماز را تمام میکنند و روزه را میکیرند و قصر و افطار برای ایشان جایز نیست خواه اسم مسافر بر
اینها صادق آید یا نه و لکن معتبر است در جمیع که قطع مسافت و طی طریق ایشان در همان شغل و صنعت خود بوده
باشد حتی آنکه حرکت و قطع مسافت بادیه نشینان بجهة طلب مکان مناسب مشتمل بر آب و علف و مانند آن
بوده باشد نه بجهة غرض دیکر که اکر برای غرض دیکر چون حج و زیارت و تجارت در غیر آنکه شغلش تجارت
باشد و مانند آن انشاء سفر کنند قصر می نمایند نماز و روزه هر دو را و معتبر است نیز در مکاری و تاجر و مانند
اینها که سه سفر پی هم کنند که در سفر سیم و ما بعد آن تمام میکنند نماز را و میکیرند روزه را و در سفر دوم اشکال است

را احوط جمع است اگرچه قول به تمام قوی است و در سفر اول قصر کنند قطعاً و ذکر نمودیم که در
نیز معتبر است سفر را برای خود شغل و عمل قرار داده باشند که مجرد سه سفر باید که بران کردن
بسبیل اتفاق بدون قصد شغل قرار دادن کفایت در اتمام نمیکند بلکه باید در صورت طی مسافت قصر
نمایند و معتبر است نیز در مکاری و تاجر و مانند آن علاوه بر دو شرط مذکور اینکه در هیچ یک از سفر
ده روز در بلد خود بعد از رجوع بآن یا در صورت مرور بآن نماند و قصد اقامه ده روز در غیر بلد
نیز ننماید که اگر ده روز در بلد خود بماند یا قصد اقامه ده روز در غیر بلد خود نماید در سفر یکی بعد
حکم از تمام بقصر بر میگردد پس آنرا سفر اول قرار داده و قصر میکنند و در سفر سیم باز تمام میکنند و در سفر
دویم اشکال است [illegible] و احوط جمع است اگرچه اتمام خالی از قوت نیست شرط هفتم گذشتن از حد
ترخص است و آن عبارت است از دور شدن از بلد یا قریه تا آنکه نه بیند جدران و دیوارهای بیوت بلد
و قریه را یا اینکه نشنود اذان آنرا و اقوی کفایت یکی از این دو امر است هر چند احوط مراعات هر دو است
و در انقطاع حکم قصر در مراجعت از سفر کفایت میکند نیز رسیدن به محل ترخص یعنی موضعی که مخفی باشد
از آنجا جدران یا اذان هر چند احوط بعد از رسیدن بآن موضع جمع میان قصر و اتمام یا تاخیر نماز است تا و
به منزل که در منزل تمام کند و معتبر در خفا جدران پوشیده شدن دیوارهای خانها است بنحوی که امتیاز
آنها از یکدیگر برطرف شود هر چند شبح و سواد آنها دیده شود چنانچه معتبر در خفا اذان نشنیدن ص
موذن است مطلقا نه مجرد برطرف شدن تمیز در ما بین فصول اذان است اگرچه اصل صوت شنیده شود بلی معتبر
چشم بیننده و گوش شنونده و بلد و صوت موذن حد وسط است با خلو هوا از شدت باد و غوغا و غبار و
غیر آنها از موانع دیدن و شنیدن و هرگاه بیننده یا دیوار یا شنونده یا موذن نباشد یا مانعی از دیدن یا شنیدن
باشد بنا بر تقدیر و فرض گذارده میشود بر اینکه اگر میبود یا اینکه اگر مانع نبود حال چگونه بود و هرگاه بلد
بسیار وسیع و بزرگ بوده باشد معتبر در حد ترخص از پوشیده شدن جدران و اذان محله مسافر اول لکن
دامی که جدران و اذان اصل بلد پوشیده نشده ترک احتیاط بجمع در ما بین قصر و اتمام تمام نشود فصل در
در قواطع سفر است بدانکه سفر را سه چیز قطع میکند اول مرور و ورود مسافر است بوطن خود و مراد از وطن
موضع سکنای شخص است که آنرا مسکن دائمی برای خود قرار گرفته باشد و چندی هم در آنجا به قصد اینکه مس
دائمی است مانده باشد هر چند کمتر از شش ماه باشد اگرچه غایت ماندن شش ماه افضل بلکه احوط است
و شرط نیست ملک داشتن در آنجا علی الاقوی و همچنین شرط نیست که وطن اصلی پدری باشد خواه بلد
باشد آنجا یا قریه متحد باشد یا متعدد هر چند هر یک را بجهت سکنای در بعض فصول سنه مسکن دائمی قرا

داده

داده باشد بشرط انکه در هر یك چندی مانده باشد که مجرد قصد سکنی و توطن بدون ماندن کفایة نمی
کند چنانچه مجرد ماندن بدون قصد انکه مسکن دائمی شود کفایة نمیکند و شرط نیست بعد از فرا گرفتن
مسکن دائمی و ماندن انکه اعراض از انجا نکرده باشد و الا از وطن بودن خارج میشود و اگر کسی در جائی
ملکی داشته باشد و در انجا شش ماه مانده باشد احتیاط بجمع مابین قصر و اتمام را ما دامی که در انجاست
ترك ننماید بشرط انکه قصد اقامه عشره نداشته باشد و الا اتمام میکند و اگر در انجا ملکی داشته باشد
که شش ماه در انجا نمانده باشد احوط جمع است هر چند اقوی لزوم قصر است مگر انکه قاصد اقامه عشره
باشد و اگر کسی در جائی منزلی داشته باشد بدون ملك و شش ماه در انجا مانده باشد بدون قصد توطن
احوط در ان جا نیز جمع است اگر چه اقوی قصر است مگر انکه قاصد اقامه عشره باشد بدانکه وطن مذکور
حکم وطن اصلی را دارد در انکه خفاء اذان یا جدران نسبت (?) معتبر است بجهة اتمام در دخول و قصر در خروج
پس در دخول همینکه بموضع خفاء رسید قصر میکند و هر گاه اوطان متعدده داشته باشد و قاصد عبور
بجمیع انها بوده باشد پس اگر مابین هر دو وطن بقدر مسافة شرعیه بوده باشد در طریق قصر میکند و
در وطن اتمام مینماید و اگر کمتر از مسافة بوده باشد در طریق و وطن هر دو اتمام مینماید و همین حکم جاری
است در مخرج و وطن و طریق ما بین انها و مراد از مخرج انجا است که از ان انشاء سفر میکند و خارج میشود بقصد
مسافرت یا اتفاق مرور بوطن در اثناء طریق و دوم (?) از قواطع سفر قصد اقامه عشره است در مکانی معینی
خواه بلدی باشد یا قریه یا بادیه که ماوای صحرا نشینان یا بیابان باشد و معتبر در قصد جزم و
یقین است بماندن ده روز حتی انکه اگر علم داشته باشد بماندن ده روز یا زیاده بسبب عروض حادثه بدون
انکه خود باختیار اراده ماندن کند کفایة میکند و مظنه ماندن یا احتمال ماندن یا شك و تردد در ماندن
کفایة نمیکند و معتبر در عشره روز تمام است پس ده شب تمام که فاصله شود در مابین انها نه روز تمام
کفایة نمیکند و همچنین کفایة نمیکند بعض روز اول یا اخر با انضمام نه روز دیگر و نه بعض روز در اول و
بعض روز در اخر و هشت روز تمام در وسط و نه تلفیق یکروز از ده روز از بعض روز اول و بعض روز
اخر مثل انکه قصد کند اقامه را از زوال روز اول الی زوال روز یازدهم پس اقوی در جمیع صور مذکوره عدم
کفایة قصد اقامه بر ان وجه است پس واجب است قصر اگر چه احوط در جمیع خصوصا صورت اخیره جمع است
بلکه احتیاط در صورت اخیره ترك ننماید و معتبر در مکان اقامه عشره وحدت محل است پس اگر قصد کند
اقامه در امکنه متعدده یا قراء متعدده را در هر جا یکروز یا زیاده یا قصد کند اقامه در محلی و دو سه تا
را که مشتمل باشد بر قراء عدیده که هر روزی در قریه از ان بماند یا قصد نماید منزل کردن در قریه معینه را



ودو روز هم اگر پیش شود زد در شهر دیگر بدون آنکه ده روز متوالی در منزل بماند یا آنکه از اول امر قاصد
باشد خروج از محل اقامه را در اثناء عشره تا محل دیگر که بمسافت شرعیه نرسد و در محل مستقل شمرده
شود از حدود و توابع محل آن اقامه چون بغداد و کاظمین و نجف اشرف یا مسجد کوفه و طهران یا شاهزاده
عبدالعظیم و مانند اینها کفایت در قطع سفر نمیکند بلکه در همه صوم و قصر لازم است و اگر قصد کند اقامه در
بناهائی را انقدر وسعت در محل اقامه ندهد که در عرف محل واحد بر آن صدق نکند و اگر شک کند در صدق
وحدت اقتصار کند بر قدری که بیقین بصدق نماید و خروج از قلعه بلد یا قریه بلکه قصد خروج از محل اقامه
به توابع آن از بساتین و مزارع و قنوات ما دامی که از حد ترخص خارج نباشد ضرری ندارد و قصد گذشتن
از حد ترخص ننماید و اگر از اول امر قاصد آن باشد احتیاط بجمع میان قصر و اتمام ترک نکند و اگر مسافر
از اول امر در جائی قاصد اقامه نباشد و شروع بنماز بنیة قصر نماید و در اثناء قصد اقامه عشره کند
نماز را اتمام کند و اگر در جائی قصد اقامه عشره کند نماز را تمام کند و اگر کرده باشد و بعد از آن رایش برگردد
پس اگر نماز تمامی در آن جا با آن قصد کرده است نماز را مادامی که در آنجاست تمام کند و اگر نکرده است قصر
میکند و اتیان بنوافل مقصوره یا روزه داشتن در محل اقامه قبل از عدول از قصد اقامه بلکه اتیان بنماز
تمام اند از دو پس بعد از عدول نماز را قصر کند و احوط در صورت روزه گرفتن اگر بعد از زوال عدول نماید
جمع است و اگر با قصد اقامه داخل نماز شود و در اثناء مادامی که برکوع رکعت ثالثه نرفته رایش برگردد
همان نماز را قصر نماید و اگر بعد از رکوع رکعت ثالثه برگردد آن نماز را اتمام کرده و باید دیگر احتیاطا
نماز قصری هم بعمل آورد پس از آن احتیاط بجمع مادامی که در آنجا است ترک ننماید و هرگاه قاصد اقامه خواه
اقامه اش با خبر رسیده باشد یا نه یا اتیان بنماز تمامی در آنجا از محل اقامه بموضع دیگر برود که کمتر از مسافت
بوده باشد پس اگر قصد عود و اقامه عشره جدیده داشته باشد در محل اقامه اول یا موضع دیگر که ما بین آن
و محل اقامه بقدر مسافت نباشد نماز را اتمام میکند در ذهاب و مقصد و ایاب و محل اقامه جدیده و اگر قصد
عود نداشته باشد قصر کند بشرط آنکه مقصد با آنچه از سفر باقی مانده مسافت باشد و اگر قصد عود
و اگر قصد عود دارد بدون اقامه جدیده یعنی با اراده عدم اقامه پس اقوی در هر یک از ذهاب و مقصد و ایاب
و محل اقامه قصر است و احوط در ذهاب و مقصد جمع است و همچنین احوط جمع است حتی در ایاب و محل اقامه
اگر در حین ذهاب غفلت از عود و عدم عود یا از اقامه و عدم اقامه بعد از عود داشته باشد یا متردد باشد
در ما بین صور و عدم عود یا در اقامه و عدم اقامه بعد از عود هر چند وجوب اتمام مطلقا در صور غفلت
خالی از قوت نیست بلکه در صورت دیگر خالی از وجه نیست خلاصه ترک احتیاط در این صور سزاوار نیست

سیم از قواطع سفر مردد بودن مسافر است بعد از بلوغ مسافت یا زیاده در مکانی تا سی روز در رفتن و
ماندن پس از سی روز نماز تردد تمام می کند اگر چه یک نماز باشد و در الحاق ماه هلالی با قصر اگر تردد ش
در اول ماه اتفاق افتد قولی هست که خالی از قوت نیست ولکن احوط بلکه اقرب اعتبار سی روز است پس
روزها قصر داخل در عدد نیست بلفق روزها قصر از اول و آخر که یک روز تمام حاصل شود کفایت نمی کند و
شرط نیست در قطع سفر بسبب تردد سی روز اینکه تردد در مکان واحد باشد که در آنجا توقف نموده است پس
اگر سی روز با تردد مشغول رفتن باشد سفر را قطع نمی کند و موجب عدول از قصر با تمام نمی شود و اگر تردد
قبل از بلوغ مسافت عارض شود نماز او از حکم قصر بر می گردد بحکم تمام و در جائی که بسبب تردد سی روز
عدول از قصر با تمام نموده باشد نماز را تمام می کند تا آنکه انشاء سفر جدید بقدر مسافت نماید

فصل سیم در بیان احکام قصر و صلوة مسافر است بدانکه چون شرایط قصر برای مسافر
جمع شد با عدم تحقق هیچ یک از اموری که قاطع سفر باشد واجب است بر او در نمازهای چهار رکعتی قصر و اگر
عمداً با علم بحکم تمام کند نمازش باطل است اعاده و قضاء آن لازم است و اگر جاهل مسئله بوده یعنی وجوب
قصر را بر مسافر ندانسته در موضع قصر تمام کرده نمازش صحیح است اعاده و قضائی بر او نیست و جاهل بمحل قصر با
علم بوجوب آن معذور نیست پس اگر در کمتر از مسافت قصر کند یا در مسافت تمام کند بجهت جهل او بشرائط
مسافت یا مقدار آن نمازش باطل است و همچنین معذور نیست کسیکه از روی جهل بمسئله در موضع تمام
قصر کند پس نمازش باطل است مگر با وی اقامه عشره کرده در محل اقامه قصر کند بجهت جهل بوجوب تمام که در
اینصورت بروایت معتبره بر صحت نماز او وارد شده و قول بآن بعید نیست هر چند احوط اعاده است اگر در
وقت عالم شود و اگر مسافر بسبب نسیان سفر سهواً نماز را در موضع قصر تمام کند اعاده می کند اگر
در وقت متذکر شود و اگر در خارج وقت متذکر شود قضائی بر او نیست بدانکه اعتبار در اداء قصر و تمام به
حال فعل است نه حال وجوب پس اگر مکلف حاضر بوده و وقت بر او داخل شود نماز نکرده سفر کند نماز را
قصر می کند و اگر مسافر بوده و وقت داخل شود و نماز نکرده حاضر شود نماز را تمام می کند و اعتبار در قضا
آنها بحال فوت است نه حال فعل پس اگر نماز در حضر فوت شده باشد قضاء آن را تمام می کند اگر چه در سفر باشد
و اگر در سفر فوت شده باشد قضاء آن را قصر می کند اگر چه در حضر باشد بدانکه مسافر در اماکن اربعه که مکه
معظمه و مدینه طیبه و مسجد کوفه و حایر سید الشهداء علیه السلام بوده باشد مخیر است در مابین قصر و اتمام
و افضل اتمام است و افضل از آن است که در آنها قصد اقامه عشره کرده و اتمام کند و بر تقدیر قصد اقامه
اختیار قصر نمی تواند کرد و احوط در حرمین اقتصار بر مسجدین است پس در خارج مسجدین اگر نماز کند اختیار

قصر

قصر نماید مگر آنکه قصد اقامه کرده باشد و صوم در مواضع تخییر ملحق بصلوة نیست بلکه در او متعین است افطار مگر آنکه قصد اقامه کرده باشد و تحدید حائر سید الشهداء مشکل است و احوط در آن اقتصار بر حوالی و اطراف ضریح مقدس است و مشاهد سائر ائمه ملحق بحائر نیستند بدانکه برای مسافر سنت مؤکد است که بعد از هر فریضه مقصوره سه مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تمت الرسالة الصلوتیة بعون الله تعالی و حسن توفیقه

کتاب زکوة است

و در آن دو مقصد است

مقصد اول

در زکوة مال است و آن مثل صلوة از ارکان دین است و ترک آن معصیت کبیره است و وجوب آن از ضروریات دین است و منکرش با علم بضروری بودن آن کافر است بلکه در احادیث مستفیضه وارد است اینکه مانع زکوة کافر است یعنی آنکه زکوة مال را نمیدهد و بر اهلش نمیرساند و در آن چند مبحث است مبحث اول در بیان شروط وجوب زکوة است که معتبر اند در مکلف بدان بدانکه زکوة واجب شود بر کسیکه بالغ باشد عاقل باشد حر باشد مالک نصاب باشد و متمکن از تصرف باشد پس وجوب زکوة مشروط به پنج شرط است اول بلوغ پس زکوة در مال الطفل غیر بالغ واجب نیست اگرچه ممیز باشد خواه پدر دار باشد یا بی پدر ذکور باشد یا اناث و قول بوجوب آن در غلات و مواشی او یا در مال التجاره او ضعیف است خصوصا در مال التجاره بلی در غلات او مستحب است و همچنین مال التجاره اش در صورتیکه ولی از برای او بتجارت و مخاطب باخراج ولی اوست نه خود و دویم عقل پس زکوة در اموال مجنون واجب نیست مطلقا بلی در نقدین او مستحب است بدون فرق در عدم وجوب میان مجنون اطباقی که جنونش دائمیست و ادواری که گاهی جنون عارض اش میشود و گاهی افاقه دارد ولکن احوط در غلات او اخراج زکوة است اگر زمان افاقه او مصادف شود زمان بستن گندم و جو و غوره شدن زبیب زرد یا سرخ شدن خرما او و مغمی علیه و سکران و نائم و غافل ملحق بمجنون نیستند بلکه در اموال ایشان نیز زکوة واجب شود سیم حریت که عبارت از آزادیست پس واجب نیست بر بنده در اموالی که در ید اوست اگرچه قائل بمالکیت او باشیم و اما بنا بر قول بعدم مالکیت او چنانچه اقوی است عدم وجوب زکوة بر او از دو جهت است یکی انتفاء حریت و یکی دیگر بجهت انتفاء مالکیت بلی اگر بنده مبعض باشد که بعض او آزاد باشد پس زکوة در بعض بحریت او از اموال او واجب شود بشرط تحقق شرایط از که از جمله بلوغ بحد نصاب است چهارم مالکیت بتمام نصاب در تمام سال در غیر غلات و در زمان بستن و غوره شدن و بدو صلاح کردن یا سرخ شدن در غلات پس زکوة واجب شود بر مکلف در مالی که ملک او نیست مثل مال المباح که مادون در تصرفات در آن است و مال موهوب مادامی که متهب آنرا قبض نکرده و مال موصی به بعد از موت موصی مادامی که موصی

ه قبول وصیّت نکرده و مالیکه بغنیمت حیازه شده باشد مادامیکه قسمت نشده باشد بنا بر قول مشهور
که تا قسمت نشده داخل در ملک غانمین نمیشود و مال مشترک در میان دو نفر یا زیاده که سهم هر یک
کمتر از نصاب باشد پس اگر انواع مذکوره از قبیل غیر غلاّت باشند که در تعلّق زکوة بآنها حول معتبر است
ابتداء حول از حین قبض در موهوب و از حین قبول در موصی به و از حین قسمت در غنیمت باید اعتبار شود
پنجم تمکّن مالکست از تصرّف کردن در نصاب در تمام سال در اجناسی که گذشتن سال در تعلّق زکوة بآنها معتبر
است یا در وقت تعلّق زکوة در آنچه گذشتن سال در او معتبر نیست پس بجهة عدم این شرطست که زکوة در
چند نوع از اموال واجب نیست نوع اوّل مال مرهون مادامیکه در رهن است اگرچه راهن بتواند از فکّ نمود
علی الاصحّ نوع دوّیم مال مغصوب مادامیکه در ید غاصب است بشرط عدم تمکّن مالک از تخلیص آن اگرچه
بواسطه استعانه بشخص مقتدری باشد یا بصرف نمودن بعض آن باشد در طریق تخلیص آن که اگر
متمکّن از تخلیص باشد زکوة در آن واجب میشود بشرط بقاء نصاب در بقیه در صورت توقّف تخلیص بصرف
کردن بعض آن نوع سیّم مالیکه از مالک غایب باشد یا آنکه مالک از آن غایب شود بنحویکه نه دستش
بآن مال میرسد که در آن تصرّف مالکانه نماید و نه دست وکیلش که اگر بخواهد بگیرد و کیل در تصرّف
در آن نماید نوع چهارم مال وقف که از قبیل گاو و گوسفند و شتر باشد بلکه نقدین نیز بنا بر صحّت وقف در آن
چه وقف خاص و چه وقف عام و چه وقف بجهات عامّه بلی بنا بر نتاج و اولاد آنها زکوة تعلّق میگیرد با
تحقّق شرایط وجوب زکوة در انعام ثلاثه چنانچه بیان آنها خواهد آمد و همچنین زکوة تعلّق میگیرد بغلّه
نخیل و کروم و مزارع موقوفه بر شخص معیّن یا جماعه معیّنه در سهم آنکه بحدّ نصاب برسد و رسید سهام
جمیع یا متعدّد از ایشان کفایت نمیکند نوع پنجم مال مفقود و گم شده چه حیوان و چه غیر حیوان با عدم
قدرت مالک بر پیدا کردن آن در حکم آنست درهم و دینار که بدریا غرق شده باشد و مال مجحود و مسروق
با عدم تمکّن مالک از اثبات حقّ در آنها ببیّنه و اخذ مال بحکم حاکم عادل یا باستعانه بحاکم جائر و الاّ
منجّز وجوب زکوة است در آنها بجهة تحقّق شرط که تمکّن از تصرّف باشد و لکن در صورت امکان اخذ مال
از جاحد و سارق باستعانه بحاکم جائر معتبر است عدم استلزام از فعل محرّمی را و الاّ استعانه حرامست و بایز
واسطه تمکّن از تصرّف منتفی است نوع ششم مالیکه بقرض داده با وجود عین آن در نزد مقترض که قرض
گیرنده است چه از قبیل نقدین باشد یا از قبیل انعام ثلاث بنا بر اصحّ که زکوة این مال بر قارض که قرض
دهنده است واجب نیست بلکه بر مقترض واجبست بشرط تحقّق شرایط از رسیدن بحدّ نصاب و گذشتن سال
و مانند آن در نزد او و اگر قارض تبرّعاً بدهد از مقترض ساقط میشود خصوصاً در صورتیکه باذن او داده

در صورت امکان تخلیص ... حسبما ذکر اظهر

بنا بر اظهر


باشند

باشد و احوط مراعات اذنست واگر در ضمن عقد قرض مقترض شرط نماید بر قارض که او زکوة آن مال را
نیز بما از مقترض بدهد شرط صحیح است و وفا بآن نیز لازم است بنابر اصح بدانکه اسلام شرط در وجوب
زکوة نیست بلکه بر کافر نیز واجب میشود ولکن شرط در صحة آنست که از کافر در حال کفر صحیح نیست
مثل سایر فروع که کفار تکلیف بانها دارند ولکن از ایشان در حال کفر صحیح نیست زیرا که اسلام بلکه ایمان
نیز از جمله شرایط صحة اعمال و عبادات است **مبحث دویم** در بیان اجناس زکویه است که زکو
در آنها با تحقق شرایط آینده واجب میشود و آن نه چیز است سه از انعام که شتر و گاو و گوسفند باشد و دو
نقدین که طلا و نقره باشد و چهار غلات که گندم و جو و خرما و مویز باشد و در غیر این نه چیز زکوة وا
نمیشود بلی در چهار نوع دیگر مستحب است اول آنچه از حبوب که از زمین بروید و مکیل یا موزون باشد
برنج و ارزن و ماش و عدس و نخود و کنجد و مانند اینها دویم مال التجارة سیم مادیان سائمه چهارم عق
و املاکی که بجهة استنما جز بدله باشد اگرچه مانند دکان و باغ بوده باشد بدانکه در این مبحث چند فص
است **فصل اول** در بیان احکام متعلقه بانعام ثلاثست بدانکه وجوب زکوة در آنها مشروط بچهار
شرطست اول نصاب که معتبرست در جمیع که مفصلا خواهیم ذکر کرد دویم سوم که عبارتست از چریدن از
علف صحرا در تمام سال و آن نیز معتبر است در جمیع و معیار در آن صدق اسم سائمه است عرفا و بمعلوفه بو
زکوة ساقط میشود پس کفایت نمیکند در سائمه بودن چریدن در بعض سال اگرچه اکثر سال باشد بنابر اص
و اشهر پس از سائمه بودن خارج میشود بعلف خوراندن یا بصحرا نرفتن برای چریدن در سه ماه یا
ماه یا یکماه یا یک هفته یا دو روز یا یکروز علی الاقوی هرچند احوط در یکروز و دو روز مراعات اخرا
زکوة است بلی علف خوردن یا خورانیدن در یک لحظه بلکه یکساعت بلکه نصف روز مضر بسائمه بو
نیست و معلوفه میکند حیوان نیز بخوردن یا خورانیدن علوفه مملوکه چون کاه و یونجه و زرع هرچند
قصیل باشد خواه برای همان حیوان زرع شده باشد یا نه هرچند حیوان از ابتدا خود چریدن بخورد و ه
چنین است اگر چریدن کند چراگاهی را و حیوان را ابتدا بجاست بدهد که بپای خود رفته و بدهن بچرد و یا
غصبا و بدون اذن حیوان را بعلف زار کسی انداخته و بچراند بخلاف آنکه اگر زمینی را اجاره کند بجهة چری
یا آنکه بظالم فدیه بدهد برای آنکه مانع نشود او را از چرانیدن از علف مباح صحرا یا بچراند از علف
صحرای مملوک خودش که بتبعیة ملک آن صحرا مالک علف آن شده که در این صور ثلاث برای حیوان اس
سائمه صادق است عرفا سیم انقضاء حول که گذشتن سال بوده باشد و آن نیز معتبر است در جمیع و حد آن دخو
ماه دوازدهم است و بمحض آن وجوب زکوة مستقر میشود و توقف بر انقضاء آن تمام آن ماه ندارد علی الاقو

الأصح پس شرط در حقیقت تمام شدن یازده ماه است که معلوم میشود بهر دو قول ماه دوازدهم چهارم کار
نکردن حیوان و این شرط اختصاص بگاو و شتر دارد خواه سائمه باشد یا نه بعضی فقها در گاو مثل و شتر اعتبار کردن
بآن یا آبکشی کردن یا بارکشی نمودن یا سواری کشیدن خواه مالک آنرا بکار بفرماید یا غیر مالک به اذن مالک یا بی
اذن مالک و مدار در کار کردن بر صدق عرفی است پس بکار داشتن در یک لحظه یا یک ساعت و مانند آن ضرر ندارد
و اما تفصیل نصابهای انعام و قدر فریضهٔ هر نصابی که بعنوان زکوة باید اخراج شود از این قرار است که از برای شتر
دوازده نصاب است اول پنج شتر که در آن یک گوسفند باید داد دوم ده شتر که در آن دو گوسفند باید داد
سیم پانزده شتر که در آن سه گوسفند باید داد چهارم بیست شتر که در آن چهار گوسفند باید داد ششم بیست
و شش شتر که در آن یک شتر ماده که داخل سال دوم شده باشد باید داد هفتم سی و شش شتر که در آن یک
شتر ماده که داخل در سال سیم شده باشد باید داد هشتم چهل و شش شتر که در آن یک شتر ماده که داخل در سال
چهارم شده باشد باید داد نهم شصت و یک شتر که در آن یک شتر ماده که داخل در سال پنج شده باشد باید داد
دهم هفتاد و شش شتر که در آن دو شتر ماده که داخل در سال سیم شده باشد باید داد یازدهم نود و یک شتر
که در آن دو شتر ماده که داخل در سال چهارم شده باشد باید داد دوازدهم صد و بیست و یک شتر که در آن
مخیر است در میان اینکه از هر پنجاه شتر یک شتر ماده داخل شده در سال چهارم بدهد یا از هر چهل شتر یک
شتر ماده داخل شده در سال سیم بدهد و در آنچه کمتر از نصاب اول است و آنچه که در میان هر دو نصاب است
و آنچه که باقی میماند از نصاب اخیر بعد از پنجاه یا چهل چهل شمردن که کمتر از پنجاه و چهل بوده باشد چیزی
در آن نیست و از برای گاو دو نصاب است اول سی گاو که فریضهٔ آن یک گوساله است چه نر و چه ماده دوم
چهل گاو که فریضهٔ آن یک گاو ماده است که داخل در سال سیم شده باشد و بعد از این دو نصاب هر چه بالا
برود مالک مخیر است در میان آنکه سی سی بشمرد و برای هر سی گاو یک گوساله بدهد یا چهل چهل بشمرد
و برای هر چهل گاو یک گاو ماده داخل شده در سال سیم بدهد و از برای گوسفند پنج نصاب است اول چهل
و در آن یک گوسفند باید داد دوم صد و بیست و یک و در آن دو گوسفند باید داد سیم دویست و یک و در آن
سه گوسفند باید داد چهارم سیصد و یک و در آن چهار گوسفند باید داد پنجم چهارصد و در آن یا آنچه علاوه
شود از هر صد گوسفند یک گوسفند باید داد و کمتر نشاید که در گوسفند زکوة باید داد که اقل از آن مجزی
نیست و زیاده بر آن مجزیست جذع است در میش و ثنی است در بز چه نر و چه ماده و در تحدید سن آنها
خلافست و اشهر در میان علما در اول هفت ماهه و در ثانی یکساله است و از اکثر اهل لغت نقل شده
بتفسیر اول یا آنکه سال را تمام کرده و داخل در سال دوم شده باشد و تفسیر ثانی یا آنکه سال دوم را تمام

کرده و داخل در سال سیم شده باشد و احوط بلکه متعین رعایت همین قولست و مجزی نیست در اداء فریضه دادن گوسفند ناخوش یا پیر یا معیوب با وجود صحیح و جوان و سالم در میان گوسفندان بلی هرگاه همه نصاب ناخوش یا پیر یا معیوب بوده باشد دادن همان مجزیست و لازم نیست تحصیل صحیح یا جوان یا سالم بجهت ادای و مانند آن بدانکه در هر یک از انعام ثلاث فریضه که حق واجبست و باید اخراج کرد در میان عین آنها است و لکن جایز است برای مالک عدول از عین بقیمت کردن با این معنی که عین را اگر بخواهد خودش قبول کند و عوض قیمت آنرا از مال دیگرش بدهد بلی دادن عین افضل است و معتبر در قیمت بر تقدیر اختیار آن قیمت سوقیه وقت اخراج است نه وقت تعلق وجوب خواه در وقت اخراج ترقی کرده باشد یا تنزل مگر آنکه در وقت تعلق وجوب عین را بجهت قیمت سوقیه آن وقت تقویم نموده و قیمت را بر ذمه خود گرفته باشد و لکن اخراج از را به جهت عذر یا بدون عذر تأخیر کرده باشد که در این صورت همان قیمتی که بر ذمه گرفته میدهد خواه مساوی قیمت وقت اخراج باشد یا نه و معتبر در قیمت سوقیه وقت اخراج قیمت بلد اخراجست نه جای دیگر و هرگاه در بلد اخراج عین قیمتهای مختلف داشته باشد بواسطه اختلاف سوق یا اختلاف رغبات مردم بعضی از علما قائل شده اند بکفایت اقل قیم و لکن احوط بلکه اقوی بمراعات اکثر قیم است بدانکه در باب انعام ثلاث مسائل و فروع بسیار است و لکن بجهت قلت احتیاج اهالی حدود عراق و خراسان و گیلان و آذربایجان بآنها بواسطه علم تحقق سوم در تمام سال در مواشی و انعام ایشان اعراض از ذکر آنها نمودیم فصل دویم در آنچه متعلقست بنقدین پس بدانکه وجوب زکوة در آنها مشروط بسه شرطست اول آنکه سال برآنها بگذرد و متحقق میشود به دخول ماه دوازدهم دویم آنکه مسکوک بسکه معامله باشد چه از دار اسلام و چه از دار کفر قدیم باشد یا جدید رایج باشد یا مهجور شده باشد در بلد وجوب زکوة رایج باشد یا در بلد دیگر خالص باشد یا مغشوش به شرط آنکه خالص آن بر تقدیر تصفیه با شد در حد نصاب باشد و اگر شک شود در رسیدن نصاب بودن خالص آن زکوة در آن واجب نمی شود و تصفیه آن بجهت استعلام واجب نیست سیم بلوغ هر یک از آنها است بحد نصاب و از برای هر یک دو نصاب است نصاب اول طلا بیست دینار است که پانزده مثقال صیرفی بوده باشد و نصاب دویم آن چهار دینار است که سه مثقال صیرفی بوده باشد و فریضه در نصاب اول نصف دینار است که قیمت آن در این زمان پنجهزار دینار است و در نصاب ثانی ربع عشر چهار دینار است که قیمت آن هزار دینار است و ضابطه کلی در هر دو فریضه ربع عشر نصابست که عبارت از چهل یک نصاب بوده باشد پس از هر بیست دینار ربع العشر و از هر چهار دینار نیز ربع العشر باید اخراج کرد و در کمتر از نصاب اول و در ما بین نصابین چیزی در زاید بر نصاب ثانی ما دامی که بچهار دینار نرسیده زکوتی نیست نصاب اول در نقره دویست درهم است که صد و پنج

مثقال صیرفی است و قیمت آن بحسب بالوی بنابا دناصریه نه تومان و هفت هزار دینار الا هفت قاز و نیم که یکعدد
و نیم پول سیاه متداول این زمان است که هر دو عدد یکشاهی است و فرنصیذ آن پنجاه درهم است و قیمت آن بحساب
دنبال ناصریه دو هزار و هفتصد و دو قاز و نیم که عبارتست از نیم پول سیاه و در کمتر از آن چیزی نیست و نصاب
دوم درهم آن چهل درهم است که بعد ببیست و یک مثقال صیرفی است و فرنصیذ آن یک درهم است و ضابطه آن در هر دو نصاب فرض
ربع العشر است که عبارت از چهل یک نصابست و در مابین نصابین و در زاید بر نصاب ثانی که کمتر از چهل
درهم باشد چیزی نیست و درهم و دینار در هر یک از طلا و نقره باید بوزن اعتبار شوند نه بعدد و ضابطه
اعتبار وزن از این قرار است که هر دینار سه ربع مثقال صیرفی است که عبارت از بیست و شش نخود است و درهم
نصف مثقال و ربع عشر مثقال صیرفی است و هر ده درهم پنج مثقال و ربع مثقال صیرفی است بدانکه اگر
در نصاب طلا و نقره نقص حاصل شود بآفت اسمانی یا بفعل مالک یا غیر مالک پس اگر در اثناء سال بوده
باشد زکوة از آن ساقط است اگرچه بعد از نقص سال بر او بگذرد و چنانچه جبر نقص شود بحصول عوض قدر
ناقص از جنس جبر حول ابتدا می شود و اگر بعد از گذشتن سال بوده زکوة ساقط نیست بلکه اگر حصول
نقص بفعل مالک یا بسبب تقصیر او در حفظ بوده باشد از فریضه چیزی کم نمیشود بلی اگر بسبب تقصیر مالک
نباشد در فریضه نیز نقص بهم میرسد بنسبت خود فریضه بمجموع نصاب پس چونکه فریضه یکجزء از چهل جزء
نصابست قدر نقصان در آن نیز یکجزء از چهل جزء قدر نقصان در مجموع خواهد بود مثلا اگر در نصاب
اول طلا از بیست دینار یکدینار کم شود از نصف دینار که فریضه است یکجزء از چهل جزء دینار کم میشود زیرا
که این یکجزء ربع عشر چهل جزء دینار است چنانچه فریضه ربع عشر نصابست و هرگاه مالک در اثناء حول
نصاب از درهم و دینار و یا بعض از آن تغییر دهد باینکه درهم و دینار را آب نموده خشت یا شمش نماید یا زیور
نمایان یا مثل آن قرار گیرد یا ظرف و مانند آن نماید زکوة از آن نیز ساقط میشود اگرچه بقصد فرار از زکوة چنین
کند و همچنین اگر آنرا از ملک خود خارج کند به هبه و مانند آن و یا معاوضه بمال دیگر نماید از جنس درهم و
دینار یا از غیر جنس آنها که زکوة ساقط میشود اگرچه قصد فرار از آن داشته باشد علی الاصح و در زیور
نمایان از طلا و نقره زکوة نیست بلی سنت عاریه دادن آن به مؤمن امینی اگر عاریه بخواهند و در چند روایت
وارد است که زکوة آن همین است فصل سیم در آنچه متعلق است بزکوة غلات اربع پس بدانکه وجوب
زکوة در هر یک از آنها مشروط بنصاب است و نصاب در همه یکیست که اگر بحد نصاب نرسد اگرچه بقلیلی باشد
زکوة در آن واجب نیست و اگر از حد نصاب بگذرد زکوة در قدر زاید نیز واجب است اگرچه قلیل باشد و نصاب
در آنها پنج وسق است و هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی نه رطل عراقی است و هر رطلی صد و سی درهم است و هر درهمی

نصف مثقال صیرفی و ربع عشر است پس هر ده درهم چنانچه سابقا نیز ذکر نمودیم پنج مثقال و ربع مثقال
صیرفی است پس نصاب سیصد صاع است و هر صاعی یکهزار و صد و هفتاد درهم است و شش صد و چهار
مثقال و ربع مثقال صیرفی است پس مجموع نصاب سیصد پنجاه و یکهزار درهم است و از صد و هشتاد
و چهار هزار و دویست و هفتاد و پنج مثقال است و از بعبارت تبریز هشت عباسی دویست و هشتاد من
تبریز الا چهل و پنج مثقال است و بعبارت من شاهی صد چهل و چهار من شاهی الا چهل و پنج مثقال است و بحساب خوار
شرعی بید و خروار و چهل و چهار من شاهی الا یک با نزده و پنج مثقال است که هر خرواری شصت و چهار هزار
مثقال است و فرو نصف و غلات که باید اخراج شود بعد از رسیدن بحد نصاب عشر است در آنچه بیاد ازان یا آب
روان از نهر و مانند آن بیاری شده باشد و نصف عشر است در آنچه بکشند از چاه یا دجله یا درنا یا بواسطه
چرخ و دلو و بیمانند آنها بیاری شده باشد و اگر بنهر و طریق آبیاری شده پس اگر مساوی یکدیگر باشند بسبع
عشر اخراج میشود و اگر متفاوت باشند باینکه یکی اقل و یکی دیگر اکثر است حکم تابع اکثر است پس عشر
اخراج میشود اگر طریق اول اکثر است و نصف العشر اخراج میشود اگر طریق ثانی اکثر است و اگر مساوات
و اکثریت معلوم نباشد ملحق بصورت مساوات میشود بنا بر اقرب و اظهر وجوه و لکن اخراج عشر است بدانکه
اعتبار نصاب در غلات بعد از وضع خراج سلطان است که بر اراضی میگیرد چه بنقد و چه حصه از محصول چه
سلطان عادل باشد و چه جائر و از مخالفین باشد یا از شیعه چه در اراضی خراجیه و چه در غیر آنها و بعد از
اخراج هر مؤنه که برای خود غله شده باشد چه قبل از تعلق وجوب و چه بعد از آن مثل اجرت زمین و اجرت
عوامل و اجرت زارع و فلاح و حارس باغبان و درو کننده و سائر خرج و دها و قیمت آب و اجرت آبکش و خرج
تنقیه آنها و صنعا و برای اجرای آب بذر پس نصاب اعتبار میشود بعد از اخراج جمیع مخارج مذکوره از ابتدای
زراعت تا تصفیه و احوط اخراج مخارج قبل از تعلق وجوب قبل از اعتبار نصاب و اخراج مخارج بعد از
تعلق وجوب بعد از اعتبار نصاب و احوط از آن اخراج جمیع مخارج است بعد از اعتبار نصاب و احوط از آن
در اخراج اقتصار بر مخارج بعد از تعلق وجوب است و احوط از جمیع عدم اخراج غیر خراج سلطان است و احوط
در اخراج خراج سلطان نیز اقتصار بر آنست که سلطان عادل یا جائر از مخالفین بر اراضی خراجیه میگیرد که
اراضی مفتوحه عنوة را گویند یعنی اراضی که مسلمین بقهر و غلبه و شمشیر از کفار گرفته باشند و آنچه را که
سلطان بر اراضی خراجیه و مانند آنها میگیرد اگر نقد بوده باشد و در آن اراضی اجناس غیر زکویه مثل
برنج و ماش و عدس و مانند آنها نیز زرع میشود یا فواکه و ثمرات دیگر غیر از خرما و زبیب نیز بوده یا مثل هندوانه
و خربزه و مانند آنها و حبوبات دیگر نیز عمل آید باید توزیع شود بر اجناس زکویه و غیر آنها و از اجناس زکویه

مناط مساوات و اکثریت نیست بلکه صدق ... صدق ... ان الاول ... بنزاع ... صدق ... صدق ...

اخراج

اخراج شود بقدر سهم انها و هم چنین است قیمت اب و اجرت ارض و سایر مخارج مشترکه در میان اجناس زکویه
و غیر انها از انچه که از زمین عمل می اید و بعد از توزیع هر قدر که تعلق باجناس زکویه می گیرد همان قدر اخراج
می شود نه زاید بر ان و قیمت زمینی که با ان زمین را خریداری کرده و مخارج بناء قلعه و ده کرده و حفر قنات و سد
انهار کنار که مبنی بر دوام و استمرار است و قیمت عوامل و الات زراعت و شخم نمودن زمین و مانند انها که
عین انها باقی خواهد بود داخل در مؤنه نیستند و اخراج انها مطلقا جایز نیست و ضابط کلی مؤنه که باید
اخراج شود هر مالی است که از کیسه مالک بیرون رفته از برای غله بنحوی که مقابل و عوضی برای اعمال بجهة مالک
نباشد مگر همان غله بدانکه تعلق زکوة در غلات بعد از بدو صلاح است و ان در گندم و جو دانه بستن
در سنبلست و در خرما بسر شدنست که علامت ان بر گشتن رنگ انست بسرخی یا زردی و در کشمش غوره شدن
است بنا بر مشهور در ما بین علما و لکن دلیل واضحی برای این مطلب بنظر نرسیده است و قول باینکه وجوب در کشمش
بعد از انگور شدن تعلق می گیرد و در باقی بعد از خشک شدن و صدق اسم تعلق می گیرد خالی از قوة نیست و
احوط موافقت مشهور است پس بعد از بدو صلاح بمعنی مذکور و بنا بر احتیاط بر غایت ان مالک حق ندارد تصرف
در نصاب نماید مگر بعد از خرص و تضمین قدر واجب یعنی انرا بر ذمه خود گرفتن و وقت وجوب اخراج قدر واجب
که تاخیر از زمان بدون عذر جایز نیست اگر تاخیر کند و بسبب تاخیر تلف شود مالک ضامن قدر واجب
است بعد از تصفیه است در گندم و جو و خرما و کشمش شدنست در خرما و زبیب که علامت ان خشک شدن انها
است و زکوة در غلات نیز تعلق بعین می گیرد و افضل اخراج عین است و جایز است دادن قیمت سوقیه وقت
اخراج چنانچه در انعام ثلاث گذشت و لکن وجوب زکوة انها تعلق بمالک نمی گیرد مگر انکه مالک شده باشد
انها را پیش از وقت تعلق وجوب چه بزراعت یا غرس یا بیع یا صلح یا هبه یا مهر در عقد نکاح یا ارث و مانند
ان پس اگر مالک شود انرا بعد از وقت مذکور زکوة ان بر ناقل است نه بر منتقل الیه و زکوة در انها از یکمرتبه
بیشتر واجب نمیشود پس هر گاه قدر واجب بنحوی که شرعا معتبر است از انها اخراج کرده و باهلش رسانند
بار دیگر در انها زکوة واجب نمیشود اگر چه سالهای بسیاری انها را نگهدارد و جایز نیست برای مالک
تصرف کردن در نصاب قبل از اخراج قدر واجب از ان مگر انکه انرا بر ذمه خود بگیرد که از مال دیگر خود رد
نماید چنانچه سابقا اشاره نمودیم و اگر بخواهد در ثمره نخل و کروم قبل از خرما و کشمش شدن تصرف
نماید بخوردن و مانند ان حصه اهل زکوة را بر ذمه خود بگیرد و بدون ان تصرف جایز نیست و اگر قدر ان را ندانند
تا انکه نصاب بودن ثمره را ندانند بخرص خراص و حزر او معلوم کنند و در خرص قول یکنفر کفایت می کند و
لکن در او عدالت و اهل خبره بودن شرط است و افضل بلکه احوط اعتبار دو نفر است و هر گاه مالک خود



١٨٨ نخواهد خرص و حزر نماید جواز آن بعید نیست بلکه اقرب بجواز است بشرط آنکه از اهل خبره و بصیرت بر این
عمل باشد و اقرب نیز قبول قول او است بعد از خرص و تصرف در حصه زکوة بدون آنکه از زاید در ذمه خود
بگیرد جایز نیست و هرگاه ثمره بعد از خرص بآفة سماویه یا ارضیه یا ظلم ظالمی تلف شود بر مالک غرامة و
ضمانی نخواهد بود بخلاف آنکه اگر در وقت وجوب اخراج حصه بدون عذر اخراج ننماید و باهلش نرساند
تا آنکه تلف شود که در این صورت تفریط کرده ضامن حصه است **فصل** بدانکه سابقا اشاره کردیم باینکه
زکوة در مادیان و عقار و مال التجارة مستحب است و بیان تفصیلی این حکم این است که استحباب زکوة در مادیان
مشروط است بسائمه بودن آن و گذشتن سال بر آن و نصابی بر آن معتبر نیست بلکه در هر یک راس از آن بعد از
گذشتن سال زکوة مستحب است و مقدار آن دو دینار است در عتاق و آن مادیانی است که پدر و مادر آن هر دو عربی
باشند و یک دینار است در براذین و آن مادیانی است که از آن قبیل نباشد و دینار یک مثقال شرعی طلا است چنانچه
سابقا شناختی و مراد از عقار در اینجا مطلق ملکی است که از برای استنماء و طلب نماء فرا گرفته باشد اگر چه
مانند دکان و باغ و کاروانسرا و حمام و مانند آن بوده باشد و زکوة در حاصل آنها مستحب است در صورتی که
غیر نقدین و غیر سایر اجناس زکوی بوده باشد و نیز اگر در احد نقدین یا جنس زکوی دیگر با اجتماع شروط
گذشته زکوة واجبست و اقرب در جنس غیر زکوی اعتبار نصاب و گذشتن سال است و نصاب آن نصاب مال
التجارة است که خواهیم گفت بعد از این نمود و قدر زکوة در آن بعد از نصاب و گذشتن سال ربع عشر قیمة حاصل است
و اگر بخواهد ربع عشر عین حاصل را ادا نماید مجزی است و اما مال التجارة پس استحباب زکوة در آن مشروطست
بشروط چندی که بعضی از آنها معتبرند در موضوع و بعضی دیگر معتبرند در حکم اول آنکه تملک مال التجارة
حاصل شده باشد بعقد معاوضه محضه چون بیع و صلح و هبه معوضه نه بمیراث یا حیازه یا هبه مجانیه یا مهر
در عقد نکاح دویم آنکه مالک در تملک آن مال قصد تکسب یعنی طلب ربح و زیادتی داشته باشد سیم آنکه
قصد تکسب مقارن ابتداء تملک آن بوده باشد نه آنکه بعد حادث شود چهارم استمرار قصد تکسب تا آخر
سال پنجم وجود راس المال در تمام سال و متحقق میشود باینکه متاع را در تمام سال به مساوی راس المال یا
زیاده بر آن بخرند نه باقل از آن و الا زکوة از آن ساقط است ششم گذشتن سال است بر تمام مال التجارة بدون
آنکه در اثناء سال متبدل بمال دیگر شود و الا زکوة از آن ساقطست اگر چه بدل او جنس مبدل بوده باشد
هفتم بلوغ قیمة متاع بحد نصاب و نصاب آن نصاب احد نقدین است که بیست دینار در طلا و دویست درهم در نقره
و اگر قیمة زاید بر این مبلغ بوده باشد معتبر است در تعلق زکوة بقدر زاید بلوغ بنصاب دویم طلا که چهار
دینار است یا نقره که چهل درهم است و معتبر نیست بلوغ قیمة بنصاب هر دو بلکه کفایت میکند یکی و زکوة در

بعینه مثبت جریان حکم در انعوا الرقه تجارت کرده به علیک انواهم سلمه الله

بلکه و لو بعد حلول نمود طم

مع الاقرار اگر ... احوط است طم

این جا تعلق بقیمت میگیرد نه بعین متاع و قدر آن ربع عشر قیمت است و هر گاه مالک شود یکی از اجناس زکویه را
از برای تجارة مثل چهل گوسفند یا سی گاو و مانند اینها زکوة تجارة از اینها ساقط میشود و واجب
میشود در او زکوة مالیه بعد از تحقق شرایط گذشته و زکوة تجارة با زکوة مالیه هر دو در یک مال جمع نشوند
و دین مانع از زکوة تجارة نیست هم چنانکه مانع از زکوة مالیه نیست **مبحث سیم** در بیان مصارف
زکوة و شروط معتبره در آنها و طریق اخراج و کیفیت ایصال آن باهلش و در آن چند فصل است فصل اول در
بیان مستحقین و مصارف زکوة و ایشان هشت صنف می باشند صنف اول و دویم فقراء و مساکین که عبارتند
از کسانی که محتاج بمال باشند برای صرف در مؤنه و مخارج خود و مساکین اسوء حالا می باشند از فقراء زیرا
که فقیر محتاج است که خود داری کند و سؤال نکند و مسکین محتاجی است که بواسطه شدت احتیاج نتواند
خود داری کرد و گاه گاهی سؤال میکند پس مانع از گرفتن زکوة غنی بودن است و غنی کسیست که در تمام سال یا
زیاده بالفعل یا بالقوه مالک باشد مؤنه و قدر کفایة از مخارج خود و عیال خود را مثل اینکه مالی داشته باشد
که خود آن را یا قیمت آن را بخواهد داشته باشد که فروع آنرا یا سرمایه داشته باشد که منافع آن را یا ملکی داشته
باشد که غله و محصول آن را یا مال الاجارة آن را یا دکان و حمام و خان و مانند اینها داشته باشد که وجه
اجاره آنها را یا مواشی چون گاو و گوسفند و شتر و سایر چهارپایان که نماء یا اجرة آنها را یا صنعت و کسبی
داشته باشد که مداخل آن را اگر چه مثل حمالی یا هیزم کشی و مانند آن باشد صرف در مخارج امور معاش خود و
عیال خود در تمام سال یا زیاده بر آن کند پس فقیر کسیست که مالک قدر کفایة از مؤنه سال خود نباشد نه بالفعل
و نه بالقوه خواه مالک چیزی از اصل نباشد که او را مسکین گویند یا مالک قدر کفایة در تمام سال نباشد
و اگر چه چیز قلیلی داشته باشد پس کسیکه سرمایه داشته باشد که ربح آن کفایت از مؤنه تمام سال او و عیال
او نکند و یا اینکه عقار و ملکی داشته باشد که مداخل آن کفایت از مؤنه سال او و عیال او نکند فقیر است
و زکوة بر او حلال است و لازم نیست بر او سرمایه را صرف کند و یا ملک را بفروشد و قیمت آن را خرج کند هر چند
کفایت از مؤنه تمام سال نماید و زکوة بر صاحب صنعت و کسب که بالفعل مشغول باشد حلال نیست مگر آنکه
مداخل آن کفایت از مخارج سال نکند و وجود قدر کفایة از مداخل آنها بالفعل در تمام سال شرط در حرمت
زکوة نیست مادامی که مشغول صنعت و کسب باشد بلکه مجرد قدرت بر کسب بدون اشتغال کفایت در حرمت آن هم
اگر چه از روی اختیار و خواهش نفس مشغول نشود و واجب نیست منع زکوة از او تا اینکه بصنعت و کسب خود
مشغول شود و نه الزام او بر اشتغال بآنها تا اینکه محتاج بر اخذ زکوة نشود و خانه و غلام و کنیز و مال
سواری و مانند آن که محتاج الیه شخص است داشتن یا آنکه آنها را یا بعض آنها را برای مراعات عزت و شأن خود



فرا گرفتن منافی فقر و مانع از گرفتن زکوة نیست و هم چنین سایر انچه یحتاج از الات و انبار و اثاث
البیت چون ظروف و فروش و رخوت و البسه حضر و سفر و رخت خواب و کتب علمیه و مانند انها
هیچ یک منافی فقر و مانع از زکوة نیست و لازم نیست او را الزام و تکلیف کردن بفروختن انها برای صرف
در مؤنه خود مگر در نقد زاید بر حاجت که فروختن ان بر تقدیر کفایه قیمت ان از مؤنه لازم است و با
فرض وجود ان و کفایه قیمة از مؤنه سال اخذ زکوة جایز نیست بلی اگر خانه غالی گران بهائی داشته باشد
و حاجت او بخانه پستتر از ان بگذرد فروختن ان خانه و خریدن خانه پست بجهة صرف باقی قیمة در مؤنه
اگرچه کفایه از مؤنه سال نماید لازم نیست و با فرض وجود چنین خانه زکوة بچنین کسی رسد و هم چنین
است حکم در غلام و کنیز و اسب سواری و مانند انها و هم چنین مانع از گرفتن زکوة نیست داشتن تنخواه
نقدی برای تزویج یا تحصیل خانه یا ما یحتاج دیگر در صورت فقدان انها و جایز است دادن زکوة بفقیر
انقدری که غنی شود و واجب نیست اقتصار کردن بر قدر کفایه از مؤنه سال اگر بیکدفعه بخواهد دهد و
اما اگر بدفعات دهد تا انکه بحد کفایه رسد پس بعد از رسیدن بان حد دفعه دیگر دادن جایز نیست و
هم چنین جایز است دادن قدری زاید بصاحب کسب یا مالیکه کفایه از مؤنه سال او ننماید بیکدفعه تا انکه
غنی شود و اقتصار نمودن بر قدر متمم مؤنه علی الاقوی لازم نیست و کسیکه ادعای فقر و پریشانی کند
یا مدعی عیالداری شود بجهة اخذ زکوة پس اگر صدق یا کذب او معلوم باشد عمل بمقتضای علم خود نماید
و اگر مجهول الحال بوده باشد قولش مقبول شود و بمحض ادعای فقر دادن زکوة باو جایز است و لازم نیست
طلب بینه نمودن از او و نه او را قسم دادن چه ضعیف و عاجز باشد و چه قوی و تندرست خواه ادعا نماید
که از اصل مال نداشته یا ادعای تلف مال خود کند خواه استعلام حال او ممکن باشد یا نه بلی خود
ادعای تلف مال یحصیل علم یا طلب بینه است و در رسانیدن زکوة بمستحق لازم نیست اعلام نمودن باینکه
وجه زکوة است خصوصا اگر از کسانی باشد که از قبول زکوة حیا کنند یا خجالت کشند و یا اینکه اگر بدانند
زکوة است قبول ننمایند و برای مستحق کراهة دارد رد نمودن در صورتی که بداند از مال زکوة است و هر گاه مالک
اجناس زکوتیه زکوة مال خود را رد کند بکسی باعتقاد یا گمان فقر و بعد خلاف ان معلوم شود واجب است استرداد
نماید عین انرا در صورت بقاء عین یا عوض انرا مثلا یا قیمة در صورت تلف عین و اگر استرداد ممکن نباشد
وجوب اعاده زکوة و رسانیدن است بفقیر و هم چنین است بنابر اقرب اگر ظاهر شود که انکس کافر بوده
واجب النفقه دهنده یا هاشمی بوده یا فاسق بوده بنابر قول باشتراط عدالت در فقیر صنف سیم عاملین
و انها کسانی باشند که امام یا نایب امام چه خاص و چه عام چون مجتهد جامع شرایط در زمان غیبت معین

نموده

…ا ز برای گرفتن زکوات مردم وجمع وضبط وحساب وکتابت آنها ورسانیدن آنها بامام یا نائب امام که از
…ه بسبب عمل خود مستحق سهمی از زکوة می باشند هرچند غنی بوده باشند وتعیین مقدار این سهم موکول
…امام یا نائب امام است وساقط میشود این با اینکه اگر مالک خود شخصاً زکوة مال خود را اخذ کرده وتفریق به
مستحقاق نماید ویا آنکه بجانب امام یا نائب او حمل کند وشرط است در این صنف تکلیف وایمان وعدالت
…ر مسائل متعلقه باین عمل وهاشمی نبودن وشرط آخر معتبر نیست در استحقاق سهم نه در جواز عمل پس اگر هاشمی
…امام بعمل نماید باکی ندارد وحریت علی الاقوی شرط نیست صنف چهارم مؤلفة قلوبهم وآنها جماعتی از کفاری
…که نبی یا وصی نبی قلوب ایشان را مایل دهند بسوی اسلام ومسلمین بدادن سهمی از مال زکوة یا ایشان را
اینکه امداد نمایند مسلمین را در جهاد با مشرکین وقتال با اهل حرب واز جمله مؤلفة قلوبهم جماعتی از کفار
…ند که داخل در اسلام بوده اند وخدا را بوحدانیت شناخته وشرک وعبادت غیر خدا را از خود خلع کرده بوده
…کن نبی را هنوز نشناخته بوده اند یا شک در نبی یا در بعض ما جاء به النبی داشته اند یا آنکه در زمان امام
…و نبی را شناخته ولی امام را نشناخته ویا شک در امامت او داشته اند پس نبی ویا وصی بدادن از مال زکوة ایشان را
…بخود میکرده اند تا اینکه حاصل شود برای ایشان معرفت نبی یا معرفت وصی پس دادن این سهم از زکوة بهر صنف
…ن بهر دو معنی از وظائف نبی وامام است ودر زمان غیبت امام بنابر اظهر واقوی ساقط است
…پنجم رقابست وآنها بنابر اظهر واقوی عبیدی باشند که مکاتب شده باشند واز اداء تمام مال
…ته یا بعض آن عاجز شوند وعبیدی که در نزد آقایان خود در تحت شدت ومشقت واذیت باشند که
…ند عالم برای این طائفه از عبید سهمی از زکوة مقرر فرموده که در اولی از مال زکوة بآنها انقد
…شود که مال الکتابه خود را اداء نموده واز قید بندگی خلاص شوند ودر ثانیه میتوان از مال زکوة
…را خرید وآزاد کرد تا اینکه از شدت وآزار خلاص شوند ونیت زکوة در این قسم باید مقارن دادن
…شد نه اجراء صیغه عتق علی الاقوی بلی لازم است استدامت آن از وقت دادن ثمن تا وقت اجراء صیغه
…جراء صیغه عتق واقع میشود ودو قسم اول فرقی در این مکاتبه مطلق ومکاتب مشروط نیست
…وازدادن حلول نجم که رسیدن زمان قسط باشد شرط نیست وجایز است دادن آن بخود مکاتب باذن
…یا بدون اذن او ودادن بمولی نیز ولکن باذن مکاتب بلکه بدون اذن نیز بنابر اظهر واگر مملوکی ادعا
…مکاتب شدن خود را برای اینکه از وجه زکوة در اداء مال الکتابه خود اخذ کند پس اگر صدقش معلوم
…یا اقامه بینه بر دعوی خود کند ویا مولی او را تصدیق نماید اشکال ونزاعی نیست در قبول قول او
…صدق وکذبش معلوم نباشد واقامه بینه نیز نکرده وتصدیق مولی نیز حاصل نشده پس در قبول او



عدم قبول او قول خلاف است و احتیاط در عدم قبول است هر چند که نسبت باکثر داده شده قول بقبول نیز

که برای این قول دلیل تامی بنظر نرسید صنف ششم غارمین و ایشان قرض دارانی میباشند که از ادای قرض

خود عاجز باشند هر چند مالک مؤنه سال خود باشند بنحوی که اگر آن را در ادای قرض صرف نمایند عاجز

از قوت سال بشوند پس از وجه زکوة بایشان داده میشود که دین خود را ادا نمایند بشرط اینکه از وجه زکوة

بر قرض گرفته بوده اند در معصیت صرف نکرده باشند و اگر معلوم نباشد که در چه صرف کرده حمل بر صحت میشود

علی الاقوی و جایز است برای مالک اینکه دین مدیون عاجز از ادا را از وجه زکوة ادا کند بلکه اگر خود نیز

طلبی از او داشته باشد جایز است از بابت زکوة خود شمار نماید و اسقاط نماید و اگر مدیون مرده باشد بعد

ترکه یا با قصور ترکه او از دیون نیز جایز است برای مالک دین او را از وجه زکوة ادا نماید و اگر از دین خودش

باشد در وجه زکوة بر او حساب کند یعنی او را ابراء کند از دین خودش در عوض وجه زکوتی که بر مال خودش یا بر

ذمه خودش قرار گرفته و اگر فقیر قبل از وقت اخراج زکوة سؤال کند از غنی صاحب زکوة قرض دادن را و اظهار فقر

و احتیاج کند مستحب است قضاء حاجت او از بابت قرض تا اینکه در وقت اخراج زکوة از وجه آن بر او محسوب

دارد چنانچه صحیح روایت عثمان بن عمر است که جناب صادق علیه السلم در آن روایت بعد از آنکه عثمان را امر به

قرض و احتساب کرده فرموده که ای عثمان رد مکن سائل را بدستیکه رد او در نزد خدا گناه عظیم است ای عثمان

بدرستیکه تو اگر بدانی که منزلت مؤمن در نزد پروردگار خود چه قدر است در قضاء حاجت او سستی و کوتاهی نمی

میکنی و کسیکه داخل کند بر مؤمن سرور را پس داخل سرور کرده است بر رسول الله ص و بر آوردن حاجت مؤمن

دفع می نماید جنون و جذام و برص را و اگر کسی ادعاء دین و عجز از ادا آن نماید و صدق او معلوم نباشد احوط بلکه

اقوی ندادن زکوة بر او از بابت سهم غارمین مراعات تصدیق و عدم تهمت یا اقامه بینه است صنف هفتم سبیل

الله و آن بنا بر اظهر و اقوی عبارت است از مطلق خیرات و وجوه بر که وسیله اجر و مثوبات اخرویه باشند مثل

ساختن مسجد و مدرسه علوم دینیه و پل و حفر قنات برای شرب مسلمانان و احداث نهر و تعمیر هر یک از آنها

و اعانه حاج و زوار بشرط عجز ایشان از حج و زیارت بدون اعانه اگر چه نسبت بمؤنه سال خود و عیال خود

غیر فقیر باشند صنف هشتم ابناء سبیل و ایشان کسانی میباشند که مسافر در غیر سفر معصیت رفته در بلاد

غربت افتاده بی خرج و مؤنه مانده اند پس جایز است از مال زکوة بر ایشان بقدر داد که ایشان را به بلاد خود

برسانند اگر چه در بلاد خود غنی و مالدار باشند و بعضی شرط دانسته اند اینکه در غربت کسی بایشان قرض

ندهد و نتوانند چیزیرا که در بلاد خود دارند در اینجا بفروشند مراعات آن اولی بلکه احوط است تفصیل فیم

شرط است در جمیع اصناف مگر صنف چهارم و بعض از صنف هفتم ایمان یعنی اسلام و معرفت ائمه اثنی عشر

کفایت تصدق بر غیر معلوم نیست ظ

بلکه اقوی است ظ

علیهم

علیهم السلم داشتن پس بغیر مؤمن زکوة نمیرسد اگر چه مستضعف باشد و از کسی که از اهل خلاف که
معاند حق نباشد بلکه اگر داده شود واجبست اعاده ان حتی انکه اگر مخالفی زکوة خود را باهل مذهب خود داده
باشد و بعد از اهل معرفة شود واجبست اعاده نماید و اصح در عدالة عدم اشتراط است در هیچ یک از
اصناف مگر صنف سیم و فسق نیز مانع نیست بلی در خصوص شارب الخمر روایتی بر منع رسیده است و عمل بان بعید
نیست و احوط رعایة عدالتست مطلقا با امکان و جایز است دادن زکوة باطفال مؤمنین اگر چه پدران
ایشان زنده باشند بشرط عدم قدرت بر کفایة و مؤنة اولاد خود و مال را باید بدست ولی شرعی طفل داد
که صرف او کند و اگر ولی نداشته باشد بدست شخص امینی بدهد که صرف او کند و احوط اعتبار عدالتست
و احوط از ان است که دهنده زکوة خودش متصدی صرف شود و شرطست نیز در صنف اول و دویم اینکه
واجب النفقه دهنده زکوة نباشد مثل پدر و مادر و اولاد و زوجه دائمه و مملوک از غلام و کنیز و جد و
جده داخل در پدر و مادرند چنانچه اولاد اولاد داخل اولادند و سایر اقارب چون برادر و خواهر و عمو و عمه
و خالو و خاله داخل در واجب النفقه نیستند و همچنین زوجه منقطعه پس دادن زکوة بایشان جایز است
و همچنین جایز است برای زوجه دادن زکوة مال خود بر زوج خود و در منع از زوجه ناشزه اشکالست و احتیاط
به ندادن ترک نشود و منع در واجب النفقه مطلقا اختصاص بنفقه واجبه انها دارد و در زاید بر نفقه
واجبه مثل مؤنه تزویج و مؤنه معالجه مرض و مؤنه حمام و تحصیل کتب علمیه و مانند انها دادن بایشان
بجهة صرف در زاید جایز است و شرطست نیز در گیرنده زکوة انکه هاشمی نباشد مگر انکه زکوة دهنده
نیز هاشمی باشد یا انکه خمس کفایة ایشان را نکند پس جایز است که بقدر کفاف از زکوة بگیرند و احوط بلکه
اقرب اقتصار کردن بر قدر ضرورتست بدانکه بنی هاشم ممنوع از صدقات مندوبه نیستند و همچنین صدقات
واجبه که از قبیل زکوة نباشد مثل صدقه منذوره و صدقه موصی بها از برای فقراء و کفارات و وجوه
مظالم که از باب مجهول المالک بعنوان صدقه بارباب استحقاق داده میشود **فصل سیم** متصدی میشود
اخراج زکوة را مالک یا وکیل او یا امام یا عامل و جایز است برای مالک که خودش یا وکیلش متوجه تفریق
زکوة بارباب استحقاق شود و سنتست حمل آن بسوی امام که او تفریق نماید خصوصا اموال ظاهره مثل
مواشی و غلات بلکه اگر امام طلب نماید بر مالک واجبست اطاعت کند و در زمن غیبت امام افضل ان
به مجتهد عادل بسپارد که او تفریق نماید و اگر مالک بگوید که من زکوة مال خود را اخراج نموده و باهلش رسانده
ام که کذبش معلوم نیست قولش قبول میشود بدون بینه و یمین بدانکه زکوة از قبیل عبادتست و قبول
نیابة میکند توکیل در دادن ان جایز است و چون عبادتست نیة در صحت ان شرطست و در نیة تعیین معتبر است

احکام زکوة

دو چیز یکی قصد فعل که دادن زکوة باشد و یکی دیگر قصد بودن آن بجهة امتثال و فرمان برداری امر الهی پس صورت نیت اینست که زکوة میدهم بجهة فرمان برداری امر الهی و اگر نیت را چنین کند که زکوة میدهم قربة الی الله کفایت میکند و لکن باید ملتفت باشد و لو بسبیل اجمال که قربة در عبادة قربة الی الله وصفی است که لازم فرمان برداری امر الهی است زیرا که تا کسی فرمان برداری امر الهی نکند نزدیک برحمت الهی نمیشود و قربة در اینجا و سایر عبادات عبارتست از نزدیک شدن برحمت الهی و نیت باید مقارن عمل باشد و آن دفع مال مخصوص است که دادن زکوة باشد پس نیت بر دافع لازم است و از او مجزی است نه از غیر او و او یا مالک است زیرا که مالک نصاب مکلف است بدادن زکوة یا وکیل مالک زیرا که وکیل نایب است و دفع او دفع منوب عنه است خواه مدفوع الیه خود مستحق باشد یا امام یا نایب امام یا عامل باشد زیرا که عامل منصوب از جانب امام یا نایب اوست و امام یا نایب او متصدی گرفتن زکوة میشوند از این حیثیت که ولایت بر مستحقین دارند نه از حیثیات دیگر و هرگاه وکیل متصدی دفع زکوة شود باید در نیت قصد نیابت نیز نماید باین قسم که این زکوة را میدهم بنیابت از موکل خودم قربة الی الله و در نیت همان داعی کافی است و در آن تلفظ بلکه اخطار ببال شرط نیست هر چند افضل بلکه احوط اخطار است و شرط نیست در آن نیز تعیین جنس زکوی و نه تعیین نوع زکوة که زکوة مال است یا زکوة فطره و نه وجوب در واجب و ندب در مندوب بلکه همان قصد قربة کافیست مگر در صورت اشتراک و اگر امر کند غلام خود را یا نوکر خود را یا شخص اجنبی را باخراج فلان قدر از مال او و رسانیدن بفلان مستحق یا اینکه مال مخصوص را از بابت زکوة بدهد بیکی از مذکورین که بفلان مستحق برساند بدون قصد توکیل پس آنکس از بابت واسطه و آلت خواهد بود و نیت را باید خود مالک متولی شود نه آنکس که آلت است و اگر مالک در حین دفع غافل از نیت داشته باشد و بعد ملتفت شود پس مادامی که در نزد مدفوع الیه موجود است نیت کند مجزیست بلکه اگر بعد از تلف نیز نیت احتساب کند بعید نیست که مجزی باشد و لکن احوط در این صورت اعاده است و واجب نیست بسط زکوة بر همه اصناف و نه بر همه آحاد صنف واحد بلکه جایز است تخصیص دادن آن بیک صنف بلکه بیک نفر و مستحب است تفضیل اهل فضل و معرفة و مستحب است نیز تفضیل آنکه سؤال نمی کند بر آنکه سؤال میکند و افضل بلکه احوط آنست که بهر یک فقیر کمتر از آنچه در نصاب اول طلا یا نقره واجبست اخراج شود که نصف دینار است در اول و پنج درهم است در ثانی نه دهند و نصف دینار سه ثمن مثقال صیرفی است که عبارت از ده قیراط است بنا بر آنچه که در اکثر بلاد متداول بوده که مثقال شرعی را بیست قیراط اعتبار کرده اند و پنج درهم دو مثقال و نیم و یک ثمن مثقال صیرفی است و افضل بلکه احوط آنست که زکوة هر بلد با وجود مستحق در آنجا نقل داده نه

نشود ببلد دیگر که اگر نقد دهد و در راه تلف نشود و در بلد دیگر به مستحق رساند ضامن نیست و اگر در بلد خود مستحق نباشد نقل از بلد دیگر جائز بلکه واجبست و اگر تلف شود ضامن نیست مگر آنکه تفریط کرده باشد و جایز نیست تاخیر در رسانیدن آن بارباب استحقاق از وقت وجوب اخراج آن مگر بجهة عدم وجود مستحق یا انتظار مستحق معینی و اگر بدون عذر مذکور تاخیر کند و تلف شود ضامن است و جوز کثیر از علما تاخیر دو ماه و سه ماه بلکه تا چهار ماه را بجهة مصلحت و افضل آنست که منتظر [illegible] و دوران از نا ما لکست علی الاقوی **مقصد دوّم در زکوة بدنست** که زکوة فطره گویند و در آن چند فصلست **فصل اوّل** در مکلفین بآن و شرایط وجوب آنست بدانکه زکوة فطره واجب موکد است و ترک آن بعد از تحقق شرایط وجوب آن معصیت کبیره است و فواید آن بسیار است از جمله آنها آنست که خداوند تبارک و تعالی بآن تمامی فرماید هر نقصی که در زکوة مال بهم رسیده باشد چنانچه از جناب امام جعفر صادق مرویست و از جمله آنست که تمامی صوم ماه مبارک رمضان به دادن آنست هم چنانکه تمامی نماز بصلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است پس روزه کسیکه زکوة فطره ندهد مقبول نیست هم چنانکه نماز کسیکه صلوات در تشهد نگوید مقبول نیست چنانچه در حدیث معتبر از جناب صادق علیه السلام نقل شده و از جمله آنست که زکوة بدنست و بدن را پاکیزه می کند از بخل و سایر کثافات معنویه و او را تا سال دیگر از بلاها و مرگ نگاه می دارد هم چنانکه زکوة مال باعث پاکیزگی مال می شود و مال را از بلاها و تلف شدن نگاه می دارد چنانچه در حدیث معتبر از جناب صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت بوکیل خرج خود فرمودند و فطره جمیع عیال و غلامان و کنیزان را بده و کسی از ایشان را نگذار که فطره او را ندهی که اگر بگذاری او را میترسم در اثناء سال بمیرد پس بدانکه زکوة فطره واجبست بشرط بلوغ و عقل و عدم اغماء و حریت و غنی پس واجب نیست بر طفل نابالغ و دیوانه و مغمی علیه و مملوک و فقیر و لکن شرط اخیر که غنی بودن باشد شرط وجوب تنها است و مدخلیت در صحت ندارد بخلاف سایر شروط که هر یک از آنها معتبر است در وجوب و صحت هر دو و امّا اسلام پس آن معتبر است در صحت نه در وجوب و غنی بودن متحقق می شود بمالک بودن مخارج سال خود و عیال خود بالفعل یا بانکه مالی داشته باشد که در تمام سال صرف کند یا بالقوه بانکه صنعتی داشته باشد که مخارج سال بتدریج از آن حاصل شود بعضی علاوه بر شرط مذکور اعتبار کرده اند مالک بودن مقدار زکوة فطره را زیاده بر مؤنه سال و این قول خالی از قوة نیست هرچند احوط عدم اعتبار آنست و اقوی در حق کسی که علاوه بر قوت یک شبانه روز مالک مقدار زکوة بوده باشد استحباب دادن آنست و احوط عدم ترک است و کسیکه قادر نباشد مگر بر زکوة یک نفر یعنی مقدار فطره یک سر سنتست آنرا با همه عیال خود دستگردان کند و جایز است که صاحب سنت آخر یکی از ایشان بدهد و اولی بلکه احوط دادن بغیر است و اگر بعض عیال صغیر بوده باشد ولی اینجا



او متولی گرفتن و دادن میشود و احوط آنست که چون نوبت گرفتن بصغیر رسد ولی برای خود قبول کند و از
جهة فطرهٔ او بغیر او رد نماید و اگر کافر در شب عید اسلام اختیار کند زکوة فطره از او ساقطست
و اگر قبل از دخول شب عید بوده باشد دادن زکوة بر او واجبست و همچنین است حکم در طفل که بالغ شود
و دیوانه که عاقل شود و مغمی علیه که بهوش آید و مملوک که آزاد شود و فقیر که غنی شود که زکوة بر جمیع
اینها واجب میشود اگر وصف که شرط وجوبست قبل از دخول شب عید حاصل شود نه بعد از دخول آن و اگر
مالک شود مکلف مملوکی را یا متولد شود از برای او مولودی قبل از دخول شب عید واجب میشود بر او زکوة
آن مملوک و مولود نیز بخلاف آنکه این دو وصف بعد از دخول شب حاصل شوند که زکوة آنها در این صورت
بر او نیست و شرطست در صحت زکوة فطره نیز نیت و کفایت میکند در آن قصد فعل و قصد قربت چنانچه در
زکوة مال گذشت و احوط علاوه نمودن قصد وجوبست در واجب و قصد تعیین نیز در موضع اشتراک لازم
است **فصل دویم** در بیان کسانی که دادن زکوة بجهة آنها بر مکلف واجبست بدانکه واجبست بر
مکلف بعد از تحقق شرایط وجوب زکوة فطره اخراج زکوة از خود و از عیال خود چه واجب النفقه او باشد
یا نه بالغ باشد یا نه حر باشد یا مملوک مسلم باشد یا کافر و از مهمان نیز بشرط صدق عیلوله بنابر اظهر
و اقوی و آن عبارتست از متحمل بودن صاحب خانه مؤنه و نفقه او را اگرچه بدو روز آخر رمضان متحقق شود
هرچند هنوز غذای او را نخورده باشد بشرط تحقق آن قبل از ظهور هلال شوال و بر تقدیر عدم صدق
عیلوله زکوة مهمان بر خودش واجبست و جمعی از بعض علما مجرد صدق اسم مهمان را در وقت مذکور کافی
دانسته اند احوط آنستکه صاحب خانه نیز از مهمان زکوة بدهد و در مهمان علاوه بر اعتبار صدق عیلوله
معتبر است نیز که دخول او بر صاحب خانه بر سبیل غصب و عدوان نباشد چون دیوانی و مانند آن که از روی قهر و
غلبه بر کسی وارد میشوند که اگر چنین باشد زکوة او بر خودش واجبست بلکه در مطلق عیال نیز معتبر است که
عیلوله او باختیار و رضای صاحب خانه باشد نه باکراه او و کسیکه زکوة فطرهٔ او بر دیگری واجبست از
خودش ساقطست اگرچه غنی باشد خواه آنکس که دادن زکوة این بر او واجبست زکوة او را بدهد یا نه عمدا
یا نسیانا و هرگاه صاحب خانه معسر و بی چیز باشد و مهمان موسر و مالدار باشد زکوة مهمان بر خودش واجب
است و از صاحب خانه ساقطست و اگر در این صورت صاحب خانه زکوة او را بدهد از خودش بنابر اقوی ساقط
نمیشود و اگر مهمان نیز مثل صاحب خانه فقیر و بی چیز باشد از هر دو ساقطست و همچنین است حکم در زوجه
بلکه مطلق عیال که دادن زکوة بر خود ایشان واجبست اگر غنی و مالدار باشند و زوج و معیل فقیر و بیچیز
باشد و اگر هر دو فقیر و بی چیز باشند از هر دو ساقطست و اگر حرج زوجه با خودش باشد واجبست زکوة خود را

بدهد

بدهند و اگر داخل در عیال غیر زوج باشد زکوة او بر معیل است خواه بعنوان مهمانی رفته باشد یا بعنوان دیگر و در هر دو صورت از زوج ساقط است بنابر اقوی هر چند واجب النفقه زوج باشد و هم چنین است حکم در غیر زوجه از کسانی که واجب النفقه او باشند چون ابوین و اولاد که اگر خرج اینها با خود ایشان زکوة فطره بر خود ایشان واجبست و اگر عیال دیگری هستند بر معیل واجبست لکن در زوجه احوط آنستکه زوج نیز اخراج زکوة او نماید در صورتیکه خرجش با خودش باشد و اما مملوک پس اگر داخل در عیال غیر مولیست زکوة او بر معیل واجبست و اگر داخل در عیال مولی و غیر مولی هیچ یک نباشد زکوة او نه بر خودش واجبست و نه بر مولی بلی احوط اینست که مولی زکوة او را بدهد و اگر کسی ولد صغیری داشته باشد و از برای ولد مالی باشد و خرجش از مال خودش بکند زکوة را برای او زکوة واجب نیست نه بر خودش و نه بر والدش و در عیالی که زکوتش بر معیل واجبست فرقی نیست در ما بین آنکه حاضر باشد در نزد ایشان یا غایب از ایشان باشد پس بر تقدیر غایب بودن فطره عیال بر او واجبست و اگر عیال خود بدهد مجزی نیست و مجزی از او نیست مگر اینکه او عیال را اذن داده و وکیل نموده باشد که فطره خود را از مال او جدا کرده و رد نمایند و لازم است در این صورت در نیت قصد نیابت از او کنند و اگر با اذن او از مال خود بدهند در کفایت آن اشکال است **فصل سیم** در بیان جنس زکوة فطره و مقدار آنست بدانکه جنس آن بنابر اشهر و مذهب اکثر منحصر است در خرما و مویز و گندم و جو و برنج و شیر و کشک و احوط اقتصار است بر چهار اول و افضل جمیع خرما است و بعد از آن مویز است و بعد از آن قوت غالب بلد است و افضل از همه دادن جنسی است که انفع بحال فقیر بوده باشد و جایز است دادن قیمت بلکه اولی و ارجح است اگر انفع بحال فقیر بوده باشد پس دادن جنس دیگر غیر از اجناس مذکوره مثل عدس و ماش و مانند آن بلکه از گندم و جو بعنوان قیمت از یکی از اجناس مذکوره نیز کافی است و اولی در قیمت نقره است هر چند طلا و پول سیاه نیز کافی است و بهتر مراعات آنست که برای فقیر انفع باشد و معتبر در قیمت دادن قیمت وقت اخراج است نه قیمت وقت وجوب و در قیمت وقت اخراج معتبر قیمت بلد اخراج است نه قیمت بلد دیگر اگر چه وطن او باشد و کسیکه باید از چند نفر زکوة بدهد جایز است برای هر یکی جنسی بدهد غیر جنس دیگری و در قیمت هر جنس رجوع میشود بر قیمت سوقیه آن و مقدار زکوة فطره برای هر نفری از جمیع اجناس مذکوره یک صاعست و آنچه باید در زکوة مال ذکر نمودیم چهار مد است و مقدار آن بحساب مثقال ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است و آن یکمن تبریز الا بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع است و بهتر دادن تمام است **فصل چهارم** در وقت وجوب زکوة فطره و بیان مستحق آنست بدانکه واجب میشود زکوة فطره بظاهر شدن هلال شوال و جایز نیست تقدیم آن بر این وقت مگر آنکه بر سبیل قرض بدهد و در آن وقت حساب کند

و وقت اخراج آن موسع است از ابتدای زمان تا ظهر روز عید و افضل تأخیر است تا پیش از نماز عید و احوط
عدم تأخیر است از نماز تا ظهر بلکه این احتیاط ترک نشود پس بنا بر این احتیاط اخراج زکوة فطر نماز عید است
چنانچه مشهور در میان علما این است چه نماز در اول وقت کرده شود و چه در آخر وقت و هرگاه وقت بگذرد و
آن را از مال خود جدا نکرده باشد وجوب آن بنا بر اقوی از او ساقط میشود و اگر بعد از وقت بخواهد ادا نماید
بقصد صدقه بدهد و احوط دادن آن بقصد قربت است با تردید در نیت باین طریق که ادای ما فی الذمه قربة الی الله کند زکوة
فطره محسوب شود اگر در ذمه باقی باشد بنحو اداء یا قضاء و الا صدقه محسوب شود و اگر آن را از مال خود جدا کرده
باشد و لجهت اخراج و رسانیدن آن به مستحق هر چند وقت زکوة گذشته باشد و لکن تأخیر رسانیدن آن از وقت بدون
عذر اثم و معصیت است و اگر در این حال تلف شود ضامن است که عوض آن از مثل یا قیمت رد نماید و اگر رسانیدن بسبب
عذری از اعذار ممکن نباشد یا آنکه منتظر فقیر بوده باشد تأخیر ضرر ندارد و اگر در این صورت تلف شود ضمانی
ندارد و جایز نیست نقل دادن آن از بلدی ببلد دیگر با وجود مستحق در بلد وجوب و اگر در این صورت حمل کند
و در اثناء راه تلف شود ضامن است و با عدم وجود مستحق در بلد ضرر ندارد و بر تقدیر تلف ضمانی نخواهد داشت
و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است ولی احوط آنست که در غیر فقراء و مساکین صرف نشود و جایز است
مکلف خودش متولی اخراج و رسانیدن آن بفقراء شود و افضل آنست که در این زمان که امام عصر عجل الله
فرجه غایب است بمجتهد عادل بدهند که او باهلش برساند و جایز نیست که بهر فقیری کمتر از زکوة یکنفر بدهند
مگر در صورتی که وجه قلیل باشد و فقراء کثیر بنحوی که بهر فقیری مقدار فطره یکنفر نرسد که در اینصورت
کمتر دادن جایز است و زکوة غیر هاشمی بهاشمی نمیرسد و زکوة هاشمی بهاشمی و غیر هاشمی هر دو میرسد و
مستحق این زکوة نیز علی الاقوی عدالت شرط نیست و احوط رعایت عدالت است و این در شارب الخمر و متجاهر بفسق ترک
نشود و افضل دادن آنست بفقراء از ارحام و اقارب و بعد از آن بفقراء از همسایگان و بعد فقراء از اهل علم و
فضل و طلبه علوم شرعیه و بعد سایر فقراء و دادن بایتام و اولاد مؤمنین یا فقیر نیز جایز است تمت الرساله
الزکویه بعون الله و حسن توفیقه **و اما کتاب خمس** پس در آن چند فصل است فصل اول در آنچه خمس
بآن تعلق میگیرد و در کیفیت شروط آن بدانکه آنچه خمس بآن تعلق میگیرد هفت چیز است اول اموالی که بغنیمت از کفار
حربی در جهاد بدست آمده خواه منقول باشد یا غیر منقول و لکن در تعلق خمس باین اموال شرط است اولا اینکه
جهاد باذن امام علیه السلام واقع شده باشد که اگر بدون اذن شده باشد اموال مخصوص امام خواهد بود و ثانیا
اینکه اموال بقهر و غلبه اخذ شده باشد نه بدزدی یا حیله یا دعوی باطل یا ربوا و الا مخصوص اخذ خواهد
بود و ثالثا اینکه مال مغصوب از مسلمانی یا معاهدی نباشد و الا مخصوص مالک آن خواهد بود دوم معادن



است حتی نمک و زاج و نفط و قیر و گوگرد و در تعلق خمس باین قسم شرطست اخراج مؤنه یعنی مخارجی که مجتهد
بتحصیل معدن متحمل شده و اقوی در این قسم اعتبار نصابست و آن رسیدن باقی بعد از اخراج مؤنه است به بیست
دینار که حد نصاب اول در زکوة طلا است سیم کنز است که آنرا گنج گویند و آن مالیست که مجتهد دفن و در زیر
زمین پنهان کرده باشند خواه از جنس حجر نقدین بوده باشد که طلا یا نقره مسکوک بوده باشد یا نه مثل
سایر انواع جواهر حتی غیر مسکوک از طلا و نقره در بلاد کفار حربی باشد یا در بلاد کفار غیر حربی باشد
یا در بلاد اهل اسلام باشد در زمین موات بوده باشد یا در خرابه که مالک نداشته باشد یا در زمینی ملک یابنده
باشد که باحیاء مالک شده باشد یا بابتیاع یا علم بر نبودن آن از احدی از مالکین سابقین یا بورثه بشرط
مذکور یا ملک غیر یابنده باشد باین شرط نیز پس در جمیع اقسام مذکوره خمس از امید هد و چهار خمس دیگر
مال خودش میباشد و لکن تعلق خمس بان نیز مشروط بنصابست بعد از وضع مؤنه اخراج و آن رسیدن باقی بعد
از مؤنه است بمقدار نصاب نقدین زکوة در نقدین و رسیدن قیمت است بمقدار نصاب احد نقدین بر وجه تخییر
در غیر نقدین و در زائد بر نصاب نیز خمس واجبست چهارم چیزهائی که از دریا بفرو رفتن بیرون آورند چون
مرجان و مروارید و عنبر و شرطست در این قسم نیز بعد از وضع مؤنه رسیدن بحد نصاب و آن یک دینار است که
سه ربع مثقال صیرفی بوده باشد و شرط دیگر اینکه بفرو رفتن در آب اخراج شود نه آنکه بخود بخود از آب
خارج شده باشد که در این صورت خمس ارباح مکاسب بان تعلق میگیرد نه این خمس پنجم مال الحلال المخلوط بالحرام
بنحویکه تمیز داده نشود بشرط آنکه مالک و مقدار حرام هیچ کدام را ندانند که باخراج خمس آن باقی مال حلال
میشود و اما اگر هر دو را بدانند واجبست مقدار معلوم را بمالک آن رد نماید و اگر مقدار را بدانند نه مالک را
آن مقدار را بمجتهد آن تصدق نموده بفقراء دهد و احوط استیذان از مجتهد است و اگر مالک را بدانند نه مقدار
را باید مالک را بطریق صلح و مانند آن راضی نماید و اگر مالک راضی بصلح نشود پس در وجوب دادن اکثر که یقین
دارد مال او زیاده بر آن نیست و یا دادن آن یقین برائت حاصل شود یا اکتفاء بدادن اقل که یقین دارد مال او
کمتر از آن نیست دو وجه است اقرب ثانی و احوط اول ششم زمین زراعتی که اگر کافر ذمی از مسلمانی خریده
باشد که بر ذمی واجبست دادن خمس آن و احتیاط در زمینی که از برای سکنی خریده باشد نیز دادن خمس است و مخیر
است امام یا نائب امام که متولی گرفتن خمس میشود در میان آنکه خمس رقبه زمین را بگیرد یا خمس اجرت آن را
که حق الارض گویند همه ساله هفتم ارباح مکاسب که عبارتست از فوائد و منافع حاصله از تجارات یا زراعات
یا صناعات یا سایر انواع اکتسابات بدانکه مدار در اکتساب بر صدق اسم کسب و اکتسابست عرفا و آن عبارت
است از طلب و تحصیل مال از روی قصد و اختیار بواسطه عملی از اعمال اختیاریه که قصد شود یا زد در عرف و

عادة حصول مال اگرچه مثل خیاطی و حمالی و سقائی و صبّاغی و فاصکری و علاف چینی و هیمه فروشی و کنّاسی و مزدوری
و اجیر شدن مدهر کاری که مزد و اجرت داشته باشد مثل بنّائی و عمله گری و نحو آن حتی کتابت و نیابت در عبادات
و حج و زیارت و تعلیم اطفال و مانند آن بوده باشد پس داخل در کسب و اکتساب میشود و دست آمدن مال به
سبب میراث و هبه و هدیه و صدقه واجبه و مندوبه خمس و زکوة و صداق زن و عوض خلع و جوائز و عطایا
سلاطین و حکام و مال موصی به و غلّه و حاصل وقف و نذورات و قرض و صید که بنای خود به ربح و نما
پس در وجود این اموال خمس نیست مگر آنکه معلوم شود که با اصل آنها در ید مالک اول خمس تعلق گرفته بوده و مالک
اول خمس آن را اخراج نکرده پس واجبست بر آنکه یکی از انحاء مذکوره به او رسیده خمس آن را اخراج نماید و هم
چنین خمس تعلق میگیرد بربح و نماء آنها هم چنانکه تعلق میگیرد بربح و نماء مالی که خمس آن ادا شده بوده بشرط آنکه
ربح و نماء بفعل او مترتب بر آنها شود بر اینکه آنرا بقصد و اختیار و اعمال عمل اختیاری در آنها طلب
ربح یا نماء کند پس اگر ربح یا نماء بدون قصد و اطلاع او حاصل شود خمس به آن ربح و نماء آنها نیز واجب نیست و
هم چنین خمس واجب نمیشود در زیادتی قیمت اموال مذکوره و مالی که خمس آن ادا شده اگر زیادتی قیمت بواسطه
ترقی قیمت سوقیه بوده باشد خواه آن را فروخته باشد که زیادتی قیمت نقدا بدست آمده یا نه و اما اگر زیادتی
قیمت بواسطه زیادتی نماء بوده باشد چه نماء متصل مثل چاقی و فربه شدن در حیوانات و عظم و قطر و
ارتفاع و بلندی در اشجار مثل درخت بزرگ و بید خیار و مانند آنها و چه منفصل مثل اولاد و نتاج در
حیوانات و میوه و اشجار پس اگر در نگاه داشتن آنها قصد زیادتی و طلب نماء کرده بنحوی که در عرف کسب
و اکتساب بر آن صدق نماید خمس در آن زیادتی واجب شود و اگر نماء و منفعت اصلا در نظر نداشته خمس در آن
زیادتی واجب نمیشود هر چند احوط اخراج خمس است هر تقدیر بمجرد ظهور نما متصل در مثل حیوان و شجر
کفایت در لزوم خمس در آن نماء نمیکند بلکه لابد است از نقد کردن آن به بیع و مانند آن و هم چنین است حکم در
امتعه تجارت پس بمجرد ظهور منفعت در آن مادامی که فروخته نشود و منفعت بالفعل نقدا حاصل نشود که بدست نیا
آید کفایت در تعلق خمس به آن نمیکند بلکه معتبر است حصول منفعت و نقد شدن آن فعلا پس اگر آن را بعقد و طریق
نسیه بفروشند خمس منفعت آن تعلق نمیگیرد مگر بعد از اخذ ثمن و قیمت آن از مشتری در سر وعده یا بعد از انقضا
آن بلی اگر بایع با اختیار و رضا ثمن و قیمت آن در سر وعده یا بعد از انقضای آن از مشتری مطالبه نکند و راضی باشد
ببقاء آن در نزد مشتری به نحوی که اگر مطالبه کند مشتری خواهد رد کرد در این صورت دادن خمس آن لازم است
اگرچه هنوز فعلا نقد نشده و منفعت بدست نیامده است بدانکه خمس در فواید و منافع تجارت و زراعت و
غیر آنها بعد از مؤونه سال خود و عیال خود اعتبار میشود و بر زاید بر مؤونه تعلق میگیرد در حق کسیکه احتیاج به

مؤونه ندارد و امّا آنکه احتیاج ندارد مثل زوجه که واجب النفقه زوج است پس لازم است که خمس جمیع
فوائد و منافع خود را رد نماید و عیال اعم است از واجب النفقه و غیر واجب النفقه و از خویش و بیگانه و از
انسانی و غیر انسانی و معتبر در سال دوازده ماه قمری کامل است و داخل شدن در ماه دوازدهم کفایه نمی
کند و معتبر در ابتداء سال از زمان شروع در کسب تجارت و زراعت و انقضاء سال شرط نیست در تعلق
وجوب بخمس زاید بر مؤونه سال بلی تأخیر اخراج و رد آن تا به آخر سال در محل احتمال تجدّد مؤونه و عدم معلوم
بودن قدر زاید جایز است پس اگر بحسب تخمین مقدار مؤونه سال را بداند و آن زاید را در اوائل سال از منافع و مداخل
آن سال وضع نماید و بداند که در اثناء سال تا آخر از برای او علاوه بر آن مقدار مخارج متجدّده روی نه
خواهد داد پس خمس زاید بر آنرا اخراج کند و رد نماید مجزی خواهد بود و مؤونه سال عبارتست از مخارج
سال از مأکول و مشروب و ملبوس و مسکن و ظروف و فروش و رخت خواب و غیر آن از سایر اثاث البیت و
اخراجات حال صحت و حال مرض و اخراجات حال سفر و حال حضر حتی قیمت غلام و کنیز و خوانه و حیوان
سواری و کتب و اخراجات نکاح چه برای خود و چه برای اولاد خود و در جمیع اینها معتبر است مناسب بودن
بحسب حال شخص و مراعات لایق بحال و پس اگر زیاده روی کند خمس قدر زاید را باید بدهد و اگر از اثاث
و ظروف و فروش و رخت خواب زاید بر قدر حاجت داشته باشد دادن خمس قدر زاید نیز لازم است و اگر در
خرج تقتیر نموده و بر خود تنگ بگیرد و چیزی از قدر لایق بحال خود پس انداز نماید عدم لزوم خمس آن
چنانچه جماعتی تصریح کرده اند بعید نیست ولکن احوط اخراج خمس آنست نیز و از جمله مؤونه است خرج ضیافات
و مجالس روضه و سفر طاعت و زیارت و حج واجب و مندوب و سایر خیرات هدایا و صدقات و اداء دیون
واجبه و کفارات و نذورات و آنچه ظالم بگیرد بظلم و غیر ظلم و آنچه که بمردم بذل کرده یا هبه نموده بلی اگر از
روی حیله و فرار از خمس هبه نموده باشد خمس آن ساقط نمیشود و هم چنین اگر چیزی را بجهة حیله و فرار
بغبن بخرد خمس زاید بر ثمن المثل از او ساقط نمیشود و از جمله مؤونه است مخارج تجارت از گمرک و مال
دیوان و کرایه حمل متاع و کرایه حجره و دکان و مخارج زراعت از قیمت آب و اجرت عمله و اجاره زمین
و مال دیوان و مانند آن و از جمله مؤونه است تتمیم خسارات متاع که موجب نقصان راس المال شود که جایز است
نقصان را از ربح آن سال جبر نماید خصوصاً اگر ببیع جنس متعدّد یا بفروشد به نحوی که در بعض آنها
خسارت کند و از بعضی ربح حاصل شود پس خسارت اول را از ربح ثانی جبران نماید و خمس زاید بر آن را
دهد و اگر بعد از جبران چیزی از ربح زیاد نباید خمس ساقط است و اگر راس المال او بقدری باشد که فائده آن
کفایت از مؤونه سال نکند جایز است تکمیل آن بفائده حاصله از آن بدون اخراج خمس فائده و احوط اخراج



خمس است و اگر از ربح سال گاوی یا حماری یا گوسفندی یا باغی یا درخت میوه و مانند آن بجهة دفع حاجت
و صرف فوائد در مؤنه یا خوردن شیر و میوه او بخرد خمس آن نیز ساقط است و اگر بعض از مذکورات را بجهة
مجرد انتفاع و اکثار مال از ربح و فایده آن سال بخرد خمس از آنها نیز باید بدهد و اگر مالی داشته باشد که خمس بآن
تعلق نمیگیرد یا خمس آن را داده و فوائد و منافعی هم برای او در آن سال حاصل شده بنحوی که اخراجات سال او بهر یک
از آنها تواند بکند پس در لزوم وضع اخراجات از اول و جواز وضع آنها از ثانی یا لزوم توزیع آنها بر هر دو با
ملاحظه نسبت سه احتمال است اقرب آنها دویم و احوط اول و اوسط آخر است و اگر مخارج سال را از اول سال بقرض و
یا به تدریج از سرمایه بکند و اندوخته را در اواسط یا اواخر سال مداخلی از کسب یا تجارت یا زراعت حاصل شود چنان
چه در میان غالب مردم و اکثر کسبه و بعض تجار متداول است قرض مذکور را یا عوض سرمایه را از مداخل وضع کند
و خمس تتمه را می دهد و اگر زیاد نیاید خمس ساقط است و همچنین اگر نصف مؤنه را در نصف اول سال بقرض یا از
سرمایه بکند و اندوخته نصف دیگر را در نصف باقی سال از مداخل حاصله در اواسط سال یا اواخر بکند و اندوخته مجموع
اینها و مؤنه را نیز از همین مداخل وضع نماید و خمس زاید را می دهد و اگر فوائد کسب یا تجارة یا صنعت یا زراعت
و مانند آن در عرض سال به تدریج حاصل شود و مخارج سال را نیز به تدریج از مداخل می کند پس در آخر مجموع
مخارج را با مجموع مداخل ملاحظه نماید و اول را از ثانی وضع می نماید و خمس زائد را اگر نمانده می دهد و از جمله
مؤنه است نیز مخارج حجی که واجب شود باستطاعة حاصله از فوائد و منافع آن سال لکن بشرط حصول آن قبل از
خروج رفقه و قافله و عدم طرو عذر مانع از رفتن در آن سال که مخارج آن با تحقق شرطین از مؤنه آن سال محسوب
است و با عدم تحقق آنها از مؤنه سال آینده محسوب است پس اگر در سال استطاعت که وجوب حج در آن سال مستقر
شده برود و حج واجب بعمل آورد مخارج آن را از مداخل همان سال وضع نماید و اگر در آن سال عصیانا یا حج ن
کند خمس مقدار آن مخارج را نیز در آن سال باید بدهد اگرچه احتمال بعد از آن از دستش بیرون رود و اگر دیون سابقه
بر سال ربح را و یا مخارج حجی که در سنوات سابقه بر سال ربح واجب شده بوده از ربح آن سال ادا نماید و یا صرف
کند از مؤنه آن سال محسوب خواهد بود پس خمس تعلق بآن نمیگیرد و اما مجرد داشتن قرض و یا حج واجب در ذمه
بدون اداء آن از ربح سال پس مانع از تعلق خمس بآن ربح نیست **فصل دویم** در بیان مستحقین خمس
است بدانکه خمس منقسم می شود بشش سهم که سه سهم که عبارت از نصف خمس است در این اعصار مخصوص امام
عصر که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه است می باشد و سهم آنجناب را در این عصر غیبت باید بمجتهد عادل
جامع شرایط برسانند و یا بوکیل و ماذون از جانب او و دادن آن بابت متمم اخراجات سادات فقیر بسادات برسانند
و یا باذن مجتهد خود آن را بابت تتمه بسادات برسانند و اگر دستش بمجتهد یا وکیل و ماذون مجتهد نرسد خود یا

احوط اخراج است
طهر

اگر اداء آن ...
نمی‌بوده ...
طهر

عدول

عدول مؤمنین از بابت تتمه بسادات برسانند و سهم دیگر که نصف دیگر خمس است مخصوص ایتام و مساکین و ابناء سبیل از سادات است و در جمیع اصناف ثلاثه امامی اثنا عشری بودن شرط است و در ایتام فقر شرط است و در ابناء سبیل حاجت در غیر بلد خود شرط است هرچند در بلد خود غنی باشند و در آنها عدالت شرط نیست و سادات کسانی میباشند که از طرف پدر منتهی شوند بهاشم که جد پیغمبر صلی الله علیه و آله است هرچند از اولاد علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه نباشند و انتساب از طرف مادر تنها کفایت نمیکند و بعضی که مختص بسادات است صاحب مال خود نمی‌تواند بایشان برساند و بسط آن بر همه اصناف ثلاثه واجب نیست بلکه جایز است تخصیص دادن آن ببعض ایشان و احتیاط در آنست که بهر فقیری زیاده بر مؤنه سال داده نشود چنانچه احتیاط در این است که با وجود مستحق در بلد نقل ببلد دیگر نشود و با عدم وجود مستحق نقل دادن به بلد دیگر ضرر ندارد

کتاب صوم

بدانکه صوم از اهم فروع دین و از ضروریات است و منکر آن کافر است و در آن چند مبحث است

مبحث اول در نیت صوم و احکام آنست

پس بدانکه در صحت صوم نیت شرط است و آن عبارتست از قصد امساک از مفطرات بداعی قربت که معنی آن بودن امساک بجهة اطاعت پروردگار و فرمانبرداری امر الهی و در آن معتبر است جزم بامساک و جزم ببودن آن بداعی قربت پس مردد بودن در میان امساک و عدم امساک یا در میان داعی قربت و غیر قربت مبطل است و در آن معتبر است اخلاص و عدم تشریک و خالی بودن از ریاء و مانند آن و قصد تعیین نیز در صورت اشتراک در میان دو نوع و زیاده چون قضا و صوم نذر و صوم کفاره معتبر است و بدون آن صوم باطل است و در صوم رمضان قصد تعیین لازم نیست بلکه کفایت میکند قصد روزه فردا بدون تعیین اینکه از رمضان است بدانکه در ماه رمضان صوم غیر رمضان واقع نمیشود حتی در سفر اگرچه قضاء رمضان سال گذشته باشد و اگر در رمضان حاضر قصد نماید صوم رمضان آینده را پس اگر از روی سهو و غلط در نیت بوده مضر نیست و صوم صحیح است و از رمضان حاضر محسوب میشود و اگر از روی عمد بوده مبطل صوم است و از هیچ یک محسوب نمیشود و اگر جاهل بدخول ماه رمضان بوده یا فراموش کرده باشد آنرا و در آن قصد کند صوم غیر رمضان را چه صوم واجب و چه مستحب اصل آن صوم صحیح و از رمضان محسوب میشود و صوم یوم الشک از آخر شعبان واجب نیست بلکه روزه گرفتن آن بقصد رمضان جایز و صحیح نیست اگرچه در واقع از رمضان بوده باشد و افطار کردن آن جایز است و بر تقدیر افطار اگر بعد از آن معلوم شود که از رمضان بوده است قضاء آنرا بعمل آورد و صوم آن روز بقصد شعبان جایز است خواه صوم تطوع قصد نماید یا صوم واجب چون نذر و قضا و مانند آن و اگر بر این تقدیر در اثناء روز معلوم شود که رمضان است از رمضان محسوب میشود و تجدید نیت لازم ندارد اگرچه احوط تجدید آنست و



تردید بلکه نیت صوم آن روز را بنماید الی که اگر آخر شعبان است از صوم شعبان محسوب شود و اگر اول رمضان
است از رمضان محسوب شود مبطل است و آن صوم از هیچ یک محسوب نمیشود و صحت آن بقصد قربت مطلقه بقصد
ما فی الذمه بدون متعرض شدن شعبان محل اشکال است بلکه اقوی بطلان است و اگر بعد معلوم شود که آن
روز از رمضان بوده قضا آن لازم است و اگر آن روز را به نیت افطار صبح کند و در اثنای روز معلوم شود که از
رمضان بوده پس اگر مفطری بعمل آورده بوده از همان وقت واجب است تا شب امساک کند لکن آن را صوم از رمضان
قرار ندهد و قضا آن را بعمل آورد و اگر مفطری بعمل نیاورده است پس اگر قبل از زوال است از همان وقت فوراً نیت
صوم نموده و اکتفاء بهمان کند و قضای بر او نیست و اگر بعد از زوال است بقیه آن روز را امساک کند و لکن آن
صوم آن روز محسوب نمیشود بلکه قضا آن لازم است و اول وقت نیت صوم از اول شب است و آخر وقت آن در صوم
واجب معین در حق غیر ناسی و غیر معذور طلوع فجر صادق است و در حق ناسی یا معذور ممتد است تا زوال آفتاب و
هم چنین در صوم واجب مطلق مثل نذر و قضاء رمضان بدون فرق در میان ناسی و معذور و غیر اینها و در صوم
مندوب ممتد است تا عصر آن روز بلکه تا نزدیک بغروب باندازه که نیتی و مسمای امساک مقارن آن واقع
شود بدون فرق در میان عامد و ناسی و معذور و غیر معذور بشرط آنکه در جمیع صور مذکوره که نیت در روز
واقع میشود فعل مفطری قبل از نیت بعمل نیاورده باشد و هرگاه در شب اول ماه رمضان نیت کند صوم جمیع
ایام ماه را اقوی کفایت است و احتیاط بتجدید نیت است از برای هر روزی در شب همان روز و واجب
است در نیت صوم استمرار و عدم قصد منافی در اثناء روز پس اگر شب ابر نیت صوم صبح کند و در اثناء قصد
انشاء روزه بنمودن کند یا قصد نماید قطع صوم را یا قصد قاطع معین مثل خوردن یا آشامیدن یا جماع و مانند
آن یا قصد بنا کند به نحوی که بعض از امساک آن روز مقارن قصد منافی شود صوم آن روز باطل است و تردید
داشتن در روزه و برهم زدن آن نیز مبطل است بنابر اقرب و دانستن معنی صوم که آن ترک مفطرات است با کف نفس از
آنها لازم نیست و دانستن مفطرات نیز بر وجه تفصیل لازم نیست بلکه کفایت میکند قصد اجمالی با بنا بر ترک آنچه
میکنیم از اشیائی که در کتب بعضی مطهره مبطل صوم اند تقربا الی الله اگر چه آنها را به تفصیل نشناسد مبحث
دویم در بیان مفطرات است که باید امساک از آنها نمود و آن ده چیز است اول اکل که خوردنست
دویم شرب که آشامیدنست عمدا از اشیائی که خوردن و آشامیدن آنها معتاد باشد مثل نان و آب و مانند اینها یا
غیر معتاد باشد مثل خاک و ذغال و شیره درخت و نحو اینها و فرو بردن ذریزه غذا که در بن دندانها باقی مانده
باشد ملحق بخوردنست که عمدا مبطل صوم است و سهواً ضرر ندارد اگر چه احوط قضا است در صورتی که
تقصیر کرده باشد در بیرون آوردن آن و فرو بردن آب دهن اگر چه بسیار باشد ضرر ندارد و مکیدن زبان طفل

ودن نیز ضرر ندارد مگر آنکه برافرابی باشد که با آب دهن مخلوط شود و فرو بردن آن و فرو بردن اخلاط
بلغمیه که از سینه خارج شود یا از سر نازل شود نیز ضرر ندارد اگرچه احوط در خلط سر فرو نبردنست
مطلقا و در خلط سینه فرو نبردنست بعد از آنکه به فضای دهن رسیده باشد و در بطلان صوم بفرو بردن
و آشامیدن معتبر دخول ماکول و مشروبست بجوف از طریق متعارف پس اگر دهن و حلق است دخول از
منافذ دیگر چون سوراخ گوش و مانند آن یا سوراخ عارضی که از پهلو یا سینه بهم رسیده باشد ضرر ندارد
و لکن احوط اجتنابست سیم جماعست چه با زوجه و کنیز و چه با اجنبیه بطریق زنا یا وطی بشبهه و چه با مرد و
غلام خواه انزال بشود یا نه که آن در جمیع صور مذکوره مبطل صوم است و موجب قضا و کفاره است چه بر
فاعل و چه بر مفعول مگر آنکه مفعول در خواب باشد یا آنکه مکره باشد و بطلان صوم در جماع شدن با حیوان
بدون انزال محل اشکالست مگر آنکه قصد انزال نموده باشد و احتیاط بدون آن نیز ترک نشود و هرگاه
بفراموشی جماع شود با زن یا مرد ضرر ندارد و لکن اگر در اثناء عمل متذکر شود واجبست فوراً عزل نماید که
اگر عمداً عزل ننماید صوم باطل میشود و در تحقق جماع که مبطل صوم است دخول حشفه یا مقدار آن از
مقطوع الحشفه کفایت میکند و دخول کمتر از آن مضر نیست و اگر شک کند در دخول تمام حشفه یا بعض آن یا
در دخول مقدار آن یا کمتر از آن حکم ببطلان صوم نمیشود مگر آنکه قاصد ادخال تمام بوده باشد چهارم
استمناء است یعنی طلب خروج منی کردن بغیر جماع بشرط تحقق خروج چه بدست و چه بملاعبه یا لمس یا بوسیدن
یا نظر کردن یا فکر و خیال نمودن چه خروج منی بیکی از این افعال معتاد او باشد یا نه پس عادت شرط نیست
بلکه کفایت میکند قصد خروج منی با خروج آن و ملحق باستمنا است ملاعبه یا ملامسه با زوجه یا جاریه که
با آن منی خارج شود هرچند قصد خروج نکرده باشد و هرچند عادة نیز نداشته باشد که با آنها منی خارج
شود و هم چنین است حکم در بوسیدن که بسبب خروج منی شود که هر یک از اینها صوم را باطل و قضا و کفاره لازم
است و بطلان صوم بنظر افکندن بر محرم یا نامحرم و استماع صوت اجنبیه یا غیر اجنبیه کردن یا صورت موقعه
را بخیال گذرانیدن که بیکی از اینها منی خارج شود ثابت نیست مگر آنکه قصد خروج نموده باشد یا عادتش
نبوده که با این افعال منی خارج میشده و احوط در صورت انتفاء قصد عادة رعایت قضا است و هرگاه منی
باختیار او خارج شود بدون آنکه باختیار کاری از و سر زند مضر بصحت صوم نیست پنجم کذب بر خدا و
رسول خدا و ائمه هدی است عمداً چه در امور دین چه در امور دنیا چه بنحو خبر باشد و چه بنحو فتوی بجعول
خودش باشد یا کذب یا مجعول غیر بعربی باشد یا بغیر عربی لکن در جمیع علم یا مظنه بکذب بودن معتبر
است و در خبر مظنون الصدق احوط اجتنابست مگر آنکه خبر دهنده کسی باشد که نقل حادیث با طریق به

مفطرات روزه

صدق آنها برای ایشان جایز باشد چون فقهاء و مجتهدین و احتیاط در خبر مشکوک الصدق و الکذب
ترک نشود و طریق تخلص از دروغ در خبر مظنون الصدق اگر بخواهد نقل کند آنست که از این سبیل حکایت
از واسطه نقل کند یا این عبارت بگوید که فلان راوی یا فلان محدث یا فلان عالم روایت کرده و مضر بودن
کذب بر جناب فاطمه علیها السلام یا بر سایر انبیاء و اوصیاء ایشان یا فقهاء و مجتهدین مادامی که راجع به
کذب بر خدا و رسول خدا و ائمه هدی نشود بصوم ثابت نیست هرچند احوط اجتناب است مطلقا ششم
رسانیدن غبار است چه غلیظ و چه رقیق چه از حلال چون آرد و چه از حرام چون خاک بحلق عمدا اگرچه به
ایستادن در مکان غباردار بدون تحفظ به بستن دهن و بینی باشد و دود قلیان و مانند آن از دودهای دیگر
نیز مبطلست و همچنین بخار غلیظ که از دیگ و نحو آن بر میخیزد هفتم ارتماس که فرو بردن سر است در آب عمدا به
یکدفعه یا بتدریج و معتبر فرو بردن تمام سر است اگرچه موی سر یا سایر بدن خارج از آب باشد و فرو بردن
منافذی که در سر است یا خارج بودن کره سر که منابت موی سر است ضرر ندارد و اگر شک کند در فرو رفتن
تمام سر بنا بر فرو نرفتن بگذارد و اگر بفراموشی سر را بآب فرو برد و در زیر آب متذکر شود واجبست فورا
بیرون آورد که اگر بعد از تذکر آنی مکث نموده و بعد بیرون آورد صومش باطل میشود و هرگاه بارتماس
فرو بردنی که مبطل صوم است نیت غسل کند غسلش نیز باطلست و اگر بفراموشی به نیت غسل سر فرو برد غسل
و صومش هر دو صحیح است و اگر آب غصبی باشد و عالم بغصبیت نیز باشد و صوم را فراموش کرده فرو برد به نیت
غسل صوم صحیح و غسل باطلست و اگر بجهت بیرون آوردن نفس محترمه یا مال محترم که در آب غرق شده فرو برد
و نیت غسل کند غسل صحیح و صوم باطلست هشتم احتقان بمایع عمدا اگر حقنه کردن باشد هرچند بجهت معالجه
مرضی باشد و حقنه بجامد که شیافی نامند ضرر ندارد و اگر دوائی را داخل کند در مبال که بجوف راه داشته باشد
احتقان با آن نیز جایز نیست نهم قی کردن است از روی عمد و اختیار و آنکه قهرا و بی اختیار عارض شود ضرر ندارد
دهم بقاء بر جنابت است عمدا تا طلوع فجر صادق خواه بعد از جنابت تا طلوع بیدار مانده باشد یا بخواب رفته
باشد بقصد غسل نکردن یا بدون قصد کردن غسل خواه جنابت باختیار حاصل شده باشد یا بدون اختیار چه
صوم ماه رمضان و چه غیر آن چه واجب معین یا غیر معین و چه مندوب بنا بر اصح و در حکم بقاء بر جنابت
ایجاد سبب جنابت عمدا در زمانی از آخر شب که وسعت غسل و تیمم هیچ یک را نداشته باشد و اگر در وقتی
سبب جنابت را موجود سازد که وسعت تیمم داشته باشد نه غسل واجبست تیمم کند و صبح را با تیمم درک
نماید و همچنین است حکم در صورتی که غسلش عمدا تاخیر کند تا آنکه از شب نمانده مگر بمقدار تیمم و اگر بسبب
جنابت در اوائل شب است و غسل بنا بر اصح از همان وقت واجب میشود و اتیان بآن بقصد وجوب جایز است

اگرچه

اگر چه قوت مطلقه نیز در آن کفایت میکند پس غسل بنا بر این واجب موسع است و مضیق میگردد از آخر شب
در مقداری که گنجایش همان غسل یا مقدمات آن داشته باشد و در حکم جنابت حیض و نفاس است بشرط
منقطع شدن خون در شب در مقداری که وسعت غسل یا تیمم را داشته باشد پس اگر عمداً ترک هر دو کند روزه‌اش
باطل و قضا و کفاره بسبب آن لازم میشود و غسل استحاضه متوسطه و اغسال ثلاثه کثیره نیز شرط در
صحت صوم مذکوره لکن تقدیم غسل متوسطه و غسل اول کثیره بر طلوع فجر لازم نیست هر چند سبب آن در شب واقع
شده باشد و احوط تقدیم است بلکه این احتیاط ترک نشود و هرگاه حایض و نفسا پیش از صبح پاک شوند لکن فرصت
غسل و تیمم هیچ یک نداشته باشند صوم آن روز ایشان اگر معین است چه واجب و چه مندوب صحیح است و هم چنین اگر باعتقاد
اینکه پاک نیستند صبح کنند و بعد معلوم شود که شب پاک بوده اند و هرگاه پیش از صبح شک کنند در اینکه
پاک شده اند یا نه واجب است که ملاحظه کنند تا حال خود را بدانند و اگر بدون عذر ملاحظه ننموده صبح کنند
متعمد در بقاء بر حدث حیض و نفاس باشند و صوم ایشان باطل است و تارک تیمم در محل تعذر غسل از جنابت و
حیض و نفاس و استحاضه با امکان آن و بدون عذر مثل تارک غسل است در محل امکان آن و بدون عذر در
بطلان صوم و وجوب قضا و کفاره و هرگاه صائم در اثناء روز محتلم شود یا بدون قصد و اختیار در بیداری
جنب شود صومش عیب نمیکند و ترک غسل عمداً مبطل صوم آن روز نیست بلی احوط ترک ننمودن غسل است
و احوط از آن مبادرت کردن بغسل است و هرگاه مکلف در شب ماه رمضان جنب شده و بخوابد تا صبح شود اگر
عازم بر ترک غسل بوده یا غافل از آن بوده صومش باطل و قضاء و کفاره بر او لازم است و اگر عازم غسل
بوده و احتمال بیدار شدن میداده ولکن بیدار نشده صوم آن روزش صحیح است و چیزی بر او نیست و احوط اعتبار
عادت بر بیدار شدن است و بدون عادت احوط قضا آن صوم است و اگر بعد از جنابت بخوابد و بیدار شود
و بار دیگر نیز با عزم بر بیدار شدن و غسل کردن بخوابد و بیدار نشود تا صبح صومش باطل و قضاء آن
لازم است ولکن کفاره ندارد خواه جنابت باحتلام حاصل شده باشد یا بغیر آن و اگر از خواب دوم نیز پیش از
صبح بیدار شود و مرتبه سیم بخوابد تا صبح صومش فاسد قضا و کفاره هر دو لازم است بر او هر چند بعزم
بیدار شدن و غسل کردن خوابیده باشد و بعضی حایض و نفسا را نیز در این تفصیل الحاق بجنب کرده اند و آن
بعید و خالی از وجه نیست و کسیکه قبل از صبح قدرت بر غسل و تیمم هیچ یک نداشته باشد و بدون هر دو
صبح کند صومش صحیح است و کسیکه فرض او تیمم بوده و تیمم کند بعد از تیمم جایز نیست بخوابد تا آنکه صبح
شود و اگر بخوابد تا صبح شود صوم او باطل است **مبحث سیم در بیان احکام صائم** و مفطرات
غیر مفطرات و در آن چند فصل است فصل اول هرگاه یکی از مفطرات را مرتکب نشده باشد و سهو و نسیان از عمل

ثبوت کفاره محل تامل است حکم

بنا بر احوط حکم

بطلان در این محل معلوم نیست حکم

بنا بر احوط و اقوی جواز ... حکم

اوّل وضو و بقصور نمی‌رساند قضاء و کفّاره بر او لازم نمی‌شود و فرقی در ما بین اقسام صوم از واجب معیّن
و غیر معیّن و مندوب نیست مگر در بقاء بر جنابت ببرد و نسیان و فراموشی غسل تا چند روز یا در تمام ماه
پس بنا بر اصحّ اقوال واجبست قضاء همه نمازها و روزه‌هائی که در حال جنابت منسیّه واقع شده و احوط
جریان این حکم است در نسیان غسل حیض و نفاس بعد از انقطاع خون و هم چنین صوم باطل نمی‌شود بداخل
شدن چیزی چون پشه و مگس و غبار و دود و مانند آن بدون قصد و اختیار از راه حلق بجوف صائم و هم
چنین اگر چیزی را باکراه در حلق او بریزند بدون آنکه خود مباشر شود بلی اگر او را تهدید به مباشرت
مفطر مثل اکل و شرب و مانند اینها نمایند بنحوی که او خود باراده مباشر شود صوم او نیز بنا بر اقوی
باطل و موجب قضا است بلکه اگر برای او خوف ضرر حاصل نشود کفّاره هم بجهت این افطار لازم می‌شود البتّه

فصل دویم روزه باطل نمی‌شود بمکیدن انگشتر و مکیدن زبان طفل و زن بشرط اینکه بر او نباشد
آبی که مخلوط با آب دهن صائم شود و اگر باشد آن را فرو نبرد و باطل نمی‌شود نیز بجاییدن چیزی برای طفل
یا جوجه مرغ و مانند آن و بچشیدن گوشت و مانند آن غذائی که عمداً چیزی از این مذکورات فرو نبرد و اگر بدون
عمد فرو رود ضرر ندارد و جایز است برای صائم نیز داخل شدن در آب و نشستن در آن غذائی که سر را فرو نبرد چه
مرد باشد و چه زن بلی در زن کراهت دارد و جایز است نیز جاییدن مصطکی و بخور هر چند باعث تغییر آب دهن
شود یا طعم آب دهن را تغییر دهد بلی کراهت دارد و در عدم بطلان صوم بآن معتبر است که از اجزاء آن چیز را با
آب دهن عمداً فرو نبرد و جایز است دواء در چشم و سوراخ گوش و احلیل کردن و میل زدن بچشم هر چند تعدّی
بحلق و جوف نماید و جایز است مسواک کردن با انگشت یا چوب چه خشک و چه تر بنا بر اقوی بلی در چوب تر
کراهت دارد و جایز است نیز استنشاق و مضمضه نمودن در وضوی نماز فریضه یا نافله یا غایت دیگر غیر نماز
و در غیر وضو برای تبرید یا ازاله نجاست و مانند آن از اغراض صحیحه بلکه از روی عبث نیز و اگر آب بقهر فرو
رود ضرر بصوم نمی‌رساند مگر آنکه برای تبرید بوده باشد که قضای آن صوم لازم است و احوط در مضمضه غیر
وضوی نماز واجب که آب بقهر فرو رود رعایت قضا است خصوصاً آنکه عبث بوده باشد و اولی و احوط در جمیع
اقسام مضمضه آنست که بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهن را جمع نموده دور اندازد **فصل سیم** افطار
بیکی از مفطرات گذشته از روی عمد و اختیار و بدون عذر هم چنانکه موجب قضا است موجب کفّاره نیز هست
مگر تعمّد قی و احتقان بمایع و صبح نمودن بجنابت در خواب دویم بعد از بیدار شدن از خواب اوّل که در این
سه چیز تا چند صورت از صور مفطرات دیگر چنانچه تفصیل آنها را خواهیم ذکر نمود همه قضای آنها لازم است
بلی احوط در اوّل و دویم رعایت کفّاره است نیز بدانکه کفّاره در چهار صوم واجب می‌شود اوّل صوم شهر رمضان

اگر چه اقوی عدم وجوب است علم

بلکه عبث خالی از قوّت نیست علم

بلکه در حال نسیان ... چنانکه گذشت ... حیض و نفاس ... علم

در سیم نیز چنانکه گذشت بلکه در اوّل و دوّم هم خالی از قوّت نیست علم الله

کفارهٔ روزه

وبیان ان بیاید ودویم قضاء رمضان که بعد از زوال افطار نماید وبیان ان نیز خواهد امد سیم نذر
معین وکفارهٔ ان مثل کفارهٔ صوم رمضانست که خواهیم بیان نمود چهارم کفارهٔ صوم اعتکافست
بعد از وجوب ان وکفارهٔ ان مثل کفارهٔ ظهار است که کفاره مرتبه در ما بین عتق رقبه وصوم شهرین
متتابعین واطعام شصت مسکین باشد یعنی معین است بنده ازاد کردن وبا عجز از ان معین است روزه
دو ماه متتابع وبا عجز از ان نیز معین است اطعام شصت مسکین ودر افطار صوم مستحب دیگر چه واجب چه
مندوب کفاره در کار نیست اما کفارهٔ افطار صوم رمضان پس ان تخییریست در ما بین بنده ازاد کردن
یا دو ماه متوالی روزه گرفتن یا شصت مسکین را اطعام کردن که هر یک از این سه را اختیار کند مجزیست
هر چند اولی واحوط رعایت ترتیب است باینکه اختیار نماید اول را واگر ممکن نشود ثانی را واگر ممکن نه
شود ثالث را ومکرر می شود کفاره به تکرر سبب ان بحسب تعدد ایام حتی اینکه اگر همهٔ ایام ماه را افطار
کرده باشد کفاره نیز بعدد ایام ماه متعدد می شود خواه اسباب متکرره در جنس متحد باشند مثل اکل در
همه یا مختلف باشند مثل اکل در بعض ایام وشرب در بعض دیگر وجماع در بعض دیگر وخواه در ما بین سبب
اول وسبب ثانی کفاره دادن از سبب اول متخلل شده باشد یا نه واما اگر سبب کفاره در یک روز متکرر
شود پس اصح اقوال در ان عدم تکرر کفاره است اگرچه سبب متکرر جماع بوده باشد بلی احوط در جماع
تکرر کفاره است واحوط از ان تکرار است در تکرر مطلق مفطر که سبب کفاره می باشد واحوط بلکه
اقوی در افطار بحرام چون زنا ولواط واکل یا شرب مال مغصوب وجوب کفارهٔ جمع است باین معنی که هر سه
نوع کفاره بر او واجب می شود وهر گاه صائم در اول روز عمدا مفطری بعمل اورد وبعد از ظهر مسافر شود
کفارهٔ افطار از او ساقط نمیشود خصوصا اگر سفر بجهة فرار از کفاره انشاء کرده باشد بلکه گمان انکه
مسقط کفاره خواهد بود بلی اگر پیش از زوال اختیار سفر کند یا انکه عارض شود او را در اثناء روز
بعد از فعل مفطر عذر غیر اختیاری که مسقط تکلیف بصوم است مثل جنون یا حیض یا نفاس یا مرض مبیح
افطار پس در سقوط کفاره وعدم سقوط ان چند قول است وقول بسقوط خالی از وجه قوت نیست ولکن
مشهور عدم سقوطست وان احوط بلکه اقوی است وهم چنین است حکم در مسافریکه قبل از بیرون رفتن از
حد ترخص افطار نماید بلی اگر افطار کند در یوم الشک از اخر رمضان یا شک یا با اعتقاد اینکه اخر
رمضانست وبعد از افطار معلوم شود که اول شوال بوده است پس اقرب سقوط کفاره است واحوط عدم
سقوطست وکسیکه در شهر رمضان اکراه کند زوجهٔ خود را بجماع وهر دو روزه باشند بر او دو کفاره
لازم می شود یکی از جهة افطار خودش ویکی از جهة اکراه زوجه وعلاوه بر دو کفاره واجبست تعذیر بزدن

پنجاه تازیانه کرد در معنی دو تعزیر است هر تعزیری بیست و پنج تازیانه و بر زوجه چیزی نیست نه کفاره و نه تعزیر و صومش نیز صحیح است خصوصاً در اکراه سالب اختیار و احوط در اکراه غیر سالب اختیار در غایت قضا است بلکه این احتیاط ترک نشود و در زوجه فرقی میان دائمه و منقطعه نیست و اگر زوج خواهش جماع کند و زوجه اطاعت نماید و تمکین کند کفاره او بر خودش واجبست و بهر یک علاوه بر کفاره تعزیر بیست و پنج تازیانه نیز لازم است و اگر در صورت اکراه زوجه کراهتا و در اثناء مرتفع شود علاوه بر دو کفاره زوج کفاره دیگر بر زوجه نابت و بیست و پنج تازیانه لازم میشود و اگر زن مرد را اکراه بر جماع کند یا کسی دیگر هر دو را اکراه کند یا جمع شود مرد یا زنی که در خواب باشد یا اکراه کند کنیز خود را بر جماع یا مرد اکراه کننده زوجه صائمه نباشد یا اکراه کند اجنبیه را بر جماع تحمل کفاره زن در این صورتها دیگر نیست بلی احوط در اکراه کنیز و اجنبیه خصوصاً اگر او را از خود گمان کرده باشد تحملست بدانکه اگر کسی از روی علم و عمد و بدون عذر افطار صوم رمضان کند و آن را حلال بداند یا اعتقاد اینکه حرام از دین اسلام است پس مرتد و کافر است و احکام مرتد بر او جاریست و اگر حلال نداند واجبست تعزیر شود و حد آن بیست و پنج تازیانه است و اگر بعد از تعزیر بار دیگر افطار کند بار دیگر تعزیر میشود و اگر بار سیم افطار کند قتل او واجبست و احتیاط در قتل و غایت عود در مرتبه چهارم است و شرط قتل در مرتبه سیم یا چهارم جریان حد است بر او در مراتب سابقه و در هر یک از حد و قتل حکم حاکم شرع معتبر است

فصل چهارم در بیان مواضعی که در آنها بر مفطر صوم رمضان قضا تنها لازم است نه کفاره و آنها ده موضعند که سه موضع آنها را در اول فصل سابق ذکر نمودیم که عمدا حقنه کردن به مایع و قی کردن و صبح کردن جنابت در خواب دوم از نومه بعد از غسل در هر یک از خواب اول و دوم باشد موضع چهارم فعل مفطر قبل از ورود بعد از فجر بدون مراعات و نگاه کردن برای معرفت دخول فجر و عدم دخول آن با قدرت بر آن بجهت اعتماد بر استصحاب لیل یا شک در بقا و عدم بقاء آن یا ظن به بقاء یا ظن بعدم بقاء آن و امساک آن روز علاوه بر قضا نیز لازم است و اما با عجز از مراعات چنانچه در کور و اعمی و محبوس و مانند اینها فرض میشود اقرب صحت صوم و عدم وجوب قضا است مگر در صورت قدرت بر سؤال و ترک آن که وجوب قضا بر این تقدیر خالی از قوت نیست و احوط در غایت قضا است مطلقا و همچنین قضا لازم نیست بر کسیکه قطع به بقاء لیل داشته و بواسطه در غایت فجر نموده و فعل مفطر بعمل آورده و بعد معلوم شود که فجر طلوع کرده بوده و همچنین کسیکه فجر را نشناسد یا آنکه نگاه کرده و طلوع فجر را نفهمیده و بعد از فعل مفطر معلوم شود که فجر طالع بوده و همچنین کسیکه ترک مراعات نموده با قدرت بر آن و بمظنه عدم طلوع فجر افطار کرده بر نحوی در واقع فجر طالع بوده و لکن بجهت خود

او متبین نشده که افطارش بعد از فجر بوده ولکن احوط در غیر صورت اخیره مراعات قضاء است ولی به
مراعات قضا کسی است که مراعات فجر نموده و نگاه کرده ولکن برای او قطع یا ظن به بقاء لیل حاصل نه
شده و یا شک در طلوع فجر و یا ظن بطلوع و فعل مفطر بعمل آورد و بعد معلوم شود که صبح بود و ظاهر
این است که جمیع احکام مذکوره در صوم واجب معین دیگر غیر صوم ماه رمضان نیز جاری است هر چند احوط
رعایت قضا است در آن بعد از اتمام صوم آن روز اگر چه بعد از مراعات بوده باشد و اما صوم مطلق چه
واجب و چه مندوب پس آن بسبب فعل مفطر بعد از فجر اگر چه مراعات فجر کرده باشد باطل است و ترک
آن لازم است موضع پنجم فعل مفطر است بعد از طلوع فجر بجهة اعتماد بر قول کسیکه خبر داده باشد
بعدم طلوع آن با قدرت خودش بر معرفة وقت بر محض و نگاه کردن اگر چه برای او از قول آن کس مظنه عدم
طلوع حاصل شود خواه خبر دهنده عادل باشد یا غیر عادل بلکه اگر دو عادل خبر دهند کفایت در
سقوط قضاء نمیکند بنابر اقوی زیرا که معتبر در سقوط قضاء است که خود مکلف مراعات وقت
کند با قدرة بر آن و هم چنین ساقط نمیشود قضاء از کسیکه اعتماد کند بر ساعت و بخواندن اذان قضاء صوم
اگر بعد از فعل مفطر معلوم شود که صبح بوده هر چند از آنها مظنه عدم طلوع حاصل شود موضع ششم
فعل مفطر در آخر روز بتقلید کسیکه خبر دهد از دخول شب و بعد معلوم شود خلاف آن در حق کسیکه
تقلید برای او جایز بوده مثل اعمی و محبوس و مانند آن خواه خبر دهنده واحد باشد یا متعدد عادل
باشد یا نه از قول او مظنه حاصل شود یا نه و اما کسیکه تقلید برای او جایز نباشد پس اقوی در حق
او وجوب کفاره است نیز اگر چه جاهل بعدم جواز تقلید بوده و اگر چه خبر دهنده عادل باشد و از قول
او مظنه حاصل شود بلکه حکم در خبر عدلین نیز چنین است و ظاهر این است که در بطلان صوم کسیکه بتقلید
افطار کرده فرقی در میان صوم رمضان و صوم غیر رمضان نیست و هم چنین در وجوب کفاره در حق کسیکه
تقلید برای او جایز نبوده لکن در صومی که کفاره برای او ثابت است موضع هفتم فعل مفطر است بجهة
ظلمت و تاریکی که موجب قطع بدخول شب شود بدون آنکه در آسمان مانعی از ابر و مانند آن باشد و
بعد معلوم شود که خطا بوده و اگر تاریکی موجب مظنه یا شک یا وهم شود و افطار کند و بعد معلوم شود
که روز بوده علاوه بر وجوب قضا وجوب کفاره نیز بعید نیست بلکه قوی است خصوص در صورت شک
و وهم که عبارت است از ظن بعدم دخول شب بلی هرگاه در آسمان مانعی باشد از ابر و غبار و مانند آن که
موجب قطع یا ظن بدخول شب شود و افطار کند و بعد معلوم شود خلاف آن صومش صحیح است قضا
کفاره لازم ندارد و در صورت ظهور خلاف واجب است امساک نماید تا آنکه بیقین بدخول شب حاصل

شود

شود و اگر نکند قضاء و کفاره هر دو لازم میشود و همچنین لازم است امساک بعد از ظهور خلاف
تا حصول یقین به دخول شب که اگر نکند کفاره نیز با بطلان صوم و وجوب قضا لازم می آید در صورت
کند نشنیده کرد از آنها همان قضاء تنها لازم بود موضع هشتم آنکه بجهت تبرید و خنک شدن یا بدون جهت
آب در دهن کند و آن آب بی اختیار فرو رود که با آن نیز صوم باطل و قضاء تنها با آن لازم میشود و اگر عمداً
فرو برد کفاره نیز لازم میشود و اگر بواسطه نسیان روزه بودن فرو برد نه کفاره لازم دارد و نه قضا
موضع نهم آنکه صوم خود را باطل کند بواسطه اخلال به نیت مثل آنکه قصد و نیت کند یا قصد افطار
یا قصد ثنا و لو مفطر نماید بدون فعل آن موضع دهم آنکه فراموش کرده باشد غسل جنابت را در بعض ایام
ماه یا همه ایام آن که با آن چنانچه در سابق ذکر نمودیم صوم باطل و قضا آن لازم است لکن کفاره ندارد
فصل پنجم در ذکر مکروهات صائم است علاوه بر اموری که در فصول گذشته اشاره
به آنها شده پس بدانکه مکروه است در حق صائم بوسیدن و ملامسه کردن زنان و ملاعبه نمودن با ایشان
از روی شهوت یا آنکه این افعال محرک شهوت او شوند بشرط مامون بودن در هر دو صورت از خروج
منی و الا حرام خواهند بود و در حق زنان نیز کراهت با امن از خروج منی بعید بلکه خالی از قوت نیست و
کراهت دارد نیز کشیدن سرمه که در میان آن صبر یا مشک کرده باشند به نحوی که طعم یا بوی آن در حلق یا دهن
ظاهر شود و اولی اجتناب از مطلق سرمه است و کراهت دارد نیز گرفتن خون به نحوی که موجب ضعف شود چه به
فصد و چه بحجامت چه در صوم رمضان و چه در غیر آن و رفتن حمام که ضعف آورد بلکه کراهت در هر ضعف
آورنده بعید نیست و همچنین استعمال انفیه و مانند آن در بینی اگر چه بعد تعلق با دماغ نماید و احوط
در صورت بعد اجتناب است و همچنین بوئیدن گیاه خوشبو چون ریحان و مانند آن و کراهت در بوئیدن
نرگس شدیدتر است و خوشبو نمودن صائم خود را بمشک نیز کراهت دارد و به سایر عطرها چون گلاب و مانند
آن ضرر ندارد بلکه مستحب است و لکن ترک بوئیدن بوهای غلیظ است که از آنها در حلق اثری ظاهر شود
و همچنین تر نمودن صائم جامه خود را اگر در بر دارد بجهت خنک شدن و تسکین عطش و همچنین نشستن زن
صائمه در میان آب اگر چه در تماس عمل نباید و برای مرد کراهت ندارد **فصل ششم** در بیان شرایط
صحت صوم است و آن چند چیز است اول مسلم امامی اثنا عشری بودن پس صوم کافر و مخالف و امامی غیر اثنا
عشری مثل سایر عبادات ایشان باطل است دوم عقل پس صوم مجنون اگر چه در بعض روز جنون عارض شود
صحیح نیست و مغمی علیه نیز ملحق بمجنون است اگر چه اغماء در بعض روز روی دهد سیم بلوغ پس صوم غیر بالغ
و نابالغه صحیح نیست اگر چه ممیز باشند بلکه سایر عبادات نیز حکم از وجوب و استحباب ندارد بلکه مستحب است

بلکه خالی از قوه نیست علم

[illegible]



برای اولیاء که انها را در هفت سالگی عادة بصوم وصلوة وغیر انها دهند در صورتی که نسبت بصوم
توانند طاقت آورد وتاکید دارد در نه سالگی واگر بجهة تشنگی طاقت صوم تمام روز را نیاورند امر نمایند
ایشان را بر امساک داشتن تا ظهر یا کمتر یا بقدری که توانند طاقت آورد چهارم خلو از حیض ونفاس
پس صوم از حایض ونفسا صحیح نیست هر چند زمان قلیلی قبل از غروب آفتاب عارض شود یا بعد از طلوع
فجر منقطع شود پنجم سفریکه موجب قصر نماز شود پس صوم از مسافر قصر گذار با علم بحکم صحیح نیست
مگر در سه موضع یکی صوم بدل از هدی متمتع که سه روز است که در روز هفتم وهشتم ونهم که ترویه و
عرفه است گرفته میشود ویکی دیگر صوم بدل از بدنه وان شتری است که نحر کردن ان واجب شود بر کسیکه عمدا
قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود وعود ننماید وان هیجده روز است ویکی دیگر صوم نذر معین که نذر
کند انرا در حضر وسفر یا در سفر تنها ودر سفر روزه مندوب نیز صحیح نیست مطلقا مگر سه روز صوم حاجت
که در مدینه طیبه سنت است وافضل بلکه احوط اختیار آنست در یوم چهارشنبه وپنجشنبه وجمعه صحیح است
نیز صوم در سفر از مسافریکه نماز را اتمام می نماید چون کثیر السفر وقاصد اقامه عشره در غیر بلد خود و
انکه سفرش معصیت است وانکه سی روز در غیر بلد خود متردد باشد در اقامه وعدم اقامه که بعد از سی روز
نماز را اتمام می نماید وصوم را بگیرد وانکه بعد از ظهر از بلد خود بیرون رود یا قبل از ظهر وارد بلد خود
شود وفعل مفطری از او صادر نشده باشد وهم چنین صحیح است صوم مسافری که جاهل مسئله باشد مگر انکه
در اثناء روز عالم شود وناسی ملحق بجاهل نیست ششم انتفاء ضرر است در مریض وصاحب رمد ومانند ان
پس صحیح نیست صوم از مریضی که صوم مضر باو باشد خواه باعث شود که علاج پذیر نشود یا طول بکشد
یا شدید تر شود یا مرض دیگر حادث شود خواه یقین بضرر بهم رساند یا مظنه یا خوف انرا خواه بتجربه
حاصل شود یا بعادت خود یا بقول طبیب یا عارفی دیگر هر چند فاسق یا کافر باشد ومطلق احتمال
ضرر که موجب خوف نشود کفایت نمیکند در جواز افطار وعدم صحة صوم واگر غیر مریض یقین یا مظنه یا
خوف ضرر وحدوث مرض کند صوم او نیز صحیح نیست ومجرد عروض ضعف در مریض یا غیر مریض بسبب صوم
داخل در ضرر ومجوز افطار نیست مگر ضعف خارج از عاده که نتوان متحمل ان شد واگر مریض بگمان عدم ضرر
روزه بگیرد ومعلوم شود که مضر بوده است روزه صحیح نیست ودر صوم معین قضا نیز لازم است فصل هفتم
در بیان طرق ثبوت هلال بدانکه هلال رمضان وشوال که باید صوم در اول وافطار در ثانی واجب شود
بچند چیز ثابت می شود اول رویت یعنی خود مکلفان را ببینند اگرچه تنها باشد دوم شیاع رؤیت دیگران
که برای مکلف افاده علم کند سوم شیاع ظنی وغیر ان از اموری که افاده مظنه کنند اگرچه اخبار عادل واحد



باشد اعتبار ندارد و در حکم شیاع علمی است هر چیزیکه مفید علم باشد اگرچه مجتمعاً و نه قرائن بوده باشد بلکه هر چیزیکه افادهٔ علم کند اگرچه از قبیل خبر بوده باشد ششم گذشتن سی روز از ماه شعبان پس روز سی‌ویکم اول رمضان خواهد بود و همچنین گذشتن سی روز از ماه رمضان که روز سی‌ویکم اول شوال خواهد بود هفتم شهادت دو عادل از رجال و شهادت یک عادل و زنان کافی نیست و قبول شهادت در این مورد مخصوص مجتهد و حاکم شرع نیست بلکه عامی و مقلد نیز میتواند استماع شهادت عدلین کرده و عمل بان نماید هشتم حکم حاکم شرع در حق کسیکه خطاء حاکم در نزد او معلوم نباشد و بغیر طرق مذکوره هلال و اول ماه چه رمضان و چه شوال و چه غیر اینها ثابت نمیشود اگرچه مفید ظن قوی شود و کسیکه بجهة محبوس بودن در مکانی یا اسیر بودن در بلاد کفر ماهها بر او مشتبه شوند بنحویکه ماه رمضان را نشناسد عمل بظن کند پس روزه بدارد آن ماهی را که مظنه نماید رمضان بودن آنرا و احوط آنستکه در نیت متعرض اداء و قضاء نشود بلکه قصد ما فی الذمه نماید و پس از روزه داشتن این ماه اگر معلوم شود که رمضان همان بوده یا پیش از آن بوده روزه‌اش صحیح و مجزی است و اگر مظنه رمضان هیچ ماهی برای او حاصل نشود سقوط وجوب قضاء بعد از رفع اشتباه خالی از قوت نیست هرچند احوط آنست که یک ماهی را اختیار کند و روزه بگیرد و پس از رفع اشتباه قضاء آنرا نیز بعمل آورد بدانکه اول وقت امساک از مفطرات طلوع صبح صادق است و آخر آنکه اول وقت افطار است غروب آفتاب است که مغرب شرعی است و علامت آن ذهاب حمرهٔ مشرقیه است و مستحب است تأخیر کردن افطار تا آنکه نماز مغرب را بجای آورد مگر کسیکه نفس او برای افطار بی طاقتی کند یا آنکه برای افطار انتظار کشنده داشته باشد پس در این دو صورت مستحب است تأخیر نماز مغرب از افطار بدانکه در شهر رمضان و هر صوم معین سفر کردن جائز است اگرچه بجهة فرار از صوم بوده باشد ولکن اولی و احوط ترک سفر است

بحث چهارم در احکام قضاء صوم است و در آن چند فصل است

فصل اول در بیان شروط وجوب قضاء است بدانکه وجوب قضاء رمضان مشروط بسه شرط است بلوغ و عقل و اسلام پس واجب نیست بر مکلف قضاء صومهائیکه قبل از بلوغ از او فوت شده و واجب است قضاء روزی که قبل از طلوع فجر آن روز بالغ شده و روزهٔ آن روز را نگرفته باشد بخلاف روزیکه در اثناء آن بالغ شده که قضاء آن لازم نیست هرچند احوط است و اگر مقارن طلوع بالغ شده باشد اقرب وجوب روزهٔ آن روز است و اگر فوت شد قضاء آن لازم است و اگر شک کند در اینکه بلوغ قبل از طلوع بوده یا بعکس بنا بگذارد بر تأخر آنکه تاریخش مجهول باشد و اگر تاریخ هر دو مجهول باشد اقرب عدم وجوب قضا و احوط قضا است و واجب نیست قضاء آنچه در حال جنون از او فوت شده اگرچه جنون بسببی از جانب خود مکلف عارض

شده باشد و نیز قضا اینچه در حال بیهوشی از او فوت شده خواه قبل از عروض بیهوشی نیت صوم کرده باشد
یا نه و همچنین باشد که در روز بیهوش میگردد یا نه علاج بمفطری کرده باشد یا نه و نیز قضا اینچه از کافر
اصلی در حال کفر فوت شده و نیز قضا روزی که در اثنای آن اسلام آورده بخلاف مرتد چه ملی و چه فطری که
قضا اینچه در حال ارتداد از او فوت شده بر او واجبست و اما مخالفین از سایر فرق مسلمین هرچند محکوم به
کفر باشند پس هر نماز و روزه که موافق مذهب خود بعمل آورده باشند قضاء آن بعد از هدایت یافتن
از ایشان ساقطست و واجبست قضا روزه بر حایض و نفساء و نائم و مست هرچند مسکر را بر وجه حرمت
تناول نکرده باشد چون غافل و مکره و مضطر و مانند اینها و واجبست نیز بر هر کسیکه روزه را ترک کرده چه
از روی عصیان و چه بواسطه عذری مثل مریض و مسافر و مرد پیر و زن پیر و کسانی که بواسطه غلبهٔ تشنگی روزه
گرفتن برای ایشان دشوار بوده بشرط آنکه قضا برای ایشان ممکن بوده و دشوار نباشد و مثل زن حامله
که وضع حمل وی نزدیک بوده و از روزه متضرر میشده و زن شیرده که شیر او کم باشد که بجهت کمی شیر خوف
ضرر داشته باشد بر خود یا بر طفل خود خواه طفل از خود او متولد شده باشد یا از غیر او خواه مزد دادن
شیر اجیر باشد یا متبرع **فصل دویم** در فوریت و عدم فوریت قضا صوم رمضان بدانکه قضا صوم
رمضان واجب فوری نیست و تعجیل در آن لازم نیست مگر آنکه وقت آن مضیق شود و تتابع و پی هم گرفتن نیز
در آن واجب نیست بلکه مستحبست و تعیین هر یک از ایام شهر بتعیینی که فوت شده نیز لازم نیست و همچنین
ترتیب در مابین افراد قضاء دو رمضان یا بیشتر که در گردن او باشد نیز لازم نیست و همچنین
ترتیب معتبر نیست در میان قضا و صوم دیگر چون نذر و کفاره و مانند اینها و کسیکه صوم واجب لنفسه در
ذمهٔ او باشد چه قضا و چه کفاره حرامست بر او روزه مستحبی و صحیح نیست و در واجب لغیره چون نذر و
اجاره و مانند آن ظاهر اعتبار ندارد و هرگاه از کسی صوم رمضان یا بعض آن بسبب مرض یا حیض یا نفاس فوت
شود و در همان حال بمیرد قضا آن صوم ها بر او لازم نیست بلی در خصوص مرض بر ولی مستحب است قضاء آن و اگر
مرض برطرف نشود تا رمضان دیگر قضا از او ساقطست بلی برای هر روزی دادن یکمد صدقه لازم است
احوط جمع است در میان صدقه و قضاء و قضا تنها کافی نیست و اگر سبب فوت رمضان عذر دیگر بوده باشد
چون سفر و مانند آن و آن عذر بسبب استمرار بماند تا رمضان دیگر پس اقرب وجوب قضا است بعد از زوال
عذر و احوط جمع است میان قضا و صدقه برای هر روزی بیکمد و همچنین است حکم در آنکه موجب فوت مرض
بوده باشد و مانع از قضاء عذر دیگر متصل بمرض باشد و مستمر بماند تا رمضان دیگر یا آنکه موجب فوت
عذر دیگر غیر مرض بوده و مانع از قضا مرض متصل بآن عذر باشد و مستمر بماند تا رمضان دیگر که اقرب عدم

جمیع

جمیع وجوب قضاء و احوط جمع است در میان آن و صدقه و هر گاه مریض بعد از رمضان شفا یابد و قضا آنرا بدون عذر بعمل نیاورد تا رمضان دیگر خواه عزم بر آن داشته باشد یا نه و یا آنکه قضا را تاخیر کند تا وقت مضیق شود و عزم بر قضاء داشته باشد یا نه پس اصح در جمیع این صور وجوب قضا و صدقه است از هر روزی بیک مد و افضل بلکه احوط در صدقه دو مد است حتی در مسئله اولی و اگر روزه رمضان بعذری دیگر مثل سفر و حیض و نفاس فوت شود و قضا آن بعد از زوال عذر تا خیر کند تا رمضان دیگر یا تا ضیق وقت و پس از آن عذر دیگر عارض شود پس وجوب قضاء و صدقه هر دو خالی از قوة نیست خصوصا با عدم عزم بر قضا یا با عزم بر ترک آن و اقوی در صورت عزم بر آن کفایت قضاء تنها و احوط انضمام صدقه است با آن و اصح عدم تکرر صدقه است بتکرر سال پس اگر قضاء سال اول را تا رمضان سیم عمدا تاخیر کند یعنی بعد از رمضان دویم تا رمضان سیم بجا نیاورد صدقه مکرر نمیشود بلکه کفایت می‌کند صدقه همان سال اول **فصل سیم** در قضا فوائت میت که بر ولی واجب میشود بدانکه واجب است بر ولی میت قضا هر صوم رمضان که از میت فوت شده است چه از روی عمد و اختیار و چه از روی عذر و اضطرار مثل سفر و مرض و مانند آنها لکن در سفر مطلقا و در غیر سفر بشرط آنکه میت در حیوة خود متمکن از قضاء بوده و اهمال در فعل آن کرده باشد و اگر میت مالی داشته باشد احوط آنستکه برای هر روز از مال او یکمد صدقه داده شود برضای ورثه و در میت فرقی در میان پدر و مادر نیست علی الاصح و ولی علی الاصح پسر بزرگست و اگر دو پسر بزرگ داشته باشد که در سن مساوی باشند قضا بر هر دو باشتراک واجب میشود و اگر یکی از ایشان متحمل جمیع شود از دیگری ساقط میگردد و همچنین اگر کسی دیگر متحمل قضا شود چه خویش و چه بیگانه از ولی ساقط میشود و برای ولی جایز است اینکه دیگری را اجیر نماید و در ولی در زمان فوت میت عقل و بلوغ شرط نیست پس اگر در زمان فوت طفل و مجنون بوده و بعد کامل شود ببلوغ و عقل قضاء میت بر او واجب میشود و اگر در وقت فوت حمل بوده و بعد متولد شود در وجوب قضا بر او بعد از کمال و بلوغ و عدم آن دو وجه است اقرب عدم وجوبست و احوط در غایت اتیانست و اگر میت ولی نداشته باشد قضا او بر سایر ورثه واجب نیست **فصل چهارم** در بقیه احکام قضاء رمضانست بدانکه در قضا رمضان افطار قبل از زوال جایز است مگر آنکه وقت مضیق شده باشد و بعد از زوال جایز نیست و حرام خواه قضا از خود باشد یا بنیابت از غیر و اگر افطار کند واجب است کفاره و آن بنا بر اشهر و اظهر اطعام ده مسکین است هر مسکینی بیکمد و اگر ممکن نشود سه روز روزه بگیرد و احوط در غایت کفاره افطار رمضانست و بهتر اختیار اطعام شصت مسکین است و بعد از افطار صوم قضا بعد از زوال امساک داشتن باقی روز واجب نیست بلی عوض آن در روز دیگر علاوه بر

تدارک آن بعد از آن وقت علاوه دیگر روزه دهد خواه قبل از آنکه وقت مضیق شود و هم



کفاره باید بگیرد و کسیکه بنی عاقضاء دیگری را متحمل باشد جایز است برای او افطار کردن حتی بعد از
ظهر و کفاره در کار نیست و هم چنین است حکم در صوم واجب موسع که غیر قضاء رمضان باشد که افطار
آن نیز در هر وقت از روز جایز است چه قبل از ظهر و چه بعد از ظهر کفاره و اثمی بر او نیست و لکن
احوط ترک افطار است خصوصاً بعد از ظهر و اگر بملزم شرعی چون نذر و یمین قضاء غیر را بر خود
لازم کرده باشد در جواز افطار بعد از ظهر اشکال است و احتیاط بترک افطار ترک نشود و لکن اگر افطار
کند کفاره ندارد بدانکه در صوم قضاء تتابع که عبارتست از پیاپی روزه گرفتن بشرط و لازم نیست چه
قضاء صوم رمضان باشد و چه قضاء صوم نذر معین باینمعنی که نذر کرده بوده صوم شهر معینی را و آن
فوت شده باشد که در قضاء آن نیز تتابع لازم نیست اگر چه در نذر صوم شهر شرط تتابع کرده باشد و هر
صومی که در او تتابع لازم باشد چه باصل شرع و چه بنذر و اگر در اثناء آن عذری روی دهد و بسبب عذر
افطار کند پس بعد از زوال عذر استیناف لازم نیست بلکه از همانجا عدد را با رعایت تتابع در باقی تمام
نماید بدون فرق در عذر یکه افطار شده در ما بین مرض و حیض و نسیان نیت در محل آن و سهو اگر چه بر
اختیار باشد علی الاظهر و بدون فرق نیز در صوم متتابع در میان دو ماه یا یکماه یا هیجده روز یا سه روز
و اگر قبل از تحقق سبب وجوب صومی که تتابع در آن معتبر بوده صوم هر پنجشنبه را مثلا بر خود بنذر و نحو آن
واجب کرده باشد تخلل صوم پنجشنبه در اثناء صوم متتابع قبل تتابع را بهم نمیزند بلی اگر در اثناء بدون عذر
افطار کند واجبست استیناف مگر در چند موضع اول آنکه صاحب شهرین متتابعین ماه اول و چیزی از
ماه دوم را اگر چه یکروز از آن بوده باشد روزه گرفته باشد پس از آن عمداً و بدون عذر افطار نماید که
بر او استیناف نیست بلکه باقی عدد را تمام کند و در آن تتابع لازم نیست علی الاقوی هر چند احوط مراعات
تتابعست بدون فرق در میان آنکه تتابع بنذر واجب شده باشد یا بغیر نذر و اگر چه احوط در اول استیناف
است مطلقا مگر آنکه در ضمن نذر تتابع را در همان یکماه و بعض از ماه دیگر قصد کرده باشد بلی اگر در
نذر قصد کرده باشد تتابع در جمیع ایام هر دو ماه را پس در اینصورت متعین است بعد از افطار در اثناء
اگر چه اثناء ماه ثانی باشد استیناف نماید قطعاً دوم آنکه نذر کرده باشد یکماه روزه بنحو تتابع بگیرد پس پانزده
روز آنرا پی هم گرفته باشد و پس از آن روز شانزدهم را افطار نماید پس استیناف لازم نیست و اگر در کمتر
از پانزده افطار نماید واجبست استیناف و حکم مذکور در نذر کمتر یا بیشتر از یکماه جاری نیست سیم سه روز
از ده روز صوم بدل از هدی متمتع که در سفر باید گرفته شود که روز ترویه و عرفه را بگیرد و روز عید را افطار
نماید هر چند بدانکه روز سیم عید است پس روز دیگر را هم بعد از انقضاء ایام تشریق بلا فاصله گیرد بجز

واستیناف لازم ندارد بلی اگر روز عرفه را تنها روزه بگیرد واجبست بعد از ایام تشریق استیناف نماید و هم
چنین اگر فاصله در ما بین دو روز اول و روز سیم افطار غیر عید باشد مثل عرفه گرد در این صورت نیز استیناف
لازم است وکسیکه واجب شود بر او صوم متتابع غیر سه روزه مذکور جایز نیست ابتداء نماید بان صوم در
زمانی که بداند عید قربان یا ماه رمضان در بین خواهد واقع شد وکسیکه صوم دو ماه متوالی بر او واجب
شود جایز نیست برای او که ماه شعبان را بنیت آن روزه بگیرد مگر آنکه یک روز یا زیاده پیش از آن شروع
کند و هم چنین جایز نیست قضا کردن بین ماه شوال و یک روز از ذی القعده ونیز قضا کردن بین ماه ذی الحجه
و یک روز از محرم بجهة اینکه در اول عید فطر و در ثانی عید قربان مخل بتتابع شهرین است که در او یکماه و یک روز
کفایت میکرد بدانکه برای چند طایفه رخصت رسیده در افطار صوم رمضان اول و دوم مرد پیر و زن پیر که نتوانند
طاقت روزه آوردن یا آنکه روزه برای ایشان مشقت داشته باشد پس جایز است افطار کنند و برای هر روز یک
کفاره بدهند و افضل بلکه احوط دو مد است سیم کسیکه مرض عطش داشته باشد و علامت آن اینست که هیچ
سیراب نمیشود پس اگر نتواند طاقت آورد یا آنکه مشقت داشته باشد افطار میکنند و برای هر روز
یکمد کفاره میدهد و احوط دو مد است و اگر از مرض شفا یابد صوم را اگر افطار کرده احتیاطا قضا نماید
و احوط آنست که از زیاده بر قدر تشنگی نیاشامد چهارم و پنجم زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد و زن
مرضعه که شیر او کم باشد و بسبب روزه داشتن ضرر رسد بر خود یا بر طفل خود پس افطار میکنند و برای هر
روز یکمد کفاره میدهند و بعد از زوال عذر قضاء آنها را نیز بعمل می آورند

مبحث پنجم

در بقیه اقسام صومست بدانکه صوم چهار قسمست واجب و مندوب و مکروه و حرام و صوم واجب شش نوعست
صوم رمضان چنانچه گذشت و صوم قضاء چنانچه گذشت و صوم نذر و شبه آن و صوم بدل از هدی تمتع در حج
و صوم اعتکاف که در روز سیم از اعتکاف واجب میشود و صوم کفاره و بیان آن با بیان صومهای مندوبه و صوم
های مکروه و صومهای حرام در چهار فصل واقع میشود فصل اول در صومهای کفاره است و آن چهارده نوع
است اول و دوم صوم دو ماه متتابع که واجب میشود با اطعام شصت مسکین در کفاره افطار صوم رمضان
بحرام چنانچه سابقا ذکر نمودیم و در کفاره قتل عمد در صورتیکه اولیاء مقتول از قصاص او بگذرند سیم
و چهارم صوم دو ماه متتابع که واجب میشود بعد از عجز از عتق بنده در کفاره قتل خطاء و در کفاره ظهار
پنجم صوم سه روز متتابع است که واجب میشود در کفاره افطار قضاء رمضان بعد از عجز از اطعام ده مسکین
چنانچه سابقا ذکر نمودیم ششم سه روز متتابع است که واجب میشود در کفاره یمین بعد از عجز از عتق رقبه
و اطعام ده مسکین و کسوه ایشان که اولا مخیر است در ما بین این سه و بعد از عجز از همه سه روز پی هم روزه میگیرد



هفتم صوم هجده روز که واجب میشود بعد از عجز از بدنه در کفاره برگشتن از عرفات عمدا قبل از غروب
هشتم صوم هجده روز در کفاره صید نعامه که شتر مرغ گویند و صوم نه روز در کفاره صید گاو کوهی و صوم
سه روز در کفاره صید آهو که واجب میشود بعد از عجز از بدنه در اول و بقره در ثانی و شاة در ثالث نهم
صوم دو ماه متتابع در کفاره افطار صوم رمضان که واجب میشود بر وجه تخییر در ما بین آن و عتق و اطعام
شصت مسکین دهم صوم دو ماه متتابع نیز که واجب میشود در کفاره افساد اعتکاف واجب و آن مثل کفاره ظهار
است چنانچه سابقا اشاره بان شد یازدهم صوم دو ماه متتابع نیز که واجب میشود در کفاره مخالفت نذر کردن
و آن علی المشهور مثل کفاره افطار صوم رمضان است و بعضی مثل کفاره یمین میدانند که سابقا اشاره بان
شد دوازدهم صوم کفاره خلف عهد است و آن نیز علی المشهور مثل کفاره رمضان است سیزدهم صوم کفاره
تراشیدن سر است در احرام که مخیر است در میان سه روز صوم یا اطعام مساکین یا ذبح گوسفندی و در اطعام مساکین
خلاف است که آیا اطعام ده مسکین است هر مسکینی یک مد یا اطعام شش مسکین است هر مسکینی دو مد و احوط بلکه
اقوی ثانی است چهاردهم کفاره وطی مولیه است کنیز خود را که باذن او احرام بسته باشد و آن سه روز است که واجب
میشود بعد از عجز از شتر یا گاو یا گوسفند بلی در این صورت مخیر است در ما بین صوم و فداء یک گوسفند

فصل دویم در صومهای مندوبست و آن دو قسم است قسم اول صومی است که مخصوص
بوقت معینی نیست بلکه در هر روز سوای ایامی که استثنا شده مستحب است روزه گرفتن و در فضیلت آن احادیث بسیار
وارد شده و در فضیلت آن کفایت میکند اینکه وارد شده است که روزه بمنزله سپر است نگاه میدارد صاحبش را از
آتش قسم دویم صومهایی است که مخصوص اند بایام مخصوصه و آن بسیار است اول سه روز از هر ماه غیر از رمضان و
افضل در آنها پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه وسط ماه است و در چند حدیث وارد شده
که هر که در هر ماهی این سه روز را روزه بدارد چنان باشد که در تمام عمر خود روزه داشته دویم صوم ایام البیض
است که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه است سیم روز غدیر که هیجدهم ذی الحجه است و آن برابر است با روزه
شصت ماه چهارم صوم روز مولود حضرت رسول است که هفدهم ربیع الاول است و در حدیث است که ثواب روزه یک
سال از برای او نوشته میشود پنجم صوم روز مبعث است که بیست و هفتم رجب است و ثواب آن بنا بر حدیثی مثل ثواب
شصت ماه است و در حدیث دیگر است که نوشته میشود برای او روزه هفتاد سال ششم صوم روز دحو الارض
است که بیست و پنجم ذی القعده است و احادیث بسیار در فضیلت آن وارد است هفتم صوم روز عرفه است که نهم ذی
الحجه است در حق کسی که باعث ضعف او نشود از خواندن دعاهایی که در آن روز وارد شده و اول ماه معلوم باشد
بجهة احتیاط از وقوع آن در روز عید هشتم صوم روز مباهله که بیست و چهارم ذی الحجه است نهم صوم روز



عاشورا است از روی حزن و اندوه نه از روی فرح و شادی چنانچه جمعی از اصحاب ذکر فرموده اند و لکن اصح کراهت است بلی مستحب است امساک داشتن آن روز را از طعام و شراب با حزن و اندوه و گریه بدون قصد صوم تا وقت عصر و پس از آن باب افطار نماید دهم و یازدهم صوم هر پنجشنبه و جمعه با هم دوازدهم صوم اول ذی الحجه است سیزدهم و چهاردهم صوم تمام رجب و شعبان است یا بعض هر یک از آنها خصوصاً اول و وسط و آخر هر یک از آنها **فصل سیم** در صومهای مکروه است و مراد بکراهت اقلیت ثواب است باین معنی که ثواب آن از ثواب طبیعت صوم کمتر باشد و آن نیز در چند موضع است اول صوم عاشورا چنانچه اشاره نمودیم دویم صوم روز عرفه که موجب ضعف از دعا شود یا آنکه اول ماه معلوم نباشد سیم صوم مستحبی مهمان بدون اذن صاحبخانه هر چند نهی از آن کرده باشد و احوط ترک است خصوصاً در صورت نهی و در صوم صاحبخانه بدون اذن مهمان نیز کراهت بعید نیست چهارم صوم ولد بدون اذن والد بلکه والدین اگر منع کنند بشرط آنکه از مخالفت برای ایشان رنجش حاصل نشود و الا حرام میشود و احوط ترک است مطلقاً پنجم آنکه مستحب است برای روزه دار بروزه مستحبی یا واجب موسع افطار نمودن در هر موردی که او را خواهش افطار کنند چه از احادیث مستفاد میشود که افطار کردن در این صورت افضل است از داشتن صوم و افضل آنست که اگر او را تکلیف بطعام کنند اخبار بصوم خود ننماید و افطار کند و جمعی از اصحاب داشتن صوم را با خواهش افطار یا تکلیف بخوردن طعام مکروه دانسته اند فصل چهارم در صومهای محرمست بدانکه صوم در چند موضع حرام است اول صوم عید فطر دویم صوم عید اضحی سیم صوم ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است در حق کسانی که در منی باشند خواه ناسک باشند یا نباشند بنابر اصح چهارم یوم الشک از آخر شعبان به نیت رمضان چنانچه در مبحث نیت ذکر نمودیم پنجم صوم وفا بنذر معصیت است و آن آنست که نذر کند صوم را بجهت شکرانه معصیتی که متمکن از آن شود و آن را بعمل آورد خواه ترک واجب باشد یا فعل حرامی بلکه بعید نیست که اگر نذر کند صومی را بجهت زجر نفس خود از طاعتی که از او سر زند خواه فعل واجبی باشد از طاعت یا ترک حرامی اینهم داخل در نذر معصیت باشد بلکه چنین صومی عقلا قبیح پس حرمت فعل آن شرعاً بی اشکالست ششم صوم صمت است و آن صومی است که در نیت آن قصد کند آن را بوصف سکوت که عبارة از امساک از کلام است در تمام روز یا بعض روز و اگر سکوت را قید قرار ندهد باعث حرمت و بطلان صوم نمیشود اگر بدون نیت آن قصد کند هفتم صوم وصال است و آن عبارتست از امساک نمودن از مفطرات در یک روز و شب تا وقت سحر و معتبر در حرمت آن قصد امساک است با این وصف پس اگر قصد کند امساک روز را بدون انضمام شب و لکن چنین اتفاق افتد که شب را تا وقت سحر افطار ننماید عیبی ندارد اگر چه احوط عدم تأخیر افطار است اختیاراً تا سحر و بعض علما صوم وصال را بتفسیر فرموده اند بقصد صوم

مسئله حرمت جمع زوج با امر اختین مطلقا جمع الاخوه [illegible] [illegible]

دوروزیکه درمیان انها افطاری فاصله نشود ولکن انچه در روایت معتبره وارد شده تفسیر اول است و معنی دویم را اگر قصد کند ان نیز حرام است هشتم صوم مستحبی زوجه است بدون اذن زوج علی الاقوی ونیز صوم زنی که زوج نهی از ان کرده باشد نهم صوم مستحبی عبد که بدون اذن مولی بگیرد خصوصا با نهی مولی از ان چه مولی حاضر باشد و چه غایب خواه صوم باعث ضعف از خدمت مولی بشود یا نه دهم صوم واجب بلکه مطلق صوم در سفر مگر چند موضعی که استثنا شده چنانچه انها را بتفصیل ذکر نمودیم

کتاب رضاع

بدانکه چون قبل از این بنده عباد الله سابق بر این رساله رضاعیه منسوبه بشیخ استاد طاب ثراه را ملاحظه کرده و بر بعض مواضع ان حاشیه نوشته بودم و مقلدین را اذن در رجوع بان و عمل کردن بر مسائل ان داده بودم و مسائل ان نیز در میان مردم کثیر الحاجه و عام البلوی نیست خواستم ان را هم جزو این رساله قرار داده باشم حواشی ان را داخل متن نموده مجموع را جزو این رساله قرار دادم که مردم در مسائل رضاع نیز که محتاج بانها می شوند معطل نباشند و این رساله مشتملست بر یک مقدمه و چند فصل و یک خاتمه اما مقدمه پس بدانکه از جمله اسباب محرمیه که بسبب ان نکاح حرام و باطلست رضاعست و ضابطه کلی حرمتی که از رضاع بهم میرسد اینست که بسبب رضاع حرام میشود انچه که بسبب نسب حرام است مثل اینکه زن مرضعه که طفل را شیر داده مادر رضاعی ان طفل می شود و شوهر ش که صاحب شیر است وانرا در عرف فقها فحل و صاحب اللبن می نامند پدر رضاعی او می شود و محرمات نسبیه که انها را محارم نیز می نامند هفت صنفند که در ایه و حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت مذکورند پس محرمات رضاع نیز با ین قیاس هفت صنف میشوند و مراد از ضابطه مذکور اینست که هر زنیکه بسبب رضاع داخل در عنوان یکی از اصناف سبعه نسبیه شود انهم مثل محرم میشود پس نکاح او حرام و باطل خواهد بود اول از اصناف سبعه رضاعیه مادر رضاعی است اگرچه بالا برود و ان زنیست که شیر داده باشد مرد را یا یکی از مادر یا پدر نسبی یا رضاعی او را یا یکی از اجداد یا جدات نسبیه یا رضاعیه او را دویم دختر رضاعی است و ان زنیست که شیر خورده باشد از زوجه مرد که صاحب لبنست یا از زوجه پسر مرد خواه پسر نسبی و خواه پسر رضاعی یا از دختر مرد چه دختر نسبی و چه دختر رضاعی سیم خواهر رضاعی است و ان دختر مرضعه مرد است اگرچه با هم شیر نخورده باشند و همچنین دختر شوهر مرضعه اگرچه از غیر مرضعه عمل امده باشد چهارم عمه رضاعی است و ان عبارتست از خواهر صاحب لبن و خواهر پدر او اگرچه بالا برود پنجم خاله رضاعی است و ان عبارتست از خواهر مرضعه و خواهر مادر او اگرچه بالا برود ششم دختر برادر رضاعی است که پسر صاحب لبن و مرضعه باشد چه نسبی و چه رضاعی هفتم دختر خواهر رضاعی است که دختر صاحب اللبن یا مرضعه باشد چه نسبی و چه رضاعی و بنات الاخ و بنات الاخت نیز فرقی نیست در میان اینکه نسبی باشند یا رضاعی بدانکه چنانچه رضاع سابق

خواهر



مانع است از نکاح لاحق هم چنین رضاع لاحق نیز مبطل نکاح سابق است پس اگر مردی تزویج کند رضیعه را و بعد از تزویج شیر دهد آن رضیعه را زنیکه شیر داده زن و مبطل نکاح صغیره باشد مثل مادر زن که یا خواهر زن یا زوجه اش یا زوجه پدرش یا زوجه برادرش در صورتی که از شیر خود یا برادر او باشد نکاح آن صغیره فاسد میشود **فصل اول** در بیان شروط رضاعست بدانکه رضاعی که بسبب محرمیت و حرمت نکاح میشود مشروط بچند شرطست شرط اول آنکه شیر از نکاح صحیح یعنی وطی صحیح ناشی شده باشد خواه صحت وطی باعتبار عقد دوام یا انقطاع بوده باشد یا باعتبار تحلیل یا باعتبار ملک یمین پس نشر حرمت نمیکند رضاع بشیریکه وطی صحیح مدخلیت در حدوث آن ندارد خواه از وطی در حمل غیر صحیح حادث شده باشد چون زنا یا از غیر وطی و حمل حادث شده چون در لبن که عبارتست از آنکه شیر زن خود بخود جاری شود و یا اینکه بمکیدن طفل جاری شود خواه از زن موطوئه زوج نباشد و یا اینکه موطوئه باشد و لکن حامله نباشد و در حکم آنهاست زن موطوئه که در لبن بدا و قبل از وطی شده باشد و زن حامله که در لبن او قبل از حمل شده باشد و لکن هنوز وضع حمل نکرده رضاع بعمل آمده باشد و اما اگر در صورتهای مذکوره شیر مزبور که بخودی خود حادث شده مستمر بماند بعد از تحقق وطی و ظهور حمل در مرضعه غیر موطوئه یا موطوئه غیر حامله تا وضع حمل و پس از وضع طفلی را غیر از ولد خود شیر باین شیر مستمر که در اصل حدوث اش خود بخود جاری شده بود شیر دهد پس در نشر حرمت بودن و نبودن آن دو وجه است و احوط نشر حرمت است بلکه اگر شیر بعد از وضع لدر در عرف اضافه باین ولد شود یعنی گفته شود که شیر این ولد است قرب بنشر حرمتست و در وطی بشبهه نیز اقوی نشر حرمتست اگر شبهه از جانبین باشد زیرا که وطی بشبهه در حکم نکاح صحیح است و اما اگر شبهه از احد جانبین باشد نشر حرمت بودن نشر از محل تأملست و احوط اجتناب از نکاح و ترک نظر بمحرمانه است هر دو و معتبر نیست در مرضعه اینکه از نوع آدمی باشد پس اگر دو طفل شیر حیوانی را بیکی از تقدیرات آینده بیاشامند نشر حرمت در مابین آنها نمیکند و موجب حرمت گوشت آن حیوان نیز نمیشود و اینکه مرضعه زن باشد پس حاصل نمیشود رضاع نشر حرمت در خنثی اگر فرض شود که او وطی و حمل و وضع و جاری شدن شیر و شرط نیست در نشر حرمت بقاء مرضعه بر حباله زوج بلکه اگر طلاق دهد او را در حال مرضعه بودن یا آنکه بمیرد و پس از انقضاء عده شیر دهد طفلی را نشر حرمت میکند و هم چنین اگر ضعیفه بعد از انقضاء عده طلاق یا وفات شوهر دیگر اختیار کند و زوج ثانی دخول کند او را و لکن شیر یکه از زوج اول برای او بوده باقی باشد خواه از ثانی حامله شود یا نه شیر در پستانش زیاد شود یا نه بلی اگر منقطع شود تا زمانی و پس از آن عود نماید بنحویکه ممکن باشد بودن آن بواسطه حمل از زوج ثانی از زوج ثانی خواهد بود زیرا که در عرف باو نسبت داده شود نه از زوج اول و نشر حرمت در حق زوج ثانی می

یعنی در زنا از حمل و بعد از وضع حمل شیر دهد طفل را اما اگر طلاق دهد او را

کنند در رجوع زوج اول و اگر متصل شود به وضع حمل از زوج ثانی تا قبل وضع از زوج اول و تا بعد از از
زوج ثانی خواهد بود پس شیر بعد از وضع ناشر حرمت در زوج اول نخواهد بود و اگر شیر حاصل شود از انعقاد
نطفه در رحم بواسطه جذب منی اجنبی یا مساحقه و مانند آن پس آن شیر به منزله شیر حاصل از زنا است و نشر
حرمت نمیکند و در ناشر بودن شیر قبل از وضع حمل و تحقق ولادت اشکال است و احتیاط ترک نشود البته
شرط دویم آنکه شیر دهد طفل را تا آنکه حاصل شود مقدار حد شرعی و حد شرعی آن سه قسم است اول
آنکه آنقدر شیر دهد تا انبات لحم و شد عظم نماید یعنی رویانیدن گوشت و سخت و قوی گردانیدن استخوان و
ظاهر اعتبار تحقق هر دو وصف است و معتبر در تحقق آنها یا علم یا ثابت است پس مظنه کفایت نمیکند یا تصدیق
اهل خبره و معتبر است در آن تعدد و شرایط شهادة که ایمان و عدالت و عدد یعنی دو نفر بودن باشد و شهادة یکنفر
کفایت نمیکند اگر چه افاده مظنه کند پس اگر شک شود در حصول وصفین یا احدهما در صورت عدم تحقق تعدد آنها
عدالت بنا بر عدم حصول گذارده و مظنه در حکم شکست دویم آنکه یکشبانه روز کامل طفل را شیر دهد بنحوی
که در این مدت هر وقت طفل خواهش شیر کند او را شیر دهد تا آنکه سیر شود و باید خوردن شیر از مرضعه
یکی در این مدت فاصله نشود چه زیاد بحدیکه سیر شود و چه کم و هم چنین فاصله نشود بغذای دیگر
مشروب بوجه بدلیت یا بمعنی که بدل از بعض شیرها غذا بخورد طفل دهند تا اینکه سیر شود و مسمای
اکل و شرب ضرر ندارد و در تحدید بر شبانه روز عدد معتبر نیست بلکه شیر دادن در این مدت ناشر حرمة
است خواه بعدد پانزده شیر برسد یا کمتر باشد یا بیشتر و در روز و شب در زمان طولانی و غیر طولانی نیست و
هم چنین در ثبوت در ملفق از مقدار یوم و لیله یا اینکه مبدء شیر دادن اثناء یوم یا اثناء لیل واقع شود
اشکال است هر چند اقوی با اکتفاء باشد سیم آنکه پانزده شیر کامل متوالی بدهد بنحوی که در هر دفعه که
پستان را بگیرد آنقدر بمکد تا سیر شود و علامتش آنست که بمیل خود از پستان دست بکشد پس در صفات
عددیه معتبر است دفعه کامله پس دفعه ناقصه اعتبار ندارد پس اگر طفل اندکی بمکد و پستان را ول
کند بجهة نفس کشیدن یا بازی کردن و پس از آن عود کند تا چند مرتبه یا بهمین نوال بمکد تا سیر شود مجموع
آنها یکدفعه باشد اگر فصل طویل در اثناء آنها متخلل نشود و الا هیچ یک اعتبار ندارد و معتبر است نیز
در دفعات عددیه توالی یا بمعنی که در ضمن دفعه یکی شیر کامل بخورد و مسمای شیر خوردن از غیر مرضعه دیگر ضرر
ندارد و هم چنین اگر خوردن غذاء در اثناء متخلل شود چه کامل و چه ناقص ضرر ندارد بخلاف تحدید سابق که
در او تخلل غذاء کامل مضر است بلی مسمای اکل و شرب در آنجا نیز مضر نیست چنانچه شناختی و معتبر است در همه
تحدیدات ثلثه آنکه طفل شیر را بمکیدن از پستان برداشته باشد مگر اگر بمکیدن از پستان باشد مثل ریختن در



حلق یا پستان بندان بجوف از سوراخ دیگر و مانند آن رضاع محرم و ناشر حرمت متحقق نه شود و همچنین
معتبر است در جمیع انواع ثلاثه اتحاد مرضعه علاوه بر اتحاد فحل چنانچه بیان آن می آید پس اگر طفل از دو
مرضعه یا زیاده بزن برابر اشتراک شیر بیاشامد رضاع ناشر حرمت متحقق نخواهد شد اگرچه همه زن
یک فحل باشند و معتبر است نیز حیوة مرضعه پس مکیدن از شیر میته تمام عدد را یا بعض آن را یا آنکه مرضعه
در اثناء رضعه اخیره بمیرد و آن رضعه کامل شود به مکیدن بعد از موت نشر حرمت نخواهد کرد و بعضی اعتبار
کرده اند صحت مزاج طفل را بنحوی که بقدر متعارف شیر بمکد نه کمتر از آن و شیر در معده او باقی نماند و این خالی
از وجه نیست خصوصاً اعتبار بقاء شیر در معده پس احتیاط را بترک نکاح و عدم نظر محرمانه ترک ننماید
شرط سیم اتحاد فحل که عبارتست از اینکه شیر از یکشوهر باشد پس اگر طفلی شیر خورد از زنی بنصف رضاع
از شوهری و بنصف دیگر شیر همان زن را از شوهر دیگر مثل اینکه شیر از شوهر اول باقی بماند و متصل شود به
حمل و وضع آن از شوهر ثانی پس در اینصورت نشر حرمت نمیکند در میان این طفل و مرضعه و دختران او اگر پسر
باشد و نه در میان او و زوج ثانی یا زوج اول و پسران آنها اگر دختر باشد و همچنین اتحاد فحل نیز شرطست در
تحقق اخوة رضاعیه در مابین مرتضعین که از مرضعه واحده شیر خورده اند خواه هر دو ذکور باشند یا هر دو
اناث باشند یا مختلف باشند پس در صورت تعدد فحل با هم برادر و خواهر نمیشوند و در صورت اختلاف بهم
دیگر محرم نمیشوند هر چند مرضعه در جمیع صورتها مادر رضاعی هر دو شود و بر ذکور آنها محرم شود خلاصه مرضعه
واحده اگر شیر بدهد دو طفل را یکی را از شیر شوهر اول به رضعه کامله و دیگری را از شیر شوهر ثانی به رضعه کامله
نیز پس مرتضعین بهم دیگر محرم و حرام نمیشوند در صورتی که پسر و دختری باشند هر چند در مابین آنها و مرضعه
رضاع محرم حاصل شود که مرضعه بر آنکه پسر است محرم شود و اگر هر دو پسر باشند بر هر دو محرم شود و
اگر مرضعه دختری داشته باشد از شوهر اول یا از شوهر ثانی یا از شوهر دیگر بر این پسرها نمیرسد اگر از هر
شوهری دختری داشته باشد این پسرها نمیتوانند داماد شوهرها بودن یعنی دخترهای ایشان را از مرضعه و اگر
هر دو دختر باشند این دخترها بر پسرهای مرضعه که از شوهرها دارد نمیرسند پس عروس شوهرها نمیتوانند
شد و اگر رضعه کامله را دو زن از دو شوهر یا سه زن از سه شوهر بدختر و پسری دهند نشر حرمت در میان آنها
نخواهد کرد بلکه بطریق اولی بجهت عدم اتحاد فحل و مرضعه هر دو و اگر یکزن شیر دهد از لبن یکشوهر صد طفل را
مثلا هر یک این رضعه تمام پس آن اطفال بر یکدیگر حرام میشوند زیرا که برادر و خواهر خواهند بود و اگر کسی ده زن
داشته باشد و هر یک از آنها یک طفل یا زیاده بر یک طفل را شیر کامل دهد حرام میشود نکاح در میان آن اطفال
زیرا که همگی بمنزله اولاد آن یک فحل باشند که از زنان متعدده بهم رسیده باشند همچنانکه حرام میشود همه کی

زوجات آن فحل بر هر یک از آن اطفال زیرا که بمنزلهٔ امهات و زنان پدر خواهند بود بدانکه شرط است
اذن زوج و اذن مولی در بچه شیر دادن پس اگر زوجه یا کنیز بدون اذن شیر دهند طفل غیر را اشهر حرمت میکند بلی اگر
رضاع زوجه مانع از استمتاع زوج باشد اتم است بدون رضای زوج والا فلا اشتراط چهارم آنکه رضاع مرتضع
در حولین بوده باشد باین معنی که تمام رضاع در حولین واقع شود و چیزی از آن بعد از حولین واقع نشود و مبدء
حولین انفصال تمام ولد است و آخر آن جزء اخیر از ماه بیست و چهارم است و این شرط در حق مرتضع معتبر است نه در
ولد مرضعه بنا بر اصح پس اگر بگذرد دو حولین ولد مرضعه اکثر از حولین بعد از آن شیر دهد طفلی را که کمتر از حولین او
گذشته باشد نشر حرمت خواهد نمود و هرگاه شیر دهد بر رضعات عدیده و باقی نماند از آنها رضعه واحده یا نصف
رضعه پس بگذرد دو حولین نشر حرمت نمیکند بلی ناشر است اگر تمام شود رضعه کامله با تمام حولین فصل دویم
در احکام رضاع است و در آن چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** رضاع جامع شروط مذکوره هرگاه که حاصل
شد نشر حرمت میکند از مرضعه و فحلش بسوی مرتضع و از مرتضع بسوی فحل و مرضعه پس مرضعه مادر مرتضع و فحل
پدر شیری شود چنانچه خود مرتضع پسر یا دختر ایشان میشود پس باین واسطه منکوحهٔ فحل نیز غیر از مرضعه
بر مرتضع حرام است زیرا که منکوحهٔ اب رضاعیست و آن مثل منکوحهٔ اب نسبی است که بر ابن حرام است و چون خود
مرتضع پسر رضاعی فحل است پس حلیلهٔ او نیز بر فحل حرام است هم چنانکه حلیلهٔ ابن نسبی بر اب نسبی حرام است مسئلهٔ
ثانیه حرام است بر مرتضع نکاح کردن اولاد فحل خواه نسبی باشند و خواه رضاعی و هم چنین حرام است بر او
نکاح اولاد نسبی مرضعه اگر چه پایین بروند چون اولاد اولاد و هکذا و اما اولاد رضاعی پس بر مرتضع حرام
نمیشوند بواسطه آنکه اتحاد فحل که از شروط نشر حرمت است در ما بین او و اولاد رضاعی مرضعه منتفی است
و اولاد رضاعی مرضعه کسانی هستند که رضاع آنها از لبن شوهر دیگر حاصل شده باشد مسئلهٔ ثالثه حرام
است بر پدر مرتضع نکاح نمودن اولاد صاحب لبن چه نسبی باشند و چه رضاعی و هم چنین حرام است بر او نکاح
اولاد نسبی مرضعه که زوجهٔ صاحب لبن است بواسطه آنکه اولاد مذکوره چه از صاحب لبن و چه از مرضعه در حکم
اولاد وی باشند چنانچه در حدیث صحیح وارد است و اما اولاد رضاعی مرضعه پس اقوی حرمت نکاح آنها است به
واسطه عدم اتحاد فحل چنانچه قول مشهور نیز اینست و هم چنین اقوی عدم حرمت نکاح اولاد این مرضعه و
اولاد فحل این مرضعه است بر اولاد پدر مرتضع که از این مرضعه و زن دیگر فحل شیر نخورده باشند و هم چنین است
خواهران نسبیهٔ مرتضع بر خود فحل لکن غایت احتیاط در هر دو مقام خوبست مسئلهٔ رابعه حرام است بر مرتضع
نکاح اخت رضاعی مرضعه که از یک فحل شیر خورده باشند و احوط آنست که نظر محرمانه نیز نکنند و اما اگر از دو فحل
شیر خورده باشند نکاح او حرام نیست مسئلهٔ خامسه معنی اینکه رضاع در حکم نسب است پس حرام میشود بسبب آن

آنچه که بسبب نسب حرام است چنانچه در اول باب ذکر نمودیم اینست که هر عنوانی که در نسب حرام است اگر آن عنوان بسبب رضاع حاصل شود نیز حرام است مثلا مادر نسبی بر فرزند حرام است همچنین مادر رضاعی نیز حرام است یعنی هر وقت که مادر بودن بسبب رضاع حاصل شود او نیز بر فرزند حرام است پس بنا بر این اگر زنی برادر شخصی را شیر دهد آن زن بسبب رضاع مادر برادران شخص می شود ولکن مادر خود آن شخص نمیشود زیرا که این شخص نه پسر نسبی این زنست و نه پسر رضاعی او و اگر زنی دختر عمه کسی را یا دختر خاله او را شیر دهد آن زن مادر دختر عمه یا دختر خاله می شود ولکن عمه و خاله آنکس نمیشود زیرا که عمه و خاله یا نسبی است و یا رضاعی و در اینجا هیچ کدام حاصل نیست و اگر شیر دهد زنی پسر کسی را یا دختر شخص دیگر از لبن یکشوهر جایز است اینکه نکاح کنند برادران آن پسر خواهران آن دختر را زیرا که در میان اینها نه نسب حاصلست و نه رضاع پس بنا بر این فتوی جایز است علی الاقوی اینکه شیر دهد زن مرضعه بلبن شوهر خود در حال رضاع برادر خود یا خواهر خود را یا جد یا جده را ... یا عمو را یا عمه یا خاله یا دائی را ... در میان او و شوهر نسبتی که مقتضی حرمت شود و قول باینکه بسبب رضاع مرتضع فرزند شوهر می شود فرض اینست که مرضعه خواهر مرتضع است پس نسبت بشوهر بمنزله خواهر فرزند او است و خواهر فرزند شخص بر او حرام است مدفوع است باینکه عنوان محرم یا دختر نسبی است و یا دختر رضاعی و مرضعه در مفروض مسئله نه دختر نسبی شوهر خود است و نه دختر رضاعی او پس مقتضی حرمت را و بر شوهر خود منتفی است و همچنین جایز است شیر دهد برادر زاده و یا خواهر زاده خود را و فرزند پسر خود را و عمو و عمه و خالو و خاله خود را و برادر شوهر یا خواهر شوهر خود را و فرزند فرزند شوهر خود را و فرزند برادر شوهر را و عمو یا عمه یا خالو یا خاله شوهر را و فرزند طفل زوجه دیگر شوهر را که مرضعه در هیچ یک از صور مذکوره بر شوهر خود حرام نمیشود و قول به ثبوت حرمت بمرضعه بر شوهر او چنانچه منسوب به میرزا محمد دامادست ضعیف است بلی اولی و احوط ترک شیر دادن است بجد رضاع شرعیت مسئله ثالثه رضاع مصاهره نمیاورد و آن عبارتست از خویشی کردن سببی که بواسطه زن دادن یا زن گرفتن حاصل شود و وجه آنکه بسبب رضاع مصاهره حاصل نمیشود اینست که سبب خویشی بزن دادن یا زن گرفتن نکاح است و رضاع ایجاد نکاح نمی کند پس مرضعه فرزند کسی زوجه آن کس نمیشود اگر چه مادر رضاعی فرزند او است بجهة انتفاء نکاح و همچنین مادر زن آنکس نمیشود بلی هر جا که مصاهره و زوجیت بسبب نکاح حاصل شود پس احکام خویشیهای نسبی منکوحه کلا بر اینکه و نه خویشیهای منکوحه که بسبب رضاع حاصل شود جاری میشود پس حرام است بر زوج نکاح اخت رضاعی زوجه چنانچه نکاح اخت نسبی زوجه بر او حرام است بواسطه حرمت جمع بین الاختین و چنانچه مادر نسبی زوجه بر زوج حرام و محرم است همچنین مادر



زوجه پسر بر زوج حرام و محرم است و چنانکه منکوحه پسر نسبی بر شخص حرام و محرم است همچنین منکوحه پسر
رضاعی نیز بر او حرام است چنانچه سابقا ذکر نمودیم مسئله سابعه سابقا بر سبیل اجمال ذکر نمودیم که رضاع
شرعی چنانچه پیش از عقد مانع از نکاح لاحق و باعث حرمت آن میشود همچنین بعد از عقد نیز موجب انفساخ
و بطلان عقد سابق است و بر این مسئله متفرع میشود فروع بسیاری اول آنکه اگر مادر زن شخصی فرزند
او را شیر دهد خواه آن فرزند از دختر مادر زن باشد یا از زن دیگر او باشد زن آن شخص که دختر
مرضعه میباشد بر شوهرش حرام میشود و عقد ایشان منفسخ و فاسد میگردد و مشار الیها از زن بودن
بیرون میرود و حرام دائمی میشود بجهت آنکه در مسئله ثالثه گذشت که پدر مرتضع اولاد نسبی مرضعه را
نمیتواند نکاح کرد زیرا که اولاد مرضعه که از جمله آنها زن او بود بمنزله اولاد خود او میشود بلی اگر جده
پدری فرزند پسر خود را شیر دهد مادر مرتضع بر شوهرش حرام نمیشود چنانچه در فروع مسئله خامسه
اشاره بدان نمودیم دویم آنکه اگر شخصی دو زن داشته باشد مثلا و یکی از آن دو زن شیر دهد فرزند دختر آن
شخص را که از زن دیگر دارد آن دختر که مادر مرتضع است بر شوهر خود که آن شخص است حرام دائمی میشود
زیرا که گذشت که اولاد صاحب لبن خواه نسبی و خواه رضاعی بر پدر مرتضع حرام میشوند زیرا که بمنزله اولاد او
میگردند سیم اگر کسی کنیزی داشته باشد که از او طفلی داشته باشد و زن صغیره نیز داشته باشد که او را
کنیز شیر دهد هر دو بر آنکس حرام دائمی میشوند زیرا که کنیز بجای مادر زن او میشود و صغیره بجای دختر او
میشود و هرگاه کنیز از شیر غیر آنکس او را شیر دهد همان کنیز حرام میشود بجهت مادر زن بودن و صغیره حرام
نمیشود چهارم هرگاه زنی معقوده صغیره شده باشد پس بسبب عیبی مانند آن عقد را فسخ کند و یا آنکه عقد
عقد انقطاع بوده و مدتش منقضی شده و بعد از آن زن کس دیگر شود و از او طفلی بیابد و از شیر او آن
صغیره را که شوهر اول شیر باشد شیر دهد آن زن بر شوهر دویم حرام میشود زیرا که صغیره مزبور فرزند
رضاعی زوج ثانی میشود و سابقا دانستی که حلیله فرزند چه نسبی و چه رضاعی بر پدر او حرام است خواه قبل
از تحقق رضاع نکاح او واقع شده باشد یا بعد از آن پنجم هرگاه زنی از شوهر خود طلاق گرفته باشد و بعقد
صغیری برآمده باشد و از شیر شوهر اول شوهر صغیر را شیر دهد بر هر دو حرام دائمی میشود اما نسبت بشوهر
اول بجهت آنکه زن فرزند رضاعی است و اما نسبت بشوهر ثانی که صغیر است بجهت اینکه مادر رضاعی او میشود
و آن بالضروره حرام است ششم هرگاه صغیره و صغیری را که دختر عمو و پسر عمو یکدیگر می باشند بعقد
ولایتی برای یکدیگر عقد نمایند پس از آن جده ایشان یکی از ایشان را شیر دهد پس اگر جده پدری هر دو بوده
باشد بر هم دیگر حرام میشوند و عقد ایشان فاسد میگردد زیرا که اگر صغیره را شیر دهد آن صغیره منکوحه

صغیره

احکام رضاع

منزلهٔ عمّهٔ صغیره نا کح مے شود و عمّه بر برادر زاده حرام است و اگر صغیره را شیر دهد از صغیره ناکح بمنزلهٔ عموی صغیره منکوحه مے شود و برادر زاده بر عمو حرام است و اگر جدّهٔ مادری هر دو بوده باشد بر هم دیگر نیز حرام میشوند ذیرا که اگر صغیره را شیر دهد خالوی رضاعی صغیره مے شود و اگر صغیره را شیر دهد خالهٔ رضاعی صغیره مے شود و امّا هرگاه جدّهٔ مادری صغیر یا صغیره شیر دهد یکی از انها را پس اگر جدّهٔ مادری صغیر بوده باشد و شیر دهد صغیره را نیز حرمت مے کند که صغیره خالهٔ رضاعی صغیر مے شود بخلاف انکه اگر شیر دهد صغیر را که در این صورت نیز حرمت نمی کند و اگر جدّهٔ مادری صغیره بوده باشد و شیر دهد صغیر را نیز حرمت مے کند که صغیر خالوی رضاعی صغیره مے شود بخلاف اینکه اگر شیر دهد صغیره را که در این صورت نیز حرمت نمی کند و امّا هرگاه جدّهٔ پدری صغیر یا صغیره شیر دهد یکی از انها را پس اگر جدّهٔ پدری صغیر بوده باشد و شیر دهد صغیره را نیز حرمت مے کند که صغیره عمّهٔ رضاعی صغیر مے شود بخلاف انکه اگر شیر دهد صغیر را که در این صورت نیز حرمت نمی کند و اگر جدّهٔ پدری صغیره بوده باشد و شیر دهد صغیر را نیز حرمت مے کند که صغیر عموی صغیره مے شود بخلاف انکه اگر شیر دهد صغیره را که در این صورت نیز حرمت نمیکند بدانکه اختلاف صغیر و صغیره به اعتبار جدّه باینکه در صورت اولی جدّهٔ پدری هر دو باشد و در صورت ثالثه جدّهٔ مادری یکی از انها باشد و در صورت رابعه جدّهٔ پدری یکی از انها باشد بجهة آنستکه اگر پدرهای ایشان با هم دیگر برادر ابوینی یا برادر ابی تنها باشند و نکاح کنند دو خواهر را پس جدّهٔ پدری هر دو یکی خواهد بود و جدّهٔ مادری هر دو نیز یکی خواهد بود و اگر نکاح کنند دو اجنبیه را پس جدّهٔ مادری ایشان متعدد خواهد بود و اگر پدرهای ایشان برادر امی تنها باشند خواه نکاح کنند دو خواهر را یا دو اجنبیه را پس جدّهٔ پدری ایشان متعدد خواهد بود هفتم هرگاه کسی زن صغیره داشته باشد و شیر دهد او را مادر انکس یا خواهر او یا زن پدر او از لبن پدر نه لبن شوهر دیگر یا زن پسر او یا زن برادر او از لبن برادر نه لبن شوهر دیگر این صغیره بر انکس حرام مے شود بجهة اینکه در صورت اولی خواهر رضاعی او مے شود و در ثانیه دختر خواهر میشود و در ثالثه فرزند رضاعی پدرش مے شود که خواهر خودش محسوب شود و در رابعه دختر رضاعی پسرش مے شود و در خامسه دختر رضاعی برادرش مے شود هشتم هرگاه کسی دو زن داشته باشد یکی صغیره و یکی کبیره و زن کبیره زن صغیره را بلبن شوهر شیر دهد هر دو زن بر انکس حرام مے شوند امّا کبیره بجهة اینکه مادر زن رضاعی او مے شود و امّا صغیره بجهة اینکه دختر رضاعی او مے شود و اگر شیر دهد کبیره صغیره را بلبن کس دیگر غیر این شوهر پس کبیره حرام مے شود بجهة اینکه مادر زن رضاعی میشود و امّا صغیره پس حرمتش دائمی او مشروط است که شوهر دخول با کبیره کرده باشد و بدون دخول حرام نمی شود بجهة انکه صغیره در اینصورت نسبت بشوهر ربیبهٔ رضاعی او مے شود و حرمت ربیبه مشروط به دخول

تا نیه جدّه مادری هر دو باشند و در صورت [illegible]

برهان

به مهمات آنها است بلی عقد او فاسد شود و اگر بخواهد او را داشته باشد احتیاج به تجدید عقد دارد چنانچه در مسئله آتیه خواهی شناخت و کبیره در صورت دخول مستحق تمام مهر است و مطالبه میکند و در صورت عدم دخول مهرش ساقط است بجهة آنکه انفساخ نکاح از جانب خودش شده نه از جانب زوج و اما مهر صغیره پس اقرب را نیز سقوط است خصوصاً اگر خوردن شیر کامل مستند بفعل خود صغیره باشد مثل اینکه کبیره چهارده شیر کامل به او داده باشد و مرتبه پانزدهم را بنا نداشته باشد بدهد و چنین اتفاق افتد در خواب بوده صغیره خود را باو رسانیده پستان او را بدهن گرفته و شیر او را مکیده تا سیر شده و احوط در صورتی که رضعه کامله را باختیار داده باشد این است که زوج نصف المهر صغیره را بدهد و بعد از دادن استحقاق رجوع بر کبیره با بجه غرامت رسیده محل تأمل است نهم اگر زنی از شوهر اول طلاق بگیرد و زن شخص دیگر شود و از این شخص حامله شود و وضع حمل نماید و بلبن شوهر ثانی زوجه صغیره شوهر اول را شیر دهد پس اگر در زمانی که زن او بوده دخول باو کرده بوده هر دو حرام دائمی میشوند که اگر شوهر ثانی او را طلاق دهد شوهر اول ثانیاً او را نمیتواند بگیرد و اگر دخول باو نکرده باشد همان مرضعه حرام دائمی میشود نه زوجه صغیره و عقد او نیز فاسد نمیشود بلی اگر شوهر ثانی مرضعه را قبل از رضاع طلاق دهد و شوهر اول ثانیاً او را بگیرد و پس از آن بلبن شوهر ثانی بعد از دخول شیر دهد زوجه صغیره شوهر اول را عقد صغیره باطل میشود و لکن حرام دائمی نمیشود و اگر شوهر بخواهد او را داشته باشد باید مجدداً او را عقد نماید و وجه بطلان عقد اول این است که عقد بر بنت در حال عقد بر ام نسبی غیر مدخوله فاسد است و همچنین است حکم در بنت ام رضاعی و اما در صورتی که زوج ثانی او را طلاق نداده باشد و یا اینکه طلاق داده و لکن شوهر اول او را ثانیاً نگرفته باشد قول بفساد عقد صغیره و احتیاج عقد جدید وجهی ندارد و لکن اگر احتیاطاً عقد او را تجدید کند اولی و اقرب بطریق نجات خواهد بود دهم هرگاه کسی سه زن داشته باشد دو کبیره و یک صغیره و یکی از آن دو کبیره اولاً زوجه صغیره را شیر دهد بحد رضاع بعد از آن کبیره دیگر نیز شیر دهد او را پس حرام دائمی میشود صغیره و کبیره اولی در وقتیکه شیر هر دو همین شوهر باشد و اما کبیره ثانیه پس در حرمت او خلاف و اشکال است و قول بعدم حرمت خالی از وجه نیست و اگر صغیره بعد از ارتضاع از کبیره اولی دختر رضاعی زوج گردید پس کبیره ثانیه دختر رضاعی شوهر خود را شیر داده نه زن شوهر را لکن احوط اجتناب است بلکه خالی از قوة نیست و اگر شیر از غیر این شخص باشد پس حرام شدن صغیره مشروط است بدخول به کبیرتین یا بیکی از آنها و خلاف و اشکال مذکور در کبیره ثانیه در این صورت نیز جاری است بجهة اینکه صغیره بعد از ارتضاع از کبیره اولی ربیبه زوج گردید پس کبیره ثانیه ربیبه او را شیر داده نه زن شوهر را لکن احوط بلکه اقوی اجتناب است و اگر به هیچ یک دخول نکرده باشد کبیرتین هر دو



حرام مؤبد میشوند و صغیره حرام مؤبد نمیشود و لکن عقدش فاسد میشود و اگر بخواهد عقدش را
تجدید میکند یازدهم هرگاه سه زن داشته باشد دو صغیره و یک کبیره و شیر دهد کبیره بلبن غیر این شوهر هر دو
صغیره را هر سه بر شوهر حرام میشوند اگر دخول کرده باشد به کبیره و الا کبیره تنها حرام میشود و عقد صغیرتین
نیز فاسد میشود اگر رضاع شرعی هر دو دفعة واحده واقع شده باشد و اگر بنحو تعاقب باشد فاسد میشود عقد
صغیره اولی بعلت لزوم جمع در رضاع عقد مادر و دختر رضاعی او و عقد صغیره ثانیه باقی بر صحت است و اگر بخواهد
صغیره اولی را عقد نماید صحت آن موقوف بر طلاق ثانیه بجهة آنکه جمع بین الاختین لازم نیاید دوازدهم هرگاه
شخصی زن صغیره داشته باشد و شخص دیگر زن کبیره داشته باشد پس هر دو طلاق دهند بعد از آن شخص اول کبیره را
بعقد خود بیاورد و شخص ثانی صغیره را بعقد خود بیاورد پس از آن کبیره صغیره را شیر دهد کبیره بر هر دو حرام
میشود بجهة آنکه نسبت بهر دو مادر زن میشود و اما صغیره پس او حرام میشود بر کسیکه دخول بکبیره کرده باشد
و آنکه دخول نکرده بر او حرام نمیشود و اگر هر دو دخول کرده باشند بر هر دو حرام میشود سیزدهم جمعی از اصحاب حکم نموده
اند بحرام بودن جده نسبیه مرتضع بر فحل که صاحب لبن است بجهة آنکه بمنزله مادر زن است و مشهور عدم حرمت
است و احتیاط مقتضی آنست که فحل او را نکاح ننماید و نظر بمحرمیت ننماید و نه کند مثل احتیاط در اخت مرتضع
چهاردهم آنکه علماء اختلاف کرده اند در ام الاخ و ام الاخت رضاعیین بعضی قائل شده اند بحرمت ایشان بر برادر
مرتضع بدلیل اینکه ام الاخ و ام الاخت بمنزله مادرند لکن مشهور و اقوی عدم حرمت است بدلیل اینکه عنوان
محرم در نسب ام است و حقیقة مادر بودن نه از جهت مادر برادر یا مادر خواهر بودن و الا فلابد شود که در نسب
مادر نیست و ام الاخ و ام الاخت بنت مثل آنکه اولادی سوای یک پسر نداشته باشد پس معیار چنانچه سابقا ذکر
نمودیم اینستکه هر عنوانی که در نسب حرام است همان عنوان بعینه هر جا که بسبب رضاع حاصل شود حرام خواهد بود
و در محل فرض چنین نیست زیرا که عنوان محرم در نسب ام بودن است نه ام الاخ یا ام الاخت بودن پس محرم بسبب نسب و رضاع
ام نسبی و ام رضاعی است و در اینجا هر دو منتفی است لکن رعایت احتیاط بترک نکاح نکردن و نظر بمحرمیت نکردن طریق سداد
است پانزدهم اگر کسی دختر برادر دیگری که صغیره است بعقد فرزند صغیر خود بیاورد پس از آن شیر دهد جده ایشان
یکی از این دو صغیره را نکاح ایشان منفسخ و باطل میشود و بر هم دیگر حرام مؤبد میشوند چنانچه بنا بر این حکم با دلیلش در
مسئله ششم گذشت شانزدهم اگر کسی دو زن داشته باشد یکی کبیره و یکی صغیره و شیر دهد مادر کبیره زوجه
صغیره را باطل میشود نکاح هر دو بجهة اینکه صغیره اخت کبیره میشود و جمع بین الاختین حرام است و عقد ایشان
باطلست و اگر بخواهد یکی را داشته باشد عقد جدید لازم دارد هفدهم چنانچه جایز نیست تزویج دختر برادر و دختر
خواهر بر عمه و خاله نسبی بدون اذن عمه و خاله همچنین جایز نیست تزویج ایشان بر عمه و خاله رضاعی هجدهم چنانچه در وطی

غلام

...م موجب نمی‌شود که مادر و خواهر و دختر نسبی غلام بر واطی حرام ابدی شوند هم چنین موجب نمی‌شود بنی در مادر و خواهر
...رضاعی که اینها نیز حرام ابدی می‌شوند بر واطی نبوده هم چنانچه زنا بعمه یا خاله نسبیه باعث حرمت ابدیه دخترهای ایشان
...ود بر زانی اگر زنا قبل از عقد دخترها واقع شود هم چنین در عمه و خاله رضاعیه بلکه در دختر رضاعی عمه و خاله نسبیه
علی الاظهر ... اگر کسی دو زن داشته باشد بعد از مدتی ظاهر شود که اینها با یکدیگر خواهر رضاعی بوده‌اند پس
...عقد هر دو در یک زمان جاری شده کاشف بعمل می‌آید که عقد هر دو باطل بوده بجهت جمع بین الاختین و اگر عقد یکی
...تو بر عقد از دیگری باشد عقد ثانی باطل خواهد بود **اما خاتمه** در بیان چند امر است امر اول رضاع شرعی نا
...مت ثابت نمی‌شود مگر بعلم و مظنه بتحقق در آن کفایت نمی‌کند بلکه مظنه در حکم شک در تحقق است پس در هر دو
...ورت بنا بر عدم تحقق گذارده می‌شود بلی احتیاط که طریق نجات است خصوص در صورت مظنه با اجتناب کردن از نکاح
...طرح محرمانه هر دو و خوب است در طریق علم به تحقق آن کفایت می‌کند استفاضه و شیاع قطعی و شهادت عدلین در
...هم مقام علم است که با آن نیز ثابت می‌شود و در شهادة اجمال باینکه همین قدر بگویند که فلان زن خواهر یا مادر
رضاعی فلان شخص است کفایت نمی‌کند بنا بر مشهور و اقوی بلکه لازم است بیان تفصیل باینکه عدلین خبر دهند که فلان
...شیر خورده است بمکیدن از پستان فلان ضعیفه از شیری که حاصل شده بود از نکاح و وطی صحیح پانزده مرتبه که در هر
...مرتبه سیر شده و سایر شرایط را نیز به همین منوال ذکر کنند و ثبوت از شهادت زنان محل تامل است هر چند مشهور کفایت
...ست بنا بر قول بکفایت آن معتبر است در آنکه چهار زن عادله شهادت دهند بتقریب اینکه هر دو زن در مقام شهادت بمنزله
...مرد می‌باشند پس بنا بر قول بکفایت شهادت زنان ثابت می‌شود نیز بشهادت یک مرد و دو زن پس یک مرد و یک زن کفایت نمی‌کند
...یا بخصوص زن و دو زن و یک مرد نیز کفایت نمی‌کنند امر دویم آنکه اگر احد زوجین ادعا کند بر آن دیگری تحقق رضاع شرعی را
...میان ایشان پس این دعوی در صورتی از دو صورت ولی مدعی زوج بوده باشد پس مسموع شدن دعوای او موقوف است
...بامکان صدق او که اگر عملا خطئش و مانند آن معلوم شود کذب او مثل اینکه مرد ادعا کند که این ضعیفه مادر رضاعی
...او است که شیر داده است و حال آنکه ضعیفه در سن صغر از او است یا مساوی با او است یا اکبر است از او بزمان قلیلی که در آن
...حال رضاع در حق او ممکن نباشد دعوی لغو است و مسموع نخواهد بود و بر تقدیر امکان صدق دعوی پس اگر پیش از عقد
ادعا کند اقرار خواهد بود و اقرار مسموع است پس بنا بر اقرار جایز نیست برای او نکاح آن ضعیفه خواه ضعیفه او را تصدیق
...یا تکذیب کند یا ساکت باشد و اگر بعد از عقد ادعا کند پس اگر قبل از دخول باشد و ضعیفه نیز او را تصدیق کند عقد باطل
خواهد بود و برای ضعیفه مهر نخواهد بود و اگر بعد از دخول باشد و ضعیفه نیز قبل از دخول عالم بوده بخصوص رضاع شرعی عقد
باطل خواهد بود و برای ضعیفه مهر نیز نخواهد بود و اگر برای ضعیفه بعد از دخول علم حاصل شده که قبل از دخول جاهل
...ه پس اشکالی و خلافی در بطلان عقد نیز نیست بلی در مهر او خلاف است پس بسیاری از اصحاب حکم فرموده‌اند باستحقاق

مهم



مهر مسمی و جماعتی دیگر حکم فرموده اند بثبوت مهر المثل و این قول خالی از قوت نیست هر چند احوط دادن مهر مس
در صورتی که زیادتر از مهر المثل بوده باشد اینها همه بر تقدیر تصدیق زوجه است و هرگاه زوج ادعای رضاع محرم و
اگر تکذیب کند او را پس اگر زوج بر طبق دعوای خود اقامه بینه کند مثل صورت تصدیق زوجه خواهد بود پس حکم
شود ببطلان عقد و بتحریم و تفریق در قضا بین ایشان و اگر زوج بینه نداشته باشد برا و نظر باقرار خودش زوجه حر
باید از زوجه جدائی کند و لکن قولش در حق زوجه مسموع نیست پس اگر ادعای علم بر زوجه کند میتواند قسم نفی العلم بد
دهد پس اگر زوجه قسم یاد کند بر عدم علم و یا انکه زوج ادعای علم بر او ننماید و ادعای حصول رضاع شرعی قبل ا
دخول بوده باشد مشهور اینست که زوجه مستحق نصف المهر است که زوج باید باو بدهد و اگر ادعاء بعد از دخول است پس
بلا خلاف مستحق تمام مهر است که زوج باید بدهد در هر دو صورت حکم کرده میشود بر تفریق فیما بینهما صورت
ثانیه انکه مدعی زوجه بوده باشد پس اگر ادعاء قبل از عقد بوده باشد نکاح و تزویج حرام خواهد بود و اگر بعد
از عقد بوده باشد دعوی با امکان صدق مسموع است نه بدون امکان صدق و سائر احکام صورت اولی در این صو
نیز جاریست امر سیم سنتست در دایه گرفتن بجهة شیر دادن طفل اختیار کردن دایه مومنه عاقله عفیفه جمیله و
کراهت دارد اختیار کردن دایه کم عقل و احمق و غیر اثنا عشریه و بد صورت و بد سیرت و غیر عفیفه و بدخوی کج
خلق بجهة انکه شیر را مدخلیتی تمام و تاثیری زیاد است در مزاج و طبیعت طفل و بهترین شیرها شیر مادر طفلست
اگر عیب عارضی نداشته باشد پس بر این تقدیر سنتست که مادر طفل خود را شیر دهد و کراهت دارد با امکا
دایه گرفتن مسلمه اینکه دایه کافره باشد خواه یهودیه و خواه نصرانیه و خواه مجوسیه و کراهت در مجوسیه شدید
تر است و اگر مضطر شود بدایه گرفتن کافره سنتست اختیار کردن یهودیه یا نصرانیه و لکن سنتست که طفل را ن
دهند بخانه خودش برد و منع کنند او را از خوردن گوشت خوک و شراب و اگر یهودیه و نصرانیه هم نیابد تو
به مجوسیه داد که شیر دهد با مراعات دو شرط مذکور و احوط اینست که رعایت این دو شرط را در مجوسیه بلکه د
یهودیه و نصرانیه نیز [illegible] نماید و کراهت دارد نیز دایه گرفتن زنی که خودش یا طفلش ولد الزنا باشد بلکه
کراهت در دوم شدید تر است و اگر کنیزی را دایه بگیرند که زنا زاده باشد و شیر را از زنا بهم کرده باشد در
صورت احتیاج باو پس اولی و افضل اینست که از اقای او طلب کنند که او را در زمانی که دایه است حلال کند که
اگر حلال کند کراهت زائل یا خفیف میگردد و سنتست که طفل را دو سال کامل شیر دهند نه کمتر از دو سال الحی
بگردد مگر بواسطه ضرورتی مثل حمل که در این حال رضاع بملاحظه اینکه شیر حال الحمل مضر بطفل است و احوط
که زیادتر از دو سال طفل را شیر ندهند مگر بجهة ضرورت که در این صورت در یکماه بلکه دو ماه زیادتر شیر دادن
جایز است و در زیاده بر آن حرام است مگر انکه بر طفل از ندادن شیر خوف تلف شدن داشته باشند و جایز است برا

تکمیل الطلاق حکم

بلکه جواز آن خالی وجه معلوم نیست زوجه نیست حکم

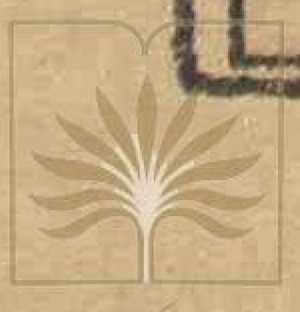


ل مطالبهٔ اجرت از ولی طفل بعد شیر دادن و ولی ترک مطالبهٔ اجرت نماید چنانچه اولی برای پدر دادن
نیست و اگر مادر در اجرت بسیار بخواهد و دایه دیگر بکمتر از آن راضی شود جایز است ولد از مادر
ستن و بدایه دادن بلکه اگر اجرت از مال خود طفل باشد در صورتی که پدرش مرده باشد احتیاط در
ن بدایه که با جرت کمتر راضی باشد ترک نشود تمت الرسالة بحمد الله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی
له علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و قد تمت فی الثالث و العشرین من ثانی الربیعین

من سنة ۱۲۹۵

تمام شد رسالهٔ شریفه در روز شنبه از ماه شعبان که شمس و تولد
امام ثالث جناب ابی عبد الله علیه السلام بود در کارخانهٔ
جناب خیر الحاج حاجی ابرهیم تبریزی طبع
شد و انا العبد ...
سنه
۱۲۹۰

حسب الفرمایش اشرف الحاج سلیل الاطهار عمدة التجار جناب حاجی سید جواد تاجر قزوینی بتوسط جناب سید
سندا قای معتمد زبدة الاعاظم جناب آقا سید محمد آقای تاجر قزوینی با تمام رسید ۱۲۹۵
و بادقت تمام مقابله شد
والسلام
۲۲



[illegible]
[illegible]





